

# ( قلم و رفاہ )

قلم و رفاہ  
ماہنامہ تحلیلی در زمینه  
سیاستگذاری اجتماعی

سال چهارم / شماره ۴۸ و ۴۹  
فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ / ۹۸ صفحه  
قیمت ۷۰۰۰ تومان



## آیا دولت نفتی می تواند دولت رفاهی باشد؟

پرونده‌ای درباره دولت  
رأنتیرو نسبت آن با  
برنامه‌های رفاهی

کره‌های  
ناکشوده کار  
مهم ترین مسایل کارگران در  
سالگرد روز کارگر چه هستند؟

دانش، پیشران  
توسعه اقتصادی  
گفت‌وگو با کمال اطهاری  
درباره اقتصاد دانش بنیان و آینده آن

خود یاری مشارکتی  
پرونده‌ای درباره اهمیت تعاونی‌ها  
در قرن بیست و یکم

بازار  
همه چیز نیست  
پرونده‌ای درباره کارل پولانی  
نویسنده کتاب «دگرگونی بزرگ»



• صاحب امتیاز:

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه  
• مدیر مسئول و رئیس شورای  
سیاستگذاری:  
ابراهیم رستمیان مقدم  
• سردبیر:  
متین غفاریان

• تحریریه:

خسرو صادقی بروجنی  
روزبه آقاجری  
• مدیر هنری:  
سید علی رضا میرزا مصطفی  
• صفحه آرا:  
احسان نیکروان

• عکاس:

مرضیه براری  
• حروفچین:  
اکرم خاکپور  
• ویراستار:  
کوروش اشرفی، آرش میرزایی  
• ناظر چاپ:  
علی نوتونی  
• با تشکر از:  
بیژن رضائی، ابراهیم باقری،  
صولت فروتن

• همکاران این شماره:

آزاده شعبانی، نسرين هزاره مقدم،  
مسعود امیدی، محمد خانی، بهنام  
دوقی، راضیه شاه وردی، سیمین  
فروهر، سحر کریمی، علی محمدی

• آدرس:

تهران، خیابان احمدقصر  
خیابان دوازدهم غربی  
شماره ۲۲

مؤسسه فرهنگی، هنری آهنگ آتیه  
• صندوق پستی:  
۱۴۸۹-۱۵۸۷۵

• تلفن:

۰۲۱-۸۸۵۱۷۰۸۵-۶

• چاپ:

هنر سرزمین سبز

نشانی مادر پیام رسان های سروش،  
ایتا، آی گپ، گپ و تلگرام:

@ghlamrorefah  
www.ghlamrorefah.ir

• طراح جلد:  
فاطمه رست

• قلمرو رفاه

• ماهنامه تحلیلی  
• سال چهارم/ شماره ۴۸ و ۴۹  
• فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۸

مقالات

«توسعه عدالت محور» و «اشتغال مولد» موضوع های  
کلیدی بخش مقالات است و دو تن از اقتصاددانان  
نهادگرا ضمن آسیب شناسی شرایط اقتصادی،  
راه های برون رفت از این مشکلات را ترسیم می کنند.

پرونده اصلی

همزمان با روز جهانی کارگر و یکصدمین سالگرد  
تاسیس سازمان جهانی کار در پرونده اصلی این  
شماره به موضوع هایی در ارتباط با معیشت و  
شرایط شغلی کارگران ایران پرداختیم.

آینده کار

اقتصاد دانش بنیان و تغییراتی قانون کار متناسب  
با تحولات جدید تکنولوژی یک دو نگرانی سازمان  
جهانی کار است. در این بخش در قالب یک گفتگو  
و یک یادداشت به این دو موضوعات پرداختیم.

نظارت بر کار

تکنولوژی های جدید اطلاعات و ارتباطات موجب  
افزایش بهره وری نیروی کار و از سویی این امکانات  
می تواند موجب بهره کشی و بیگانگی بیشتر  
کارگران شود. به این بهانه به تازه ترین تحولات  
در مورد نظارت بر فرایند کار و کارگران و جوانب  
مختلف آن می پردازیم.

تجربه

تعاونی های کارگری به عنوان یک بدیل از مدیریت  
تولید و توزیع می تواند راه سومی در کنار مدیریت  
«دولتی» و «خصوصی» باشند. تجربه این شماره با  
بیان مفاهیم نظری این الگوا مشارکت کارگری،  
تجربه های عملی موفق در این زمینه را معرفی  
می کند.

دولت رانتی و رفاه

بسیاری از صاحب نظران علوم اجتماعی بر این  
باورند که دولت رانتی که منتشا ثروت در آن  
تولید و مالیات نیست و دولت رفاهی یک جا جمع  
نمی شوند و این دو مغایر یکدیگر هستند. در این در  
این پرونده مورد بحث می کنیم و نشان می دهیم  
به جز منشأ ثروت یک کشور عوامل دیگری در  
ایجاد یک دولت رفاهی نیز موثر هستند.

کتاب

در این پرونده ترجمه فصل دوم کتاب «نان برای  
همه» نوشته کریس رنویک که به تاریخ تحولات  
شکل گیری دولت رفاه و تامین اجتماعی در  
بریتانیا در سال های جنگ جهانی دوم می پردازد،  
پرداخته ایم. فصل اول این کتاب در شماره گذشته  
منتشر شده بود.

فرهنگ

بخش فرهنگ دارای پرونده ویژه ای در مورد آراء و  
آثار کارل پولانی جامعه شناس منتقد بازار گرایی  
افراطی است. در ادامه به معرفی فیلم و کتاب های  
مرتبط با رفاه و سیاستگذاری اجتماعی پرداختیم.

# یک نسخه برای همه؟

نظر به «دولت رانتیر» از جمله مفاهیمی است که در مورد آن زیاد  
می شنویم؛ اشخاصی که از «مصیبت طبیعی نفت» صحبت می کنند و  
اغلب این نظر به را برای تحلیل موانع توسعه سیاسی و اقتصادی ایران به  
کار می گیرند. طبق این نظر به اگر کشوری از نظر اقتصادی متکی به یک  
ثروت طبیعی باشد، دولت شبکه گسترده ای از تولید و توزیع ثروت را در  
اختیار دارد و چون منبع اقتصادی دولت متکی به مالیات شهروندان و  
تولید است صنعتی نیست، جامعه مدنی و طبقات مستقل از دولت شکل  
نگرفته و در نتیجه دولت به عنوان «نان آور یک ملت» و فعال مایشا،  
کنترل همه امور سیاسی و اجتماعی را در دست می گیرد.

باورمندان به این نظریه با ارائه مثال هایی از کشورهای شمال قاره اروپا  
که دارای سیستم رفاهی گسترده و کار آمد هستند، اعتقاد دارند «مالیات  
شهروندان» و در آمد حاصل از آن و فعالیت های تولیدی نقش کلیدی  
در پاسخگویی نظام سیاسی این کشورها دارند و چون منبع اقتصادی  
دولت وابسته به در آمد و مالیات شهروندان است، دولت خود را ملزم به  
پاسخگویی مطالبات شهروندان خود می داند. از این رو است که برخی  
تحلیلگران اقتصاد سیاسی ایران با اتکا به این نظریه، باور عوامانه «ریشه  
همه مشکلات ما نفت است» را صورت علمی و کارشناسی می بخشند و  
برخی با «ملی شدن صنعت نفت» نیز مخالفت می کنند و اعتقاد دارند ملی  
شدن نفت، در اصل دولتی شدن آن بود و چون مالکیت تولید و توزیع  
نفت در ایران دولتی است، بنابراین مشکلات اقتصادی کشور حل نشده  
باقی می ماند.

این دسته از تحلیلگران با ساده سازی و تقلیل گرایی ویژه خود و با  
ترسیم دوگانه «دولت رفاه، مالیات، حق شهروندان» و «دولت رانتیر،  
ثروت طبیعی، اقتدار گرایی» تلاش دارند بدون توجه به کیفیت دولت،  
صرف وجود مالکیت دولتی و یا نبود مالکیت دولت بر منابع طبیعی کشور  
را ریشه اصلی تمامی مشکلات ذکر کنند و وضعیت تاریخی کشور را به  
گونه ای ترسیم کنند که اگر دولت در ایران از رانت نفت برخوردار نبود،  
کیفیت آن، هم سطح کشورهای پیشرفته با نظام رفاهی پاسخگو و  
حق محور بود. در صورتی که اگر بخواهیم بر این احتمالات متکی باشیم،  
طرح این گزاره همانقدر منطقی است که بگوییم اگر دولت در ایران متکی  
به رانت نفت نبود، امروز از لحاظ اقتصادی در جایگاه پایین تری بودیم.

نه صرف داشتن نفت و نه صرف نداشتن آن، نه پرداخت مالیات و نه اتکای  
شهروندان به دولت نمی تواند پیچیدگی های یک نظام سیاسی و اقتصادی  
را تبیین کند. نظریه دولت رانتیر گرچه دارای سویه های واقعی و اثبات  
شده است، اما به مانند هر نظریه دیگری دارای کاستی هایی نیز است.  
نظام اجتماعی، توازن قوای سیاسی و طبقاتی نیروهای حاضر در عرصه  
منازعات و تعاملات اجتماعی، وزن هر یک از این عوامل و تاثیرگذاری  
و تاثیرپذیری آن ها، همچنین موقعیت جهانی و جغرافیایی هر کشور،  
ویژگی های ویژه و منحصر به فردی را برای هر منطقه به وجود می آورد که  
هر تحلیلگر منصفی را وامی دارد تا همه مشکلات را به یک عامل واحد  
تقلیل ندهد.

تحریریه

قلمرو رفاه

مقالات



# بحران سرمایه‌گذاری مولد

باید و نبایدهای توسعه عدالت‌محور و اشتغال مولد



فرشاد مومنی



اقتصاددان

علاوه بر مشکلات اقتصادی برجام‌انده از گذشته، تحریم‌های اقتصادی وضعیت جدیدی را ترسیم کرده است. برای رسیدن به «توسعه عدالت‌محور» و «اشتغال مولد» لازم است در مورد الزامات و محدودیت‌های موجود گفت‌وگو و از آدرس‌های غلطی که برخی رسانه‌ها می‌دهند دوری کرد.

در شرایط کنونی، کشور ما بیش از هر چیز به درک عالمانه دو دسته از مسائل نیاز دارد: دسته اول مسائل این است که چه کارهایی را نباید انجام دهیم یا چه روندهایی هستند که اختلال‌های بزرگ در عملکرد اقتصادی-اجتماعی ما پدید آورده‌اند و ما باید تا امروز از آنها درس گرفته باشیم و از استمرار بخشی به آنها خودداری کنیم. گروه دوم از مسائل هم جنبه ایجابی دارد یعنی ما برای برون‌رفت از چالش‌ها و گرفتاری‌هایی که با آنها روبه‌رو هستیم باید به سمت چه فعالیت‌های ایجابی مشخصی برویم. آنچه که تقریباً درباره آن اتفاق نظر وجود دارد این است که هیچ نسخه شسته رفته‌ای در این زمینه، قابل تهیه شدن توسط یک فرد یا یک گروه خاص نیست، بنابراین ما برای نیل به آن درک عالمانه و هویت بخشیدن به آن به شدت نیازمند این هستیم که به سمت شفاف‌سازی مناسبات و فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع حرکت کنیم که در وهله اول واقعیت‌ها همان‌طور که هستند دیده شوند و دستکاری نشده باشند. مساله بعدی این است که باید یک باب جدید از گفت‌وگوهای کارشناسی در حیطه‌های تخصصی در این زمینه باز شود. در سال ۱۳۹۶ در کتاب «عدالت اجتماعی، آزادی و توسعه در ایران امروز» خطوط کلی کارهایی که نباید انجام داد و کارهایی که باید انجام داد را مطرح کردم و برایندهای اصلی پیام‌های موجود در این کتاب این بود که راه نجات ایران از نظر هدف‌گذاری، از مسیر توسعه عادلانه عبور می‌کند و برای تحقق این هدف هم راهبرد محوری بایستی راهبرد بسط فرصت‌های شغلی مولد باشد؛ به عبارت دیگر در شرایط کنونی

ما به جای اینکه بی‌شمار اهداف گوناگون و عموماً متناقض را کنار هم بگذاریم، مانند کاری که در سند برنامه ششم صورت گرفت و در آن حدود ۱۹۶ هدف کلی و حدود ۵۶۶ استراتژی معرفی شد، به جای آن باید تمام توان خود را بر اشتغال مولد متمرکز کنیم و می‌بایست همه ظرفیت‌ها و توانایی‌های انسانی و مادی هم در این مسیر متمرکز شود. چون از منظر توسعه، اشتغال به مثابه یک متغیر سیستمی مورد توجه قرار می‌گیرد، بنابراین لازمه تحقق آن استراتژی و هدف معطوف به آن این است که نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع با مشارکت مردم، پای همه بایسته‌ها و لوازم آن از جنبه جهت‌گیری‌های سیاستی و فعالیت‌های اجرایی بایستد. برای اینکه چنین چیزی روی دهد یک فهرست بلند بالایی از مسائل مطرح می‌شود که یکی از حیاتی‌ترین این مسائل در شرایط کنونی ایران این است که خود مفهوم تولید شفاف شود؛ چرا که تولید، خود به یکی از مهمترین ابزارها و محمل‌ها برای مسابقه رانجوبی در ایران شده، بنابراین مقصود ما از تولید، تولید توسعه‌گرا است. تولید توسعه‌گرا دو قابلیت عمده دارد یکی قابلیت رفع فقر و دیگری قابلیت کاستن از عقب‌ماندگی نظام ملی در مقایسه با دیگر کشورها.

در نوزدهم بهمن ماه سال ۱۳۹۷، معاون وزیر کار در زمینه اشتغال، گزارشی در رابطه با فرصت‌های شغلی ایجاد شده در سال ۱۳۹۷ ارائه و ادعا کرد که در یک سال منتهی به پاییز سال ۱۳۹۷، ۶۰۹ هزار شغل ایجاد شده است. وی همچنین گفت بخش اعظم این شغل‌های ایجاد شده مربوط به اشتغال‌های غیررسمی بوده و از یک طرف ما با بسط اشتغال‌های غیررسمی روبه‌رو هستیم و از دیگر سو با ریزش نیروی کار در صنعت کارخانه‌ای. ایشان سوای از اینکه چگونه به چنین اطلاعات دقیقی در رابطه با اشتغال غیررسمی دست یافته‌اند تصریح کردند که ما به جای اینکه به تولید صنعتی مدرن اتکا داشته باشیم با صنعت‌زدایی روبه‌رو هستیم. یعنی این مسیر یک مسیر رو به توسعه نیست زیرا مشاغل بخش غیررسمی عموماً ویژگی مشترک‌شان این است که نه قادر به رفع فقر هستند و نه کمکی در راستای به حداقل رساندن عقب‌ماندگی می‌توانند کنند، بنابراین اگر ما تولید توسعه‌گرا و اشتغال مولد معطوف به آن را در مرکز توجه قرار دهیم با وضوح، شفافیت و اطمینان می‌توان گفت هر کاری که مناسبات رانتی را تشدید کند ضد توسعه، ضد تولید و ضد اشتغال مولد خواهد بود.

«کینز» تصریح می‌کند که شاید هیچ عنصری برای شدت‌بخشی به مناسبات رانتی به اندازه سیاست‌های تورم‌زایی نتواند نقش آفرینی کند و تصریح می‌کند وقتی سیاست‌های تورم‌زا با هر شدتی در دستور کار قرار گیرد بازی اقتصادی به یک قمار تبدیل می‌شود. نکته کلیدی و سرنوشت‌سازی که او مطرح کرده این است که وقتی شرایط اینگونه شد و بی‌ثبات‌سازی به عنوان محور اصلی سیاست‌های اقتصادی دولت قرار می‌گیرد، مناسبات رانتی می‌شود و این مناسبات رانتی ناهنجاری‌هایی ایجاد می‌کند که به هیچ‌وجه منحصر و محدود به حیطه اقتصاد نیست و همه عرصه‌های حیات جمعی انسان‌ها دچار آشفتگی یا ناهنجاری خواهد شد.

آنچه مسلم است این است که اگر دولتی در پی اقتصاد مولد، تولید و اشتغال است باید از اتخاذ سیاست‌های ثابت‌زدا پرهیز کند. مهمترین مشخصه سیاست‌های ثابت‌زدا هم به اعتبار تجربه‌های جهانی و هم به اعتبار آنچه که ماطی سه دهه گذشته تجربه کرده‌ایم این است که برای شکل دادن به آنچه که کینز مطرح کرده بود یکی از پیامدهای سیاست‌های ثابت‌زدا، گسترش و تعمیق فساد و گسترش و تعمیق همه انواع نابرابری‌های ناموجه است، بنابراین در میان فهرست مفصلی از کارهایی که باید یا نباید انجام داد مهمترین آنها اجتناب از

سیاست‌های ثابت‌زدا است که باید به عنوان یک دستورالعمل ملی در دستور کار قرار گیرد. مساله اساسی این است که این دو فهرست اگر بخواهد جنبه عینی پیدا کند به صورت برنامه‌ای امکان‌پذیر است یعنی دولتی که برنامه نداشته باشد و فقط تظاهر به برنامه داشتن کند و حتی به سندی که خود به عنوان برنامه، تهیه می‌کند پایبندی عملی نداشته باشد نمی‌تواند کشور را نجات دهد.

### آدرس‌های غلط

مساله بسیار مهم دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد این است که ایران به تبع شرایط رانتی و نگران‌کننده‌ای که دارد به‌شدت در معرض این است که آنهایی که از بی‌برنامگی همراه با ثبات‌زدایی سود می‌برند با تکیه بر امکانات رسانه‌ای که دارند (مافیای رسانه‌ای) به مردم و نظام تصمیم‌گیری ما آدرس‌های غلط، راه‌حل‌های بدلی و شیوه‌های بارها آزمون شده را ارائه می‌دهند. این افراد در پی سیاست‌های ثابت‌زدایی رانت آفرین هستند که یکی از عناصر کلیدی مورد نظر آنها ناهنجاری و بی‌ثبات کردن نرخ ارز در اقتصاد ایران است و مرتباً با بهانه‌های گوناگون این کار را می‌کنند و بهانه‌ای که جدیداً در دستور کار قرار گرفته این است که ادعا می‌کنند که بی‌نهایت با رانت مخالفند و به همین خاطر هم می‌گویند که ما باید منابع ارزی که به نیازهای اساسی مردم یا نرخ ترجیحی تخصیص داده می‌شود را به ارز نیماهی تبدیل کنیم و ادعا دارند که این کار در راستای مبارزه با رانت است اما رانت ناشی از این موج جدید تغییر ارز فقط در این کانال که حجم ارز تخصیصی حدود ۵/۱ میلیارد است، ۳۵۰ برابر بیشتر از رانتی است که این محاسبات موجود به اقتصاد ایران تحمیل می‌کند و همان‌طوری که آنان تولید را باز، بی‌جه طمع رانتی قرار دادند با مفاهیم هم به صورت دستکاری شده روبه‌رو می‌شوند و آدرس‌های غلط و راه‌حل‌های بدلی به نظام تصمیم‌گیری کشور ارائه می‌کنند.

همین افراد در مافیای رسانه‌ای خود، طی چند ماه اخیر مقاله می‌نویسند و به شکل‌های گوناگون به نظام تصمیم‌گیری کشور می‌گویند افزایش نرخ ارز هیچ ربطی به افزایش حجم نقدینگی و به تورم ندارد که این هم یکی از خلاف‌گویی‌های بسیار خطرناک و حاوی مناسبات آشوب‌برانگیز اقتصادی و اجتماعی در ایران است. این طیف و مافیای رسانه‌ای پشتیبان آنها در حالی که نرخ ارز در عرض ۶ ماه در سال گذشته بیش از سه برابر افزایش پیدا کرد یکباره این مساله را مطرح و در راستای ارائه آدرس غلط به حکومت، خطر اینکه حقوق‌بگیران بخواهند به‌زای قدرت از دست رفته‌شان تقاضای اضافه دستمزد کنند را بیان کردند.

در اینکه اضافه دستمزد در شرایط کنونی می‌تواند برای کشور مساله آفرین باشد تردید اندکی وجود دارد لکن مساله اساسی این است که آنها این حرف‌ها را برای پنهان کردن نقش فاجعه‌ساز افزایش قیمت ارز مطرح و ادعا می‌کنند که اگر دستمزدها افزایش پیدا کند به طور مثال، کشور، دولت و بنگاه‌های تولیدی دچار مشکل خواهند شد در حالی که اگر کسی الفبای اقتصاد ایران را بداند، آگاهی دارد که در ساختار هزینه‌بناهای ایران سهم مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای که عموماً وارداتی و تابع نرخ ارز است، چیزی بیش از ۴۰ برابر سهم حقوق و دستمزد است بنابراین اینها در مورد آن عنصر اصلی یعنی سیاست‌های ثابت‌زدایی افزایش نرخ ارز در ایجاد ناهنجاری‌ها سکوت و بعد یک عامل به مراتب کم‌اهمیت‌تر یعنی مساله دستمزد و حقوق را به طرز غیرمتعارفی برجسته می‌کنند و هشدار می‌دهند که اگر چنین شود به نفع کشور نخواهد بود و منجر به تورم و مشکلاتی از



تولید، خود  
تبدیل به یکی از  
مهمترین ابزارها  
و محمل‌ها برای  
مسابقه رانجوبی  
در کشور شده،  
بنابراین مقصود  
ما از تولید، تولید  
توسعه‌گرا است

این قبیل می‌شود.

در خصوص این آدرس‌های غلط برای مثال، آنان درباره نقش این مساله که طی ۷ سال اخیر بیش از هزار میلیارد تومان فقط در بازار رسمی پول ایران بهره پرداخت شده هیچ صحبتی نمی‌کنند اما پرچم مبارزه با رانت را در دست می‌گیرند و این موارد را جزو حقوق حقه غیر مولدها به شمار می‌آورند و این مسائل خطوط قرمز آنها را تشکیل می‌دهد که گویی اصلا درباره آن نباید صحبت کرد. در سال گذشته به واسطه ناهنجاری‌هایی که از طریق افزایش نرخ ارز در اقتصاد ایران پدیدار شد با محاسبه‌هایی که آقای دکتر راغفر انجام داد و انتشار عمومی نیز پیدا کرد ملاحظه شد که این افزایش نرخ ارز برای گروه‌های رانتی دارای ارزش چیزی حدود ۲۰۰ هزار میلیارد تومان رانت ایجاد کرده بود. آنها درباره اینکه نظام مالیاتی ما باید اصلاح شود و سودهای غیرمتعارفی که از کانال‌های سفته‌بازی، دلالتی و واسطه‌گری و مستقالات و ... به دست می‌آید صحبتی نمی‌کنند اما مسائلی که قطعا به ضرر مردم و به ضرر تولید است را به شکل غیرمتعارفی بزرگ می‌کنند تا ذهن نظام سیاستگذاری کشور از اصل ماجرا خارج شود. به طور مثال، یکی از حرف‌های شبهه‌ناک و غیرمتعارفی که مطرح می‌شود این است که ادعا می‌کنند چیزی حدود ۹۰۰ هزار میلیارد تومان یارانه ضمنی در مازجای حامل‌های انرژی وجود دارد. این حرف‌ها در دولت گذشته با یک ابعاد وسیع مطرح و به توصیه‌های این عزیزان نیز عمل شد و نتایج کار پیش روی نظام تصمیم‌گیری کشور قرار گرفت.

اما این فضا سازی‌ها که می‌خواهد از نظام تصمیم‌گیری ما حافظه‌زدایی کند به گونه‌ای صحبت می‌کند که گویا نخستین بار است که با این مساله روبه‌رو می‌شویم و هیچ تجربه‌ای در این خصوص وجود ندارد. در عین حال که آنها پیرامون این یارانه‌ها صحبت می‌کنند هرگز از یارانه‌های غیرمتعارفی که به صنایع رانتی ایران مانند فولاد، پتروشیمی و ... تعلق گرفته صحبتی به میان نمی‌آورند و هرگز هم مطالبه نمی‌کنند که قیمت انرژی محاسبه شده برای آنها حداقل هم‌تراز با قیمتی شود که برای مردم پیشنهاد می‌کنند. حتی در بحث حامل‌های انرژی این مساله را نیز مسکوت گذاشته‌اند که کانون اصلی بحران شدت مصرف بالای انرژی در ایران در قسمت عرضه حامل‌های انرژی است. گزارش‌های ترازنامه انرژی مکرر تصریح کرده که روزانه معادل یک میلیون بشکه نفت خام فقط در فرایندهای تولید و انتقال حامل‌های انرژی، اتلاف می‌شود اما این عده هیچ پیشنهادی برای اصلاح بنیادی توسعه نمی‌کنند و فقط و فقط همه چیز را به دستکاری‌های قیمتی احاله می‌دهند.

راه نجات کشور در اشتغال مولد است و به این مساله هم اذعان داریم که این موضوع منحصر ایران نیست. مدتی قبل سازمان بین‌المللی کار گزارشی منتشر کرد که مضمون آن این بود طی چند دهه گذشته حدود ۹۵ درصد رشد جهانی نیروی کار در کشورهای در حال توسعه اتفاق افتاد و کشورهای در حال توسعه از نظر افزایش عرضه نیروی کار در سطح بالایی قرار دارند در حالی که از کل سرمایه‌گذاری‌هایی که در دنیا صورت می‌گیرد فقط ۱۵ درصد در کشورهای در حال توسعه صورت می‌گیرد. یعنی در کشورهای صنعتی که ۵ درصد عرضه نیروی کار دارند، ۸۵ درصد سرمایه‌گذاری‌ها صورت گرفته که یک عدم تقارن جدید در این زمینه وجود دارد.

این واقعیت با همه اهمیتی که دارد با یک توطئه سکوت روبه‌رو است که مربوط به بحران سرمایه‌گذاری مولد در ایران است که نه درباره آن صحبت و نه ریشه‌یابی می‌شود که ما چه مناسباتی ایجاد کردیم تا انگیزه‌های سرمایه‌گذاری تولیدی را به حداقل رسانده و

اعتماد تولیدکننده‌ها از چشم‌انداز باثبات اقتصادی به حداقل برسد و مسائلی از این قبیل. همچنین در آمارهایی که راجع به اشتغال داده می‌شود یکی از مسائل حیاتی کشور را معمولاً مسکوت می‌گذارند. آمارهایی که ارائه می‌شود در بهترین حالت فقط فرصت‌های شغلی ایجاد شده را بر جسته می‌کند اما درباره مشاغلی که از بین می‌روند صحبتی نمی‌شود. ما اکنون از این نظر با یک پارادوکس روبه‌رو هستیم. اگر تعداد بنگاه‌های اقتصادی کشور در سال ۱۳۸۳ را با امروز مقایسه کنیم، مشاهده می‌شود که یک ثبات نسبتاً چشمگیری در تعداد بنگاه‌های اقتصادی کشور پدیدار شده و آنچه مساله را شبهه‌ناک‌تر می‌کند - با توجه به اینکه تولید به محملی برای کسب رانت تبدیل شده - این است که در همین زمان که بنگاه‌ها پی‌درپی ورشکسته می‌شوند و فرو می‌ریزند ما شاهد این هستیم که دائماً مجوزهای جدیدی صادر می‌شود. برای مثال در حالی که در سال‌های ۹۳ و ۹۴ بیش از ۱۰ هزار مجوز بهره‌برداری جدید صادر شد، مادر این سال‌ها با افول چشمگیر تعداد بنگاه‌ها روبه‌رو بودیم که باید همه آنها را در نظر گرفت. همچنین وقتی اسناد رسمی منتشر شده از سوی دولت ملاحظه می‌شود، مستندات بسیار تکان‌دهنده‌ای وجود دارد که اگر یک جامعه مدنی کارآمد وجود داشت این مسائل می‌توانست موضوع گفت‌وگوهای جدی قرار گیرد.

در صفحه نخست خلاصه تحولات اقتصادی کشور که بانک مرکزی منتشر کرد تصریح شده است که افزایش قیمت حامل‌های انرژی با همه بهانه‌هایی که در سال ۱۳۸۹ برای توجیه آن مطرح شد چهار پیامد جدی برای اقتصاد ایران داشته است:

۱- قیمت تمام‌شده محصولات انرژی‌بر را افزایش داده ۲- هزینه‌های حمل و نقل را افزایش داده ۳- توان مالی تولیدکنندگان را به شدت کاهش داده ۴- قدرت خرید مصرف‌کنندگان را کاهش داده است.

این زمزمه‌های جدید که تحت عنوان دستکاری قیمت بنزین و سایر حامل‌های انرژی مطرح شد در واقع صحبت از تکرار یک تجربه ناموفق است و قرار است به این صورت آب به چه آسیابی ریخته شود. در ابتدای دولت آقای روحانی گزارشی تحت عنوان سیاست‌های اقتصادی دولت برای خروج غیر تورمی از رکود برای سال‌های ۹۳ و ۹۴ توسط ستاد هماهنگی امور اقتصادی دولت مطرح و به صراحت گفته شد که همسویی حیرت‌انگیزی بین سیستم بانکی ایران و جهت‌گیری‌های ضد اشتغال ساختار ضد نهادی آن زمان وجود داشته و تصریح شده که بخش مهمی از تسهیلات بانکی نصیب تعداد اندکی از بنگاه‌ها شده است و بنگاه‌های کوچک و متوسط نه امکان بهره‌مندی از منابع سیستم بانکی را دارند و نه از بازار سرمایه می‌توانند نیازهای مالی خود را تامین کنند.

در این گزارش از عبارتی استفاده شده که بسیار تکان‌دهنده است. این گزارش می‌گوید طی سال‌های گذشته بنگاه‌های کوچک و متوسط به هیچ منبع رسمی برای تامین مالی دسترسی نداشتند، این در حالی است که بخش عمده اشتغال کشور در بنگاه‌های کوچک و متوسط است. این مسائل مسکوت گذاشته شده‌اند و مسائلی که انواع و اقسام شبهه‌ها برای آنها وجود دارد بر جسته می‌شوند. با توجه به اینکه طی چند ماه گذشته مساله تحریم‌ها هم به انبوه گرفتاری‌های کشور اضافه شده، بنابراین باید صمیمانه به نظام تصمیم‌گیری کشور گوشزد کنیم که کانون اصلی برون‌رفت از بحران‌های اقتصادی، اجتماعی موجود در ایران تمرکز ویژه بر تولید توسعه‌گرا و اقتصاد مولد است و هیچ گناهی به اندازه حساسیت‌زدایی از مساله خطیر اشتغال مولد در ایران قابل بخشش نیست. باید امیدوار باشیم که گوش‌هایی برای شنیدن و چشم‌هایی برای دیدن این واقعیت‌ها در نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ما وجود داشته باشد.



# الزامات سیاست ملی اشتغال



حسن طایبی

اقتصاددان

انسجام سیاستی، پیش شرط پویایی بازار کار است

سیاست ملی اشتغال یک چارچوب منسجم سیاستی برای حل مشکل بیکاری، ایجاد کار شایسته، افزایش رفاه و کاهش فقر و نابرابری است. تدوین این بسته سیاستی توصیه شده توسط سازمان بین‌المللی کار دارای الزامات و شرایطی است و مطلب حاضر تلاش دارد به مهمترین موضوعات مرتبط با تدوین چنین بسته سیاستی بپردازد.

وارد بازار کار می‌شوند، نرخ بازدهی داخلی پروژه‌های شان ۶ الی ۷ درصد است. یعنی تمام پروژه‌های بزرگ در ابتدای نرخ بازدهی ۲۵ درصد نداشته و همه این پروژه‌ها در ابتدای نرخ بازدهی ۵ و ۶ درصد داشته‌اند. کارآفرینان و صاحبان ایده‌های نوپا در ابتدای کار، صاحب قدرت نیستند و باید از طریق بسترهای نهادی، حق مالکیت آن‌ها به رسمیت شناخته شود.

بازار کار در بخش عرضه و تقاضا یکسری عوامل تعیین کننده دارد. یکی از عوامل تعیین کننده اشتغال، فرایندهای جمعیتی است که به عنوان کلید درک تغییرات اقتصادی و بازار کار به شمار می‌آید. فرایندهای جمعیتی همچون این پدیده‌ای که امروز کشور ما با آن روبه‌رو است موسوم به پنجره جمعیتی است. کمتر کشوری در

اشتغال به تبع تولید ایجاد می‌شود و نه تنها یک متغیر سیستمی بلکه بر این عملکرد یا کارکرد یک سیستم نیز به شمار می‌آید. در بررسی مساله اشتغال باید به جنبه‌های انسانی، فرهنگی، آموزشی، علمی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز توجه داشت. کار در نقطه تلاقی دو نگاه یکی در انسان و در دعوت به عمل و دیگری در طبیعت و در دعوت به اتمام قرار گرفته که به انسان، معنویت ارزانی می‌دارد و به طبیعت کمال می‌بخشد. اشتغال نیازمند شکل‌گیری بسترهای نهادی است و یکی از این بسترهای نهادی، به رسمیت شناختن حقوق مالکیت است. یعنی تمام کسانی که می‌خواهند در بازار کار حضور پیدا کنند باید توانایی استیفای حقوق اقتصادی خود را داشته باشند. بسیاری از کسانی که صاحب ایده هستند و



اشتغال در پیوند  
با رشد فراگیر،  
کار شایسته را به  
ارمغان می‌آورد.  
نه تنها باید  
اشتغال مولد برای  
کشور رقم بخورد  
بلکه ما باید به کار  
شایسته نیز دست  
پیدا کنیم

شاغل رسمی یعنی شخصی که مالیات می‌پردازد، دفترچه تأمین اجتماعی دارد و تحت تأثیر سیاست‌های بازار کار دولت قرار دارد و از حمایت اجتماعی برخوردار است اما اشتغال غیررسمی در رابطه با مشاغلی است که مورد حمایت اجتماعی قرار نمی‌گیرند. این اشتغال‌های غیررسمی در کشورهای در حال توسعه بسیار رواج دارد. به عنوان مثال در کشور ما حدود ۲۵ الی ۳۰ درصد جمعیت شاغل کشور دارای اشتغال غیررسمی هستند که رقم بسیار بالایی است. از سوی دیگر، نابرابری حقوق و دستمزد در سراسر جهان در حال افزایش است. منظور از (wage gap) شکاف حقوق و دستمزد بین زن و مرد است و کارگران هر روز کمتر از رشد اقتصادی بهره‌مند می‌شوند. اشتغال امن و تمام‌وقت همراه با مزایا حتی در کشورهای توسعه‌یافته هم دیگر هنجار تلقی نمی‌شود. زنان هر روز حضور جدی‌تری در بازار کار پیدا می‌کنند اما کیفیت کار آن‌ها از جمله حقوق و دستمزد و شرایط کاری همچنان از مردان عقب‌تر است. نرخ مشارکت که یک شاخص تجمعی است و نشان‌دهنده سطح اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و سیاسی یک جامعه هر چقدر بالاتر باشد نشان‌دهنده پویایی یک جامعه است که در مجموع در کشورهای در حال توسعه چندان بالا نیست و حتی روند کاهشی دارد. یکی از دلایل این مساله شکاف دستمزدی است. زنان در چنین وضعیتی و با این وضعیت شکاف دستمزدی جزو آن دسته از نیروی کاری هستند که بعد از مدتی از بازار کار دلسرد شده و شغل خود را رها می‌کنند و از بازار کار بیرون می‌آیند. پدیده (NEET) در اکثر کشورها به یک معضل اساسی تبدیل شده که در رابطه با وضعیت جوانان غیرشاغلی است که در حال تحصیل یا کسب مهارت نیستند. یعنی علاوه بر جمعیت بیکاران ماهر با پدیده بیکارانی مواجه هستیم که فاقد مهارت لازم هستند. بیشترین نمود اجتماعی (NEET) هادر کشورهای شمال آفریقا و خاور میانه است.

#### اشتغال رسمی و غیررسمی



با توجه به مباحث ذکر شده، پاسخ به این سوال که «چرا به یک سیاست ملی اشتغال نیاز است؟» را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

- روندرو به رشد جمعیت فشار عظیمی بر بازار کار وارد می‌کند.
- تغییرات ساختاری در جمعیت شهری و روستایی بسیاری از کشورها، نه تنها باعث ایجاد فرصت‌های بزرگی می‌شود، بلکه چالش‌های وسیعی را نیز به وجود می‌آورد.
- رشد اقتصادی به طور خودکار به ایجاد شغل‌های شایسته بیشتر و منفعت بیشتر فقرا منجر نمی‌شود.
- اشتغال غیررسمی (کاری که دارای حمایت اجتماعی و حقوقی و مزایای اشتغال نیست) هنوز در کشورهای در حال توسعه شایع است.
- نابرابری حقوق و دستمزد در سراسر جهان در حال افزایش است، همچنان که کارگران هر روزه کمتر از رشد اقتصادی بهره‌مند می‌شوند.
- اشتغال امن و تمام‌وقت همراه با مزایا، دیگر در جهان توسعه‌یافته هنجار محسوب نمی‌شود.
- تعداد بیشتری از زنان در نیروی کار وجود دارند اما کیفیت کار آن‌ها از جمله حقوق و دستمزد، شرایط کاری و اعتبار همچنان از

#### سیاست ملی اشتغال

دنیا در حدود سه دهه از فرصت طلایی پنجره جمعیتی می‌تواند برخوردار شود. در یک دوره طولانی ما حدود ۷۰ میلیون نفر نیروی کار داشتیم که در سنین فعالیت بودند و می‌توانستند وارد بازار کار شوند. در حال حاضر از این ۷۰ میلیون نفر کمتر از ۳۰ میلیون نفر در بازار کار حضور دارند. به رغم تمام مشکلاتی که ما پیش رو داریم، این پنجره جمعیتی یک فرصت فوق‌العاده برای کشور ما به شمار می‌آید. در کشور ما باید این اصل نهادینه شود که منبع اصلی کشور جهت توسعه، نه چاه‌های نفت بلکه مردم کشور است.

اشتغال در پیوند با رشد فراگیر، کار شایسته را به ارمغان می‌آورد. نه تنها باید اشتغال مولد برای کشور رقم بخورد بلکه ما باید به کار شایسته نیز دست پیدا کنیم. شاغلان همواره نرخ بازگشت سرمایه‌های انسانی را با نرخ بازگشت سرمایه‌های مالی و همین‌طور نرخ رشد اقتصادی و نرخ تورم مقایسه می‌کنند. مساله دیگر این است که شاغلان همواره سهم خود از (GDP)، کار، سرمایه و سهم دیگر کارگزاران را مورد مقایسه قرار می‌دهند. در کشورهای پیشرفته، سهم نیروی کار از (GDP) از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۵ به میزان قابل توجهی کاهش پیدا کرده است. این رقم در گذشته بیش از ۷۰ بود و اکنون به کمتر از ۶۰ رسیده و این مساله تأثیری منفی در روحیه نیروی کار گذاشته و این سوال پیش آمده که این کاهش سهم، نصیب چه کسانی شده است؟ اگر برآورد شاغلان، ارزیابی مثبتی از دوروند مذکور در حال و آینده باشد یعنی اگر ارزیابی بازدهی سرمایه انسانی، تورم و نرخ سرمایه و نرخ رشد تولید، مثبت و همچنین اگر سهم نیروی کار از تولید ناخالص داخلی در مقایسه با سهم سرمایه از تولید ناخالص داخلی، ارزیابی مثبتی داشته باشد، همگرایی حاصل می‌شود. این همگرایی ارتباط مثبت بسیار زیادی با سایر ارکان جامعه به وجود می‌آورد و موجب رشد فرهنگ کار می‌شود. در مقابل اگر ارزیابی شاغلان از این دوروند منفی باشد، واگرایی آن‌ها بیشتر و در نتیجه اثر کاهنده‌ای بر بهره‌وری و فرهنگ کار خواهد داشت.

#### کار شایسته

انجام سیاستی به این معنا است که وقتی گفته می‌شود سالانه یک میلیون نفر به بازار کار اضافه می‌شود و برای اینکه بازار کار از یک تعادل نسبی برخوردار باشد باید یک میلیون شغل هم ایجاد شود. اما این مساله چه مقدماتی لازم دارد؟ انجام سیاستی، طراحی، اجرا و نظارت هدفمند سیاست‌های اقتصادی به منظور بهبود عملکرد حکومت در کلیت خود، سودآوری بنگاه‌ها و رفاه خانوارها برای نیل به اهداف توافق شده است؛ یعنی همان‌طوری که بنگاه‌های اقتصادی باید حرکتی رو به جلو داشته باشند، خانوارها هم باید رو به جلو حرکت کنند. آنچه امروز در کشور ما به شدت مورد نیاز است سیاست ملی اشتغال است؛ چرا که روندرو به رشد جمعیت فشار زیادی به بازار کار تحمیل می‌کند و تغییر جمعیت شهری و روستایی در کشور چالش‌های جدیدی پدید آورده است. رشد اقتصادی به طور خودکار به ایجاد شغل‌های شایسته بیشتر و منفعت بیشتر فقرا منجر نمی‌شود. بسیاری از کشورها دچار پدیده رشد بدون اشتغال شده‌اند و این مشکل گریبان اقتصاد جهانی را نیز گرفته است؛ چرا که رشد اقتصادی حاصل شده اما اشتغال ایجاد نکرده است.

#### انجام سیاستی



مردان عقب مانده است.

● نرخ بالای بیکاری جوانان باعث شده تا تعداد فزاینده‌ای از جوانان دلسرد شده و بازار کار را ترک کنند.

● پدیده (NEET) در اکثر کشورها به یک موضوع و معضل جدی تبدیل شده است.

سازمان بین‌المللی کار یک رویکرد جامع برای سیاست اشتغال ترویج می‌دهد که به موجب آن، سیاست ملی اشتغال بیانگر یک چشم‌انداز و یک چارچوب منسجم است که تمام دست‌اندرکاران سیاست اشتغال را به یکدیگر پیوند داده و همه ذی‌نفعانی که نقشی ایفا می‌کنند را شامل می‌شود: دولت، سازمان‌های کارگری و کارفرمایی، شرکای توسعه، موسسات مالی، (NGO) ها و گروه‌های جامعه مدنی. محتوای (NEP) مجموعه گسترده‌ای از سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی و بازار کار که بر هر دو طرف عرضه و تقاضا و همچنین بر تعامل بین آن‌ها اثر می‌گذارد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. رویکرد جامع به سیاست ملی اشتغال، مجموعه‌ای متنوع از اقدامات سیاستی مکمل را شامل می‌شود. سیاست ملی اشتغال حتماً باید ذیل یک استراتژی توسعه ملی صورت گیرد. سیاست‌های ملی اشتغال خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱- سیاست‌ها و نهاد‌های بازار کار ۲- سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی.

سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی خود چند دسته دارد: سیاست‌های تشویقی برای گذار به رسمیت - سیاست‌های سرمایه‌گذاری، توسعه (SME) و کارآفرینی - سیاست‌های تجاری، صنعتی، زیرساختی، بخشی - سیاست‌های کلان اشتغال - آموزش و پرورش، مهاجرت و جمعیت‌شناسی.

سیاست‌ها و نهاد‌های بازار کار هم شامل سیاست‌های بازار کار منفعل، سیاست‌های بازار کار فعال و سیاست‌های دستمزد، قانون اشتغال، مذاکرات جمعی کارمندان با کارفرمایان می‌شود.

انسجام سیاستی برای توسعه (Policy Coherence for Development) رویکرد و ابزاری سیاستی برای ادغام ابعاد اقتصادی، اجتماعی، محیطی و حاکمیت توسعه پایدار، در تمام سطوح سیاست‌گذاری داخلی و بین‌المللی است. هدف انسجام سیاستی برای توسعه این است که روابط خارجی را تا حد امکان از لحاظ اکولوژیکی، اقتصادی و اجتماعی منسجم سازد و بدین ترتیب همکاری بین‌المللی برای توسعه ملی را موثر کند. در اولین گزارش اتحادیه اروپا درباره انسجام سیاستی برای توسعه، ۱۲ موضوع به عنوان اولویت سیاستی اعضا تعیین شده است: تجارت، محیط زیست، تغییرات آب و هوایی، امنیت، کشاورزی، ماهیگیری، بعداجتماعی جهانی سازی، اشتغال و کار شایسته، مهاجرت، تحقیق و نوآوری، جامعه اطلاعاتی، حمل و نقل و انرژی. چرخه انسجام سیاستی، سه سطح دارد. سطح اول، تعیین اولویت‌بندی اهداف است که عنصر سازنده آن، سیاست و تعهد سیاستی است، سطح دوم، سیاست هماهنگی و اجرا آن است که عنصر سازنده آن، مکانیزم‌های هماهنگی سیاست است و سطح سوم، نظارت، تحلیل و گزارش است که عنصر سازنده آن، سیستم‌هایی برای نظارت، تحلیل و گزارش است. یکی از مشکلات کشور مادر زمینه پایین بودن سطح انسجام سیاستی، تعدد اسناد بالادستی است که ضرورتاً همه اینها با یکدیگر انسجام ندارند. (سند چشم‌انداز، اصل (۴۴) و اقتصاد مقاومتی، ایران سال ۱۴۰۰ و غیره) که معنای آن اسناد بالادستی سردرگمی است که در بن‌دول چرخه انسجام سیاستی وجود دارد. در بن‌دول هم فقدان مکانیزم‌های هماهنگی وجود دارد و در بن‌دول سوم این مشکل وجود دارد که چه چیزی را باید گزارش کرد؟ بر چه چیزی باید نظارت کرد؟ چرا که نظارت، تحلیل و گزارش شاخص می‌خواهد تا مورد بررسی قرار گیرد.

اشتغال کامل به این معنا نیست که بیکاری صفر باشد بلکه به این معنا است که بیکاری باید در حد بیکاری اصطلاحی باشد. مثلاً در برخی از جوامع این بیکاری اصطلاحی در حد ۶-۵ درصد است و اگر بیکاری صرفاً در این حد باشد مسأله‌ای وجود ندارد. حتی اگر بخشی از این اشتغال نامولد باشد هم مشکلی نیست. اگر ۸۰ درصد یک جامعه دارای اشتغال مولد باشند، آیا هدف توسعه برآورده شده است؟ خیر؛ چرا که باید (decent work) و یا کار شایسته را در نظر گرفت که ابعاد گوناگونی دارد. یکی از این ابعاد بحث مولد بودن است. بعد دیگر بحث درآمد مفید، گفت‌وگوهای اجتماعی و حمایت‌های اجتماعی است. در انسجام سیاستی این مسأله مورد توجه است که کار شایسته منجر به رفاه می‌شود اما اشتغال کامل ضرورتاً به رفاه منجر نمی‌شود. ترویج انسجام سیاستی به منظور دستیابی به کار شایسته و اشتغال کامل و مولد، ابعاد گوناگونی دارد. انسجام سیاستی زمانی بهترین کارایی را دارد که دست‌اندرکاران مسئول سیاست‌گذاری در حوزه‌های مختلف، با قرار دادن اهداف استراتژیک در ذهن، در روند طراحی و اجرای چارچوب‌های سیاستی جامع مشارکت کنند.

همچنین در تعیین اهداف و روندهای سیاست‌گذاری و فرایندهای اجرایی که دنبال می‌کنند، یکدیگر را به جای تضعیف، حمایت کنند. مسأله‌ای به نام بازی کارگزاران اقتصادی و بازیگران اجتماعی وجود دارد. این بازی از نوع همکاری، عدم همکاری، تخاصم و یا وفاق است. اگر نوع این بازی تخاصم باشد، برآیند کار منفی است. اگر عدم همکاری باشد برآیند آن صفر است و اگر نوع بازی همکاری باشد برآیند مثبتی خواهد داشت. آنچه کشوری مانند ما با آن پنجره جمعیتی و این مشکلات به آن نیاز دارد بازی وفاق گونه است تا با قرار دادن اهداف استراتژیک در ذهن در روند طراحی و اجرای چارچوب‌های سیاستی جامع، مشارکت کنند. منظور از روندهای سیاست‌گذاری این است که مجموعه باید آنچنان قدرت انعطاف داشته باشد که متناسب با تغییر شرایط، نحوه بازی خود را تغییر دهند. هیچ سیاست اقتصادی وجود ندارد که یک‌بار برای یک دوره ۵ ساله بخواهد اجرا شود. تمام سیاست‌های بازار کار مدام باید در حال بهبود باشد. به این معنا که سطح جامعه در حدی باشد که در مواجهه با مشکلات یک سیاست نه در پی تخریب کردن بلکه در پی اصلاح و بهبود آن برآید.

بروز بیکاری یا کمبود اشتغال به لحاظ کمیت و کیفیت، نیاز به سیاست‌های ملی اشتغال دارد. این سیاست چارچوب مشخصی برای رسیدگی به کاهش فقر و افزایش رفاه، ایجاد کار شایسته، افزایش درآمد کارکنان و کاهش بیکاری و دلسردی جوانان ارائه می‌دهد. سیاست‌های ملی اشتغال، شامل سیاست‌های کلان، بخشی و ساختاری است و چارچوبی عملی برای مقابله با چالش‌های چندبعدی بازار ارائه می‌دهد. سه اصل هدایت‌کننده در هر سیاست اشتغالی وجود دارد: ۱- کمیت که به معنای کار برای همه کسانی است که به دنبال شغل می‌گردند، یعنی یکی از شاخص‌های پویایی بازار کار، طول مدت جست‌وجوی کار است. ۲- کیفیت که به معنای شغلی است که تا حد ممکن مولد و شایسته باشد و نهایتاً ۳- عدم تبعیض که به معنای آزادی انتخاب شغل و حداکثر امکان برای هر انسان است که فارغ از نژاد، جنس، سن، دین، عقاید سیاسی، ملیت یا منشاء اجتماعی از مهارت‌هایش استفاده کند.

سیاست ملی اشتغال یک چشم‌انداز و برنامه عملی برای دستیابی به اهداف اشتغال کشور است. برای ایجاد چنین برنامه‌ای، دولت باید به وضوح چالش‌ها و فرصت‌های کشور را رصد کند. دولت همچنین باید به طور گسترده‌ای به گفت‌وگوی اجتماعی بپردازد تا به توافق مشترکی میان تمام طرفین ذی‌نفع اعم از کارگزاران اقتصادی و

## اهمیت شغلی

باز یگران اجتماعی از جمله سازمان‌های کارفرمایان و کارگران، دست یابد. سیاست ملی اشتغال فقط یک برنامه ایجاد شغل نیست بلکه طیف گسترده‌ای از مسائل اجتماعی و اقتصادی را مدنظر قرار می‌دهد. این سیاست بر بسیاری از بخش‌های حکومت (نه فقط بخش‌های مسئول کار و اشتغال) و کلیه بخش‌های اقتصاد تاثیر می‌گذارد. این مجموعه سیاستی اقدامات و برنامه‌های موسسات مختلفی که بر عرضه و تقاضای نیروی کار و عملکرد بازار کار تاثیر می‌گذارند را گرد هم می‌آورد.

امروزه در اکثر کشورهای جهان امنیت شغلی پیوند مستقیمی با امنیت ملی کشورها دارد. وظیفه سیاست ملی اشتغال این است که بین امنیت ملی و امنیت شغلی پیوند زده و کار شایسته برای افراد ایجاد کند. دو تعریف برای بیکاری وجود دارد. در تعریف مضیق، بیکاری یعنی بدترین نوع بیکاری که حتی فردی که در پی شغل است در طول هفته نتواند حتی یک ساعت کار پیدا کند، اما تعریف موسع بیکاری شامل افرادی می‌شود که در هفته کمتر از ۱۰ ساعت کار می‌کنند یا شغل‌های موقت و یا مشاغل غیررسمی و غیره دارند. تعریفی که از بیکاری مدنظر است، نه تعریف مضیق که تعریف موسع بیکاری است. در این حالت نرخ بیکاری ۱۲ درصد نیست و دامنه وسیعی از افراد در طیف بیکاران می‌گنجد. طبق تعریف سازمان بین‌المللی کار، کار شایسته شامل فرصت‌هایی برای کار کردن می‌شود که سازنده بوده (مولد) و درآمد منصفانه، امنیت در محل کار و حمایت اجتماعی برای خانواده‌ها را به ارمان آورد، چشم‌انداز بهتری برای توسعه فردی و یکپارچگی اجتماعی ایجاد کند و آزادی بیان برای مردم را موجب شود که بتوانند نگرانی‌های خود را بروز داده و در تصمیماتی که زندگی آن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد، مشارکت داشته باشند. همچنین موجب برابری فرصت‌ها برای همه زنان و مردان گردد. سیاست ملی اشتغال باید کار شایسته را به ارمان آورد که در آن استانداردهای بین‌المللی کار، حمایت اجتماعی و حقوق اساسی کارگران همراه با خلق شغل اتفاق می‌افتد. سیاست ملی اشتغال، برنامه‌ای است که هر کشوری مطابق با زمینه و وضعیت توسعه خود، باید آن را بنا کند. این برنامه فقط یک بیانیه الهام‌بخش از آنچه ما امیدواریم اتفاق بیفتد نیست، بلکه یک طرح واقعی برای چگونگی دستیابی به آن است. بسیاری از ذی‌نفعان باید در ساختن آن درگیر باشند و نتیجه باید چیزی باشد که آن‌ها بتوانند برای دستیابی به آن کار کنند.

فرایند توسعه چنین چارچوب سیاستی، توالی منطقی یک چرخه سیاستی را دنبال می‌کند که در زیر شرح داده شده است:

- ۱- مرحله آماده‌سازی: چشم‌انداز سیاست اشتغال را تعریف کنید. چارچوب سازمانی (کمیته راهنمایی و تیم فنی) را تنظیم و یک جدول زمانی از روند و بودجه منابع مورد نیاز برای حمایت از آن را تهیه کنید.
- ۲- مرحله شناسایی مساله: وضعیت اشتغال و روندهای اقتصادی - اجتماعی را تحلیل کنید. سیاست‌های موجود را بررسی و با مشارکت کنندگان مشورت کنید تا چالش‌های اشتغال را به منظور

## مراحل سیاست ملی اشتغال

ایجاد شرحی از مسائل که فرصت‌ها و چالش‌های بازار را فهرست می‌کنند، شناسایی شوند.

۳- مرحله فرمول‌سازی: مسائل شناسایی شده را در دو مرحله اولویت‌بندی کنید، سه تا پنج هدف را که سیاست براساس آن‌ها پیش خواهد رفت مشخص کنید. مداخله‌کنندگان سیاست که کشور را برای رسیدن به این اهداف قادر می‌سازد، انتخاب و سیاست اشتغال را طرح‌ریزی کنید.

۴- مرحله اعتبارسنجی: با تصدیق سند سیاست پیشنهادی با سازمان‌های کارگری و کارفرمایان و همچنین سایر سهامداران، به یک اتفاق نظر دست یابید. به دنبال آن، تصویب رسمی توسط دولت به منظور اعطای نیروی اجرایی سیاست و برقراری ارتباط در مورد محتوای سیاست با کلیه دست‌اندرکاران، از جمله کسانی که نیاز به اجرای آن در سطح محلی دارند، نیاز است.

۵- مرحله برنامه‌ریزی و بودجه‌بندی: شرایط و برنامه اجرا سیاست را مشخص کنید. راه‌ها و وسایلی که به وسیله آن‌ها به اهداف سیاست قرار است دست یابید را به روشنی تعریف کنید.

۶- مرحله اجرا: چارچوب‌های سازمانی سیاست ملی اشتغال را عملیاتی کنید. فعالیت‌ها را پیاده‌سازی کنید. در صورت لزوم افرادی را که مجری این کار هستند آموزش دهید. به طور منظم پیاده‌سازی را مانیتور کرده و در نهایت دست‌اندرکاران را مطابق با این سیاست‌ها انتخاب کنید.

۷- مرحله ارزیابی: تاثیر سیاست ملی اشتغال را ارزیابی کنید و درس لازم برای چرخه سیاست بعدی را بیرون بکشید.

رشد اقتصادی و توسعه صنعتی در بطن خود دو مفهوم (Industrial relations) و (Industrial organization) را دارد. (Industrial relations) در رابطه با حقوق کار و روابط صنعتی است که رابطه بین فرد و کارفرما و بنگاه را در نظر می‌گیرد. (Industrial organization) رابطه بین بنگاه با اقتصاد کلان را نشان می‌دهد. منظور از رشد اقتصادی و توسعه صنعتی، توسعه فعالیت‌های اقتصادی است. یعنی کشوری که می‌خواهد رشد صنعتی اشتغال را داشته باشد، باید سیاست توسعه صنعتی، کشاورزی، انرژی و بخش‌های گوناگونی که دارد مشخص باشد. همه افراد جامعه نمی‌توانند در پی کار باشند و باید بخشی از این جمعیت در ابتدای کار فرما را ایفا کنند و سپس بتوانند کار آفرینی کنند. الگوی مصرف جامعه نیز حائز اهمیت فراوانی است؛ چرا که اگر تمامی اجناس یک جامعه از ریز تا درشت از خارج از کشور وارد شود عملاً اشتغالی هم ایجاد نمی‌گردد. اگر نرخ بازدهی سرمایه‌های مالی و انسانی در یک همگرایی با هم قرار داشته باشد در این صورت است که بهره‌وری ایجاد می‌شود. در مورد اطلاعات بازار کار و اشتغال هم ما به بخش مواجه هستیم؛ مراکز کارایی، سایت‌ها و مراکز شغلی. اگر این سه دسته با هم در هماهنگی باشند می‌توانند اطلاعات شغلی قابل قبولی را در اختیار دانش‌آموزان و دانشجویان قرار دهند. در حال حاضر مراکز کارایی ما حدود ۲۵ درصد سهم اطلاع‌رسانی در زمینه کاری را بر عهده دارند.

سیاست اشتغال ملی یک بخش کلیدی از چارچوب سیاست برای حمایت اشتغال در کشور است که باید در پیوستگی با عوامل عرضه و تقاضا که هر دو عناصر اساسی در روند اشتغال هستند، دیده شود. عوامل طرف عرضه در زمینه اشتغال عبارتند از: ساختار جمعیت و رشد، مهارت‌های فنی و حرفه‌ای، سیستم آموزش و پرورش، مهارت‌ها و نگرش‌ها، شرایط اجتماعی. عوامل طرف تقاضا در زمینه اشتغال نیز عبارتند از: رشد اقتصادی و توسعه صنعتی، کارآفرینی، الگوهای مصرف، بهره‌وری و فناوری.

۱۱



سیاست اشتغال ملی یک بخش کلیدی از چارچوب سیاست برای حمایت اشتغال در کشور است که باید در پیوستگی با عوامل عرضه و تقاضا که هر دو عناصر اساسی در روند اشتغال هستند، دیده شود



قلمرو رفاه

پرونده اصلی

اول ماه مه، یادآور رخدادی است که همه کارگران جهان در آن سهیم‌اند. در واقع روز جهانی کارگر، نماد اتحاد و همبستگی کارگرانی است که دهه‌هاست در گوشه‌گوشه جهان برای به دست آوردن حقوق قانونی خود تلاش می‌کنند. اما اول ماه مه (یازدهم اردیبهشت) برای کارگران ایرانی همزاد چه دغدغه‌هایی است؟

در روز جهانی کارگر امسال که با صدمین سال تأسیس سازمان بین‌المللی کار (ILO) مصادف شده به برخی از مهمترین مطالبات کارگران ایران امروز می‌پردازیم. اینکه مزد و معاش با چه دشواری‌هایی همراه است؟ مقابله‌نامه‌ها و الزامات سازمان بین‌المللی کار تا کجا اجرا می‌شوند؟ کارگران ایران تا چه میزان از ایمنی و بهداشت کار برخوردارند و ظهور شرکت‌های پیمانکاری و قراردادهای متعدد چگونه پیشرفت شغلی کارگران را زیر سوال برده است؟ در کنار اینها، به مناسبت همزمانی روز جهانی کارگر و روز معلم در ایران، به مهمترین دغدغه‌های معیشتی و فرهنگی معلمان نیز پرداخته‌ایم.

# کارمندان



شومنگار



# «معاش» در مجرای

## نمایندگان کارگری ازدشواری

مذاکرات مزدی در پایان هر سال چالش‌های موجود در زمینه آمارهای رسمی، تعیین نرخ تورم و سبد معیشت کارگران را پیش روی شرکای اجتماعی قرار می‌دهد و این امر تعیین مزد عادلانه را به کاری دشوار تبدیل کرده است. در گزارش پیش رو با بیان پیچیدگی‌های تعیین معیارهای دستمزد، نمایندگان کارگری از مشکلات خود در مذاکرات مزدی می‌گویند.

می‌گوید: «در شرایطی که پس از افزایش حداقل سه برابری قیمت ارز، اقلام ضروری خانوارهای کارگری بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ درصد گران شده، کارگران چگونه می‌توانند به افزایش ۳۶٫۵ درصدی دستمزد، دلخوش باشند؟ چگونه می‌توانند نسبت به افزایش ناچیز، ابراز رضایت کنند؟» برای روشن شدن بیشتر اوضاع، بهتر است نگاهی به آخرین اطلاعات آماری مرکز آمار ایران بیندازیم. مرکز آمار ایران در جدولی، وضعیت تغییرات قیمت ۲۳ قلم خوراکی خانوارها در اسفند سال ۹۷ نسبت به اسفند سال ۹۶ را منتشر کرده است. در این لیست، کمترین افزایش قیمت مربوط به لوبیا پیتی است با ۱۱ درصد و بیشترین افزایش برای پیاز است با ۵۲۲ درصد. بر اساس این جدول، گوجه‌فرنگی ۱۸۴ درصد، سیب ۱۴۲ درصد، گوشت گوسفندی ۱۳۴ درصد، گوشت گاو ۱۲۲ درصد، خرما ۱۰۰ درصد، گوشت مرغ ۸۵ درصد و برنج ۴۵ درصد رشد داشته است. متوسط افزایش قیمت این ۲۳ کالا که بیشترین اقلام مصرفی خانوارهای کارگری را تشکیل می‌دهد، حدود ۱۰۰ درصد است اما با این حال، تورم رسمی اعلام شده توسط مرکز آمار برای بهمن ماه سال ۹۷ نسبت به مدت مشابه سال قبل، ۴۲٫۳ درصد اعلام شده است. مرادی این اختلاف راناشی از فرافکنی آماری نهادهای رسمی بخصوص مرکز آمار می‌داند و می‌گوید: «در تعیین نرخ کلی تورم، قیمت کالاها و خدماتی را در نظر می‌گیرند که تاثیر چندانی در زندگی روزمره کارگران ندارد در حالی که بهتر است به جای آن، اقلام خوراکی را مدنظر قرار دهند؛ چراکه امروزه دستمزد کارگران بیشتر صرف همین خوراکی‌ها می‌شود و قیمت اینها در زندگی کارگران موثرتر است.»

این فعال کارگری تاکید می‌کند: «به دلیل همین تفاوت است که کارگران نمی‌توانند چندان از افزایش مزد ۳۶٫۵ درصدی رضایت داشته باشند.» اظهارات مرادی را مرتضی افقه اقتصاددان نیز تایید می‌کند. این استاد دانشگاه در رابطه با «بهبات‌های تورمی» می‌گوید: «تورم کلی بسته به این است که چه مولفه‌هایی را با چه ضرایبی در نظر بگیریم. هر کدام از این اقلام باید در وزن تاثیر گذاری اش ضرب شود. این وزن تاثیر گذاری را نهادهای رسمی مثل مرکز آمار متناسب با میزان تاثیر گذاری کالا در زندگی مردم تعیین می‌کنند که گاهی این ضرایب باز زندگی روزمره مردم بخصوص فرودستان همخوانی ندارد. البته افزایش قیمت دسته‌های

معاش و مزد، همواره از مهمترین مطالبات تاریخی کارگران جهان بوده است. کارگران در جهان صنعتی، دهه‌ها برای دریافت مزد عادلانه و یا آنگونه که سازمان جهانی کار نام می‌نهد، مزد شایسته (Decent Wage) مبارزه کرده‌اند و حاصل این مبارزات، به رسمیت شناخته شدن حق چانه‌زنی یا همان (Negotiation) در روند تعیین دستمزد است. در ایران نیز قانون کار مصوب سال ۱۳۶۹، حق چانه‌زنی سه‌جانبه را در قالب نهادی تحت عنوان «شورای عالی کار» به رسمیت می‌شناسد که یکی از مهمترین وظایف سالانه این نهاد، تعیین «حداقل دستمزد کارگران» بر اساس دو مولفه تعریف شده در قانون کار است: تورم رسمی و سبد حداقلی معاش برای یک خانوار متوسط.

اما چگونه است که به رغم ضابطه‌مند بودن روال تعیین دستمزد و با وجود اینکه در ظاهر هیچ ایرادی به الزامات قانون کار در رابطه با دستمزد وارد نیست، کارگران هیچگاه از نتایج کار آنگونه که باید راضی نیستند؟ حتی نمایندگان کارگری که به نیابت از بیش از ۱۱ میلیون کارگر کشور در جلسات مزدی شورای عالی کار شرکت می‌کنند، مذاکرات را «سلسله‌ای از دعوای بی‌پایان» که هرگز به نتیجه قابل قبول نمی‌رسد توصیف می‌کنند. به عبارت دقیق‌تر دشواری‌های اصلی مذاکرات مزدی از کج‌اناشات می‌گیرد؟

مذاکرات مزدی سال ۹۸ با افزایش ۲۶٫۵ درصدی حداقل دستمزد در حالی به پایان رسید که اگر افزایش مولفه‌ها و اضافات مزدی مانند حق بن، حق اولاد، حق سنوات و حق مسکن را در نظر بگیریم، میزان افزایش دریافتی کارگران بسته به شرایط زیستی و اشتغال آنها - تعداد فرزند، سابقه کار و نحوه اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل در کارگاه - بین ۴۲ تا ۴۶٫۵ درصد خواهد بود. شورای عالی کار در حالی در آخرین ساعات مانده به تعطیلات نوروز، افزایش ۳۶٫۵ درصدی حداقل دستمزد را تصویب کرد که بر اساس اطلاعات مرکز آمار، تورم رسمی در ماه‌های منتهی به اسفند ۹۷، بیش از ۳۰ درصد اعلام شده بود. با این همه، کارگران و نمایندگان آنها از نتایج مذاکرات، رضایت چندانی ندارند.

نادر مرادی، از اعضای شورای اسلامی کار آشنانشان و عضو هیات مدیره کانون شوراهای اسلامی کار استان تهران نتایج مذاکرات مزدی سال ۹۸ را «بردر در شرایط باخت-باخت» توصیف می‌کند و به «قلمرو فاه»



چگونه است که به رغم ضابطه‌مند بودن روال تعیین دستمزد و با وجود اینکه در ظاهر هیچ ایرادی به الزامات قانون کار در رابطه با دستمزد وارد نیست، کارگران هیچگاه از نتایج کار آنگونه که باید راضی نیستند؟

# مادله با آمارها

## سای مذاکرات مزدی می‌گویند

کالایی نه گانه به صورت جداگانه بررسی و اعلام می‌شود. به طور مثال، اگر دولت اعلام کند تورم ۱۵ درصد است، ممکن است وقتی به جزییات تورم پرداخته شود، مشخص شود قیمت خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها ۲۵ درصد زیاد شده است.»

این اقتصاددان تأکید می‌کند: «حقیقتاً به همین دلیل است که در مذاکرات مزدی نباید زیاده روی نرخ تورم رسمی تأکید کرد و باید به سراغ محاسبه سبد معیشت یا اجرای بند دوم ماده (۴۱) قانون کار رفت؛ در «سبد معیشت» است که افزایش ملموس قیمت کالاهای ضروری خودش را نشان می‌دهد و هزینه‌ها «واقعی» می‌شود.»

محاسبه «سبد معیشت خانوار» یکی از اقداماتی بود که با پافشاری گروه کارگری در جریان مذاکرات مزدی سال ۹۸ برای سومین سال پیاپی صورت گرفت. کمیته دستمزد شورای عالی کار بعد از کش و قوس فراوان، سبد معیشت حداقلی را ۳ میلیون و ۷۵۹ هزار تومان تعیین کرد. از نگاه این گروه، این مبلغ، کمترین حدی است که می‌تواند نیازهای حداقلی یک خانوار متوسط ۳،۳ نفری را برطرف کند. با این حال شرکای اجتماعی کارگران زیر بار نرفتند و دستمزد با ۳۶،۵ درصد افزایش برای حداقل بگیرهای بدون فرزند، به حدود یک میلیون و ۹۰۰ هزار تومان رسید.

فرامرز توفیقی، رئیس کمیته دستمزد کانون عالی شوراهای کارگری از مذاکره کنندگان اصلی کارگری در مذاکرات مزدی سال‌های اخیر بود، در رابطه با نتایج مذاکرات مزدی به «قلمرو فاه» می‌گوید: «تورم سبد معیشت سال ۹۸ به نسبت سبد معیشت سال قبل، ۴۷ درصد است. از آنجا که سبد معیشت مربوط به هزینه‌های خانوار ۳،۳ نفری است، افزایش دستمزد برای یک خانوار ۳،۳ نفری را اگر در نظر بگیریم که می‌شود همان مجموع حداقل مزد، حق مسکن، حق بن، سنوات و حق اولاد، به افزایش ۴۶،۹۶ درصدی می‌رسیم. پس دستمزد یک کارگر با حداقل یک سال سابقه که یک فرزند دارد، ۴۶،۹۶ درصد افزایش یافته است. با این حساب، ما توانسته‌ایم تورم سبد (۴۷ درصد) را روی دستمزد جبران کنیم اما این کافی نیست چون خواسته اصلی ما این است که حداقل دستمزد کارگران نرخ سبد معیشت حداقلی برسد تا شفاف مزد-معیشت برای همیشه بر شود. حال اگر این ارتقا به یکباره مقدور نیست، خواست نمایندگان کارگری این است که تورم سبد تبدیل به قدر مطلق ریالی شده و سپس روی دستمزد، اعمال شود. در واقع خواسته ما افزایش به میزان ۴۷ درصد سبد ۳ میلیون و ۷۵۹ هزار تومانی بود که محقق نشد. تنها در این صورت است که معاش کارگران در همان سطحی که بوده برای سال بعد حفظ می‌شود. به عبارتی با اعمال تورم سبد - یا افزایش هزینه‌های سال جاری - روی دستمزد، تورم تحمیلی به زندگی کارگران جبران می‌شود که متأسفانه این جبران اتفاق نیفتاد.

توفیقی در تحلیل این ناکامی، ضمن اشاره به کاستی‌های موجود در فضای کلان اقتصاد از جمله عدم حمایت از تولید و تولید کنند، یک عامل مشکل ساز در مذاکرات مزدی را «فقدان بانک اطلاعاتی متقن و قابل اتکا» می‌داند و می‌گوید: «در سال ۹۷، بانک مرکزی که همواره یکی از دو نهاد مورد استناد برای استخراج آمار و اطلاعات مربوط به تورم و سبد معاش محسوب می‌شد، از ارائه آمار و اطلاعات مربوط به تورم منع شد، لذا در مذاکرات مزدی، «مرکز آمار ایران» به عنوان تنها مرجع برای استخراج نرخ «تورم رسمی» مورد استفاده قرار گرفت. آمارهای بانک مرکزی نیز به دلیل خصایص خاص و ضرابی که مورد استفاده قرار می‌دهد، بیشتر مطلوب کارفرمایان و دولتی‌هاست. در مورد «خط فقر» نیز که ترجمانی از «سبد معیشت خانوار» است، با همین مشکل مواجه‌ایم. عدم اعلام رسمی «خط فقر» که بر اساس الزامات برنامه‌های توسعه، از وظایف اصلی دولت است، محاسبه «سبد معاش حداقلی» و اجماع بر سر آن را به یک چالش اساسی تبدیل کرده است.»

این نماینده کارگری بر این باور است که برای یک مذاکره مزدی عادلانه که نتیجه آن دستمزد شایسته باشد، به سبب کشورهایی پیشرفته جهان، نیاز به مراکز مستقل آمار داریم که اطلاعات و آمار مربوط به تورم و معاش را به صورت ماهانه و سالانه تهیه و در اختیار مردم قرار دهند. به عبارت دقیق‌تر، خواسته توفیقی، «دولتی زدایی» از آمار تورمی و تخصصی‌تر شدن این اطلاعات آمار است.

در این شرایط، با وجود ضعف‌های موجود در فضای کلان اقتصاد و دشواری‌های سر راه مذاکرات مزدی، بهترین تعبیری که می‌توان برای نتایج چانه‌نی‌های مزدی سال ۹۸ به کار برد، همان «برد در شرایط باخت-باخت» است. نادر مرادی در یک جمله، خیلی خلاصه می‌گوید: «در سال‌های قبل اگر بیش از ۳۰ درصد مزد کارگران زیاد می‌شد، خیلی خوشحال می‌شدیم اما امسال در شرایطی که با این دستمزد، به سختی نیمی از نیازهای زندگی مان تأمین می‌شود، جایی برای رضایت باقی نمی‌ماند.» از نظرات نمایندگان کارگری که بگذریم، وزیر کار، تعاون و رفاه اجتماعی نیز از مزدا امسال چندان راضی نیست اما برای جبران آن پیشنهادهایی دارد. محمد شریعتمداری در روزهای ابتدایی اردیبهشت ماه سال جاری با تأیید ناکافی بودن دستمزد سال ۹۸ گفت: «تلاش کردیم دستمزد را تا حدی بالا ببریم که هم به کارفرما فشار وارد نشود و هم مشکلات کارگران تا حدی حل شود. ما باید مشکلات معیشتی کارگران را حل کنیم و تمام این مشکلات با پرداخت‌های نقدی حل نمی‌شود. به عنوان مثال، برای حل مشکل مسکن کارگران باید وزارت مسکن به سمت ساخت مسکن ارزاقیمت اجتماعی برود.» به گفته شریعتمداری، یکی از راهکارهای دیگر این است که مانند دوران جنگ بن در اختیار کارگران قرار گیرد تا هزینه زندگی کارگران کاهش یابد و

۱۱



مصائب نیروی کار شاغل در شرکت‌های پیمانکاری

# ساده‌سازی برای مزدک‌متر

شهرداری‌ها) ظاهر شده و به تعبیر حسین حبیبی، فعال کارگری و عضو هیات‌مدیره کانون عالی شوراهای اسلامی کار کشور و هر روز گسترده‌تر شده است. امروز ردپای پیمانکاری‌ها را تقریباً در همه بخش‌های دولت به وضوح می‌بینیم. از معلمان شرکتی با «خرید خدماتی» در آموزش و پرورش گرفته تا کارکنان شرکتی مخابرات و وزارت نیرو و البته کارکنان شرکتی شبکه بهداشت کشور. پیشینه حضور پیمانکاران در بخش دولتی به برنامه چهارم توسعه بازمی‌گردد؛ به موجب بند «ب» ماده (۱۳۶) و بندهای «الف» و «ح» ماده (۱۴۵) قانون برنامه چهارم توسعه، دولت مکلف شد امور تصدی‌ها (از جمله امور خدماتی) خود را از طریق عقد قرارداد با بخش‌های غیردولتی (خصوصی و تعاونی) انجام دهد.

البته پیش از آن به موجب مصوبه مورخ ۱۳۸۱/۸/۱۹ هیات وزیران، شرکت‌های پیمانکار خدماتی، متصدی انجام امور خدماتی دستگاه‌های اجرایی شده بودند، اما به دلیل وقوع برخی انحرافات در مسیر فعالیت این شرکت‌ها و از جمله اقدام برخی دستگاه‌های اجرایی در جهت تامین کمبود نیروی کارشناسی خود از این طریق، دولت در سال ۱۳۸۴ هر گونه به کارگیری نیروی انسانی برای انجام وظایف و فعالیت‌های کارشناسی، کمک کارشناسی و تخصصی از طریق اینگونه شرکت‌ها را به طور تمام‌وقت یا پاره‌وقت ممنوع کرد و بعد از آن تلاش‌هایی توسط نمایندگان مجلس در جهت ممنوع‌سازی کامل حضور پیمانکاری‌ها صورت گرفت که البته این تلاش‌ها تا امروز به نتیجه قطعی نرسیده است.

در بخش خصوصی، پیمانکاری‌ها با دستاویز قراردادن ماده (۱۳) قانون کار که پیش‌بینی کرده شرکت‌های مادر می‌توانند «کارهای پروژه‌ای» و موقت را به پیمانکاران بسپارند، رشد کردند. این در حالی است که در سال‌های اخیر، پارادایم جدیدی تحت عنوان «شرکت‌های تامین نیروی انسانی» پایه عرصه گذاشته است. حسین حبیبی در رابطه با این شرکت‌ها به «قلمرو رفاه» می‌گوید:

بیست و هفتم آذرماه سال جاری، سخنگوی کمیسیون اجتماعی مجلس، از بررسی پیشنهاد حذف قراردادهای پیمانی در دستگاه‌های دولتی در نشست این کمیسیون خبر داد. جلیل مختار گفت: «پیشنهاد حذف پیمانکاران از دستگاه‌های دولتی از موضوعاتی بود که در نشست کمیسیون اجتماعی مورد بررسی قرار گرفت و طی طرحی پیشنهاد شده که این واسطه‌ها حذف شوند و قراردادهای به صورت مستقیم با دستگاه‌های دولتی منعقد شود. این طرح در گذشته هم اجرا شده بود.» این نماینده مردم تصریح کرد: «با توجه به اینکه این طرح همزمان با اصلاح قانون مدیریت خدمات کشوری پیشنهاد شده، قرار شد در کمیسیون ویژه بررسی این قانون بررسی شود تا بتوان به یک جمع‌بندی رسید.» اما در نهایت، این طرح به رغم امیدهایی که به تصویب آن می‌رفت، به نتیجه مطلوب نرسید و لاجرم پیمانکاران و شرکت‌های پیمانکاری همچنان در دستگاه عریض و طویل دولت ماندگار شدند. پیش از آن نیز در آذرماه سال ۸۹، حذف پیمانکاران از بدنه دولت مطرح شد اما به نتیجه نرسید. در گزارشی که چهاردهم آذرماه، مرکز پژوهش‌های مجلس منتشر کرد ضمن اقرار به معایب بی‌شمار پیمانکاران، پیشنهاد شد به منظور مطالعه بیشتر درباره آثار مثبت و منفی طرح برای کارکنان، دستگاه‌های اجرایی و دولت و بررسی راه‌های مختلف تامین اهداف مورد نظر طراحان محترم، این طرح موقتاً از دستور کار خارج شود. در آن زمان، طرحی تحت عنوان «طرح عقد قرارداد مستقیم با نیروهای خدماتی توسط دستگاه‌های اجرایی و حذف شرکت‌های پیمانکار» با استناد به بند «۴» اصل چهل و سوم قانون اساسی و به منظور حمایت از نیروهای خدماتی دستگاه‌های اجرایی به مجلس ارائه شد که البته به تصویب نرسید.

پدیده «شرکت‌های پیمانکاری» عنصر تقریباً متاخری است که از اواخر دهه ۷۰ شمسی در عرصه روابط کار ایران در همه بخش‌ها (دولتی، خصوصی و دستگاه‌های عمومی غیردولتی مانند

پیشینه  
شرکت‌های  
پیمانکاری

«این شرکت‌ها هیچ مبنای قانونی ندارند و من آنها را «دلان نیروی انسانی» می‌دانم؛ کسانی که برای سودجویی خود و پایین آوردن سود شرکت‌های مادر، وارد عمل می‌شوند و با کاستن از حقوق نیروی کار، فعل غیر قانونی انجام می‌دهند».

### آسیب پیمانکاری‌ها

بزرگترین آسیب‌های شرکت‌های پیمانکاری برای نیروی کار چیست؟ اولین و مهمترین آسیب، از بین رفتن «امنیت شغلی» است. کارگر پیمانکاری هیچ رابطه قراردادی با شرکت پیمان دهنده یا همان کارفرمای مادر ندارد و بارها پیش آمده پس از اخراج و یا تعدیل کارگران، کارفرمای مادر ادعا کرده که کار را به دیگری «واگذار» کرده و مسئولیتی در قبال استخدام کارگران ندارد! آسیب بعدی، رعایت نشدن قانون کار یکسان - مزد یکسان بخصوص در بخش‌های دولتی است. از مهرماه سال ۹۷، یکی از این پیمانکاران، شبکه بهداشت شهری و حومه را در اختیار خود گرفت و بیش از ۲۰۰ نفر از کارکنان شبکه بهداشت (شامل کارشناسان بهداشت محیط، بهداشت حرفه‌ای، تغذیه و روانشناس) به اجبار طرف قرارداد این شرکت شدند. کارکنان این شرکت می‌گویند: «ما قبل از آن، کمی بیش از دو میلیون تومان حقوق می‌گرفتیم اما الان همان حداقل دستمزد را می‌گیریم یعنی دریافتی مان زیر دو میلیون تومان است. این در حالی است که کارکنان شبکه‌های بهداشتی که هنوز پیمانکاری نشده‌اند، همچنان همان حقوق بالای قبلی را می‌گیرند؛ ما کارمان یکی است اما مزدمان از اساس متفاوت است». پیشتر در استخدام نیروی کار در بخش‌های دولتی و خصوصی، «مهارت» و «تخصص» جایگاه مهمی داشت و بر اساس همین مولفه‌ها، دریافتی نیروی کار تعیین می‌شد اما اکنون در عرصه‌هایی که پیمانکاران و یا شرکت‌های تامین نیروی انسانی نفوذ کرده‌اند، نیروی کار بدون توجه به سطح تحصیلات، مهارت و یا تخصص، «کارگر ساده» یا «حداقل حقوق» به حساب می‌آید. کارکنان شرکتی مخابرات در این رابطه می‌گویند: «ما با مدرک فوق لیسانس و سال‌ها سابقه، حداقل حقوق را می‌گیریم در حالی که رسمی‌ها با همین سطح مدرک تحصیلی و سابقه، سه برابر مادر دریافتی دارند. ما این آسیب جدی که در حال تغییر شمایل و چیدمان بازار کار ایران است را «نوعی مهارت‌زدایی آهسته و بطئی از نیروی کار» می‌نامیم که در صورت گسترش می‌تواند خطرناک باشد؛ نتیجه این پدیده می‌تواند «کارگر ساده شدن همه کارگران» باشد.

اما با وجود همه این آسیب‌ها و مصائب چرا شرکت‌های پیمانکاری هر روز گسترده‌تر از قبل می‌شوند و در همه عرصه‌ها رسوخ می‌کنند و نکته بعدی اینکه راهکار زدودن این واسطه‌ها چیست و در «قانون» جایگاه پیمانکاران کجاست؟

### چرا پیمانکاران گسترش می‌یابند؟

علیرضا حیدری (فعال کارگری) در مورد چرایی گسترش پیمانکاران به «قلمرو رفاه» می‌گوید: «گرچه واگذاری بخش‌های دولتی به پیمانکاران در ابتدا با هدف «کوچک‌سازی بدنه دولت و کاهش هزینه‌های دولت» صورت گرفت، اما در عمل این هدف محقق نشد. اگر بررسی دقیق انجام شود، مشخص خواهد شد نه تنها هزینه‌های دولت با ورود پیمانکاران کاهش نیافته بلکه افزایش چشمگیری نیز داشته است. پیمانکاران هرگز نتوانسته‌اند از میزان هزینه‌های بخش دولتی بکاهند، آنها فقط با بهره‌گیری از تفاوت میان میزان حق پیمان و دستمزد ناچیزی که

به نیروی کار می‌پردازند، سود کلانی به دست آورده و نیروی کار را استثمار کرده‌اند. در بخش خصوصی هم اوضاع همین گونه است. گاهی شرکت‌های بزرگ مثل پتروشیمی‌ها و پالایشگاه‌ها بخشی از کار را به شرکت‌های دیگر واگذار می‌کنند تا به اصطلاح از هزینه‌های خودشان بکاهند اما اگر تحقیق جامعی در مورد حساب و کتاب پیمانکاران انجام شود، مشخص نیست افزایش هزینه‌ها به جای کاهش، از نتیجه تحقیق بیرون نیاید. مساله مهمتر این است که باید بهرسم کاهش هزینه به چه قیمتی؟ به قیمت کاستن از حقوق اولیه کارگران و سودجویی عده‌ای خاص؟ کافیت سری به پایتخت نفت و انرژی ایرانی یعنی عسلویه بزنید تا دریابید در سال‌های اخیر، چگونه لایه لایه و شاخه‌ای پیمانکاران رشد کرده‌اند».

وجود پیمانکاران در بخش خصوصی بخصوص در صنایع مادر امروز یک پدیده غیر قابل انکار است. بنابر گفته مدیرعامل مجتمع گاز پارس جنوبی، در حال حاضر نزدیک به ۱۰ هزار نفر در این شرکت مشغول به کار هستند. مطابق چارت سازمانی، پالایشگاه‌های گاز پارس جنوبی دارای ۴ هزار و ۲۲۳ نیروی رسمی است، ۶۰۹ نیروی قرارداد مستقیم در فازهای مختلف مشغول فعالیت هستند و بیش از ۸ هزار و ۸۸۹ نیروی ارکان ثالث یا همان پیمانکاری نیز در این مجتمع شاغل هستند؛ در واقع تعداد پیمانکاری‌های پارس جنوبی حدود دو برابر رسمی هاست.

### قانون کار چه می‌گوید؟

حسین حبیبی در ارتباط با حضور پیمانکاران در بخش خصوصی با استناد به مواد قانون کار به «قلمرو رفاه» می‌گوید: «طبق قانون کار، شرکت‌های پیمانکاری فقط می‌توانند کارهای پروژه‌ای و موقت شرکت‌ها را به پیمان بگیرند اما به استناد مواد (۱۳) و (۳۸) قانون کار، کارگران پیمانکاری دارای حقوق مشخصی هستند. بر اساس ماده (۱۳)، پیمان دهنده یا مقاطعه دهنده که همان کارفرمای مادر است باید پیمانکار را مکلف کند که تمامی بندهای قانون کار را برای نیروهای خودش اعمال کند. اینجا بحث «اختیار» نیست بلکه یک تکلیف قانونی است که همه مواد قانون کار باید برای کارگران پیمانکاری رعایت شود و مسئولیت آن هم بر عهده کارفرمای اصلی است. ماده (۳۸) نیز که بر بحث تساوی حقوق فارغ از همه مولفه‌ها تاکید دارد باید برای کارگران پیمانکاری رعایت شود. این ماده قانونی می‌گوید همه شاغلان در یک کارگاه، بایستی برای کار مساوی، مزد مساوی بگیرند، لذا اینکه درآمد کارگر پیمانکاری یا ارکان ثالث مثلا اینکه یک سوم رسمی‌ها و نصف قراردادی هاست، کاملا غیر قانونی است».

این فعال کارگری، نظارت بر اجرای این مواد قانونی را وظیفه بازرسان کار می‌داند و می‌گوید: «بازرسان کار باید با دقت بر وضعیت شغلی کارگران پیمانکاری نظارت و تکلیف شرکت پیمانکار و کارفرمای مادر را به آنها یادآوری کنند. منتها مساله دیگری که وجود دارد این است که شرکت‌های تامین نیروی انسانی که در همه عرصه‌ها از جمله بخش خصوصی یا بخش عمومی غیردولتی مثل شهرداری‌ها نفوذ کرده‌اند، هیچ مبنای قانونی ندارند، اینکه کارفرمای اصلی، امر استخدام را به این دست شرکت‌ها بسپارد، عملی خلاف قانون است.» این حساب، به نظر می‌رسد این وظیفه نمایندگان مجلس است که برای حذف پیمانکاران از بدنه دولت و سر و سامان دادن به مقوله «به پیمان سپاری» در بخش خصوصی اقدام کنند و تازمانی که این اتفاق نیفتد، هر روز کارگران بیشتری به «کارگر ساده» تبدیل خواهند شد.



پیشتر در  
استخدام  
نیروی کار در  
بخش‌های دولتی

و خصوصی،  
«مهارت» و  
«تخصص»

جایگاه مهمی  
داشت و بر اساس  
همین مولفه‌ها،  
دریافتی نیروی  
کار تعیین می‌شد

اما اکنون در  
عرصه‌هایی که  
پیمانکاران و  
یا شرکت‌های  
تامین نیروی  
انسانی نفوذ

کرده‌اند، نیروی  
کار اغلب بدون  
توجه به سطح  
تحصیلات،

مهارت و یا  
تخصص، «کارگر  
ساده» یا «حداقل  
حقوق» به حساب  
می‌آید

# الزامات جهانی کار برای ایران

نگاهی به مقاوله‌نامه‌های سازمان جهانی کار و تعهد دولت‌ها

امسال روز جهانی کارگر، مصادف است با صدمین سال تأسیس سازمان جهانی کار. سازمانی بین‌المللی که وظیفه برقراری قوانین و نظارت بر روابط کار درون و میان کشورهای جهان را بر عهده دارد. ایران از ابتدا عضو این سازمان بین‌المللی بود اما برخی از مقاوله‌نامه‌های این سازمان هنوز توسط کشور ما امضا نشده است.

سندیکایی را تعریف می‌کنند و مقاوله‌نامه شماره «۱۳۸» (حداقل سن کار) هنوز توسط دولت ایران امضا نشده است. مقاوله‌نامه «۱۳۸» که حداقل سن کار را ۱۵ سال تعریف کرده، نه قبل از انقلاب و نه پس از آن توسط دولت ایران امضا نشده، با این وجود، ماده (۷۹) قانون کار که حداقل سن اشتغال در کارگاه‌های مشمول را ۱۵ سال تمام دانسته، دقیقاً الزامات همین مقاوله‌نامه را رعایت کرده است. بنابراین مشکل چندانی در رابطه با امضا نشدن این مقاوله‌نامه بنیادین وجود ندارد. اما دو مقاوله‌نامه «۹۸» و «۸۷» که در مجموع «آزادی سندیکایی» را تعریف می‌کنند هنوز امضا نشده‌اند. بنابراین تعارض با الزامات (ILO) در دو محور قابل بررسی است: یکی نبودن دو مقاوله‌نامه بنیادین تشکیل‌یابی و دیگری عدم پایبندی کامل به مقاوله‌نامه‌هایی که روی کاغذ، ایران آنها را امضا کرده است.

«حسین اکبری»، فعال کارگری و کارشناس روابط کار در ارتباط با رابطه حقوقی روابط کار ایران با الزامات سازمان جهانی کار با اشاره به امتناع از امضای دو مقاوله‌نامه آزادی کنش صنفی، به «قلمرو رفاه» می‌گوید:

ایران و الزامات (ILO)

«ویژگی مقاوله‌نامه‌های بنیادین، الزام‌آور بودن آنها فارغ از امضای دولت‌هاست. دولت‌های عضو، همگی ملزم به اجرای این ۸ مقاوله‌نامه هستند اما در عمل دولت‌های بسیاری هستند که این الزامات را رعایت نمی‌کنند. برای نمونه، دو مقاوله‌نامه بنیادین تشکیل‌یابی «۸۷» و «۹۸» نه در رژیم پهلوی و نه پس از انقلاب هرگز توسط دولت ایران امضا نشد. عدم پایبندی به این دو مصوبه الزام‌آور، کنش متحداً صنفی و آزادی سندیکایی کارگران ایران را سلب کرده است.» اکبری این دو مقاوله‌نامه را زیرساختی‌ترین الزامات سازمان جهانی کار می‌داند و می‌گوید: «اگر دولتی این دو مقاوله‌نامه را نپذیرد و اجرا نکند، اساساً پذیرش مقاوله‌نامه‌های دیگر تأثیر چندانی در شرایط زیستی کارگران نخواهد داشت. وقتی نیروی کار نتواند حضور اجتماعی آزادانه داشته باشد و تشکلی صنفی خود را بدون نیاز به تایید دولت سامان دهد، «چانه‌زنی» و یا «سه‌جانبه‌گرایی» نامفهوم خواهد بود.» بخشی دیگر از معضل، به عدم پایبندی عملی به الزاماتی برمی‌گردد که ایران پای آنها را امضا کرده

ایده تشکیل سازمان بین‌المللی کار در خلال «مذاکرات پاریس» مطرح و اساسنامه این سازمان، بین ژانویه و آوریل سال ۱۹۱۹ توسط کمیسیون بین‌المللی کار و براساس «قرارداد ورسای» نوشته شد. در نهایت، کمیسیون بین‌المللی کار توسط «کنفرانس صلح» ایجاد و اساسنامه سازمان بین‌المللی کار، بخش سیزدهم «معاهده ورسای» را تشکیل داد. فلسفه وجودی سازمان بین‌المللی کار که از اساس سازمانی سه‌جانبه است، ترویج پارادایم «سه‌جانبه‌گرایی» در مسائل کارگری است. پایه اساسی همه مصوبات این سازمان که در دو نوع اصلی مقاوله‌نامه (الزام‌آور برای همه دولت‌هایی که آنها را امضا می‌کنند) و توصیه‌نامه (غیرالزام‌آور)، طبقه‌بندی می‌شود، تقویت چانه‌زنی (Negotiation) و پیمان‌های دسته‌جمعی میان سه گروه درگیر در روابط کار یعنی دولت، کارگران و کارفرمایان است.

برای ایجاد پایبندی دولت‌های عضو، سازمان جهانی کار، ۸ مقاوله‌نامه بنیادین دارد که اصول اساسی چانه‌زنی‌ها و معادلات اساسی روابط کار در همین ۸ مقاوله‌نامه خلاصه می‌شود و اجرای آنها برای همه دولت‌های عضو الزام‌آور است. این سازمان ۱۷۷ مقاوله‌نامه غیربنیادین یا به اصطلاح «فنی» نیز دارد که جزئیات و چیدمان کلی روابط کار در این مقاوله‌نامه‌ها مشخص می‌شود.

روز جهانی کارگر امسال مصادف است با صدمین سالگرد تأسیس سازمان بین‌المللی کار (ILO). ایران از همان ابتدا یعنی از زمان تأسیس سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۹۱۹ عضو این سازمان بوده و تا سال ۱۳۵۷، ۱۱

مقاوله‌نامه‌ها بر چند دسته‌اند؟

مقاوله‌نامه این سازمان را امضا کرده و به تصویب مجلس شورای ملی رسانده است. دولت ایران بعد از انقلاب به ۳ مقاوله‌نامه دیگر نیز پیوست و در حال حاضر در مجموع، به ۱۴ مقاوله‌نامه ملحق شده است. اما مساله اینجاست که از بین ۸ مقاوله‌نامه بنیادین، دولت ایران ۵ مقاوله‌نامه را پذیرفته است. مقاوله‌نامه‌های کار اجباری، تساوی دستمزدها، القای کار اجباری، تبعیض اشتغال و محو بدترین اشکال کار کودک از مقاوله‌های مورد پذیرش ایران است اما دو مقاوله‌نامه بنیادین شماره ۹۸ (حق سازمان‌یابی و چانه‌زنی جمعی) و شماره ۸۷ (آزادی انجمن و حفاظت از حق سازمان‌یابی) که مهمترین الزامات تشکیل‌یابی و آزادی کنش





۱۱



وقتی نیروی کار  
نتواند حضور  
اجتماعی آزادانه  
داشته باشد و  
تشکل‌های صنفی  
خود را بدون نیاز  
به تایید دولت  
سامان دهد،  
«چانه‌زنی» و یا  
«سه‌جانبه‌گرایی»  
نامفهوم خواهد بود

#### آینده‌سازمان جهانی کار

اکبری به مشکل دیگری نیز اشاره می‌کند که در ابعاد جهانی مطرح است: «ضعف کارکردی سازمان بین‌المللی کار در طول زمان». از زمان تاسیس سازمان جهانی کار در سال ۱۹۱۹، تا چند دهه بعد، در اثر انقلاب‌های اجتماعی و حضور پررنگ زحمتکشان در کشورهای مختلف، مقاوله‌نامه‌ها رادیکال‌تر شد و اراده‌جمعی این سازمان بیشتر معطوف به حمایت از کارگران بود، اما هرچه سلطه نظام سرمایه‌داری قوی‌تر شد، مقاوله‌نامه‌ها کم‌رنگ‌تر شد و توصیه‌نامه‌ها جای آنها را گرفت. اکنون نیز که سیاست‌های نئولیبرالیستی بر بخش اعظم جهان سیطره دارد و توانسته تفوق خود را بر نظام اقتصادی غالب کشورها تحکیم بخشد، میزان پایبندی به مقاوله‌نامه‌های بنیادین و اجرای آنها کاستی گرفته و تنها در کشورهایی که اتحادیه‌های کارگران، قدرتمند و مستقل است، مقاوله‌نامه‌ها بخصوص دو مقاوله‌نامه «۹۸» و «۸۷» که پایه‌ای‌ترین الزامات برای کنشگری صنفی هستند، به دقت اجرا می‌شوند.

به‌رغم همه اینها، دولت‌های بسیاری از جمله دولت ایران، هر سال در نشست‌های سازمان بین‌المللی کار شرکت می‌کنند. اما در شرایطی که تشکل‌های مستقل کارگری امکان حضور و فعالیت ندارند، در تیم همراه دولتی‌ها کمتر نشانی از نمایندگان مستقل کارگران دیده می‌شود و طبیعتاً، مسائل و دغدغه‌هایی نیز که از جانب اعضای تیم حاضر در نشست‌ها مطرح می‌شود، کمتر با مطالبات واقعی کارگران همخوانی دارد. آیا روزی فرا خواهد رسید که ساختار این سازمان مادر کارگران جهان، دچار تغییر ساختاری شود؛ به گونه‌ای که ابزارهای نظارتی و ایجابی کافی برای ملزم کردن دولت‌های عضو به اجرای بنیادی‌ترین مقاوله‌نامه‌ها از جمله «۸۷» و «۹۸» وجود داشته باشد؟!

است. یکی از مهمترین آنها مقاوله‌نامه «۱۸۲» یا منع بدترین اشکال کار کودک است. وجود حداقل ۳ میلیون کودک کار به اذعان خود نمایندگان مجلس، دلیل بر عدم پایبندی عملی به منع کار کودک است. اکبری نیز بر این باور است که مندرجات مقاوله‌نامه «۱۸۲» هیچگاه رعایت نشده و هرچه به‌هم‌ریختگی فضای اقتصاد و نزول سطح معاش فرودستان بیشتر شده، این عدم پایبندی خودش را بیشتر نشان داده است. او ادامه می‌دهد: «حتی الزامات مقاوله‌نامه ۹۵ (حمایت از مزد) که مربوط به سازوکار سه‌جانبه‌گرایی در تعیین حداقل دستمزد است، به دقت رعایت نمی‌شود. ساختار فعلی شورای عالی کار، امکان چانه‌زنی واقعی برای کارگران ایرانی باقی نمی‌گذارد، لذا نمی‌توانیم ادعا کنیم که مقاوله‌نامه «۹۵» اجرا می‌شود.»

به گفته این فعال کارگری، بسیاری از مندرجات قانون کار، نقض آشکار مقاوله‌نامه‌های سازمان جهانی کار است. برای نمونه، شروطی که در فصل ششم قانون کار برای ایجاد تشکل‌های کارگری قرار داده‌اند و نظارت استصوابی که در گزینش نمایندگان کارگری دخیل است، در تضاد با تصریحات مقاوله‌نامه‌های «۸۷» و «۹۸» است. به عبارت دیگر، ما هم در قوانین مادر از جمله قانون کار، نقض کنوانسیون‌های بین‌المللی را شاهدیم و هم در بخش‌نامه‌ها و اسناد قانونی که ذیل این قوانین مادر تعریف می‌شوند، حتی جای پای این تخطی‌ها در قوانین مدنی نیز مشهود است.

با این وجود، مسئولان دولتی بارها اعلام کرده‌اند به مقاوله‌نامه‌های بنیادین سازمان بین‌المللی کار پایبندند و این سندهای بنیادین نیاز به امضا و صحت‌گذاشتن ندارند. در سامانه رسمی سازمان بین‌المللی کار هم بر این موضوع تاکید شده که مقاوله‌نامه‌های بنیادین نیاز به امضا ندارند.

# «مرگ» درحوالی کار

سالانه بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ کارگر ایرانی جان خود را در حوادث کار از دست می‌دهند

حوادث کار، رصد مناسب آن، پیشگیری از آن و پیگیری وضعیت کارگران آسیب‌دیده از جمله معضلات موجود در روابط کاری است. به گفته کارشناسان، ضعف آمار، آیین‌نامه‌ها و ناکافی بودن بازرسان از جمله مهمترین کاستی‌هایی مربوط به ایمنی و بهداشت کار در ایران است.

سازمان بین‌المللی کار «حادثه شغلی» را به این ترتیب تعریف کرده است: «حادثه شغلی یک واقعه برنامهریزی نشده و غیرمنتظره ناشی از کار است که منجر به مرگ، بیماری و یا آسیب دیدگی یک یا چند کارگر می‌شود.» بر اساس آمارهای این سازمان در سراسر جهان، سالانه دو میلیون نفر در محیط کار جان خود را از دست می‌دهند و توزیع و پراکندگی حوادث شغلی به نسبت رعایت ایمنی و بهداشت کار در کشورهای مختلف، متفاوت است. حوادث ناشی از کار، سالانه ۴ درصد تولید ناخالص ملی به اقتصاد کشورها خسارت وارد می‌آورد.

در ایران، آمار دقیق و به‌روز از میزان حوادث شغلی در دست نیست. تعدد سازمان‌های درگیر در مساله حوادث شغلی از پزشکی قانونی گرفته تا وزارت کار و تامین اجتماعی و برداشت «شبه‌محرمانگی» از حوادث کار، دستیابی به آمار دقیق را دشوار می‌کند. آخرین آمار کلی که توسط سازمان تامین اجتماعی در آبان سال ۹۷ منتشر شده، نشان می‌دهد حوادث شغلی در سال ۱۸،۹۶ هزار و ۸۷۶ نفر از نیروی کار تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی را درگیر کرده که این تعداد نسبت به سال ۹۵، حدود ۱.۹ درصد رشد داشته است. از این تعداد ۹۷.۲ درصد مرد و ۲.۸ درصد زن بوده‌اند. این در حالی است که به گفته وزیر بهداشت، سالانه بیش از ۲ هزار نفر در کشور به دلیل حوادث ناشی از کار جان خود را از دست می‌دهند و ۴۰ درصد کارگاه‌های فعال در کشور، ایمنی لازم را ندارند.

مرکز دیگری که آمار حوادث شغلی را اعلام می‌کند، سازمان پزشکی قانونی است. بر اساس آخرین گزارش پزشکی قانونی که تابستان سال ۹۷ اعلام شده، آمار مرگ ناشی از حوادث کار در ۱۰



به گفته وزیر بهداشت سالانه بیش از ۲ هزار نفر در کشور به دلیل حوادث ناشی از کار جان خود را از دست می‌دهند و ۴۰ درصد کارگاه‌های فعال در کشور، ایمنی لازم را ندارند.

## حوادث شغلی در ایران

## علل حوادث شغلی

سال گذشته، نزدیک به ۱۶ هزار نفر بوده است. بنا به این گزارش، طی ۱۰ سال گذشته (۱۳۸۷ تا ۱۳۹۶)، ۱۵ هزار و ۹۹۷ نفر در حوادث ناشی از کار، جان خود را از دست دادند. در آمار منتشره از سوی پزشکی قانونی اعلام شده که از این تعداد، ۱۵ هزار و ۷۶۷ نفر مرد و ۲۳۰ نفر زن بودند.

از مجموع این آمارها می‌توان چنین استنباط کرد که سالانه بین هزار و ۵۰۰ تا ۲ هزار کارگر ایرانی، جان خود را بر اثر حوادث شغلی از دست می‌دهند. اما چرا نرخ حوادث کار در ایران تا این اندازه بالاست؟ آیا این معضل، به خلاءهای قانونی و آیین‌نامه‌ای بازمی‌گردد یا مشکل به کاستی‌های اجرایی مربوط است؟ و چرا هیچ آمار متقن و به‌روزی از میزان حوادث شغلی در دست نداریم؟

«ابوالفضل اشرف‌منصوری»، رئیس هیات‌مدیره کانون سراسری انجمن‌های صنفی مسئولان حفاظت فنی، ایمنی و بهداشت کار کشور در رابطه با کاستی‌های موجود به «قلمرو رفاه» می‌گوید: «ایمنی یکی از مهمترین مطالبات کارگران است؛ چرا که اگر کاری در اثر حادثه، نقص عضو شود، حقوق و دستمزد خود را برای مدتی نامعلوم از دست می‌دهد. در کشور ما کارگر از کار افتاده با کارگر متوفی، فرقی چندانی ندارد و بر اساس تجربیات ما، ۹۰ درصد کارفرمایان، کارگر نقص عضو شده را استخدام نمی‌کنند.»

اشرف‌منصوری ضمن اشاره به موضوع آیین‌نامه‌ها می‌گوید: «با توجه به عضویت قدیم ایران در سازمان بین‌المللی کار، آیین‌نامه‌های ایمنی قبل از انقلاب اسلامی وجود داشته و لازم‌الاجرا بوده‌اند اما این آیین‌نامه‌ها

نیازمند بازنگری هستند. شورای عالی حفاظت فنی با توجه به ورود تجهیزات و دستگاه‌های جدید و ارتقای چیدمان کارگاه‌ها، در حال تطبیق دادن این آیین‌نامه‌ها با مقتضیات روز است. برای نمونه، آیین‌نامه‌ای که برای کار با دستگاه جوش در سال ۱۳۴۸ نوشته شده، با توجه به مدرن‌سازی کارگاهی، نیازمند بازنگری است یا به طور مثال کار با داربست، در طول زمان تغییر بسیار کرده است. در برخی کارگاه‌ها داربست‌های پلکانی جایگزین داربست‌های سنتی و رایج شده‌اند اما آیین‌نامه‌ها کاملاً بر اساس داربست‌های سنتی نوشته شده‌اند. پس در مواردی نیازمند به‌روزرسانی آیین‌نامه‌ای هستیم یعنی آیین‌نامه به‌وفور وجود دارد اما انطباقی و روزآمد بودن آن مهم است. البته مساله دیگری که اهمیت دارد، «یرانیزه شدن» یا بومی‌سازی آیین‌نامه‌هاست. ما نباید تنها به ترجمه متون حقوقی و کنوانسیون‌های ایمنی بسنده کنیم و در برخی موارد نیازمند تغییرات درون‌متنی بر اساس اقتضات بومی و محلی هستیم.»

در مقوله «ایمنی» پس از بحث در مورد ظرفیت‌های قانونی و آیین‌نامه‌ای، ضعف‌ها و کاستی‌های اجرایی حائز اهمیت است. اشرف‌منصوری ضعف‌های اجرایی را در دو بعد بررسی می‌کند؛ اول فقدان فرهنگ ایمنی در کشور و دوم، کمبود بازرسان ایمنی کار که وظیفه نظارت بر اجرای قوانین و آیین‌نامه‌ها را بر عهده دارند.

وی می‌گوید: «شورای عالی حفاظت فنی» مسئول بازنگری و تصویب مصوبات ایمنی و بهداشت کار است. مصوبات جدید در این شورا بررسی و پس از امضای وزیر کار ابلاغ می‌شوند اما آیا این مصوبات جدید، به طور مثال تغییر آیین‌نامه ایمنی جوشکاری به اندازه کافی در جامعه بازخورد دارد؟ چقدر در سطح کارگاه‌ها اطلاع‌رسانی می‌شود؟ به رغم اینکه مصوبات شورای عالی حفاظت فنی بر اساس ماده (۸۵) قانون کار برای همه



## ضعف آمار

در بحث مربوط به آسیب‌شناسی حوادث کار در ایران مشکل دیگری که با آن دست به گریبان هستیم، فقدان آمارهای قابل اتکا و همگن است. اشرف‌منصوری، تعداد نهادهای مسئول را یک چالش اساسی در این زمینه می‌داند و می‌گوید: «در کشور آمار رسمی حوادث کار وجود ندارد در حالی که بر اساس الزامات مقاله‌نامه ۱۸۷ سازمان بین‌المللی کار که ایران هم به آن پیوسته، بایستی یک سامانه تحت عنوان «سامانه ملی ثبت حوادث ناشی از کار و بیماری‌های شغلی» با همکاری همه نهادهای ذی‌ربط مثل وزارت کار، تامین اجتماعی و پزشک قانونی وجود داشته باشد که همه این نهادها اطلاعات مربوط به حوادث کار را شفاف و دقیق در این سامانه ثبت کنند. به گفته این کارشناس حوادث و ایمنی کار فقدان چنین سامانه‌ای، دستیابی به اطلاعات متقن و قابل اتکا در مورد حوادث کار را دشوار می‌سازد و به هیچ‌وجه نمی‌توانیم با قاطعیت، نمودار توزیعی حوادث کار را ترسیم کنیم. به عبارتی نمی‌دانیم در بازه یک ساله یا شش ماهه نرخ حوادث کار افزایش داشته یا کاستی گرفته است. حتی نمی‌توانیم آمار تفکیکی کارگاه‌ها را در اختیار داشته باشیم. نمی‌دانیم در کدام بخش از صنعت یا خدمات، آمار حادثه بالاتر است و نمی‌توانیم نسبت تاثیر متغیرهای اصلی را استخراج کنیم. لذا در بحث حوادث شغلی، محرمانگی داده‌ها و پنهانکاری ساختاری اطلاعات، یکی از معضلات اصلی است که با سلب شفافیت لازم، اجازه نمی‌دهد کاستی‌ها برای پژوهشگران عیان شود.» به گفته اشرف‌منصوری، «بیمه‌های توافقی» و یا بیمه‌های بی‌نام که نیازمند رای دادگاه نیستند و بر اساس آنها، کارفرما به کارگر حادثه‌دیده، مبلغی را مستقیم برای غرامت می‌پردازد، از جمله دلایل عدم توجه به اصول ایمنی است: «وقتی کارفرما ترسی از دادگاه و کش‌وقوس‌های قانونی نداشته باشد، طبیعی است که تمایل چندانی برای رعایت صد در صدی اصول و ضوابط ایمنی نداشته باشد؛ در عین حال در این شرایط، آمار حادثه‌های شغلی ثبت نمی‌شود». در مجموع، به‌روز نبودن آیین‌نامه‌ها، ضعف فرهنگ ایمنی، کمبود بازرسان کار و رواج بیمه‌های توافقی از عواملی هستند که مرگومیر کارگران و یا قطع عضو و از کارافتادگی آنها را تبدیل به یک معضل، در عرصه روابط کار می‌کند. به اینها باید فقدان شفافیت آماری را نیز بیفزاییم؛ در این شرایط «ایمنی» یکی از مهمترین مطالباتی است که برآورده‌سازی آن نیازمند راهکارهای بسیار از جمله افزایش تعاملات بین بخشی و بهره‌گیری از پتانسیل بخش خصوصی است.

## تجربه موفق کشورهای دیگر

برای رفع کاستی موجود در زمینه نظارت بر ایمنی محل کار، می‌بایست از تجربه موفق کشورهای توسعه‌یافته در زمینه برون‌سپاری بازرسی کار، مبتنی بر مدل مشارکتی بهره‌برد و کار را به نهادهای مدنی ایمنی و بهداشت کار تفویض کرد. تنها در این صورت است که کمبودهای بخش دولتی با توانمندی‌های مدنی و غیردولتی پر می‌شود.

کارگاه‌ها لازم‌الاجراست، خیلی از کارگاه‌ها و کارفرمایان، از وجود آیین‌نامه‌های جدید خبردار نیستند. پس ضعف اطلاع‌رسانی و آموزش باعث شده «فرهنگ ایمنی» در ایران یک فرهنگ نازل و سطحی باشد. از جمله کاستی‌های دیگر کم بودن و ناکافی بودن تعداد بازرسان کار است. به گفته اشرف‌منصوری بین ۸۰۰ تا هزار و ۱۰۰ بازرس کار در کشور وجود دارد که این تعداد، در مقابل چندمیلیون کارگاه مشمول قانون کار، بسیار کم و ناکافی است. احمد مشیریان، معاون پیشین روابط کار و وزارت کار، پیش از این در مصاحبه‌ای در ارتباط با ناکافی بودن بازرسان کار در کشور گفته بود پس از اینکه یک بازرس کارگاهی را بازرسی کرد، به دلیل ناکافی بودن تعداد بازرسان، بازرسی بعدی این کارگاه به ۵ سال بعد موکول می‌شود.

اشرف‌منصوری معتقد است برای رفع این کاستی، می‌بایست از تجربه موفق کشورهای توسعه‌یافته در زمینه برون‌سپاری بازرسی کار، مبتنی بر مدل مشارکتی بهره‌برد و کار را به نهادهای مدنی ایمنی و بهداشت کار تفویض کرد. تنها در این صورت است که کمبودهای بخش دولتی با توانمندی‌های مدنی و غیردولتی پر می‌شود. او از ژاپن به عنوان ایمن‌ترین کشور جهان برای کارگران مثال می‌زند که تشکّل صنفی بازرسان ایمنی آن از حیث قدرت، وسعت و تاثیرگذاری، وزارتخانه مربوطه را پشت‌سر گذاشته و با مشارکت موثر در امر ایمنی، یکی از عوامل کاهش حوادث کار تا آستانه صفر مطلق بوده است.

داریوش پناهی‌زاده، معاون طب کار و کمیسیون‌های پزشکی اداره کل درمان مستقیم سازمان تامین اجتماعی، نیز یکی از دلایل پایین بودن حوادث شغلی در کشوری مانند ژاپن را «همکاری‌های دقیق بین بخشی» می‌داند و می‌گوید: «ژاپن با برنامه‌ریزی‌های مناسب، به‌روز بودن قواعد و استانداردها و همکاری‌های دقیق بین نهادهای درگیر، نرخ حوادث کار را به صفر رسانده است.»

این مقام مسئول، عوامل اصلی بالا بودن نرخ حوادث کار در ایران را برمی‌شمارد: عدم آموزش موثر نیروی کار، عدم توجه به فرهنگ ایمنی و حفاظت فردی در محیط کار، استفاده از ماشین‌آلات فرسوده و غیرایمن، تکنولوژی پایین ماشین‌آلات، لباس و تجهیزات ایمنی غیراستاندارد و باکیفیت پایین، عدم توجه به اصول (HSE) (ایمنی و بهداشت کار)، عدم رعایت تناسب کار محوله با توانایی جسمی و روانی کارگر و در نهایت تداخل دستگاهی و بین‌دستگاهی در مساله ایمنی و بهداشت کار.



# پایین‌تر از استاندارد

## معلمان چه مطالبات اقتصادی و فرهنگی دارند؟

روز معلم هر سال یادآور مطالبات عقب‌مانده بخش وسیعی از معلمان کشور است. معلمانی که معیشت مناسبی ندارند و پایین بودن بودجه آموزش و پرورش، کیفیت عملکرد آن‌ها را نیز تقلیل داده است. این مطلب تلاش دارد ضمن مقایسه آمار داخلی با استانداردها و کشورهای دیگر به مهمترین مطالبات معلمان بپردازد.

منطقه در زمینه آموزش و پرورش، پیش بیفتیم، اما در عوض از ۲۹ کشور دیگر منطقه، سرانه دانش آموزی ایران را با کشورهای منطقه مقایسه کنیم، نتایج چندان امیدبخش نیست. حتی اگر از کشورهای امارات، قطر و عربستان سعودی که به رغم جمعیت پایین، بودجه آموزشی هنگفتی دارند، بگذریم، در مقایسه با دیگر کشورهای منطقه با درآمد سالانه پایین نیز وضعیت ما نامناسب است. برای نمونه، ترکیه که هم از نظر جمعیت به ایران نزدیک است و هم از نظر جمعیت دانش آموزی، سرانه دانش آموزی اش، ۳۵ هزار و ۸۹۲ دلار آمریکاست که این عدد ۵،۹۲ برابر سرانه دانش آموزی ایران است. سهم کلی بودجه آموزشی (دانش آموزی) نیز در ایران به شدت پایین است. جمعیت ۱۳۰ میلیونی ژاپن، ۱۳ میلیون دانش آموز دارد و برای این جمعیت، ۱۶۵ میلیارد یورو بودجه در نظر گرفته شده است. کشور آلمان نیز حدود ۱۳ میلیون دانش آموز دارد و برای این تعداد، ۱۲۹ میلیارد یورو بودجه لحاظ شده است. در ایران با جمعیت مشابه دانش آموزی، در سال ۹۷ فقط ۶،۵ میلیون یورو بودجه تخصیص داده شده است. کمبود و نارسایی آشکار بودجه «سرانه دانش آموزی» همان اتفاقی است که فعالان صنفی معلمان را به شدت نسبت به آینده آموزش و پرورش در ایران نگران می‌سازد. آیا همین پایین بودن بودجه سرانه دانش آموزی نیست که ارائه آموزش باکیفیت به دانش آموزان را با مشکلات بسیار مواجه می‌کند و خانواده‌ها را مجبور می‌سازد برای جبران این کاستی‌ها دست به دامان بخش خصوصی شوند؟

بانک جهانی در صد رشد دانش آموزان دوره متوسطه مدارس غیردولتی (خصوصی) در سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۷ در کشورهای دنیا را منتشر کرده که شیب مثبت این درصد در سال‌های یادشده در کشور ما بیش از سایر کشورها جلب توجه می‌کند. طبق این گزارش، دانش آموزان دوره متوسطه مدارس غیردولتی در ایران طی ۱۹ سال به ۱۵ درصد رسیده، در حالی که در برخی استان‌ها مانند استان آذربایجان شرقی این آمار به نزدیک ۵۰ درصد رسیده است. به طوری که در این استان بیش از ۴ هزار مدرسه از حدود ۹ هزار مدرسه دایر آن، غیردولتی (پولی) شده است.

این اطلاعات نگران‌کننده در حالی منتشر می‌شود که هیچ آمار

معلمان ایرانی دهه‌هاست که در حال تلاش و مطالبه‌گری برای بهبود شرایط شغلی خود هستند. تاریخچه اعتراض به حقوق نامکفی معلمی، به سال ۱۳۴۰ برمی‌گردد؛ آن زمان که معلمان در واکنش به عدم تخصیص بودجه مناسب و به تبع آن دستمزد ناچیز، اعتراضات گسترده‌ای را آغاز کردند که این اعتراضات در دوازدهم اردیبهشت ماه همان سال به شهادت دکتر خاتعلی در میدان بهارستان انجامید. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که در اندیشه دولتمران از گذشته‌های دور، آموزش در اولویت قرار نداشته و همواره تخصیص بودجه مناسب برای آموزش را نه سرمایه‌گذاری برای پیشرفت کشور که هزینه‌ای بی‌بازگشت و هدررفته تصور کرده‌اند. در مجموع، مطالبات اقتصادی معلمان کشور در دو بستر کاملاً به هم پیوسته قابل ارزیابی است؛ یکی کمبود سرانه آموزشی که ارائه آموزش رایگان کیفی به دانش آموزان کشور را با محدودیت‌های بسیار مواجه می‌کند و دیگری ناکافی بودن «مزد» در سطوح مختلف که معاش گروه‌های مختلف فرهنگی را با دشواری‌های بسیار روبه‌رو می‌سازد.

بر اساس آمارهای رسمی سازمان برنامه و بودجه، تعداد کل دانش آموزان سال تحصیلی (۹۸-۹۷) ۱۲ میلیون و ۲۴۲ هزار نفر است. حال بهتر است متوسط «سرانه دانش آموزی» در ایران را با متوسط جهانی مقایسه کنیم تا دریابیم چقدر خلا بودجه‌ای وجود دارد.

بر اساس آمار سازمان «همکاری‌های اقتصادی و توسعه»، میانگین سرانه دانش آموزی کشورهای دنیا، ۹ هزار و ۳۱۳ دلار آمریکاست. سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه (OECD) در جدول هزینه‌های آموزش و پرورش (۱۲ سال اول تحصیلی مدارس) سرانه پرداختی هر کشور را به ترتیب بالاترین تا پایین‌ترین عضو این کشورها آورده است. این نتایج نشان می‌دهد لوکزامبورگ با سرانه دانش آموزی ۲۱ هزار و ۱۵۲ دلار بیشترین سرانه دانش آموزی را داراست. در ایران سرانه دانش آموزی فقط ۶۰۵ دلار و این آمار مربوط به قبل از جهش نرخ ارز است. با سه برابر شدن نرخ ارز، امروز این رقم به حدود ۲۰۰ دلار رسیده که یک چهارم متوسط جهانی و قابل قیاس با برخی کشورهای آفریقایی است. این در حالی است که بر اساس برنامه چشم‌انداز سال ۱۴۰۴، ما باید از همه کشورهای

سرانه  
دانش آموزی

کاستی‌ها؛ عذر  
دوچپی برای  
بخش خصوصی



بر اساس سازمان  
همکاری‌های  
اقتصادی و توسعه  
ترکیه که هم  
از نظر جمعیت  
به ایران نزدیک  
است و هم از  
نظر جمعیت  
دانش‌آموزی،  
سرانه  
دانش‌آموزی‌اش،  
۳۵ هزار و ۸۹۲  
دلار آمریکاست  
که این عدد  
۵٫۹۲ برابر سرانه  
دانش‌آموزی ایران  
است

دستمزدی کارکنان دولت، حقوق می‌گیرند. بر اساس مصوبه مجلس، امسال قرار است دستمزد این معلمان مانند سایر کارمندان، ۴۰۰ هزار تومان به اضافه ۱۰ درصد غیر لازم‌الاجرا افزایش یابد؛ البته دولت همچنان بر افزایش ۲۰ درصدی مزد کارمندان به جای مصوبه مجلس تاکید دارد.

مسلمی در گفتگو با «قلمرو رفاه» می‌گوید: «در حالی که متوسط حقوق معلمان در سال ۹۷، چیزی حدود ۲ میلیون تومان بوده، افزایش ۴۰۰ هزار تومانی نمی‌تواند دستمزد آنها را به سطح خط فقر حداقلی که به صورت عینی در شورای عالی کار برابر با ۳ میلیون و ۷۵۰ هزار تومان تعیین شده، برساند. اگر پراکندگی شغلی معلمان را در نظر بگیریم، حتی معلمان رسمی نیز که به نسبت گروه‌های دیگر، وضعیت شغلی بایات تری دارند، زیر خط فقر حداقلی قرار می‌گیرند.»

این فعال صنفی معلمان، وضعیت معلمان حق التدریس که دستمزد آنها ساعتی پرداخت می‌شود و در روزهای ابتدایی اردیبهشت ماه سال ۹۸، ۹۰۰ میلیارد تومان از دولت طلبکارند و همچنین معلمان آزاد که تحت پوشش قانون کار هستند و دستمزد آنها از مزد ساعتی شورای عالی کار تبعیت می‌کند را به مراتب دشوارتر از «رسمی‌ها» می‌بیند و می‌گوید: «معلمان آزاد که بیمه آنها نیز پاروقت به حساب تامین اجتماعی واریز می‌شود به طور متوسط فقط یک سوم خط فقر درآمد دارند. این در حالی است که از امنیت شغلی و قراردادهای مناسب نیز محروم‌اند.»

مسلمی ناکافی بودن دستمزد معلمان و اشتغال مازاد آنها - چه به صورت ساعات اضافی تدریس و چه به صورت فعالیت اضافی در مشاغل نامرتبط - را عامل دیگری می‌داند که در افول سطح کیفی آموزش موثر است. مولفه‌های اقتصادی مطالبات فرهنگیان کاملاً مرتبط با مطالبات فرهنگی آنها است یعنی بالا رفتن سطح آموزش و ارتقای آموزش کیفی آن‌ها است. مسلمی تاکید می‌کند: «تا زمانی که سرانه دانش‌آموزی ناکافی است و معلمان با دستمزدشان نمی‌توانند یک زندگی شایسته داشته باشند، عرصه آموزش کشور در گیر آفات و بیماری‌های بسیار خواهد بود که فقط یکی از آنها، مافیای کنکور است با گردش مالی ۸ هزار میلیارد تومانی!»

### مزد ناکافی معلمان

دقیقی از میزان ارائه خدمات آموزشی در بخش خصوصی وجود ندارد. آخرین آمار در دسترس مدارس غیردولتی کشورمان متعلق به سال ۱۳۹۲ است و پس از آن دیگر آماری در رسانه‌ها در این خصوص منتشر نشده است. البته به جز آمار کلی ۱۳ هزار مدرسه که «مرضیه گرد»، رییس وقت سازمان مدارس غیردولتی در سال ۹۵ اعلام کرده بود. به گفته رضا مسلمی، فعال صنفی معلمان و عضو کانون صنفی معلمان همدان علاوه بر انتقال دانش‌آموختگی فرزندان به بخش خصوصی که از آن می‌توان به عنوان یک اجبار برآمده از شرایط نامناسب مدارس دولتی یاد کرد، بخش بزرگی از خانواده‌های ایرانی، کاستی‌های کیفی مدارس دولتی را با کلاس‌های تقویتی، فوق برنامه و کنکوری جبران می‌کنند.

مساله مهم این است که خدمات بسیار پرهزینه‌ای که کلاس‌های کنکور به دانش‌آموزان ارائه می‌دهند را می‌توان در زمره «خدمات القایی حوزه آموزش» دسته‌بندی کرد، یعنی خدمات غیرواقعی گرانی که مافیای گسترده بخش خصوصی و غیررسمی آموزش به خانواده‌ها القا یا تحمیل می‌کنند. ابطی (وزیر آموزش و پرورش) در ابتدای کار خود گفته بود یکی از برنامه‌های من مبارزه با گردش ۸ هزار میلیارد تومانی مافیای کنکور در ایران است که البته این مبارزه تا امروز به هیچ نتیجه ملموسی نرسیده است. در این شرایط، محرومیت دانش‌آموزان از آموزش رایگان کیفی، به بدکار کردی نظام آموزشی ایران و انتفاع گروه‌های مافیایی از این فضای بدکار گرد انجامیده است.

### نبودن پراکندگی شغلی معلمان

ناکافی بودن مزد معلمان در گروه‌های مختلف از دیگر نگرانی‌ها و مشکلات موجود در آموزش و پرورش ایران است. تعداد کارکنان رسمی و پیمانی آموزش و پرورش، بالغ بر ۹۰۶ هزار و ۲۲۵ نفر (بدون احتساب ۴۰ هزار و ۳۱۸ نفر دانشجویان متعهد خدمت) است که تعداد ۵۵۴ هزار و ۹۷۱ نفر (۶۱ درصد) از آنان، کارکنان آموزشی شامل معلم، معلم ورزش و مدیر معلم بوده و ۳۵۱ هزار و ۲۵۴ نفر (۳۹ درصد) را سایر کارکنان تشکیل می‌دهند. در عین حال، هیچ آمار جامعی از معلمان حق التدریس در کشور وجود ندارد. اول خرداد ماه سال ۹۷، «کارن خانلری»، عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس، یادآور شد: «آمار دقیقی از معلمان حق التدریس نداریم در حالی که برای ساماندهی یا تغییر وضعیت معلمان حق التدریس نیازمند آماری جامع و دقیق از تعداد این معلمان هستیم». معلمان حق التدریس بر دو دسته هستند: گروهی از این معلمان بر اساس قرارداد «حق التدریسی» با وزارت آموزش و پرورش همکاری می‌کنند و دسته‌ای دیگر نیز معلمان رسمی هستند که خارج از ۲۴ ساعت تدریس موظفی خود، در ساعات آزاد خود به صورت حق التدریسی در مدارس تدریس می‌کنند. علاوه بر این معلمان شاغل در بخش دولتی که تحت قراردادهای مختلف رسمی، پیمانی و حق التدریسی مشغول به کار هستند، بخشی دیگر از معلمان نیز وجود دارند که در مدارس غیردولتی یا به اصطلاح «غیرانتفاعی» تدریس می‌کنند. به این معلمان، «معلمان آزاد» اطلاق می‌شود و در رابطه با این معلمان نیز آمار دقیقی وجود ندارد اما اطلاعات تقریبی از تعداد این معلمان موجود است. از قرار معلوم، بیش از ۲۰۰ هزار نیروی آزاد شاغل در مدارس غیردولتی در کشور مشغول به فعالیت هستند.

دستمزد گروه‌های مختلف معلمان به شیوه‌های مختلف تعیین می‌شود؛ معلمان رسمی که کارمند دولت محسوب می‌شوند، مشمول قانون مدیریت خدمات کشوری هستند و بر اساس الزامات





قلمرو رفاه

گفت و گو

گفت و گو با کمال اطهری  
کارشناس اقتصادی

# دانش پیشران توسعه اقتصادی

اقتصاد دانش بنیان یک تحول دورانی است  
والزاما باید به آن پیوست





سازمان جهانی کار در مفاهیم جدید خود بر اقتصاد دانش بنیان، آیننده و الزامات کار درون آن بحث می کند. این مفهوم در ایران بیشتر به عنوان یک مفهوم جدید در زمینه توسعه مطرح است اما کمتر در مورد الزامات، جوانب و راه های رسیدن به آن بحث می شود. «کمال اطهاری» معتقد است اقتصاد دانش بنیان به یک تحول دورانی اشاره دارد و پیوستن به آن همانقدر اهمیت دارد که دوران صنعتی در رویارویی با دوران پیشاصنعتی اهمیت داشت. به باور وی کشورهای که دارای نظام رفاهی و حمایتی کارآمدی هستند اقتصاد دانش بنیان قوی تری دارند و گفت و گو در مورد این نوع از اقتصاد باید در راس برنامه پژوهشی صاحب نظران قرار گیرد. در ادامه مشروح گفت و گوی قلمرو رفاه با او می آید.

سازمان جهانی کار به مناسبت صدمین سال تاسیس خود در مورد آیننده کار و تغییراتی که در مختصات و ویژگی های کار در قرن جدید رخ داده، گزارشی را منتشر کرده است. مهمترین محورهای این گزارش به چه نکاتی تاکید دارد و در اساس کار و مناسبات مربوط به آن در قرن جدید چه تغییراتی به وجود آمده است؟

سازمان جهانی کار از سال ۲۰۰۰، هوشمندان دگرگونی در مفهوم کار و تفوق اقتصاد دانش یا اقتصاد دانش بنیان (Knowledge-based economy) را دنبال می کند. در این نوع اقتصاد، دانش نقش پیشران را دارد و در واقع به آن اقتصاد پساصنعتی نیز گفته می شود. پیش از مطرح شدن بحث اقتصاد دانش، تاکید اساسی در اقتصاد بر صنعتی شدن بود و حتی گزینه های بدیل ضد سرمایه داری نیز بر این تاکید می کردند که با برنامه ریزی برای صنعتی شدن سریع تر جلوی اتلاف منابع و موانع رشد نیروهای مولد را می گیرند. کشورهای جهان سوم نیز با امپریالیسم قدیمی روبه رو بودند که اجازه صنعتی شدن را به آن ها نمی داد. شکل گیری جنبش های رهایی بخش در این کشورها به همین دلیل بود تا بتواند بر وابستگی و موازنه نابرابر غلبه کند و به همین منظور راهبرد جایگزینی واردات را پیش گرفتند.

بنابراین در دوره اقتصاد صنعتی اکثر مفاهیم از جمله قلمرو رفاه اجتماعی در ارتباط با سطح صنعتی شدن جوامع تحلیل می شد. اما در دوره پساصنعتی و اقتصاد دانش بنیان، قلمرو رفاه با سطح پیشرفت این نوع اقتصاد تعریف می شود.

سازمان جهانی کار از سال ۲۰۰۰ مبنای مباحث خود را بر این اساس تعریف کرده و متاسفانه این موضوع در بحث های داخلی





ایران مفقود است و حتی فعالان کارگری به این مبحث توجهی ندارند و بیشتر در مورد تعیین حداقل دستمزد بحث می‌کنند. در واقع بحث اصلی فعالان کارگری ایران، چانه‌زنی بر سر توزیع ثروت و سهم بیشتر از کیک تولید است در حالی که نسبت به بحث توسعه و الزامات آن توجه کمتری نشان می‌دهند. این نوع تقلیل‌گرایی، یعنی تقلیل قلمرو رفاه به بحث تعیین دستمزد دارای دو سویه متضاد است: از یک سو نوعی صنفی‌گرایی محدود و در سوی دیگر نوعی پوپولیسم افراطی چپ. همچنین این نوع تغییر پارادایم که از آن با عناوین مختلفی مانند تغییر از اقتصاد فوردی به اقتصاد پسافوردی یا از سرمایه‌داری سازمان‌یافته به سرمایه‌داری منعطف یاد می‌شود در اقتصاد عموماً دولتی و رانتی ایران متأسفانه مفقود است. پیش‌تر از دو واژه و مفهوم معمول «کاربر» (labor intensive) و «سرمایه‌بر» (Capital intensive) در بحث تولید استفاده می‌شد، اما با توفیق اقتصاد دانش‌بنیان، مفهوم سومی با عنوان «دانش‌بر» (Knowledge intensive) نیز به مفاهیم گذشته اضافه شد که به برتری یافتن نقش دانش در تولید اقتصادی اشاره دارد.

دانش یا در سرمایه منعکس می‌شود مانند لایسنس‌ها و گواهی‌هایی که گرفته می‌شود و یاد در کار متجلی می‌شود مانند نیروی کاری که دارای مهارت‌های مختلف و یا ارتباط عمومی و روابط اجتماعی قوی است. اساس اقتصاد دانش، نوآوری و خلاقیت است و همان‌طور که مقوله مصرف متنوع شده، در این نوع اقتصاد، تولید نیز منعطف و متنوع است. بنابراین در اقتصاد دانش بنیان به جای دو عامل کار و سرمایه، سه عامل کار، سرمایه و دانش تأثیرگذار است و در نتیجه تضاد سنتی و قدیمی کار و سرمایه که مربوط به دوران اقتصاد صنعتی بود از بین می‌رود.

**شکل جدید مناسبات کار، طبیعتاً مدیریت جدیدی را نیز به وجود می‌آورد. این اشکال جدید، بهره‌وری بیشتری دارد و به نظر می‌رسد کمک بیشتر به خود سرمایه‌داری است و می‌تواند ارزش اضافی بیشتری خلق کند. از سوی دیگر به دلیل انعطاف‌پذیری بیشتر کار در این نوع اقتصاد، ممکن است نرخ استثمار نیروی کار بیشتر شود. فکر نمی‌کنید به‌رغم اینکه شرایط کار در اقتصاد دانش بنیان ساده‌تر شده اما ساز و کار منطق سرمایه‌داری و بهره‌کشی از نیروی کار همچنان به قوت خود باقی است؟**

به نکته خوبی اشاره کردید چون این از جمله مسائلی است که در گفت‌وگو با به‌ویژه جوانان به آن اشاره می‌شود. وقتی شیوه تولید از فنودالیزم به سرمایه‌داری تغییر کرد، نرخ استثمار افزایش یافت. هرچه اتوماسیون افزایش یافت، نرخ استثمار بیشتر شد. اما آیا به دلیل بالا رفتن نرخ استثمار، باید اتوماسیون را نفی کرد؟ به نظرم با تأکید بر نرخ استثمار نمی‌توان یک شیوه تولید و تغییر در مناسبات را نفی کرد.

**درست است که با افزایش اتوماسیون، نرخ استثمار افزایش یافت اما بالا رفتن نرخ استثمار ویژگی ذاتی، درونی و اجتناب‌ناپذیر اتوماسیون نیست بلکه این نظام اقتصاد - اجتماعی حاکم بر آن است که تعیین می‌کند این تحول موجب آزادی انسان شود یا استثمار بیشتر.**

آنچه مورد تأیید است تغییر دورانی در مناسبات کار است.



در دوره اقتصاد  
صنعتی اکثر  
مفاهیم از جمله  
قلمرو رفاه  
اجتماعی در  
ارتباط با سطح  
صنعتی شدن  
جوامع تحلیل  
می شد اما در  
دوره پساصنعتی  
و اقتصاد  
دانش بنیان،  
قلمرو رفاه با  
سطح پیشرفت  
این نوع اقتصاد  
تعریف می شود

### تغییراتی رخ می دهد که آن را از اقتصادهای پیش از خود متمایز می کند؟

در این زمینه لازم است به مسائلی مختلفی از وجوه گوناگون توجه شود. برای مثال در اقتصاد دانش بنیان محل کار دچار تحول می شود. در کارخانه های بزرگ و وسیع مدل فوردیستی امکان نوآوری نیروی کار وجود نداشت اما در فضای کار شرکت های دانش بنیان به دلیل تعامل و رابطه نیروی کار در یک فضای صمیمی با سلسله مراتب افقی این امر امکان پذیر است. به طور مثال در این نوع شرکت ها، پاگردها و ورودی های شرکت به گونه ای بزرگ ساخته می شود که نیروهای کار بتوانند با یکدیگر صحبت و دیگران نیز بتوانند از کنار آن ها به راحتی عبور کنند. این تصویر را مقایسه کنید با تصویری از فیلم «عصر جدید» ساخته «چارلی چاپلین» که در آن یک کارخانه بزرگ مدل فوردیستی را نشان می دهد که کارگران از طریق یک ورودی باریک و با تاب خوردن دور یک میله به محل کار می روند.

به همین تعبیر در سیستم اقتصاد دانش بنیان، سازماندهی شهر نیز دچار تغییر می شود و لازم است شهر به گونه ای طراحی شود که متناسب با این نوع اقتصاد باشد. پیش تر ما با یک شهرک صنعتی و یک شهرک علم و فناوری در کنار آن روبرو بودیم اما اکنون کل شهر باید بر اساس اقتصاد دانش بنیان بازآفرینی شود و بدون این امر، اقتصاد دانش بنیان امکان پذیر نیست. همان گونه که در گذر از اقتصاد فئودالی با آن بازار سنتی و کوچه های تنگ و باریک به اقتصاد صنعتی و مدرن، سازمان کار و شهر تغییر کرد در شرایط فعلی نیز همه چیز باید متناسب با نیازهای جدید بازآفرینی شود. ما برای رسیدن به رشد اقتصاد پایدار نیازمند این تغییرات و الزامات اقتصاد دانش بنیان هستیم در حالی که در امر سیاستگذاری متأسفانه هنوز درگیر دوگانه بازار - برنامه هستیم و به چیزی بیرون از این دوگانه فکر نمی کنیم.

**الکس کالینیکوس در قسمت پایانی کتاب خود با عنوان «نقد پست مدرنیسم»، کسانی را نقد می کند که بر مفهوم اقتصاد پساصنعتی تأکید دارند. به باور کالینیکوس، تحلیل این عده عموماً تحلیل های اروپا و آمریکامحور است و به این مسأله دقت نمی کنند که پس از فرایند جهانی سازی، کشورهای مرکز سرمایه داری تولیدات صنعتی خود را به کشورهای جنوب صادر کردند تا بتوانند از نیروی کار و مواد اولیه ارزان موجود در این کشورها و همچنین در سایه قوانین سهل انگارانه محیط زیست ارزش اضافی بیشتری کسب کنند. از این رو، کشورهای صنعتی محل انباشت فعالیت های دانش بنیان و افزایش سهم بخش خدمات در اقتصاد شدند. به عبارت دیگر، همچنان که دره سیلیکون ولی در آمریکا مرکز ابتکارات و نوآوری های فنی است، عینیت یافتن این نوآوری و کسب ارزش اضافی اقتصادی از آن در گرو کارگاه های عرق ریزی در کشورهای پیرامونی است. در این زمینه می توان به گزارش های متعدد رسانه ها در مورد وضعیت نامناسب کار در کارخانه های شرکت اپل در هند و چین اشاره کرد. به رغم اینکه همگان این شرکت را به عنوان قطب نوآوری و اقتصاد دانش بنیان می شناسند اما همزمان نرخ استثمار کارگران آن**

هر سطح از اتوماسیون یک درجه آزادی بشر را بالا می برد اما سازمان کار نیز باید تغییر کند. صنعتی شدن نرخ استثمار را بالا برد و حامل صنعتی شدن نه سوسیالیسم، بلکه سرمایه داری بود اما آیا به این دلیل باید صنعتی شدن را کنار گذاشت؟ اقتصاد دانش بنیان نیز همین گونه است. عامل و حامل آن سرمایه داری است و نمی توان به این تعبیر آن را نفی کرد؛ چراکه سرمایه داری به دلیل ضرورت منطق درونی خود نیازمند انقلاب پیاپی در تولید است. شرط بقای سرمایه داری این نوع تحولات درونی در سازمان تولید است و اگر این نوع تغییرات و انقلاب های دورانی در آن صورت نگیرد از لحاظ منطق درونی خودش و بدون فشار و مقاومت خارجی فرو می پاشد.

اقتصاد دانش بنیان یک درجه از «از خودبیگانگی» را کاهش می دهد چون نیروی کار دیگر مجبور نیست در آن فضاهای کاری محدود و منظم مدل فوردیستی حضور دائم داشته باشد. بنابراین، سازمان کار و سازمان تولید تغییر کرده و سازمان جهانی کار نیز به همین موضوعات اشاره می کند. این تحول را نباید به صورت یک بعدی، اقتصاد گرایانه و یا با ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیک تحلیل کرد بلکه اقتصاد دانش بنیان و الزامات آن باید در راس یک برنامه پژوهشی جدید قرار بگیرد و در مورد آن بحث شود؛ اینکه چه تحولی در سازمان کار در سطح جهانی صورت گرفته و کشور ما در این گسترده چه جایگاهی دارد و چگونه می تواند در این تحول بنیادی در سازمان تولید نقش خود را ایفا کند.

**به سه مقوله تولید سرمایه بنیان، کار بنیان و دانش بنیان اشاره کردید. آیا دانش را می توان اساساً جدا از سرمایه و کار دانست؟ دانش مجموعه ای از کار فکری و جسمی بشر است که برای تحقق نیازمند سرمایه گذاری نیز است. آیا این مقولات را می توان تفکیک پذیر دانست؟**

دارایی های فکری که به آن ها دارایی های نامشهود نیز گفته می شود در بورس اوراق بهادار کشورهای غربی به طور میانگین ۴۰ درصد از ارزش سهام را شامل می شوند. این نوع دارایی ها، دارایی های فیزیکی نیستند. اما در ایران دارایی های فکری در عرصه کار و قانون ثبت به رسمیت شناخته نمی شوند. ماده یک قانون ثبت اختراعات در ایران می گوید این قانون مشمول فرمول های ریاضی و روش های نوین در مدیریت نمی شود. برای مثال، خانم «مریم میرزاخانی» نمی تواند فرمول ریاضی ای را که کشف کرده بود، در ایران ثبت کند. در حالی که در کشورهای دیگر این نوع کشفیات به عنوان دارایی های فکری نه تنها ثبت بلکه از آن ها مالیات هم گرفته می شود یا یک برند تجاری را می توان به عنوان یک دارایی در یک بانک سرمایه گذاری و بابت آن ماهیانه مبلغی را دریافت کرد. اگر دانش را به سه نوع دانش حصولی (اکتسابی)، حضوری (ضمن کار) و کدبندی شده (ثبت شده) تقسیم کنیم، اقتصاد دانش بنیان شکلی از دانش کدبندی شده یا آن نوع دانشی است که به صورت یک دارایی ثبت می شود. دانشی قابل ردوبدل کردن است که ثبت شود اما در ایران تنها دارایی فکری و نامشهود که می تواند ثبت شود، حق انشعاب آب و برق است. با وجود این، ایران در منطقه خاورمیانه از جمله کشورهایی است که می تواند وارد این حوزه از اقتصاد شود و از پتانسیل های خود استفاده کند.

**در اقتصاد دانش بنیان از لحاظ کاربردی و عملی چه**





### اقتصاد دانش به مثابه تحول دورانی

تحول در فناوری تولید، سازمان تولید و فضای تولید به تحول دورانی منجر می‌شود و به صرف‌نقدهای موجود نمی‌توان تحولات دورانی را کتمان کرد. حتی نظریات انتقادی توسعه در تحلیل مسائل جهانی مدام در حال خودانتقادی و بازنگری در نظریات خود هستند

قابل توجه است. همین وضعیت در مورد کارخانه‌های تولید پوشاک معروف‌ترین برندهای جهانی در هند و بنگلادش نیز وجود دارد. اگر بخواهیم از موضوعات نظری فاصله بگیریم و پای بر زمین واقعی مناسبات کار در جهان بگذاریم، اقتصاد دانش بنیان چه تاثیری روی زندگی و معیشت کارگر جهان سومی گذاشته که امروز همچنان در یک واحد صنعتی همچنان بزرگ و با الزامات سیستم فوردیستی کار می‌کند؟

وقتی به مقوله تحولات دورانی مواجه می‌شویم نباید در ابتدا نکات منفی آن دیده شود. این نوع تحولات همواره از کشورهای مرکزی آغاز می‌شود و ما با ناهمزمانی پدیده‌های همزمان روبه‌رو هستیم؛ چراکه توسعه نامتوازن ذات نظام سرمایه‌داری است. رابطه نامتوازن مغرب است اما اینکه چگونه می‌توان بدیل بهتری برای آن طراحی کرد، ساده نیست. بدیل انسانی‌تر از درون نظام کنونی خارج می‌شود، اما ما با نوع جدیدی از سرمایه‌داری روبه‌رو هستیم. زمانی در دوره امپریالیسم قدیم، مزیت سرمایه‌داری در این بود که تولید انبوه را در انحصار خودش داشته باشد و کالاهای سری شده را به کشورهای پیرامون صادر کند. آن نوع سرمایه‌داری حتی اجازه نمی‌داد یک کارخانه ذوب آهن در کشورهای جهان سوم تاسیس شود. همچنان که رابطه کار و سرمایه از رابطه زمیندار و رعیت پیشروتر بود، ما با تفوق اقتصاد دانش نیز شاهد روابط پیشروتری هستیم.

تحول در فناوری تولید، سازمان تولید و فضای تولید به تحول دورانی منجر می‌شود و به صرف‌نقدهای موجود نمی‌توان تحولات دورانی را کتمان کرد. حتی نظریات انتقادی توسعه در تحلیل مسائل جهانی مدام در حال خودانتقادی و بازنگری در نظریات خود هستند. برای مثال، نظریه وابستگی وقتی در مورد دهه ۶۰ میلادی بحث می‌کند می‌گوید ما شاهد توسعه توسعه نیافتگی در برزیل هستیم اما در دهه ۷۰ قائل به توسعه وابسته و توسعه پیوسته است. «سمیرامین» در ابتدا به توسعه توسعه نیافتگی باور داشت اما بعدها این باور خود را کنار نهاد و

به امپریالیسم کهنه و امپریالیسم نو باورمند شد. طبیعی است که هر کاری نظام سرمایه‌داری انجام می‌دهد برای سود بیشتر و دوام این نظام است اما ما به ثنویت مانوی معتقد نیستیم. یعنی به این موضوع باور نداریم که باید الزاما با هر تحولی در نظام سرمایه‌داری مخالف باشیم.

از چه تجربه‌های موفق در کشورهای دیگر در زمینه اجرای اقتصاد دانش بنیان می‌توان یاد کرد و چه درسی می‌توان از آن‌ها گرفت؟

کشور چین یکی از موفق‌ترین کشورها در این زمینه است. با مطرح شدن بحث اقتصاد دانش بنیان، چین مناطق آزاد را تشکیل داد برای اینکه کل اقتصاد را نمی‌توان بدون برنامه تغییر داد. این کشور سرمایه‌هایی را که می‌خواست لایسنس آن‌ها را خریداری کند جذب این مناطق کرد. نیروی کار مناسب اقتصاد دانش را تربیت و یک سیستم آموزش سرزمین طراحی کرد که به هر منطقه آزاد، سه استان وابسته است. من در برنامه‌ریزی منطقه آزاد بندرانزلی این الگو را طراحی کردم اما سیاستگذاران دولت قبلی آن را تایید نکردند چون معتقد بودند هدف‌شان از منطقه آزاد رونق تولید نیست بلکه قصد رونق گردشگری را دارند. چین به جای اینکه اول به رقابت بخش بازار بپردازد، به رقابت بخش عمومی و رقابت بین کمون‌های خود پرداخت. ویتنام نیز از جمله نمونه‌های دیگر است که می‌توان به آن اشاره کرد.

تحولات رخ داده در دوره اقتصاد دانش بنیان همانند رویارویی صنعت کارخانه‌ای با صنعت دستی در دوران ابتدای عصر صنعتی شدن است. زمانی که صنایع کارخانه‌ای رشد می‌کرد عده‌ای برای دفاع از صنایع دستی گذشته، ابزارها و ماشین‌های کارخانه را خراب می‌کردند. آیا باید همانند آن‌ها برخورد کرد تا صنایع گذشته باقی بمانند؟ سازمان جهانی کار در این مورد چه می‌گوید؟ ۴۰ درصد از نیروی کار آمریکادر حال از دست دادن کار خود هستند. در مالزی این میزان به ۵۰ درصد می‌رسد. شهر دیترویت زمانی مرکز کارخانه‌های فورد بود اما الان مرکز اجتماع بیکارانی است که عموماً طرفداران ترامپ هستند. بنابراین این تحول در خود آمریکا هم ایجاد شده یعنی هم



۱۱



اگر وارد اقتصاد  
دانش بنیان  
نشویم، تبدیل  
به کشوری در  
حاشیه می شویم.  
تمام تلاش های  
ایالات متحده  
این است که  
ایران نتواند  
وارد این اقتصاد  
دانش بنیان شود و  
کشورهایی مانند  
امارات از ایران  
پیش بيفتند

را بالا بردند.

کره جنوبی نیز یکی از تجربه های موفق در این زمینه است که می توان مدل توسعه آن را «خودکفایی انضباط جویانه» دانست. یعنی دولت نقش اساسی و موثر و مفیدی در امر توسعه و خودکفایی دارد. این کشور وقتی به سطحی از توسعه صنعتی رسید مطابق با یک منحنی (U) شکل معکوس از سمت تولید صنعتی به سمت تولید دانش تغییر جهت داد.

#### با توجه به مناسبات اقتصادی و اجتماعی موجود در ایران، آیا نمونه موفق از اقتصاد دانش بنیان در کشور وجود دارد؟

تمامی صنایع متوسط به بالا مانند پتروشیمی، خودروسازی، ارتباطی و کامپیوتری صنایع دانش بنیان هستند. پیش بینی شده ۱۲ فناوری نوین در حال انکشاف تا سال ۲۰۲۵، به میزان ۳۳ تریلیون دلار بر اقتصاد جهانی تاثیر می گذارد در حالی که اکنون ارزش کل تجارت جهانی ۳۰ تا ۳۳ تریلیون دلار است. یعنی اگر ما وارد اقتصاد دانش بنیان نشویم، تبدیل به کشوری در حاشیه می شویم. تمام تلاش های ایالات متحده این است که ایران نتواند وارد این اقتصاد دانش بنیان شود و کشورهایی مانند امارات از ایران پیش بيفتند. ایران در حال از دست دادن نیروی کار متخصص خود است. به رغم نقدهایی که به «هایک» وارد است، در نقد مدل اقتصاد برنامه ریزی این جمله او از لحاظ معرفت شناسی کاملاً درست است که می گوید «عقلانیت برنامه ریزی متمرکز محدود به عده ای خاص است و نمی تواند عقلانیت کل جامعه را حمل کند». بنابراین یک سیستم دموکراتیک می تواند عقلانیت کل جامعه را نمایندگی کند و موجب رشد تکنولوژی و اقتصاد دانش بنیان شود. ذات درونی نظام سرمایه داری انقلاب پیاپی است و دموکراسی این امکان را محقق می سازد. کره جنوبی و چین شایسته سالاری را انتخاب و دنبال کردند. ایران در میان کشورهای جهان سوم اولین کشوری است که در آن انقلاب دموکراتیک رخ داد اما به رغم وجود نظام دانشگاهی فراگیر در کشور، نبود الگوی توسعه از جمله مشکلات جدی در کشور ما است.

در سطح جهانی که شما به آن اشاره کردید، هم در سطح درونی کشورها، دوره صنعتی به شکل گذشته سپری شده است. در دوره اول اقتصاد دانش بنیان، سرمایه مالی با معرفی اعتبارات ریسک پذیر، پیشران این روند شد. این مساله به صورت ناپخته ای در ایران تقلید شد و شرط تحقق شرکت های دانش بنیان را اعتبارات مالی پرریسک دانستند و از وال استریت الگوبرداری کردند در حالی که این نوع اقتصاد زوایا و الزامات زیادی دارد که به آن توجه نمی شود.

در کشورهای اروپایی به این دلیل که بیمه ها و دولت رفاه منحل نشد، شرکت های دانش بنیان بهتر می توانند شکل بگیرند اما در آمریکا به دلیل سلطه سرمایه داری مالی و به حاشیه رفتن حمایت های رفاهی و اجتماعی این نوع اقتصاد با چالش روبه روست.

اقتصاد ژاپن متکی به کارگاه های کوچک سیستم فوردی بود و در دهه های گذشته در رقابت با آمریکا و اروپا پیشرفت کرد اما بعدها به دلیل اینکه نتوانست وارد اقتصاد دانش شود از اروپا و آمریکا عقب ماند. شرکت های دانش بنیان برای اینکه بتوانند رشد کنند نیازمند حمایت نیروی کار هستند از این رو، کشورهای اسکاندیناوی که دارای سیستم رفاهی و حمایتی قوی هستند در زمینه شرکت های دانش بنیان حرف اول را در جهان می زنند. در ایران در دوره ای شرکت های کوچک و کم جمعیت از حمایت های قانونی قانون کار خارج شدند که این سیاست خلاف منطق گسترش شرکت های دانش بنیان است. کسانی که طرفدار حقوق کارگر هستند باید از اقتصاد دانش بنیان نیز حمایت کنند چون اگر یک شرکت یا کارخانه نتواند خود را با الزامات این نوع تولید و اقتصاد هماهنگ کند، در رقابت با تولیدات دیگر ورشکست می شود. شرکت های ارج و آزمایش به همین دلیل نتوانستند از ورشکستگی نجات یابند چون در رقابت با تولیدات جدید شرکت های دانش بنیان نتوانستند حرف جدیدی برای گفتن داشته باشند. در برابر آن می توان از شرکت های هایر و پاکشوما در ایران نام برد که در ارتباط با کره جنوبی سطح تکنولوژی و تولیدات خود

# قانون‌کاری برای ق

آلن سویپو

ترجمه: بهنام ذوقی

قوانین کار امروزی برای جهان کاری‌ای طراحی شده‌اند که دیگر وجود ندارد. فشارهای نئولیبرالیسم بر افراد و جامعه مستلزم قوانین کاری است که از دفاع یا تخریب عوامل اطمینان بخش گذشته فراتر رود و در عوض کارگران را بر کیفیت، سازمان و هدف کارشان مسلط سازد.

## تکامل چانه‌زنی

از دهه ۱۹۷۰، اشتغال شامل یک مصالحه بود: اطاعت در قبال امنیت. کارکنان در برابر محدودیتی در ساعات کاری، چانه‌زنی جمعی و حمایت در برابر از دست دادن شغل خود، از هر گونه استقلال در کار خود چشم‌پوشی می‌کردند. این مدل که در هر کشور صنعتی به شکل‌های قانونی مختلف پیاده‌سازی شد، عدالت اجتماعی را به شرایط کیفی تبادل کار و امنیت فیزیکی در هنگام کار و به آزادی اتحادیه‌های صنفی تقلیل می‌دهد. هم در جوامع سرمایه‌داری و هم در جوامع کمونیستی، کار به عنوان پرسشی مربوط به «سازماندهی علمی» یا به اصطلاح تیلوریسم مورد توجه قرار می‌گرفت. جایی برای استقلال وجود نداشت و استقلال به عنوان امتیازی برای مدیران اجرایی و افراد خوداشتغال باقی ماند.

انقلاب دیجیتال فرصتی برای تمامی کارگران فراهم ساخت تا استقلال بیشتری به دست آورند اما به طور همزمان همه افراد (از جمله طبقات حرفه‌ای، مدیران و افراد خوداشتغال) را در معرض فرم‌های بدتری از کار غیرانسانی قرار داد. این انقلاب به گسترش تکنولوژی‌های جدید محدود نیست بلکه در حال تغییر مرکز ثقل قدرت اقتصادی است که بیشتر در مالکیت معنوی سیستم‌های اطلاعاتی است، نه مالکیت مادی وسایل تولید. امروزه این قدرت بیشتر در رسیدن به اهداف اعمال می‌شود، نه در دستورات.

بر خلاف انقلاب‌های صنعتی قبلی، تکنولوژی‌های جدید نیروی فیزیکی را ذخیره یا بیشتر نمی‌کنند بلکه این کار در مورد نیروهای فکری انجام می‌شود یا به طور دقیق‌تر می‌توان گفت این ظرفیت‌های محاسباتی و به خاطر سپردن هستند که برای تکمیل هر گونه وظیفه قابل برنامه‌ریزی به کار گرفته می‌شوند. این تکنولوژی‌های جدید به طور شگفت‌آوری قدرتمند، سریع و فرمانبردار هستند اما آن‌طور که «جرارد بری»<sup>۱</sup> پژوهشگر حوزه کامپیوتر می‌گوید، کاملاً هم احمقانه هستند. آن‌ها به انسان‌ها اجازه می‌دهند تا بر سویه «شاعرانه» کار تمرکز کنند که بخشی از کار است که مستلزم تخیل، ظرافت یا خلاقیت است و بنابراین قابل برنامه‌ریزی نیست. انقلاب دیجیتال می‌تواند خطرات جدیدی هم به همراه داشته

باید کور باشیم که نیاز به اصلاحی اساسی در قوانین کار را انکار کنیم. در سراسر تاریخ، پیشرفت‌های تکنولوژی همیشه به بازسازی نهادها منجر شده است. این امر در مورد انقلاب‌های صنعتی گذشته صدق می‌کند که در آن‌ها براندازی نظام قبلی با هموار ساختن راه برای پرولتاریاسازی، استعمار و صنعتی‌سازی جنگ و کشتار به بازسازی نهادهای بین‌المللی و ابداع دولت رفاه منجر شد. دوره‌ای از صلح و رفاه در کشورهای اروپایی پس از جنگ را می‌توان به این نوع جدید از دولت و به بنیادهایی نسبت داد که بر آن‌ها ساخته شده بود؛ خدمات دولتی کارآمد و منسجم، شبکه امنیت اجتماعی که تمامی جمعیت را پوشش می‌دهد و قوانین کاری که سطحی حداقلی از حمایت را تضمین می‌کردند.

این نهادها که زمانی از دل انقلاب صنعتی دوم پدید آمدند، امروزه زیر سوال رفته‌اند. سیاست‌های نئولیبرالی که کشورها را به رقابتی اجتماعی، مالی و محیط‌زیستی به سوی قهقرا سوق داده‌اند و انقلاب دیجیتالی که جهان کار را از کار پیدی به سوی کار ذهنی می‌کشاند، این چالش‌ها را پیش روی نهادهای قبلی قرار داده‌اند. دیگر از کارگران «متصل به شبکه» انتظار نمی‌رود همچون ربات از دستورات پیروی کنند بلکه در عوض انتظار می‌رود که به طور آنی به اطلاعاتی که دریافت می‌کنند، واکنش نشان دهند. این عوامل سیاسی و تکنولوژیک با هم کار می‌کنند. با این حال، نباید آن‌ها را با هم خلط کرد، زیرا نئولیبرالیسم یک انتخاب سیاسی بازگشت‌پذیر است اما انقلاب دیجیتال یک حقیقت بازگشت‌ناپذیر است که می‌تواند در خدمت اهداف سیاسی مختلف قرار گیرد.

تغییر تکنولوژی‌یکی که به بحث‌های فعلی حول اتوماسیون، پایان کار و اوبریزاسیون<sup>۱</sup> دامن می‌زند، همان‌طور که می‌تواند وضعیت غیرانسانی فضای کاری را (که در نتیجه تیلوریسم<sup>۲</sup> ایجاد شده است) وخیم‌تر کند، به همین سادگی هم می‌تواند به اتخاذ «شرایط کاری انسانی» منجر شود که در اساسنامه سازمان بین‌المللی کار<sup>۳</sup> (ILO) قید شده است. این اساسنامه تلاش دارد تا به اشتغالی دست یابد که در آن کارگران «رضایت دارند تا بیشترین میزان از مهارت و دستاوردهای خود را به کار گیرند و بهترین مشارکت را در رفاه عمومی داشته باشند». چنین چشم‌اندازی می‌تواند پیشرفتی در مدل استخدام رسمی باشد، نه بازگشت به «کالایی‌سازی کار».



# رن بیست و یکم

## نگاهی فراتر از اشتغال

ساده‌سازان بزرگی که امروز علیه قوانین کار انتقاد می‌کنند همان کسانی هستند که هر سال تمام تلاش خود را می‌کنند تا این قوانین را هر چه پیچیده‌تر و سنگین‌تر کنند. پیش از اینکه جوهر آخرین قانون خشک شود، آنان در حال نگارش پیش‌نویس قانون بعدی خود هستند. از آنجایی که حکومت دیگر نمی‌تواند هیچکدام از اهرم‌های اصلی اقتصاد کلان خود (کنترل ارز و مرزها، نرخ تبادل، هزینه‌های دولتی) را که بر اشتغال تأثیرگذار هستند به کار گیرد، فشار هر چه بیشتری بر تنها اهرمی که برایش باقی‌مانده وارد می‌کند: قوانین کار که مانعی بر اشتغال دانسته می‌شوند، اما هیچ پژوهش جدی از این استدلال دفاع نمی‌کند.

از زمان لغو الزام به مجوز قبلی برای اخراج کارکنان در سال ۱۹۸۶ در فرانسه (چیزی که هنوز در هلند با نرخ بیکاری ۵.۱ درصد باقی است)، وعده‌های شگفت هر مورد قانون‌زدایی از بازار کار محقق نشده‌اند. در حقیقت، نرخ بیکاری در اروپا در کشورهای جنوبی که از قانون‌زدایی دفاع می‌کنند، در بیشترین حد خود باقی‌مانده اما هیچ بررسی در مورد اصلاحات مربوط به قوانین شرکت‌ها (به عنوان مثال اجازه دادن به باز خرید سهام که به سهامداران اجازه می‌دهد خود را غنی سازند بدون اینکه چیزی در عوض بدهند که این کار سرمایه را نابود و سرمایه‌گذاری را تضعیف می‌کند)، صورت نگرفته است. قوانین حسابداری (همچون ترک محافظه‌کاری به نفع «ارزش عادلانه» یا قوانین مالی (از قبیل قانون وجود بانک‌های خصوصی که «بزرگتر از آن هستند که ورشکست شوند»، بنابر این از مصونیتی برخوردار هستند که دولت‌های مقروض از آن بی‌بهره‌اند) اجرا نشده است.

تأثیرات منفی چنین تغییراتی بر سرمایه و اشتغال ثابت شده‌اند. در جنجال‌های خبری اخیر، محدود ساختن جبران خسارت برای اخراج‌های نا عادلانه به عنوان «اصلاحی متهورانه» توصیف شده در حالی که محدود ساختن منافع از اختیارات خرید سهام که یک مدیر می‌تواند از طریق چنین دستکاری‌هایی به دست آورد، عوامفریبی محسوب می‌شود. هر گونه اصلاح جدی قوانین کار باید به دنبال دموکراسی اقتصادی بیشتر باشد، وگرنه دموکراسی سیاسی هرز خواهد رفت. به صورت ایده‌آل این کار باید به همه اختیار و استقلال بیشتری در زندگی کاری‌شان بدهد. این کار با فراهم‌سازی حفاظت‌هایی فعال انجام می‌شود که مردم را قادر می‌سازند تا ابتکار عمل را به دست گیرند و مکملی برای حفاظت‌های منفعلی هستند که از مدل «فوردیست»<sup>۵</sup> به ارث رسیده‌اند. اما این کار نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن تغییرات عمیقی که

باشد و این در صورتی است که به جای اینکه کامپیوترها در خدمت انسان‌ها قرار گیرند، کار انسانی را بر اساس مدل کار کامپیوتر سازمان دهیم. به جای اینکه فرمانبرداری جای خود را به استقلال بیشتر دهد، کار به شکل حاکمیت اعداد درخواهد آمد و تسلطی که زمانی تیلور یسم بر بدن اعمال می‌کرد، به ذهن نیز بسط داده می‌شود.

این تلاش «دون کیشوت» وار برای برنامه‌ریزی انسان‌ها، آن‌ها را از تجربه واقعیات دور می‌کند. این امر مشکلات روحی و افزایش دقیقاً همان نوع عددبازی‌هایی را توضیح می‌دهد که زمانی در اقتصادهای برنامه‌ریزی شده شوروی دیده می‌شد. کارگری که مسئولیت دارد به اهدافی ناممکن برسد، انتخاب‌های اندکی دارد: یا به افسردگی پناه می‌برد یا سیستم را به بازی می‌گیرد تا شاخص‌های عملکردی که از واقعیت‌ها به دور هستند را ارضا کند. وهم نهفته در حاکمیت اعداد کاملاً با وعده نئولیبرال جهانی‌سازی از جمله خودتنظیمی یک «جامعه باز و بزرگ» توسط نیروهای بازاری فراگیر، هم‌نوا است. به همین دلیل است که این نوع از حکومت با وجود آسیب به آنچه توسط بنیانه جهانی حقوق بشر، حاکمیت قانون نامیده می‌شود، گسترش می‌یابد.

بنابراین، برای اینکه این تکنولوژی‌ها برای ذهن بشر رهایی‌بخش باشد، نه موجب از خودبیگانگی، نمی‌توانیم امید داشته باشیم ابزارهای قانونی برای مهار کردن فناوری اطلاعات و مدنی ساختن استفاده‌های آن‌ها را در قواعد فرسوده نئولیبرالیسم بیابیم. این قواعد که به میزان بسیار زیادی در طول ۴۰ سال گذشته توزیع شده‌اند به شکل دادن به جهانی که ما در آن زیست می‌کنیم کمک کرده‌اند؛ جهانی با استفاده بیش از حد از منابع طبیعی، حاکمیت امور مالی بر اقتصاد، افزایش شدید تمامی انواع نابرابری‌ها، مهاجرت گسترده مردمانی که از جنگ و فقر می‌گریزند، بازگشت خشونت مذهبی و ملی‌گرایانه، نقصان دموکراسی و افزایش قدرت مردانی با ایده‌های ضعیف. عقل سلیم حکم می‌کند که به جای پایبندی به خطا و به کارگیری ماشین‌وار «اصلاحات ساختاری» به توصیه کسانی که مسئول این فاجعه هستند، باید در عوض از این اشتباهات (به‌ویژه در حوزه حقوق) درس بگیریم.

در این میان، نکته‌ای از نئولیبرالیسم که منحصر به فرد است و آن را از لیبرالیسم کلاسیک متمایز می‌سازد، شیوه برخورد آن با قانون و به طور خاص قانون کار است که آن را به شکل یک محصول رقابتی قانونگذاری در بازار بین‌المللی برای تنظیم مقررات می‌داند که در آن رقابتی برای رسیدن به نازل‌ترین استانداردهای اجتماعی، مالی و محیط‌زیستی حاکم است. بنابراین «خرید کردن» جایگزین حاکمیت قانون شده و قانون به فرمان محاسبات اقتصادی درآمده است، نه بالعکس.



انقلاب دیجیتال  
فرصتی برای  
تمامی کارگران  
فراهم ساخت  
تا استقلال  
بیشتری به دست  
آورند اما به طور  
همزمان همه  
افراد (از جمله  
طبقات حرفه‌ای،  
مدیران و افراد  
خوداشتغال)  
را در معرض  
فرم‌های بدتری  
از کار غیر انسانی  
قرار داد



## ۸

## شمیر دولب استارت‌آپها

امروزه انقلاب دیجیتال و مدل استارت‌آپی در حال احیای امید به توانمندسازی از طریق خوداشتغالی و تعاونی‌های کوچک هستند، اما در واقعیت، خطوط بین خوداشتغالی مستقل و خوداشتغالی وابسته در حال محو شدن هستند

پی‌نوشت

1. Uberisation

تطبیق یک صنعت با مدل

کسب‌وکاری که در آن خدمات از

طریق تماس مستقیم بین مشتری

و فراهم‌سازنده سرویس و اغلب به

وسیله یک اپلیکیشن تلفن همراه

ارائه می‌شوند.

2. Taylorism

3. International Labour

Organization

4. Gérard Berry

5. Fordist

6. New Deal

از دهه ۱۹۸۰ در سازماندهی شرکت‌ها و مشاغل اتفاق افتاد، انجام شود.

اولین شرط برای چنین اصلاحی می‌تواند بسط قانون کار فراتر از کار استخدامی باشد تا تمامی انواع کاری را دربرگیرد که استقلال اقتصادی دارند. امروزه انقلاب دیجیتال و مدل استارت‌آپی در حال احیای امید به توانمندسازی از طریق خوداشتغالی و تعاونی‌های کوچک هستند، اما در واقعیت، خطوط بین خوداشتغالی مستقل و خوداشتغالی وابسته در حال محو شدن هستند و کارگران در قید بندهای وفاداری هستند که تا حدود مختلفی از استقلال آن‌ها می‌کاهند. به همین شکل می‌توان گفت ایده پلتفرم‌های دیجیتالی که کارگران و کاربران خدمات آنان را گرد هم جمع می‌کنند، موهبتی برای خوداشتغالی خواهند بود، اما این موضوع با حقایق علمی اثبات نشده است.

آنچنان که در مجموعه‌ای از پیشنهادهاى تامل‌برانگیز گروهی از دانشگاهیان فرانسوی توصیه شده، در مواجهه با این تغییرات، وابستگی اقتصادی باید معیاری برای یک قرارداد استخدامی باشد. به کارگیری این معیار باعث ساده شدن قانون کار خواهد شد. همچنین میزان حمایتی که کارگران از آن بهره‌مند می‌شوند به وابستگی آنان مربوط می‌شود. مدیریت توسط هدف‌ها شاهد بازگشت ساختار قانونی «حق مالکیت

فئودال» بوده که در آن یک مستاجر به مالک زمین اعلام وفاداری می‌کرد تا در عوض آن، حق کار کردن در یک قطعه زمین را به دست آورد. ظهور مجدد چنین روابطی با ابزارهای دیجیتالی امکان‌پذیر شده که به مالکان اجازه می‌دهد تا بدون دستور دادن، کار دیگران را کنترل کنند.

این روابط وفاداری به چارچوب قانونی اقتصاد شبکه شکل می‌دهند و در شکل‌های مختلف در تمامی سطوح کاری یافت می‌شوند: از مدیران اجرایی که در معرض هوس‌های سهامداران یا مشتریان هستند تا کارکنان استخدامی که از آن‌ها خواسته می‌شود تا انعطاف‌پذیر باشند. آن‌ها مجبورند که همیشه پاسخگو و در دسترس باشند. بحث‌های حول اوبریزاسیون نیاز به یک چارچوب قانونی را برجسته می‌سازند که بتواند به وعده‌های مربوط به استقلال عمل کند و از خطرهای ذاتی (مربوط به استثمار) این وضعیت‌های وفاداری بکاهد.

تصویر  
اصلاحات

در چنین بستری روشن است هرگونه اصلاحی که چانه‌زنی در سطح شرکت‌ها را محور قانون کار قرار دهد، منسوخ و نامتناسب است. گرچه این کار ممکن بود در ایالات





اصلاحات  
بلندپروازانه  
قانون کار باید  
شامل کار بدون  
حقوق نیز باشد،  
از جمله نگهداری  
از کودکان و  
مراقبت از والدین  
سالخورده که به  
همان میزان که  
مورد بی توجهی  
شاخص‌های  
اقتصادی بوده،  
برای جامعه  
نقشی حیاتی  
دارند

گیرد. دینامیک دوطرفه بین کارفرما و کارکنان در یک شرکت یا صنعت دیگر کافی نیست. این امر مستلزم حضور ذی‌نفعان دیگر بر سر میز مذاکره است.

سومین حوزه اصلاح به مسئولیت‌های درون شبکه شرکت‌ها مربوط است. این شبکه‌ها به کسانی که آن‌ها را کنترل می‌کنند اجازه می‌دهند تا قدرت اقتصادی اعمال کنند در حالی که مسئولیت‌ها به زیردستان منتقل می‌شوند. بنابراین این مساله مربوط است به ایجاد پیوند بین مسئولیت هر عضو شبکه به سطح استقلالی که واقعاً دارند. چنین اصلاحی ناحیه خاکستری پیرامون مسئولیت اجتماعی شرکتی را روشن خواهد ساخت که برای نئولیبرالیسم چیزی است که به نوعی پدرسالاری برای لیبرالیسم بود. این امر در جایی که لازم باشد شرکت‌های حاکم را به طور جمعی در برابر هر آسیبی مصون خواهد ساخت که توسط سازمان کاری که آن‌ها می‌سازند و کنترل می‌کنند ایجاد شده است.

در سطح بین‌المللی، ما باید نکته‌ای که در مقدمه اساسنامه سازمان بین‌المللی کار بیان شده است را تصدیق کنیم: «قصور هر کشوری در اتخاذ شریایطی انسانی برای کار مانعی در راه دیگر کشورهای خواهد بود که می‌خواهند شرایط را در کشور خود بهبود بخشند». ما باید این حقیقت را در نظر داشته باشیم که تقسیم کار بین‌المللی و تأثیرات محیط‌زیست ما بر سیاره زمین از هم قابل تفکیک نیست، بنابراین باید به استانداردهای اجتماعی و محیط‌زیستی همان نیروی قانونی داده شود که قوانین حاکم بر تجارت بین‌المللی دارند. این امر مستلزم ایجاد نهادی برای حل اختلاف‌های بین‌المللی با این قدرت است که به کشورهای که با این استانداردها سازگاری دارند مجوز دهد بازارهای خود را به روی محصولاتی ببندد که تحت شریایطی ناسازگار با این استانداردها تولید شده‌اند.

اتحادیه اروپا با حمایت از چنین اصلاحاتی مشروعیت سیاسی خود را باز خواهد یافت و بدین ترتیب تعهد به معاهده‌های آن به «بهبود شرایط کار و زندگی در جهت امکان‌پذیر ساختن هماهنگی بین آن‌ها و پایدار نگه داشتن این بهبود» منجر می‌شود، نه اینکه بین کشورهای عضو اتحادیه اروپا رقابتی مالی و اجتماعی به سوی قهقرا تشویق شود، چنانکه دادگاه اتحادیه اروپا این کار را می‌کند.

اصلاحات بلندپروازانه قانون کار باید شامل کار بدون حقوق نیز باشد، از جمله نگهداری از کودکان و مراقبت از والدین سالخورده که به همان میزان که مورد بی توجهی شاخص‌های اقتصادی بوده، برای جامعه نقشی حیاتی دارند. از زمانی که روشنایی ساخت دست بشر، شب را به روز و کار کردن در ۲۴ ساعت روز را امکان‌پذیر ساخته، قانون کار چارچوب فضایی و زمانی سازگاری با ساعات بیولوژیکی بدن و حقوق بشر فراهم ساخته تا به زندگی خصوصی و خانوادگی احترام گذاشته شود. امروزه این چارچوب توسط نئولیبرالیسم و فناوری اطلاعات مورد تهدید واقع شده که دست در دست هم کار دستمزدی را به هر زمان و مکانی بسط می‌دهند. این هزینه، به‌ویژه در چارچوب زندگی خانوادگی بسیار بالاست، اما هیچگاه توسط کسانی که وسواس کار کردن در روزهای تعطیل هفته و در حال نابود کردن بقایای زمان اجتماعی هستند که از کالایی‌سازی زندگی انسانی محفوظ مانده است، تصدیق نمی‌شود.

منابع:

• لوموند دیپلماتیک



متحدہ در سال ۱۹۳۵ مناسب باشد یعنی زمانی که قانون روابط ملی کار به عنوان بخشی از طرح نو اجرا شد، اما مشکلات پیش روی سازمان فراملی با ارتباطات متقابل کار امروزی را حل نمی‌کند.

پرسش اول این است: کدام مکانیسم به کارگران اجازه می‌دهد تا سطحی از کنترل بر معنا و محتوای کار خود را بازپس گیرند. در فرانسه، حق کارکنان برای اعتراض جمعی آغاز این فرایند بود که باید با تبدیل سازمان و طراحی کار به مسالهای برای چانه‌زنی جمعی و آگاهی فردی ادامه یابد. امروزه که این سازمان به اختلال‌های روانی یا خودکشی منجر شده تنها به شکل منفی به این مساله رسیدگی می‌شود. لازم است که به این امر به صورت مثبت و پیشگیرانه رسیدگی شود.

انجام چانه‌زنی جمعی در سطوح مناسب باید امکان‌پذیر باشد، نه صرفاً در سطح صنعت یا شرکت. دو مورد از این سطوح به طور خاص شایسته توجه هستند: سطوح سرزمینی و زنجیره عرضه. چنین شکلی از چانه‌زنی اجازه خواهد داد تا منافع خاص کسب و کارهای وابسته به حساب آیند. این چانه‌زنی‌ها نسبت به شرکت‌هایی که به آن‌ها وابسته هستند، به منافع کارکنان نزدیک خواهند شد یا ممکن است تمامی ذی‌نفعان با منفعی در دینامیسم منطقه‌ای خاص را در بر



قلمرو فاد

نظارت بر کار

ابزارهای جدید نظارت بر محل کار  
از نگاه های خیره کارفرما  
تا دیجیتالیزه کردن کارکنان

بهره داری یا بهره داری

آیا امروزه چیزی متفاوت درباره نظارت در محل کار در مقایسه با دوران گذشته وجود دارد؟ آیا ما تنها با تغییراتی کمی روبه‌رو هستیم که فقط در حوزه نظارت، تغییر ایجاد می‌کنند یا تغییرات کیفی نیز وجود دارد که بر ماهیت نظارت بر کارکنان تاثیرگذار است؟ این مقاله استدلال می‌کند که مورد دوم (تغییرات کیفی) پیامدهای بسیار مهمی بر ماهیت روابط قدرت در محل کار دارد.

#### مقدمه

طی ۲۰ سال گذشته، نظارت بر محل کار توجه ویژه‌ای را از سوی رسانه‌ها و دانشگاهیان به سوی خود جلب کرده است. این مساله به واسطه گسترش ابزارهای الکترونیکی جدید نظارت بر محل کار رخ داده که به طور فزاینده‌ای از سوی کارفرمایان مورد استفاده قرار گرفته‌اند. در حال حاضر این امکان فراهم شده که بتوان تمامی حرکات کارمندان را ردیابی، مکالمات آن‌ها را ثبت و عملکرد آن‌ها را تحلیل و از اطلاعات بیومتریک آن‌ها برای شناسایی و نظارت بر آن‌ها استفاده کرد. اینها فقط چند نمونه از مثال‌های موجود در این زمینه است. اکثر تحلیل‌های آکادمیک موجود در مورد این تحولات، بر این مساله تاکید دارند که چگونه تکنولوژی‌های نظارتی جدید ظرفیت کارفرمایان برای نظارت بر کارکنان را افزایش داده و در عین حال حقوق کارکنان به‌ویژه در زمینه حفظ حریم خصوصی و رفتار برابر را تحلیل برده است. در رسانه‌های مختلف از جمله برخی از تاثیرگذارترین آنها مانند فایننشال تایمز، نیویورک تایمز، بی‌بی‌سی، سی‌بی‌اس و غیره بحث پیرامون تکنولوژی‌های نظارتی جدید، با تکیه بر تهاجم فزاینده به حریم خصوصی کارمندان صورت‌بندی شده است. بیشترین بحث‌های این رسانه‌ها، علاوه بر حقوق کارکنان پیرامون مسائلی همچون حق حفظ حریم خصوصی و عدم تبعیض میان کارگران است.

با این حال، آنچه حائز اهمیت است این است که نظارت بر محل کار و تهاجم به حریم خصوصی کارکنان همیشه ذیل حکومت‌های سرمایه‌دارانه وجود داشته است. این واقعیت که نیروی کار انسانی همچون یک کالا معامله می‌شود که کارفرمایان خریداری می‌کنند و در پی به حداکثر رساندن سود خود از آن هستند نیازمند نوعی نظارت و ارزیابی است که ضرورتاً متضمن درجاتی از مداخله در حریم خصوصی کارکنان است.

از نظر تاریخی، نظارت بر محل کار عمدتاً شامل ترکیبی از مشاهدات بصری و زمان‌انتزاعی<sup>۱</sup> با تمرکز بر عملکرد کارکنان است. با این حال، توسعه تکنولوژی‌های اطلاعاتی



# پیشگام



به وسیله دولت درباره مردمی به کار برده می‌شود که به واسطه یکسری مشخصه‌ها نشانه‌گذاری شده‌اند (نرخ تولد، نرخ مرگ‌ومیر، چرخه کمبود، بازگشت بیماری‌های همه‌گیر و غیره) وضعیت بهداشت و سلامت نامطلوب به عنوان تهدیدی برای قدرت و ثروت دولت در نظر گرفته می‌شود، بنابراین افزایش نظارت بر سلامت و تناسب اندام کارکنان می‌تواند به عنوان شکلی از خصوصی‌سازی و بهره‌گیری از زیست-قدرت قلمداد شود. با ظهور زیست-قدرت بود که دولت‌ها شروع به تمرکز بر رفاه مردم کردند و به تدریج آن را از طریق سیاست‌ها و کمپین‌های مختلف مدیکالیزه کردند که همین امر منجر به بروز و ظهور زیست-سیاست (biopolitics) برای نوع بشر شد.

یکی از ویژگی‌های کلیدی و متمایز سرمایه‌داری در مقایسه با روش‌های پیشین تولید، کالایی شدن (commodification) کار بشر است. همان‌طور که «کارل مارکس» اظهار داشت سرمایه تنها

مدل قدیمی:  
نظارت چشمی و  
زمان انتزاعی

زمانی به دست می‌آید که در بازار کار، نیروی کار به عنوان یک کالای خاص در نظر گرفته شود. شخصی که خریدار نیروی کار است و برای آن کار، فروشنده تعیین می‌کند در پی به حداکثر رساندن سود خود از طریق محدود کردن هدررفت بالقوه و کاهش میزان بهره‌وری آن است و این مساله به نوبه خود، نظارت و کنترل را ضروری می‌سازد. محل استقرار کارگران تحت مراقبت و نظارت به یک سیستم کامل نظارتی در کارخانه تبدیل شده و کار نظارت و مراقبت به کامل‌ترین شکل ممکن انجام می‌گیرد و به این ترتیب کارگران را به دو دسته کارگران یدی و ناظران تقسیم می‌کند. در حقیقت از همان ابتدا، محل کار سرمایه‌داری یکی از چنین نهادهایی بوده؛ در کنار بیمارستان‌ها، کلینیک‌ها، بیمارستان‌ها، سربازخانه‌های نظامی و مدارس که فوکو به تبع جرمی بنتام آن‌ها را «ساختار سراسرین»<sup>۲</sup> می‌نامید. ویژگی متمایز چنین تمهیدات سراسرینی (panoptic dispositifs) نقش مرکزی است که به وسیله نظارت بصری از لحاظ مکانی بر روی بدن‌های افراد اعمال شده است. چنین طراحی معماری همان‌گونه که فوکو اظهار کرده بود، برای مراقبت و نظم و القا کردن اطاعت و تمکین اتخاذ شده بود.

فوکو صراحتاً به قدرت مراقبت بصری در محل کار اشاره نمی‌کند بلکه این مساله برای او جالب توجه است که ساختار سراسرینی برای تشکیلات کار کارخانه‌ای الهام بخش بوده است. در واقع، بنتام این ایده را از برادر جوانش ساموئل اخذ کرده بود که از سوی پرنس روسی «گریگوری پوتمکین» به خاطر اداره کارگاه‌هایش در شهر کریچف (Krichiev) روی رودخانه دنیپر (Dnieper) انتخاب شده بود. ساموئل روی مساله تربیت و نظارت بر نیروی کارگران محلی بی‌تجربه تمرکز داشت و ایده ساخت یک ساختمان کارخانه مدور در یک موقعیت مرکزی به ذهنش خطور کرد که در آن کارگران کاملاً تحت نظارت و کنترل باشند. همان‌طور که بنتام اظهار کرد: «شما حیرت‌زده خواهید شد هنگامی که با تاثیرگذاری این تدبیر ساده و ظاهراً واضح در کسب و کارها، کارخانه‌ها، زندان‌ها و حتی بیمارستان‌ها روبرو می‌شوید.» فوکو

و ارتباطی جدید تغییرات مهمی را در شیوه‌های کنترل عملکرد کارکنان توسط کارفرمایان به وجود آورده است. پیش‌تر نظارت بر محل کار، پروسه‌ای نامتمرکز بود که محدود به نگاه سنگین کارفرمایان و منحصر به محل کار بود. امروزه در اکثر محل‌های کار حسگرها و دستگاه‌های الکترونیکی وجود دارد که به صورت مداوم اطلاعات دیجیتالی مربوط به عملکرد کارکنان در محل کار و گاهی حتی خارج از محل کار را پردازش و جمع‌آوری می‌کند. سلامت و تناسب اندام کارکنان نیز همچنین به طور فزاینده‌ای با مدد تکنولوژی‌های جدیدی همچون بیومتریک و تکنولوژی‌های پوشیدنی همچون فیت‌بیت‌ها (Fitbits) و اطلاعات به دست آمده از آن‌ها (شاخص توده بدنی کارکنان، میزان کلسترول، فعالیت‌های فیزیکی، کیفیت خواب، میزان خستگی و غیره) به صورت دیجیتالی پردازش و تحلیل می‌شود. چنین اقدامات مربوط به دیجیتالی شدن و تبدیل کردن کارکنان به اطلاعات، تغییرات کیفی را در تاریخ نظارت بر محل کار به وجود آورده است؛ تغییراتی که منجر به استحاله کارکنان (هم‌اکنون لحاظ عملکردی و هم جسمی) می‌شود و آن‌ها را به صورت یکسری کد به خط می‌کند و جریان اطلاعاتی را به راه می‌اندازد که بایستی مورد مذاقه و تحلیل قرار گیرند. در نتیجه، یک کارمند تبدیل به یک عدد در کامپیوتر مدیر می‌شود.<sup>۳</sup> (به عنوان مثال همچون یک خطی که رو به بالا و یا رو به پایین است، تاریخچه قابل ردیابی انجام وظایف و یا یک فایل لگاریتم روی سرور شرکت) که در فرم‌های دیجیتالی ذخیره شده و به روش‌هایی پردازش می‌شود که کارکنان نه از آن آگاهی و نه بر آن هیچگونه کنترلی دارند؛ گرچه گسترش نظارت الکترونیکی و دیجیتالی کردن افراد، یک پدیده عمومی است که مشخصه همه جوامع مدرن است اما این مساله موجب افزایش تمرکز و تجمیع جریان اطلاعات در محل کار شده و وضعیتی را ترسیم می‌کند که در آن زندگی مردم عادی پلیسی شده و تحت کنترل قرار می‌گیرد.

«میشل فوکو» در مطالعات اولیه خود، این مساله را مورد بررسی قرار داد که چگونه طراحی معماری نهادهایی همچون بیمارستان‌ها و بیمارستان‌ها به گونه‌ای فضا را بین افراد توزیع می‌کند و یک میدان دید را سامان می‌دهد که این امکان برای ناظران فراهم باشد تا بتوانند رفتار افراد تحت نظارت را مورد کنترل و مذاقه قرار دهند (بیماران، کارگران، زندانیان و غیره) و رفتارهای تخلف‌آمیز آن‌ها را که نقض قوانین موجود است مجازات کنند. فوکو در کتاب «مراقبت و تنبیه» (Discipline and Punish) و تعدادی از نوشته‌ها و سخنرانی‌های بعدی خود نشان می‌دهد ماهیت قدرت در چنین نهادهایی تنها محدود به قدرت سرکوب نیست بلکه با هدف ایجاد «بدن‌های رام شده» و تحت نظارتی است که از این مساله آگاهی دارند که تحت نظارت و مراقبت دائمی هستند و هنجارهای موجود برای آن‌ها درونی شده و به شکلی بایسته بدون اعمال خشمونت و زور رفتار می‌کنند به گونه‌ای که می‌توان گفت آن‌ها به خودشان اعمال قدرت می‌کنند. فوکو در آثار بعدی، بر روی زیست-قدرت (biopower) تمرکز دارد. یعنی صورت‌بندی از قدرت که به تعبیر فوکو در نیمه دوم قرن هجدهم پدیدار شد و بعدها به موازات تکنیک‌های انضباطی بسط پیدا کرد. زیست-قدرت





فوکو در «مراقبت و تنبیه» می‌گوید این مساله بسیار حیرت‌آور است که زندان‌ها به کارخانه‌ها شباهت دارند و کارخانه‌ها نیز به نوبه خود شبیه زندان‌ها هستند

و حرکت، در پی تحلیل فرایند کار به منظور افزایش میزان بهره‌وری کارگران بود. این افزایش میزان بهره‌وری از دو طریق به دست خواهد آمد: از یک‌سو، به وسیله محدود کردن زمان تلف‌شده در طول پروسه تولید از جمله به وسیله کاهش مسافت‌های طی شده، حذف کردن حرکت‌های غیر ضروری و به‌ویژه مقابله با اتلاف وقت کارگران و یا پدیده (soldiering) که به معنای آهسته کار کردن تعمداً است؛ از دیگر سو، به وسیله توسعه و بسط اهداف تولیدی از پیش برنامه‌ریزی شده که دستیابی به بهره‌وری را تسهیل می‌کند و در پی تقطیع پروسه کار به مجموعه‌ای از عملکردهای خرد است که می‌تواند به راحتی توسط نیروی کار غیرماهر نیز انجام گیرد. تیلور عقیده دارد «تنها از طریق اتخاذ یک مدیریت علمی مدرن است که مساله بزرگ (soldiering) نهایتاً می‌تواند حل شود» و کارفرمایان می‌توانند حداکثر بازدهی را از هر فرد و هر ماشین به دست آورند. همان‌طور که به تشریح بیان شد، آنچه تیلور مدیریت علمی می‌نامد توسعه تکنیک‌های پیچیده نظارت و کنترل کارگران بود. قاعده سیستم تیلوریستی این است کارگری که تحت نظارت نباشد یک کارگر ناکارآمد است. در این راستا، ابتکار تیلور به گسترش بیشتر نیروی مراقبتی در محل کار کمک کرد که عبارت بود از ایجاد نوعی الگوی آناتومی-زمانی رفتار که تحت نظارت و مراقبت کارفرما است. تا پیش از ظهور نظارت الکترونیکی، پیشرفت‌های معطوف به نظارت در محل کار دچار هیچگونه تغییر قابل توجهی نشده بود. البته یک استثنا تاریخی در این زمینه وجود داشت: آزمایش و تجربیات «هنری فورد» در رابطه با نظارت بر بهداشت و سلامت کارگران که می‌توان به عنوان اولین تلاش‌ها توسط یک تشکیلات اقتصادی خصوصی برای تمرین زیست-قدرت در نظر گرفته شود.

در سال ۱۹۱۳، فورد به شکل چشمگیری، میزان بهره‌وری را به واسطه راهاندازی یک خط مونتاژ جدید افزایش داد و میزان بهره‌وری کارگران مرتباً و به صورت مداوم افزایش یافت. در سال ۱۹۱۳، هر زمان که شرکت می‌خواست ۱۰۰ نفر را به پرسنل کارخانه اضافه کند، ۹۶۳ نفر را استخدام می‌کرد به این دلیل که کارگران با سرعت روند کار به مشکل برمی‌خوردند و مدت کوتاهی پس از استخدام کار خود را رها می‌کردند. راه حل فورد دو برابر کردن دستمزدها بود. در سال ۱۹۱۴، به کارگران اعلام شد ۵ دلار در هر روز پرداخت خواهد کرد که این مساله بلافاصله به کاهش میزان بهره‌وری کارگران منجر شد اما افزایش دستمزدها با شرايطی نیز همراه بود؛ اتخاذ شیوه‌های زندگی سالم و یک سبک زندگی اخلاقی. کارگرانی واجد شرایط دریافت ۵ دلار در روز بودند که یا یک کارگر مرد بالای ۲۲ سال باشند که یک زندگی پاک و شفاف و کارآمد داشته یا یک مرد متاهلی که با خانواده‌اش زندگی می‌کند که باید واجد شرایطی همچون الکلی نبودن، ابتکار و خلاقیت و نیز تمیزی و آراستگی باشند. در یک بروشور تحت عنوان «نکات مفید و مشاوری به کارکنان» شرکت توضیح داد این ۵ دلار در روز تنها به کارکنانی پرداخت می‌شود که زندگی سالم و پاکیزه‌ای داشته باشند و خانه‌های خود را تمیز نگه دارند و از مقادیر

#### فوردیسم

استدلال می‌کند نیروی مراقبتی نهادهای سراسر بین برای توسعه سرمایه‌داری ضروری بود به این دلیل که ابزارهای ارزان و تاثیرگذاری را برای مقابله با معضلات اجتماعی فراهم آورد (معضلاتی همچون افزایش تعداد گدایان، بی‌خانمان‌ها، دزدان و کارگران نامنظم) و نیز القا کردن عادات مناسب کاری به ذهن عامه مردم (همچون اطاعت، تبعیت از مافوق، مدیریت زمان و بهره‌وری). فوکو در «مراقبت و تنبیه» می‌گوید این مساله بسیار حیرت‌آور است که زندان‌ها به کارخانه‌ها شباهت دارند و کارخانه‌ها نیز به نوبه خود شبیه زندان‌ها هستند.

نظارت بصری در محل کار همواره با زمان انتزاعی همراه بوده و شامل مشاهده کارگران و نیز سنجش عملکرد آن‌ها در ارتباط با برنامه‌های زمانی مختلف و یا در ارتباط با اهداف گوناگونی است که در واحدهای زمانی بیان شده است. اگرچه پیش از سرمایه‌داری نیز زمان برای کنترل پروسه کار مورد استفاده قرار می‌گرفت. به عنوان مثال به صدا در آوردن زنگ در محل‌های کار رهبانی بدین معنا بود که روز کاری کارگران در اروپای قرون وسطی آغاز شده است. با این حال، این روش در محل کار برای اندازه‌گیری میزان فعالیت یک کارگر در طول روز استفاده نشده بود. به عنوان مثال، کارگران سرعت کاری خود را آنگونه که می‌خواستند تنظیم و در زمان مناسب استراحت می‌کردند. خصوصی‌سازی عملی زمان، تنها با ظهور سرمایه‌داری رخ داد، یعنی هنگامی که نیروی کار انسانی تبدیل به کالا شد. از لحاظ تکنولوژیک، ورود ساعت به محل کار در ابتدای قرن هجدهم آغاز شد و توزیع ساعت‌های مکانیکی دقیق و قابل حمل را امکان‌پذیر کرد که به واسطه این ساعت‌ها «انتزاع کامل زمان کار و تبدیل شدن آن به ساعات کالایی شده اتفاق افتاد.» در پایان قرن هجدهم «پیوند میان کار، ساعت و پرداخت‌ها تبدیل به یک استاندارد در کارخانه‌ها شد.»

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که مارکس بر تشخیص استثمار شدید و گسترده به عنوان ابزاری برای افزایش میزان ارزش افزوده تاکید داشت. در ابتدا از روش‌هایی استفاده می‌شد که مقدار زمان اختصاص داده شده برای کار را اندازه‌گیری می‌کرد (به عنوان مثال طولانی کردن روز کاری و یا کاهش زمان‌های استراحت) در حالی که بعدها روش‌هایی برای افزایش میزان بهره‌وری کارگران به کار گرفته شد (همچون شتاب بخشیدن به ریتم کاری و یا افزایش میزان بهره‌وری پروسه کار). استثمار گسترده در فرایند کار کارخانه‌ها در قرن نوزدهم به مقاومت بیشتر و بیشتر کارگران و جنبش‌های اصلاحی در نیمه دوم این قرن ختم شد. این مساله صاحبان کارخانه‌ها را مجبور کرد در عوض بر روی بهبود بهره‌وری متمرکز شوند که در زمان مارکس، عمدتاً درگیری سرمایه‌گذاری در بهبود ماشین‌آلات بود. چندین دهه بعد، وارد شدن ساعت‌های زمان‌سنج به محل کار، نقطه عطف مهمی در افزایش میزان بهره‌وری و نظارت در محل کار بود و موجب تولد «مدیریت علمی» شد.

اگرچه مدیریت علمی پیشروی‌های اولیه‌ای داشت اما بعدها توسط «فردریک وینسلو تیلور» قاعده‌مند شد و عمومیت یافت. تیلور در مطالعات معروف خود در باب زمان

مدیریت علمی  
تیلور

## اقتصاد دانش به مثابه تحول دورانی

تحول در فناوری تولید، سازمان تولید و فضای تولید به تحول دورانی منجر می‌شود و به صرف نقدهای موجود نمی‌توان تحولات دورانی را کتمان کرد. حتی نظریات انتقادی توسعه در تحلیل مسائل جهانی مدام در حال خودانتقادی و بازنگری در نظریات خود هستند

زیادی آب و صابون در منزل و برای فرزندان‌شان استفاده کنند و مرتباً حمام و شست‌وشو داشته باشند. شرکت همچنین به کارکنان توصیه می‌کرد که اگر متوجه کاهش وزن، سرفه‌های مداوم و تعریق بیش از حد شبانه شدند حتماً به موقع به دکتر مراجعه کنند. فورد یک اداره تحت عنوان اداره جامعه‌شناسی به راه انداخت که حدوداً ۳۰ بازرس داشت که وظیفه نظارت بر انطباق کارگران و خانواده‌های‌شان با این استانداردها را داشتند. بازرسان تماس‌های ناشناس و بدون اطلاع قبلی با کارکنان و همسایگان‌شان برای جمع‌آوری اطلاعات در رابطه با شرایط و سبک زندگی هر یک از کارکنان داشتند. آن‌هایی که به اندازه کافی زندگی سالم و یا اخلاقی نداشتند بلافاصله از دستمزد ۵ دلار در روزشان کاسته می‌شد. همان‌طور که «آنتونیو گرامشی» در تحلیل خود در رابطه با فوردیسم اشاره می‌کند نگرانی فورد نسبت به سلامت و اخلاقیات کارکنانش همه چیز را مرتبط با تغییر در شرایط عینی ساخته است. لازمه شرایطی همچونی رشد تولید انبوه، توانمندسازی کارگران از لحاظ فیزیکی است تا کارگران بتوانند قادر به تحمل ریتم سریع خط مونتاژ شوند. گرامشی استدلال می‌کرد که خط مونتاژ فورد، طاقت‌فرساترین و خسته‌کننده‌ترین شکل مصرف نیروی کار بود و تلاش فورد برای کنترل سلامت و اخلاق کارکنان ابزاری برای مراقبت از کارگران خارج از محل کار بود تا به یک تعادل و ثبات فیزیکی-روانی دست یابند و از فروپاشی روانی کارگران جلوگیری و مانع از تحلیل رفتن کارکنان در شیوه جدید تولید می‌شود.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن هر ایمیل، پیام فوری، تماس تلفنی، کدهای مکتوب و کلیک موس می‌تواند یک نشانه دیجیتال به جا بگذارد و الگوهای مختلف می‌توانند به سادگی دیدگاه‌هایی در رابطه با اینکه چگونه مردم کار می‌کنند را ثبت و ضبط

## تکنولوژی‌های جدید

کند. در واقع امروزه ردیابی و کنترل حرکات کارکنان داخل و خارج از محل کار، ثبت و ضبط مکالمات کارکنان با مصرف‌کنندگان و نیز با هر شخص دیگری، اسکرین‌شات گرفتن از صفحه کامپیوتر کارکنان و ثبت و ضبط تمامی عملکردهای انجام گرفته (همچون نرم‌افزارهای مورد استفاده، فایل‌های باز شده، متون تایپ شده و غیره) امکان‌پذیر است و این لیست بسیار گسترده است. به علاوه، کارفرمایان به شکل فزاینده‌ای از اطلاعات بیومتریک استفاده می‌کنند (اسکن شبکیه و عنبیه، اثر انگشت الکترونیکی، هندسه دست و غیره) برای شناسایی و کنترل و نیز برای کمپانی‌های عملیاتی، ابزارها و امکاناتی وجود دارد که به کارفرمایان برای تحلیل عملکرد کارکنان کمک می‌کند. در حال حاضر شرکت‌های متعددی وجود دارد که در زمینه صنعت نظارت بر فعالیت کاربر (UAM) فعالیت می‌کنند. اکثر شرکت‌های اصلی در این حوزه، آمریکایی هستند، اما اخیراً شرکت‌های بیشتری در کشورهای دیگر از جمله استرالیا، اسرائیل، فرانسه و ایرلند ایجاد شده‌اند. بازار فعلی (UAM) در حدود ۱٫۱ میلیارد دلار تخمین زده شده و انتظار می‌رود که این مبلغ تا سال ۲۰۲۳ به ۳٫۳ میلیارد دلار افزایش یابد. برای درک و فهم محصولات و خدمات در دسترس (UAM) به عنوان مثال سیستم مانیتورینگ (InterGuard) را در نظر بگیرید که به وسیله (Sonar) توسعه یافته است. اینترگارد این امکان را برای کارفرمایان فراهم می‌آورد که ایمیل‌ها، شبکه‌های اجتماعی، پیام‌ها، کلیک کردن‌ها، اینترنت، موقعیت جغرافیایی، فایل‌ها و فعالیت‌های مربوط به چاپ و پرینت کارکنان را ثبت و ضبط و تحلیل کنند. اینترگارد اظهار می‌کند که کارفرمایان همواره می‌خواهند اطلاعاتی قانونی برای طبقه‌بندی از طریق استفاده از تحلیل‌های جست‌وجویی هوشمند داشته باشند، از جمله تحلیل‌های تطبیقی در رابطه با عملکرد کارکنان که برای هر فعالیتی دسته‌بندی شده است، گزارش‌هایی درباره یک کاربر گزینش شده در طول یک دوره زمانی و هشدارهایی در رابطه با الگوهای رفتاری غیر معمول. خدمات مشابه دیگری



برخی از شرکت‌ها  
وسایلی را توسعه  
داده‌اند که علاوه  
بر ردیابی حرکات  
کارکنان، حرکات  
اجتماعی آن‌ها  
در محل کار  
رانیز کنترل  
می‌کند، اینکه  
چگونه کارکنان با  
یکدیگر صحبت  
می‌کنند، برای  
چه مدت، در چه  
ساعتی، چگونه  
هنگام ناهار  
می‌نشینند و  
اینکه چگونه قهوه  
می‌خورند و ...

می‌کرد. چنین سیستم‌های نظارتی بر کارکنان خارج از محل کار احتمالاً در حال رشد است؛ چراکه کارفرمایان به ارائه خدمات به کارکنان از طریق وسایلی همچون لپ‌تاپ، موبایل هوشمند و ردیاب‌های تناسب اندام ادامه می‌دهند که مزایای زیادی را برای کارفرما به همراه می‌آورند که سبب می‌شود از طریق این وسایل به اطلاعات کارکنان در هر زمانی دسترسی داشته باشند.

همچنین، برخی از شرکت‌ها وسایلی را توسعه داده‌اند که علاوه بر ردیابی حرکات کارکنان حرکات اجتماعی آن‌ها در محل کار را نیز کنترل می‌کند، اینکه چگونه کارکنان با یکدیگر صحبت می‌کنند، برای چه مدت، در چه ساعتی، چگونه هنگام ناهار می‌نشینند و اینکه چگونه قهوه می‌خورند و ... در سال ۲۰۱۵، یک شرکت تحلیلی مستقر در بوستون تحت عنوان (Sociometric Solutions)، ۲۰ شرکت را به شناسه کارمندی همراه با یک میکروفون، حسگر موقعیت‌یاب و نیز شتاب‌سنج برای بررسی نحوه تعاملات کارکنان که بر روی عملکرد آن‌ها تأثیرگذار بود، تجهیز کرد. یکی از مشتریان این شرکت، بانک مرکزی آمریکا بود که کشف کرد در کافه‌تريا بعضی افراد با سه نفر دیگر می‌نشینند (پشت یک میز چهار نفره) در حالی که دیگران با ۱۱ نفر دیگر می‌نشستند (پشت یک میز ۱۲ نفره). آن‌هایی که پشت یک میز بزرگتر می‌نشستند در طول هفته ۳۶ درصد تولید بیشتری داشتند. هنگامی که شرکت شروع به اخراج کرد، کارکنانی که پشت میزهای بزرگتر می‌نشستند ۳۰ درصد استرس کمتری برای اخراج خود نسبت به افرادی داشتند که پشت میزهای کوچکتر می‌نشستند. اخیراً شرکت وال مارت (Walmart) یک تکنولوژی نظارت بر صدا را ثبت کرده که (Listening to the Frontend) نامیده می‌شود و مبتنی بر استفاده از حسگرهای صدا است که علاوه بر ضبط مکالمات کارکنان و فروشندگان، صداهای خاصی رانیز کنترل می‌کند، همچون صدای ناشی از اسکنرهای اقلام و همچنین صدای ناشی از کیسه‌ها. تمام این بخش‌ها در ایالات متحده آمریکا

در حال حاضر توسط طیف وسیعی از محصولات دیگر از جمله (Activity Monitor)، (ActivTrak، Time Doctor، Toggl)، ارائه شده است. در حال حاضر استفاده از تکنولوژی‌های (UAM) بسیار گسترده است به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا جایی که به گفته انجمن مدیریت آمریکایی، ۶۶ درصد از کمپانی‌ها بر استفاده از اینترنت کارکنان، ۴۵ درصد بر لگاریتم کلیک‌ها و ۴۳ درصد بر ایمیل کارکنان نظارت می‌کنند.

در حال حاضر، تکنولوژی‌هایی وجود دارد که کارفرمایان را قادر می‌سازد تا حرکات و فعالیت‌های کارکنان را ردیابی کنند. به عنوان مثال، لودرهای انبارهای آمازون وسایلی را حمل می‌کنند که کوتاه‌ترین مسیر به قفسه‌ها را نشان می‌دهند، در رابطه با زمان واقعی به آن‌ها هشدار می‌دهد زمانی که آن‌ها از پشت سر به سمت یک هدف در حال حرکت هستند. مدیران می‌توانند به این وسایل پیام بفرستند تا به کارکنان بگویند کار را سرعت ببخشند، صحبت کردن را متوقف کنند و یا هر دستور دیگری. سیستم‌های ردیابی به شکل گسترده‌ای به وسیله شرکت‌های دلیوری مورد استفاده قرار می‌گیرند. در سال ۲۰۰۹، یونایتد پارسل سرویس (شرکت پست آمریکایی) شروع به استفاده از تکنولوژی‌هایی کرد که به صورت بی‌سیم اطلاعات را از حسگرهای راه دور دستگاه‌های جی‌پی‌اس به کامپیوترها برای تحلیل و بررسی انتقال می‌دادند. در حال حاضر، سیستم نظارت و کنترل شامل وسایل و ابزارهای دستیابی به اطلاعات ارسال و دلیوری و نیز بیش از ۲۰۰ حسگر برای هر کامیون دلیوری است که هر چیزی را از سرعت پشتیبانگیری تا توقف زمان و استفاده از کمربند ایمنی را شامل می‌شود. اخیراً یکی از مدیران رده میانه کالیفرنیا از کارفرمای خود به دلیل اخراجش شکایت کرده؛ چراکه او یک برنامه را از روی آیفون مربوط به شرکت لغو نصب کرده است. این برنامه او را خارج از محل کار ردیابی می‌کرد و سرعت رانندگی او در ساعات غیرکاری و حتی زمانی که گوشی او خاموش بود کنترل





ما در جهانی  
زندگی می کنیم  
که در آن هر  
ایمیل، پیام فوری،  
تماس تلفنی،  
کدهای مکتوب  
و کلیک موس  
می تواند یک  
نشانه دیجیتال  
به جا بگذارد و  
الگوهای مختلف  
می توانند  
به سادگی  
دیدگاه هایی در  
رابطه با اینکه  
چگونه مردم کار  
می کنند را ثبت و  
ضبط کند

به وجود آمده اند که در آن شرکت ها به مطالعه می پردازند که میلیون ها نفر از کارکنان در طول روز و در زمان واقعی چگونه رفتار می کنند؛ به عنوان مثال (Evolv) اطلاعات مربوط به بیش از نیم میلیارد نفر را در سراسر جهان تحلیل می کند اموری مثل اینکه چگونه کارکنان با کارفرمایان خود ارتباط برقرار و با آن ها صحبت می کنند.

یکی از جدیدترین پیشرفت ها در این زمینه عمل میکروچیپینگ (microchipping) کارکنان است که قرار دادن یک سامانه شناسایی امواج رادیویی (RFID) به اندازه دانه برنج زیر پوست است که یک تکنولوژی است که توسط شرکت سوئدی اپیسنتر (Epicenter) طراحی شده که در حال حاضر در بدن بیشتر کارکنان این میکروچیپ ها کاشته شده است. شرکت دیگر تحت عنوان (Three Square Market) که در ویسکانسین مستقر است نیز اخیراً در یک مهمانی که با این هدف برگزار شده بود، در بدن نیمی از کارکنان خود میکروچیپ قرار داد. مزیت اساسی این درون کاشت (implant) به گفته مدیر اجرایی اپیسنتر، این است که این روش بسیاری از چیزهایی که شما دارید را با وسایل ارتباطی دیگر جایگزین می کند؛ چه کارت های اعتباری و چه کلیدها. همچنین به عنوان مثال به افراد اجازه می دهد پرینترها را راه اندازی کرده، قفل های الکترونیکی را باز کنند و یا از دستگاه های فروش، اسنک بخرند. به دلیل تسهیلات این دستگاه، نمایندگان (Three Square Market) عقیده دارند که همه بزودی این کار را انجام خواهند داد. در عین حال، این مساله نیز تصدیق شده که این تراشه ها مدیران را به ردیابی تمامی حرکات کارکنان خود قادر می سازد از تعداد و مدت زمان توالی رفتن تا خرید نوشیدنی و خوراکی از دستگاه های فروش شرکت.

علاوه بر این پیشرفت ها در زمینه نظارت بر بهره وری کارکنان، در سال های اخیر و به ویژه در ایالات متحده آمریکا، شاهد گسترش برنامه های سلامت شرکتی هستیم که بر سلامت و تندرستی کارکنان متمرکز است و کارکنان را به سوی اتخاذ رفتارهایی سوق می دهد که خطرات بهداشتی را کاهش و کیفیت زندگی را بهبود می بخشد و نیز کارایی شخصی را افزایش می دهد. در حال حاضر دوسوم کارفرمایان ایالات متحده برنامه های بهداشتی ویژه ای را به کارکنان خود ارائه می کنند. در سال ۲۰۱۳، ۹۹ درصد شرکت های بزرگ (آن دسته از شرکت ها که ۲۰۰ نفر یا بیش تر کارمند دارند) حداقل یک برنامه سلامت را ارائه می دهند. غیر از کارفرمایان آمریکایی که تسهیلات بهداشتی به کارکنان خود ارائه می کنند، ۷۴ درصد حداقل یکی از برنامه های سلامتی که در ادامه می آید را در سال ۲۰۱۴ به کارکنان خود ارائه کرده اند: برنامه های کاهش وزن، امکانات ورزشی در محل کار، برنامه های بیومتریک، برنامه های ترک سیگار، مدیریت بهداشت شخصی، کلاس های تغذیه و زندگی سالم، منابع اینترنتی برای زندگی سالم، واکسن آنفلوآنزا و یا سایر واکسن ها. در راستای تشویق کارکنان برای مشارکت در برنامه های سلامتی، اکثر شرکت ها از مشوق های مالی همچون تخفیف حق بیمه های درمانی، کاهش هزینه های پزشکی، کم کردن سهم بیمه گذار، پول نقد، کارت هدیه و کالا استفاده می کنند. بر اساس مطالعه و بررسی ۱۲۱ کارفرمای آمریکایی، در سال ۲۰۱۵ اینگونه تشویق های

مالی ۶۹۳ دلار برای هر یک از کارکنان بوده، در سال ۲۰۱۴ این مبلغ ۵۹۴ دلار و پنج سال قبل تر ۴۳۰ دلار بوده است. در حال حاضر وسعت بازار مربوط به برنامه های سلامتی در ایالات متحده آمریکا ۶ میلیارد دلار تخمین زده می شود و انتظار می رود تا سال ۲۰۲۳ به ۱۳ میلیارد دلار برسد که رشدی معادل ۸ درصد در سال است. در سطح جهانی، وسعت این بازار در سال ۲۰۱۴ حدود ۴۰۷ میلیارد دلار برآورد شده و طرح های سلامت در محل کار حدود ۹ درصد از نیروی کار بین المللی را پوشش می دهد که عمدتاً شامل کسانی است که در کشورهای صنعتی و یا در شرکت های بزرگ چندملیتی کار می کنند. همان طور که پیش تر اشاره شد پیش بینی می شود سلامت در محل کار تبدیل به یک جنبش پایدار شود که طی ۵ تا ۱۰ سال آینده به سرعت در سراسر جهان به حرکت در خواهد آمد.

تعداد زیادی از برنامه های سلامتی شامل جمع آوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات شخصی مربوط به تناسب اندام و سلامت کارکنان می شود. به عنوان مثال الومارت مبلغی را به شرکت (Castlight Health) می پردازد تا به اطلاعات پزشکی کارکنان دسترسی پیدا کند و کارکنانش را به مشارکت در برنامه های کاهش وزن یا درمان فیزیکی به جای هزینه های گزاف سوق دهد. شرکت سوئدی (Scania AB) با نیروی کاری و کارمندان ۲۴ ساعته خود سیاست هایی را طراحی کرده که کارکنان را تشویق می کند تا مسئولیت یک شیوه زندگی خوب و شرایط کاری مطلوب را بر عهده گیرند. همان طور که یکی از مقامات نیروی انسانی این شرکت اعلام کرده «اسکانیا از نیروی کار خود هم در وقت کاری و هم خارج از کار مراقبت می کند. ما می کوشیم تا به آن ها برای داشتن یک زندگی سالم تر کمک کنیم.» تأمین و مراقبت ما از کارکنان هنگامی که کار آن ها تمام می شود، پایان نمی یابد. آنچه صراحتاً مفروض گرفته شده این است که کارکنان باید از مسائل مربوط به سلامت خود مراقبت کنند؛ مسائلی همچون آمادگی جسمانی، ویژگی های شخصیتی و... که بخشی از منابعی است که برای اینکه کارمندان بتوانند کار کنند ضروری به نظر می رسد. چنانکه پرستار بخش بهداشت و درمان شرکت می گوید: «اگر شما تنها فست فود می خورید و به هیچ عنوان ورزش نمی کنید ممکن است تبدیل به یک کارمند بی فایده و بی مصرف شوید.»

علاوه بر معاینه پزشکی سنتی، بسیاری از برنامه های سلامتی، تصاویر بیومتریکی را فراهم و از تکنولوژی های پوشیدنی برای نظارت و مراقبت دیجیتالی کارکنان استفاده می کنند، بنابراین دستگاه هایی همچون (Fitbit)، (Nike+ FuelBand) و (Jawbone UP) که می توانند اطلاعات مربوط به سلامت، تندرستی، کیفیت خواب، سطح خستگی و موقعیت مکانی را ضبط کنند، در حال حاضر توسط کارفرمایان به عنوان بخشی از برنامه های سلامتی شان مورد استفاده قرار می گیرد. یکی از اولین اقدامات در این زمینه توسط شرکت (BP America) صورت گرفت که برای نخستین بار در سال ۲۰۱۳ دستگاه های فیت بیت (Fitbit) را باب کرد. در سال ۲۰۱۵ حداقل ۲۴ هزار و ۵۰۰ کارمند (BP) از این دستگاه ها استفاده می کردند و تعداد زیادی از کارفرمایان آمریکایی به دنبال آن بودند. به عنوان مثال شرکت (Profusion) از فیت بیت ها و سایر اپلیکیشن ها



در حال حاضر  
فرایندهای  
دیجیتالی سازی  
در سراسر جامعه  
اتفاق می افتد  
و تعدادی از  
روش های  
بی سابقه را به  
ارمغان آورده  
که در آن بدن ها  
می توانند تحت  
نظارت قرار  
گیرند و ارزیابی،  
تجزیه و تحلیل،  
طبقه بندی و  
نهایتاً مدیریت  
شوند

شرکت، کارمندی که از خستگی و کسالت رنج می برد را برای جلسات مهم انتخاب نمی کند. در حال حاضر و با توجه به رشد سریع صنعت اپلیکیشن های مربوط به بهره وری که پیش از این، بالغ بر ۱۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ برآورد شده بود، این پیش بینی را تصدیق کرده است. به عنوان مثال، یکی از شرکت های پیشرو در حوزه صنعت یعنی شرکت (BetterWorks) یک نرم افزار اداری را توسعه داده که جنبه های مختلف شبکه های اجتماعی، وضعیت تندرستی و بازی های ویدئویی را با هم ترکیب می کند تا کارکنان و کارفرمایان شان یکسری اهداف بلندمدت و کوتاه مدت تدوین و در طول زمان، لگاریتم پیشرفت هر یک از کارکنان را بر روی داشبوردهای دیجیتالی ثبت کنند.

علاوه بر این، در حال حاضر ما شاهد رشد سریع و فزاینده پلتفرم های دیجیتالی همچون اوبر (Uber) و پست میت ها (Postmates) هستیم که مشتریان و کارکنان را به هم پیوند می دهد و در این مورد کارکنان به عنوان پیمانکارانی مستقل در نظر گرفته می شوند. نظارت و مراقبت شیوه عمل پلتفرم های دیجیتالی است و عموماً بر اساس عملکرد کارکنان به آن ها یک نمره اختصاص داده می شود و کارکنان را بر اساس بازخورد مشتریان دسته بندی می کند. از این رو، آن ها را پیمانکاران مستقل می نامند که کارکنان پلتفرم های دیجیتالی نیستند و از لحاظ شخصی برای شرکت شناخته شده نیستند و ارزیابی مشتریان تنها منبع اطلاعاتی در زمینه ارائه خدمات آن ها است و مشتریان بعدی هم عموماً به بازخوردی که توسط مشتریان قبلی ثبت شده اعتماد می کنند. موضوع حائز اهمیت این است کارکنانی که با چنین برنامه هایی ثبت نام کرده اند به عنوان مثال برای خدمات منزل (Workday, Upwork, Elance)، یا حمل و نقل شهری (TaskRabbit, Uber, Lyft, Zipcar) به مثابه شخص نیستند بلکه پروفایل های دیجیتالی هستند که به واسطه نمره ای که به عملکرد آن ها داده می شود و نیز شاخص های دیگر (همچون تعداد وظایف انجام شده تاکنون، زمان صرف شده برای انجام یک وظیفه خاص، واکنش نسبت به پیشنهاد های کاری، وقت شناسی، سابقه کفیری و غیره) سنجیده می شوند و مهم تر از همه اینکه این افراد تنها تا زمانی وجود دارند که برنامه ها پروفایل آن ها را به صورت آنلاین نمایش دهند و اگر برنامه تصمیم به غیرفعال کردن اکانت آن ها بگیرد، آن ها اخراج خواهند شد و این اتفاق زمانی رخ می دهد که نمرات اخذ شده آن ها پایین تر از یک حد معین باشد.

همه این پیشرفت ها، پیامدهای مهمی برای روابط قدرت در محل کار دارند. نگاه خیره کارفرما با نگاه های الکترونیکی جایگزین شده (که به جمع آوری و تحلیل اطلاعات مربوط به کارکنان در زمان واقعی و به صورت مستمر و اتوماتیک اقدام می کند) و قدرت مراقبتی و نظارتی در حوزه سراسر نمای (panoptic) محل کار به شکل قابل توجهی افزایش یافته است. با توجه به ابعاد قدرت مراقبتی که در برگیرنده اعمال نفوذ گسترده بر کارگران است در حال حاضر کارفرمایان مجهز به ابزار هایی برای تشخیص فعالیت های غیرمولد تلاش های ناکافی کارگران هستند که به کارفرمایان اجازه می دهد تا به راحتی کارگران را تنبیه و تادیب کنند. به عنوان مثال در بازرسی های مخفیانه اخیر در رابطه با شرایط کار در

جهت ردیابی و سنجش ۱۷۱ معیار و مشخصه شخصی از جمله کیفیت خواب، ضربان قلب و موقعیت مکانی ۳۱ نفر از کارمندان در ۲۴ ساعت شبانه روز استفاده کرد. بر اساس اطلاعات به دست آمده، شرکت کارکنان خود را به دودسته «کارآمد و مسئولیت پذیر» و یا «مشوش و ناکارآمد» تقسیم کرده بود. در سال ۲۰۱۴، شرکت (Appirio) فیت بیت هایی را در اختیار ۴۰۰ نفر کارکنان خود قرار داد و (Vista Staffing Solutions) (سازمان نیروهای مراقبت بهداشتی) با استفاده از فیت بیت ها و ترازوهای حمامی مجهز به وای فای، یکسری برنامه های مربوط به کاهش وزن را آغاز کرد. «دوارد باکلی» بنیانگذار (Peerfit) که با کارفرمایان و مراکز تناسب اندام در ارتباط است قبلاً پیش بینی کرده بود که در ۵ سال آینده، ابزارهای پوشیدنی جنبه های بیشتری از سلامت کارکنان را پیگیری می کنند و مشوق های مبتنی بر این اطلاعات در اکثر محل های کار، هنجار و قاعده خواهد بود.

با گسترش ابزارهای الکترونیکی نظارتی جدید، بدن های انسانی از وضعیت داخلی شان جدا و منتزع شده و به یکسری جریان های مجزا تفکیک شده اند که به صورت یکسری دابل دیتاهای (data doubles) مجزا با هم ترکیب می شوند و در راستای مداخله و به کارگیری، هدفگذاری و تعمیق می شوند (به عنوان مثال به وسیله سرویس های امنیتی، سازمان های تجاری و خدمات عمومی) و نیز این اطلاعات به دست آمده مرتب شده و طبقه بندی می شوند به شکلی که خارج از کنترل افراد است، اما مستقیماً بر زندگی آن ها اثرگذار هستند (همچون شانس آن ها برای گرفتن کارت اعتباری، واجد شرایط بودن برای دریافت کمک هزینه و نیز جواز پرواز با هواپیما).

به طور کلی، در حال حاضر فرایندهای دیجیتالی سازی در سراسر جامعه اتفاق می افتد و تعدادی از روش های بی سابقه را به ارمغان آورده که در آن بدن ها می توانند تحت نظارت قرار گیرند و ارزیابی، تجزیه و تحلیل، طبقه بندی و نهایتاً مدیریت شوند. با این وجود، آنچه به نظر می رسد در مورد محل کار متمایز است این است که آنچه ما در حال مشاهده آن هستیم تجمع بی سابقه اشکال گوناگون جریان های اطلاعاتی است، بنابراین کارفرمایان می توانند اطلاعاتی درباره بهره وری کارکنان، ارتباطات، حرکات و فعالیت های داخل و خارج از محل کار و نیز شرایط فیزیکی آن ها از جمله شاخص توده بدن، سطح کلسترول، رژیم غذایی، ورزش، سبک زندگی و غیره را به منظور ایجاد یک پروفایل فردی برای کارکنان جمع آوری کند. «کریس بران» از گلد اسمیت دانشگاه لندن و یکی از پیشروان استفاده از تکنولوژی های پوشیدنی برای کارکنان پیش بینی کرده بود در سال ۲۰۱۵ بیشتر مدیران داشبوردهایی خواهند داشت که عملکرد هر یک از مدیران و وضعیت آمادگی جسمانی آن ها در آن ثبت شده و اساساً ماهیت مدیریت را تغییر خواهد داد. مدیران شرکت ها به طور فزاینده ای در حال تبدیل شدن به مدیران ورزشی هستند؛ بنابراین درست مانند یک مربی فوتبال که هیچ وقت یک بازیکن آسیب دیده را به زمین فرامی خواند، یک مدیر

کارکنان به مثابه  
جریان های  
اطلاعاتی دیجیتال



نظارت بر کار

قلمرو فاه



گرفته‌اند تا سریع‌تر کار کنند. (UPS) طی چهار سال از توسعه سیستم‌های نظارتی‌اش، ۱,۴ میلیون بسته مازاد هر روزه توسط هزار راننده ارسال کرده است. مطالعات مشابهی که توسط «بنجامین اسنایدر» و «کارن لوی» درباره رانندگان کامیون‌های مسیری‌های دور صورت گرفته حاکی از آن است که تحت نظارت‌های الکترونیکی مداوم رانندگان دچار فشار زیادی می‌شوند؛ چرا که وقت کار کردن و استراحت کردن‌شان در اختیار خودشان نیست، حتی زمانی که خوابیدن برای آن‌ها ضرورت دارد. در نتیجه برگشت به تمایز مارکس میان استثمار متمرکز و گسترده و افزایش قدرت مراقبتی کارگاه‌های مدرن موجب رشد هر دو نوع استثمار شده و کارگران را مدام به سوی کار بیشتر و سخت‌تر سوق می‌دهد.

با این حال، از آنجایی که در حال حاضر نظارت بر بهره‌وری کارگران به صورت مداوم به واسطه تمرکز بر سلامت و تندرستی کارکنان صورت می‌گرفت، این امر به مثابه نوعی از خصوصی‌سازی زیست‌قدرت است که گستره آن بسیار وسیع‌تر از کاری بود که توسط فورد صورت گرفت و امید داشت به آن دست پیدا کند و لازمه حضور فیزیکی در زندگی کارگران نیست. در واقع، فورد نهایتاً مجبور شد به نظارت بر خانه‌ها و سبک زندگی کارگران خاتمه دهد؛ چرا که این رفتار از سوی کارگرانی که تحت نظارت قرار می‌گرفتند، نادرست و نامناسب

یکی از ابزارهای کالای آمازون نزدیک گلاسکو که توسط روزنامه دیلی میل صورت گرفت، حاکی از آن بود که گستره مراقبت و نظارت الکترونیکی کشف شده بسیار زیاد بوده به طوری که کارکنان آمازون آن را آمازامبی (Amazombies) نامیدند و این مساله اعمال مراقبتی گسترده علیه کارگران را افشا می‌کرد، کارگرانی که پشت جدول‌ها و فهرست‌های طبقه‌بندی‌شده مشخص فعالیت می‌کردند. علاوه بر این، تکنولوژی‌های جدید بیش از پیش مجوز نظارت و مراقبت‌های شخصی‌تر را صادر می‌کند. تعداد کارگرانی که امروزه از طریق این شیوه‌های دقیق و فردی تحت نظارت قرار می‌گیرند به صورت بالقوه نامحدود است.

چنین انتظار می‌رود افرادی که در چنین شرایط نظارتی سراسری با تمرکز فردی بیشتری کار می‌کنند، تکنولوژی‌های جدید به صورت مدام آنان را تحت فشار قرار می‌دهد تا بهتر عمل کنند، اهداف تعیین شده را برآورده سازند و از سایر اعضای تیم عملکرد بهتری داشته باشند. موارد زیادی از این اقدامات خودمراقبتی مشاهده شده است. به عنوان مثال، در (UPS) مشاهده شده که به تبع تکنولوژی‌های مراقبتی، کارگران رفتارهای خودشان را تغییر داده‌اند؛ گرچه این تلاش‌ها در راستای بهتر انجام دادن اهداف تعیین شده است، اما در عین حال برخی از آنان اعتراف می‌کنند که آن‌ها تحت ارباب قرار



مادر دوره  
سرمایه‌داری  
انعطاف‌پذیر  
زندگی می‌کنیم  
که به واسطه  
تنوع تغییرات  
در پروسه تولید،  
ترتیبات اشتغال،  
راهبردهای  
مدیریتی و غیره  
تعریف شده است





تلقی می‌شد و نسبت به آن مقاومت صورت می‌گرفت. در مقابل، تکنیک‌های مدرن برای به دست آوردن اطلاعات دقیق درباره کارگران می‌تواند تمام محیط کار را پوشش دهد و یا به صورت مستقیم در محل کار مورد استفاده قرار گیرد (به عنوان مثال صفحه نمایش‌های بیومتریک) و یا از راه دور (به عنوان مثال کسب اطلاعات از طریق دستگاه‌های پوشیدنی و یا اطلاعات بارگذاری شده توسط خود کارگران بر روی پلتفرم‌های اختصاصی شرکت).

به نظر می‌رسد منفردسازی و رشد زیست-قدرت هرچه بیشتر ابعاد سراسر بینی در محل کار را تقویت می‌کند، به‌ویژه برای کارکنان ضرورت دارد تا از خودشان مراقبت و تامین کنند. برای کارگران فوراً انگیزه دنبال کردن زندگی سالم و یک سبک زندگی اخلاقی از دست ندادن شایستگی لازم برای دریافت دستمزد مضاعف بود اما برای کارکنان مدرن، آنچه در معرض خطر قرار می‌گیرد وضعیت استخدام آن‌ها است؛ چراکه صلاحیت کارکنان به واسطه اطلاعات و آمار و ارقام بیان می‌شود. این فشار مضاعف بر کارگران نه تنها به‌موری بیشتری را به همراه نمی‌آورد بلکه همچنین از لحاظ فیزیکی نیز منجر به خود مراقبتی در افراد می‌شود (همچون اتخاذ محدودیت‌های رژیم غذایی، تمرین منظم و ترک سیگار) این مساله به این دلیل است که کارکنانی که سیگار می‌کشند، اضافه‌وزن دارند،

به صورت اتوماتیک غیرفعال تر هستند و بهره‌وری کمتری نیز دارند در حالی که تصویر یک کارگر ایده‌آل این است که یک ورزشکار وابسته به ورزش و تمرین زیاد باشد به طوری که بتواند یک روز کاری سخت را به خوبی سر کند و با حفظ روحیه شاد بتواند بعد از پایان کار در کلاس‌های ورزشی حضور پیدا کند؛ در نتیجه، برنامه‌های سلامتی شرکت‌ها باعث ایجاد احساس اضطراب و تشویش در کارکنان می‌شود. همان طوری که توسط «آندره اسپیکر» گزارش شده که «یک برنامه عظیم سلامتی که ما تصور می‌کردیم به شادی کارکنان در یک محیط کاری ثابت منجر شود تبدیل به اضطراب از دست دادن شغل برای کارکنان شد.» این مساله سبب شد تا کارگران تصور کنند نیاز دارند هرچه بیشتر از سوی کارفرما مورد توجه قرار گیرند، از این رو تصور می‌کردند که کارهایی همچون سیگار کشیدن بر روی صلاحیت کاری آن‌ها تاثیر می‌گذارد، بنابراین در حالی که فوکو از اصطلاح بدن‌های رام به یک معنای تلویحی استفاده کرد برای تعیین رفتار افرادی که در یک محیط سراسر بینی، به منظور تطبیق دادن خود با قوانین موجود، قدرت را بر روی خودشان اعمال می‌کنند، سیستم‌های نظارت بر سلامتی و تندرستی مدرن به نظر می‌رسد که منجر به ایجاد بدن‌های رام به یک معنای واقعی می‌شود؛ بدن‌هایی که برای کارفرما سالم تر، متناسب تر و جالب توجه تر هستند به این منظور که قابل رقابت و قابل استخدام باقی بمانند.

ما در دوره سرمایه‌داری انعطاف‌پذیر زندگی می‌کنیم که به واسطه تنوع تغییرات در پروسه تولید، ترتیبات اشتغال، راهبردهای مدیریتی و غیره تعریف شده که منجر به اختلال در ایمن و قابل پیش بینی بودن مسیرهای رایج شغلی، رشد استخدام‌های پر مخاطره، طبقه‌بندی‌های بی‌رویه، افزایش ساعات کاری و کاهش حقوق و مزایای کارگران شده است. این فرایندها موجب افزایش قابل توجه بیماری‌ها و آسیب‌های مرتبط با کار، خستگی کارکنان، استرس و از کار افتادگی‌های فیزیکی و نیز رشد برنامه‌های مرتبط با سلامت و بهداشت و حتی بیماری‌های مزمن همچون دیابت می‌شود. این مسائل بهداشتی برای شرکت‌ها از نظر پرداخت‌های مربوط به سلامت و هزینه‌های مرتبط با کارگران بسیار پرهزینه است. با این حال، حتی اگر برنامه‌های سلامت بتوانند به پیشرفت‌های جزیی دست پیدا کنند (به عنوان مثال کاهش فاکتورهای پرخطر همچون سیگار کشیدن و افزایش رفتارهای سالم همچون تمرینات ورزشی) اما آن‌ها نه تنها موجب کاهش میزان ناامنی و فشار شغلی نشده بلکه در برابر استرس و بیماری کارگران، مسئول و حجم فشار و تشویش و استرس بیشتری را به کارگران تحمیل کرده‌اند.

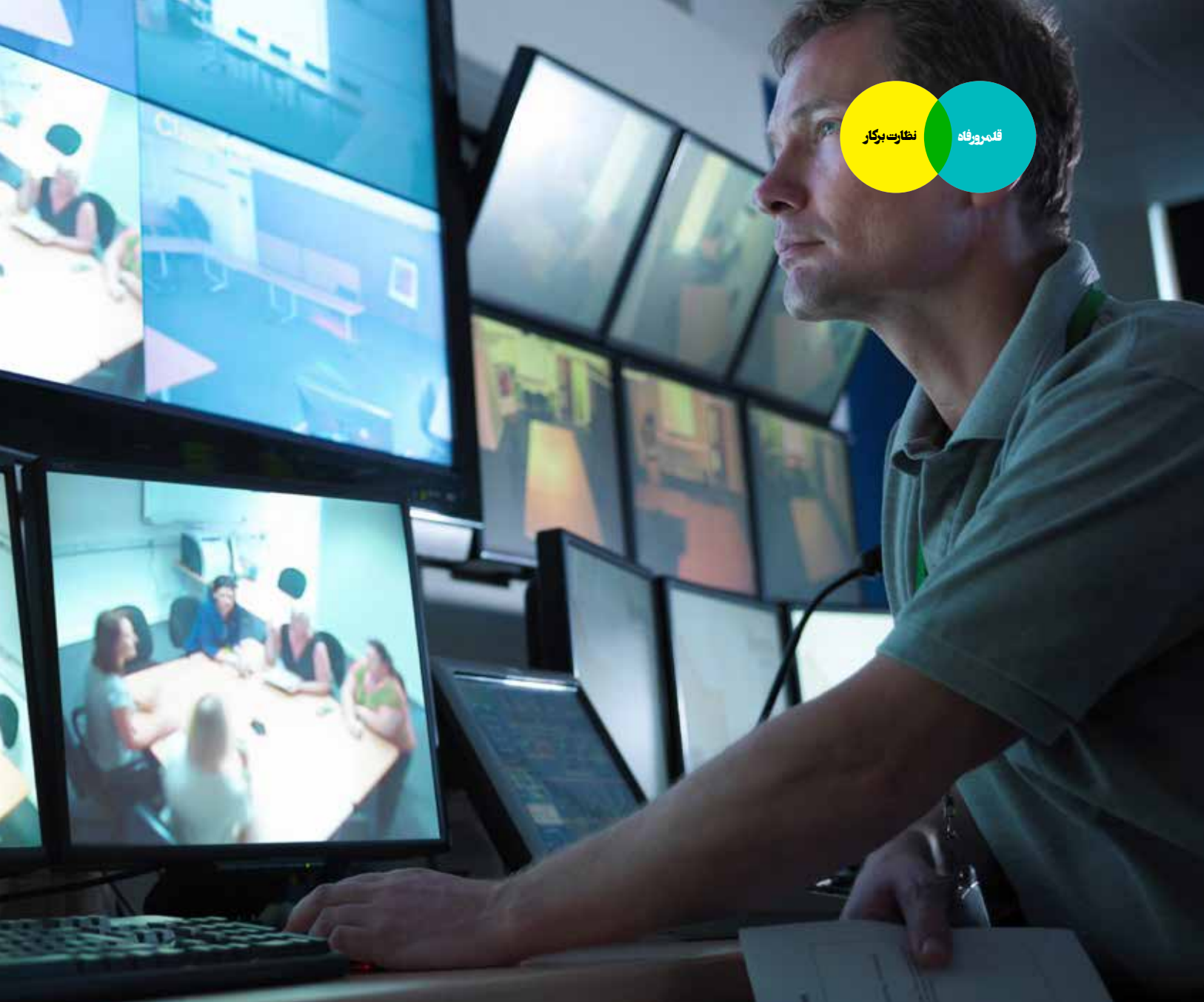
این پارادایم جدید نظارت بر محل کار به رغم رشد قابل توجه آن، هنوز در مراحل اولیه قرار دارد و عمدتاً به ایالات متحده آمریکا محدود می‌شود، به‌ویژه از لحاظ نظارت بر سلامت و تناسب اندام. تحولات دلگرم‌کننده‌ای در حوزه مقررات خارج از ایالات متحده آمریکا (خصوصاً در مورد مقررات حفاظت از اطلاعات عمومی اتحادیه اروپا) وجود دارد که نشان می‌دهد گستره عمومی تکنولوژی‌های نظارتی جدید محدود شده اما اگر کارگران می‌خواهند که انسانیت و هویت خود را حفظ کنند، آنچه مورد نیاز است بسیج و مقاومت گسترده در برابر چنین گرایش‌هایی برای گسترش تکنولوژی‌های نظارتی است که روز به روز برای کارفرمایان جذاب تر و پیچیده تر می‌شوند.

#### پی‌نوشت

۱. در مقابل زمان انضمامی (Concrete time)، زمان انتزاعی (Abstract time) یا زمان مطلق قرار دارد. زمان انتزاعی یا زمان مطلق بدون توجه به زمان انضمامی، به عنوان یک متغیر مستقل، هیچگونه وابستگی یا پیوستگی با فعالیت‌های انسان ندارد. زمان مطلق بدون توجه به اینکه کدام انسان در کدام شرایط جغرافیایی یا روانشناختی قرار دارد و به طور کلی مستقل از انسان و فعالیت‌های اجتماعی به صورت یکسان در حال گذر است. بدین ترتیب، ما با دو زمان انتزاعی و زمان اجتماعی انضمامی مواجه هستیم. زمان انتزاعی مربوط به واحدهای زمان - ساعت مثل ثانیه، دقیقه و ساعت و... است که به طور مستقل از هر چیزی در حال گذر است، اما زمان انضمامی در ارتباط با فضا و «فعالیت‌هایی» است که توسط انسان انجام می‌شود. زمان انضمامی زمانی که به روستا، شهر و به جامعه و به طور کلی به انسان تعلق دارد. چنین زمانی وجود انسان را می‌سازد و انسان بدون چنین زمانی، تنها گستره‌ای (Extension)، خواهد بود که هیچگونه تماس پدیدارشناسانه‌ای را با «جهان» تجربه نخواهد کرد حتی اگر هزاران سال (زمان انتزاعی) بگذرد.
۲. کن لوچ در فیلم «Daniel I. Blake» به خوبی چنین تصویری را نمایش می‌دهد.
۳. ساختار سراسر بینی (Panopticon) در واقع گونه ویژه‌ای از معماری بود که اواخر سده هجدهم توسط فیلسوف فایده‌گرایی انگلیسی جرمی بنتام طراحی شد تا به زندانبان اجازه دهد که تمامی زندانی‌ها را زیر نظارت خود داشته باشد بدون اینکه آن‌ها بتوانند مطمئن شوند که در کدام لحظه تحت نظارت‌اند.

#### منابع:

● هانتلی ریویو



نظارت بر کار

قلمرو فراه

# انسان ابزار ساز ابزار انسان ساز

امین سائر



ترجمه: آزاده شعبانی

امروزه کارفرمایان به شیوه‌های گوناگون در حال نظارت کامپیوترها حتی هیجانانگیز و احساسات شما هستند. آیا رییس شما هم در حال کنترل و نظارت شماست؟ ریزپردازنده‌های میکروچیپ تا دستبندهای ردیاب و سنسورهایی که می‌توانند احساس افسردگی و خستگی را در شما شناسایی کنند، اینها همه تکنولوژی‌های جدیدی هستند که کارفرمایان را قادر می‌سازند تا با روش‌های گوناگون بر کارکنان نظارت کنند. آیا چنین روند نظارت و مراقبتی، نگران‌کننده نیست؟

منبع: گاردین





شرکت‌های  
فناوری روز به روز  
با شیوه‌های  
عجیب و غریبی  
به نظارت و  
مراقبت از نیروی  
کار می‌پردازند.  
به گزارش  
تایمز برخی از  
شرکت‌های چینی  
از حسگرهایی  
در کلاه کارگران  
خود استفاده  
می‌کنند که  
امواج مغزی  
آنها را اسکن و  
خستگی، استرس  
و احساسات دیگر  
آنها همچون  
خشم را شناسایی  
می‌کند

میکروچیپ‌ها در شهر پورتوریکو کرد. اگر یکی از این افراد گم شود، پلیس می‌تواند این چیپ را اسکن کند و به اطلاعات پزشکی فرد، اینکه از چه داروهایی می‌تواند و یاسمی‌تواند استفاده کند و نیز هویت او دسترسی پیدا کنند. تاکنون شرکت (Three Square Market)، صد نفر را به میکروچیپ مجهز کرده و قصد دارد این کار را برای ۱۰ هزار نفر دیگر نیز انجام دهد. این شرکت یک اپلیکیشن تلفن همراه راه‌اندازی کرده که چیپ را به (GPS) تلفن همراه متصل می‌کند و سبب می‌شود که بتوان موقعیت مکانی شخص را ردیابی کرد. هفته گذشته این شرکت شروع به استفاده از این میکروچیپ‌ها برای افرادی کرد که با عفو مشروط از زندان آزاد شده بودند. این میکروچیپ‌ها جایگزین پابندهایی شد که پیش از این به مج زندانیانی با عفو مشروط می‌بستند که وسستی آنها را مرعوب‌کننده و تحقیرآمیز می‌دانست. هنگامی که از او پرسیده شد آیا امکان دارد که شرکت از این میکروچیپ‌ها برای ردیابی کارکنانش استفاده کند، او گفت: «خیر، هیچ دلیلی برای چنین کاری وجود ندارد!» اما همه شرکت‌ها با نظر وسستی موافق نیستند.

شرکت‌های فناوری روز به روز با شیوه‌های عجیب و غریبی به نظارت و مراقبت از نیروی کار می‌پردازند. به گزارش تایمز برخی از شرکت‌های چینی از حسگرهایی در کلاه کارگران خود استفاده می‌کنند که امواج مغزی آنها را اسکن و خستگی، استرس و احساسات دیگر آنها همچون خشم را شناسایی می‌کند. این گزارش همچنین افزود یک شرکت الکترونیکی از اسکن‌های مغزی استفاده می‌کند تا تحلیل کند که کارگران چقدر وقت استراحت دارند و مدت زمان آن چقدر است. این تکنولوژی برای رانندگان قطارهای سریع‌السیر مورد استفاده قرار گرفته تا میزان خستگی و از دست دادن توجه آنها را شناسایی کند، در حالی که این نوع تکنولوژی می‌تواند استفاده‌های درست و قانونی داشته باشد اما یک پروژه مشابه ممکن است از این دستبندها برای تشخیص خستگی کارگران ریل‌های متقاطع نیز استفاده کند و تصور این مساله چندان دشوار نیست که چگونه چنین تکنولوژی‌هایی به بخش‌های دیگر گسترش می‌یابند.

در ماه فوریه این خبر اعلام شد که شرکت آمازون اختراعاتی را تحت حمایت مالی قرار داده دستبندهایی را ارائه کند که نه تنها موقعیت مکانی افراد در انبارهای شرکت برای فرستادن کالاها را ردیابی می‌کند بلکه می‌تواند حرکات دست آنها را بخواند و هنگامی که یک عمل اشتباه انجام می‌دهند به آنها هشدار دهد. آمازون این دستگاه مورد نیاز را اینگونه توصیف می‌کند: دستگاهی که قادر به نظارت بر عملکرد صورت کالاهای وارد شده به انبارها توسط کارگران است. شرکت‌های تکنولوژیکی‌ای وجود دارد که محصولات را می‌فروشند که می‌تواند تصاویر منظمی از کارگران در حال کار تهیه، بر کلیک‌ها و استفاده کارکنان از وب سایت‌ها نظارت کند و حتی با استفاده از وب کم‌های کامپیوترهای‌شان از آنها پشت میز کارشان عکس بگیرد. کار کردن در منزل هم چندان مصنوعیتی به همراه ندارد؛ چرا که تمامی این کارها از راه دور نیز می‌تواند انجام بگیرد. نرم‌افزارهایی وجود دارد که می‌تواند بر استفاده کارگران از شبکه‌های اجتماعی نظارت و زبان کارکنان را تحلیل کند. همچنین هنگامی که بر روی تلفن همراه کارکنان نصب می‌شود این امکان را فراهم



سال گذشته یک شرکت آمریکایی، ده‌ها تن از کارکنان خود را به میکروچیپ‌ها مجهز کرد. در یک چیپ پارتی (chip party) که در سراسر جهان به تیتراول رسانه‌ها تبدیل شد، وسیله‌ای به اندازه یک دانه برنج زیر پوست بین انگشت شست و سیاه کارکنان کاشته شد. «تد وسستی»، مدیرعامل شرکت (Three Square Market) در ابتدا تنها تصمیم داشت این کار را برای ۵ تا ۶ نفر انجام دهد که خود برای این کار داوطلب بودند (خود او و چند تن از مدیران و تعدادی از کارکنانی که در بخش فناوری اطلاعات کار می‌کردند) اما در حال حاضر از ۹۰ نفری که در دفتر مرکزی شرکت کار می‌کنند حدود ۷۲ نفر مجهز به میکروچیپ هستند. وسستی در هر دست خود یک چیپ دارد. آنها می‌توانند از این میکروچیپ‌ها برای باز کردن درهای امنیتی، ورود به کامپیوترها و پرداخت هزینه‌ها در دستگاه‌های فروش شرکت، استفاده کنند.

این میکروچیپ‌ها استفاده‌های دیگری نیز دارند. دو ماه قبل شرکتی که تجارت اصلی آن فروش دستگاه‌ها و کیوسک‌های فروش است، شروع به تجهیز افراد مجنون به





«آندره اسپیکر»  
استاد رفتار  
سازمانی مدرسه  
تجارت (Cass)  
می گوید: «پیش تر  
در کارخانه ها  
یک سرکارگر با  
گام شمار وجود  
داشت یا کارگران  
در داخل و خارج  
از کارخانه یک  
ساعت به دست  
داشتند اما همه  
این وسایل  
فیزیکی امروزه  
به فناوری های  
دیجیتالی تبدیل  
شده است»

می آورد تا برنامه های رمزگذاری شده همچون واتساپ را کنترل کند.

کارکنان همواره در محل کار در معرض نظارت و مراقبت قرار دارند و تکنولوژی، امکانات لازم برای این کار را فراهم می آورد. «آندره اسپیکر» استاد رفتار سازمانی مدرسه تجارت (Cass) می گوید: «پیش تر در کارخانه ها یک سرکارگر با گام شمار وجود داشت یا کارگران در داخل و خارج از کارخانه یک ساعت به دست داشتند اما همه این وسایل فیزیکی امروزه به فناوری های دیجیتالی تبدیل شده است.» این وسایل امکان ضبط و ثبت اطلاعاتی را به کارفرمایان می دهد که پیش از این قادر به انجام آن نبودند. مواردی همچون تعداد ضربه زدن به کلید یا اینکه کارکنان هنگام کار چه چیزهایی را بر روی صفحه نمایش خود می بینند و از چه نوع زبانی استفاده می کنند. در حال حاضر این نظارت ها در خارج از محل کار نیز صورت می گیرد.

اینگونه اقدامات تا چه حد قانونی است؟ «فیلیپ لاندو» یکی از اعضای مرکز مشاوره حقوقی لاندو که در زمینه قانون کار تخصص دارد، می گوید: «در انگلستان، به کارفرمایان اجازه داده شده بر وبسایت هایی که شما در حین کار می بینید نظارت کنند.» با این حال، این وسایل نظارتی، چه در سطح کلی و چه در سطح جزئی باید در محل کار مورد استفاده قرار گیرند. کارفرمایان همچنین باید از قبل هشدارهای لازم را در رابطه با نظارت بر فعالیت های آنلاین شما داده باشند و باید شما را از سیاست های مربوط به شبکه های اجتماعی آگاه کنند. همچنین نظارت بر تعداد ضربات کارکنان بر صفحه کلید نیز امری قانونی است، هرچند باید به کارکنان گفته شود که آنها تحت نظارت قرار دارند. لاندو می گوید: «در شرکت هایی که چنین سیستم هایی وجود دارد این مساله غیرعادی نیست که در صورتی که تعداد ضربات کارکنان بر صفحه کلید کم باشد کارفرمایان آنها را مورد مواخذه قرار دهند. شایان ذکر است تعداد بالای ضربات بر صفحه کلید ضرورتاً به معنای سطح بالای بهره وری و یا برعکس نیست.» کارفرمایان می توانند از وب کم کامپیوتر شما استفاده کنند تا شما را هنگامی که پشت میز کارتان نشسته اید، ببینند اما باید یک توجیه قابل قبول برای چنین نظارتی وجود داشته باشد و شما را قبل از چنین نظارتی مطلع کنند. شما همچنین باید مطلع شوید از اینکه چه تصویری مورد استفاده قرار می گیرند و اینکه این تصاویر چگونه ذخیره می شوند. همچنین در مورد ردیاب های (GPS)، شرکت می تواند هر وسیله نقلیه ای را که به کارکنان خود عرضه کرده ردیابی کند. با این حال، داده های جمع آوری شده آنها تنها می تواند در راستای اهداف مدیریتی شرکت قرار گیرد. اگر کارکنان از وسیله نقلیه به دلایل شخصی خارج از محل کار استفاده کنند، این دستگاه (GPS) مجاز به روشن شدن نیست.

«جیمز بلادورث» در مارس سال ۲۰۱۶، به عنوان چیننده کالا در آمازون کار می کرد (شخصی که کالاها را به صورت منظم در قفسه ها قرار می دهد) تا بتواند کتابی تحت عنوان «Hired: Six Months Undercover in Low-Wage Britain» بنویسد. او می گفت: «ما این وسایل را در همه حال با خود حمل می کردیم و این دستگاه ها میزان بهره وری مان را چک می کردند.» این وسایل همچنین کارگران را به سوی اقلامی هدایت می کرد که می خواستند در قفسه انبارهای بزرگ

آمازون بایند. هر زمان که شما یک قلم کالا را برمی داشتید این تایمر شمارش معکوس (تا زمان برداشتن کالای بعدی) شروع به کار می کرد تا بدین ترتیب میزان بهره وری شما را اندازه بگیرد. بلادورث می گوید کارفرمایان به کارکنان شان می گفتند که چقدر بهره وری دارند. او یک بار به دلیل اینکه میزان بهره وری اش زیر ۱۰ درصد بود، تذکر گرفته بود. شما همچنین از طریق دستگاه ها مطلع می شوید که لازم است میزان بهره وری خود را بالا ببرید. شما به صورت مدام در حال ردیابی و امتیازگیری هستید. من متوجه شدم که شما نمی توانید به اهداف تعیین شده شرکت دست پیدا کنید مگر اینکه مدام در حال دودیدن باشید. با این حال، مدام به شما گفته می شود اجازه دودیدن ندارید و اگر چنین کاری کنید، تنبیه می شوید اما اگر شما احساس کنید که میزان بهره وری پایینی دارید مجبور می شوید که این تنبیه را تحمل کنید. او می گوید که شما به هیچ عنوان احساس نمی کنید که مثل یک انسان با شما برخورد می شود. کارگران مجبور بودند که هنگام ورود و خروج و زمان های استراحت، از اسکنرهای امنیتی که مشابه اسکنرهای فرودگاه ها است عبور کنند. او می گوید زمان رفتن به دستشویی به عنوان زمان بیکاری توصیف شده و همچنین او یکبار یک بطری ادرار در قفسه ها پیدا کرده است.

مدیران آمازون می گویند دستگاه های اسکن آنها در تمامی انبارها، بخش های لجستیکی، سوپرمارکت ها، فروشگاه ها و مراکز تجاری دیگر متداول هستند و بدین منظور طراحی شده اند که به افراد برای انجام بهتر کارهایشان کمک کنند. آنها همچنین می گویند شرکت آمازون این امکان را فراهم آورده تا تمامی همکاران دسترسی آسان و سریع به توالف داشته باشند و همکاران مجاز هستند هر زمان که نیاز دارند از آن استفاده کنند و ما بر زمان توالف رفتن کارکنان هیچگونه نظارتی نمی کنیم.

تعدادی از همکاران بلادورث از این میزان نظارت و مراقب، خشمگین بودند و همین مساله سبب می شد تا از کار خود کناره گیری کنند. بلادورث می گوید اغلب افرادی که من با آنها ملاقات کردم مدت زیادی نبود که کار می کردند و یا در پی یافتن یک کار جدید بودند. افراد به صورت موقت در این مشاغل به سر می بردند و نیروی کار مدام در حال ریزش بود. آیا بلادورث آینده را می دید؟ آیا در سال های آینده ما نیز بدین شکل از سوی رئیس مان مورد نظارت و مراقبت قرار خواهیم گرفت؟ احتمالاً همین طور است. او می گوید: «یکی از واکنش هایی که نسبت به این کتاب وجود داشت این بود که مردم می گفتند در هر صورت، کار و شغل، مدام در حال اتوماتیک شدن است و کارگران باید انعطاف پذیری بیشتری پیدا کنند و این مسیر آینده اشتغال است و اجتناب ناپذیر به نظر می رسد اما من تصور می کنم که این مسیری که دارد طی می شود بسیار خطرناک است.» به دلیل گزینش های سیاسی و فعالیت های ضعیف اتحادیه های صنفی، آمازون می تواند به راحتی از این ماجرا خلاصی یابد. من تصور می کنم که تجارت های دیگر به تجربه آمازون نگاه و موفقیت و پیشرفت این مدل کسب و کار را ملاحظه می کنند و تلاش می کنند تا این تجربه را تکرار کنند.

«جیمی وودکاک»، نویسنده کتاب «Working the Phones» و جامعه شناس حوزه کار که در موسسه اینترنتی آکسفورد فعالیت می کند، شش ماه در یک مرکز تلفنی مشغول به کار

بود. او می گوید شما از لحظه‌ای که وارد محل کار می شوید احساس می کنید که تحت نظارت و مراقبت قرار دارید. شما یک صفحه نمایش تلویزیونی دارید که عملکرد نسبی هر کس نسبت به دیگری را به نمایش می گذارد. مدیران اطلاعات مربوط به فعالیت های شما را جمع آوری می کنند. هر تماس تلفنی که من داشتم به صورت اتوماتیک ثبت و ضبط شده بود. از لحاظ نظارتی و مراقبتی، آنها قادر بودند تا هر چیزی را که کسی بر روی خط مونتاز می ساخت دوباره ملاحظه کنند و کیفیت آن را مورد قضاوت قرار دهند. همه ما مرتکب اشتباه می شویم و ممکن است روزهای بدی داشته باشیم اما این نوع نظارت و مراقبت، مجدداً گذشته افراد را زیر و رو می کند و ممکن است منجر به اخراج آنها شود. این شیوه مورد استفاده قرار گرفته تا به افراد این حس را منتقل کند که هر آن ممکن است کار خود را از دست بدهند.

مانیتورینگ و نظارت سبب شده تا بسیاری از مشاغل در زمره آن بخش از اقتصاد قرار گیرند که اقتصاد گیگ «gig economy» نامیده می شود. این کار چندان ساده نیست. هنگامی که به شدت از کار خود ناامید و درمانده هستید به این نظارت و کنترل مداوم اعتراض کنید اما آنچه برای اسپیکر تعجب برانگیز بود این بود که چگونه افراد در مشاغلی با درآمد بهتر، بی چون و چرا با این مساله مواجه می شوند. در گذشته زندانیان مجبور بودند تا دستبندهای ردیاب به دست ببندند اما امروزه ما با میل و اراده خود اجازه می دهیم کارفرمایان از وسایل ردیاب و گام شمارها استفاده کنند و در برخی موارد ما برای این کار امتیاز هم پرداخت می کنیم. شرکت هایی همچون (IBM)، (Target)، (Bank of America)، (BP)، و (Barclays) به کارکنان خود ردیاب های فعالیت فیت بیت ارائه می دهند.

اسپیکر می گوید این مسائل بخشی از این ایده کلی تمایل به بهبود و پیشرفت خود هستند. بسیاری از این تکنولوژی ها طراحی شده اند تا بازخورد عملکردتان را نه تنها به رییس تان بلکه به خود شما نیز گزارش دهند. من حدس می زنم بسیاری از این وسایل مد روز و جذاب به نظر می رسند به همین دلیل هم به راحتی مورد پذیرش قرار می گیرند. اسپیکر ملاحظه کرده که چگونه شیوه نظارت از ایمیل ها به نظارت بر بدن های افراد (افزایش استفاده از ردیاب های بیولوژیکی) تغییر پیدا کرده است. این شیوه های نظارتی بر علائق حیاتی، احساسات و خلق و خوی شما تمرکز دارند. او در رابطه با پروسه چپ گذاری در بدن کارکنان (Three Square Market) می گوید: «شما می توانید تصور کنید که همه این اقدامات به آسانی در حال گسترش هستند. شما می توانید چیزهای دیگری را هم تصور کنید مثل اینکه کارفرمایان در آینده (DNA) شما و یا انواع و اقسام اطلاعات دیگر را بخواهند.»

نظارت می تواند کاربردهای مثبتی نیز داشته باشد. این مساله ضروری و (از لحاظ قانونی) مورد نیاز است تا در صنایع مالی از فعالیت های تجاری کارکنان داخلی شرکت ممانعت به عمل آید. از این شیوه های نظارتی همچنین می توان برای ممانعت از آزار و اذیت و تعرض و نیز از بین بردن تعصب و تبعیض استفاده کرد. در یک مطالعه جالب توجه که سال قبل، بر ایمیل ها و کارآمدی کارکنان نظارت و از یکسری سنسورها برای ردیابی رفتارها و تعاملات کارکنان با مدیران استفاده

می کرد این نتیجه حاصل شد که مردان و زنان تقریباً رفتار یکسانی در محل کار داشتند. یافته های این مطالعه این باور را به چالش کشید دلیل اینکه زنان به سطوح بالاتر ارتقا پیدا نمی کنند این است که آنها کمتر فعالیت می کنند و یا تعامل کمتری با رهبران داشته و یا نیاز به تکیه گاه و حمایت دارند. با این حال، «وودکاک» می گوید: «ما نیاز داریم گفت و گویی در جامعه داشته باشیم در این زمینه که آیا کار باید در مکانی انجام شود که تحت نظارت و مراقبت کارفرمایان است؟» نیاز به این گفت و گو بخصوص در جاهایی با حقوق و دستمزدهای پایین و مشاغل ناایمن، ضروری تر به نظر می رسد. وودکاک به این نکته اشاره می کند: «اگر شما در یک اقتصاد گیگ فعالیت و از یک گوشی هوشمند استفاده می کنید، همین تلفن می تواند برای ردیابی شما مورد استفاده قرار گیرد. من تصور می کنم به این دلیل که بسیاری از این محل های کار فاقد تشکیلات سنتی و یا اتحادیه های صنفی هستند مدیران می توانند اینگونه وسایل را بدون کمترین مقاومت جمعی به کارکنان تحمیل کنند.»

اتحادیه مستقل کارگران بریتانیای کبیر از اینگونه مباحث مربوط به نظارت و مراقبت و جمع آوری اطلاعات آگاه هستند. «جیمز فرار»، رییس بخش استخدام رانندگان بخش خصوصی و رانندگان اوپر، سال گذشته یک نبرد حقوقی علیه شرکت های رانندگی و در راستای استیفای حقوق رانندگان به راه انداخت. او می گوید که آنها اطلاعات بسیار زیادی درباره رانندگان جمع آوری می کنند. یکی از مواردی که به صورت روزانه به شما گزارش خواهد شد این است که وضعیت سرعت، شتاب و ترمز شما به صورت روزانه چگونه است و شما نسبت به این گزارش ها امتیاز دریافت می کنید. سوال این است که چرا آنها این اطلاعات را جمع آوری می کنند؟ او بر همچنین بر استفاده های غیر معمول از تلفن همراه هنگامی که شخص در حال رانندگی است نیز نظارت می کند (این بدین معناست که آیا شخص در حال رانندگی کردن با تلفن همراه صحبت می کند؟) آن ها همچنین بر مسیرهای خودرو و نیز رانندگان به وسیله (GPS) نظارت می کنند. او می گوید: «نگرانی من در این زمینه است که این اطلاعات برای ترسیم یک الگوریتم مورد استفاده قرار گرفته است. ما باید به این داده ها دسترسی داشته باشیم و باید بفهمیم که چگونه از آنها استفاده می شود. اگر نمره کیفی توانایی رانندگی من در یک الگوریتم قرار داده شود ممکن است که به کار من امتیاز کمتری تعلق گیرد و بدین ترتیب از مشتریانی با امتیاز بالاتر دور نگه داشته شوم. چه کسی می داند؟ آیا این مراقبت ها مبتنی بر یک ترس نامعقول نیست؟»

شرکت تحویل مواد غذایی (Deliveroo) در حال حاضر کار مشابهی انجام می دهد و عملکرد رانندگان را تحت نظارت خود دارد و گزینیه ای تحت عنوان «اولویت دسترسی» را به مشتریان عرضه می کند تا هنگام انتخاب خدمات، کسانی را انتخاب کنند که خدمات بهتر و باکیفیت تری را عرضه می کنند. با این حال، شرکت اوپر می گوید که این نظارت ها و مراقبت ها تنها برای ارسال بهتر و ایمن تر کالاها است. این اطلاعات مورد استفاده قرار می گیرد تا رانندگان از عادت های زمان رانندگی خود آگاهی پیدا کنند و تاثیری در درخواست های سفر آینده آنها نخواهد داشت.

۱۱

پی نوشت

اقتصاد گیگ (Gig Economy): محیطی است که موقعیت و جایگاه افراد در آن به طور معمول موقتی است و شرکت ها و سازمان ها عمدتاً قراردادهای کوتاه مدت با فریلنسرها یا همان آزادکاران منعقد می کنند. به بیان ساده تر، افراد به جای اینکه دنبال شغل های تمام وقت و بلندمدت باشند، به دنبال شغل های کوتاه مدت هستند و با تمام شدن یکی به سراغ بعدی می روند



قلمرو رفاه

تجربه

# خوبایمس

تعاونی‌ها چه اهمیتی برای زندگی





یکی از سه بخش اصلی در اقتصاد ایران بخش تعاون است اما تنها ۵ درصد از کل اقتصاد را در دست دارد. این سهم ناچیز باعث شده از یک سو اقتصاد ایران از مزایای یکتای تعاونی‌ها محروم شود و از سوی دیگر سر نوشت اقتصادی همه ما به دست بخش‌هایی بیفتد که در یکی سودافزایی شخصی محوریت دارد (بخش خصوصی) و در دیگری بوروکراسی نهادی (بخش دولتی) و در هر دو، مدیریت از بالا. در واقع وقتی از بخش غیردولتی حرف می‌زنیم، همه اذهان به سمت «بخش خصوصی» می‌رود اما این تصویری عمیقاً غلط است. آنچه نادیده گرفته می‌شود، بخش تعاون است که بخش خصوصی نیست و ویژگی‌ها و ماهیت آن نیز تماماً از بخش خصوصی متمایز است. اما بخش تعاون چه ویژگی‌هایی دارد که آن را از دو بخش دیگر (بخش دولتی و خصوصی) متمایز می‌کند و اینکه تعاونی‌ها (به‌ویژه تعاونی‌های کارگری) به چه کار امروز ما می‌آیند؟ بگذارید نخست تصویری کلی از این بخش پیدا کنیم.

### نمای کلی

هیچ نمای کلی و تصویر دقیقی از وضع تعاونی‌های کشور وجود ندارد. «بهمن عبدالهی» رییس اتاق تعاون می‌گوید: «با وجود آنکه بیش از ۱۸۰ هزار تعاونی در کشور در گرایش‌های متعددی مشغول فعالیت هستند اما آماري که عملکرد و فعالیت آن‌ها را به طور دقیق و شفاف نشان دهد، در دست نیست».

در واقع به بیان دقیق‌تر آمارهایی وجود دارد اما نه به‌روز هستند و نه دربردارنده جزئیاتی شفاف از رویه‌ها و فرایندهای اقتصادی و اجتماعی درونی تعاونی‌ها. آنچه در جدول شماره یک آمده، آمار مربوط به اتحادیه‌های تعاونی در سال ۹۴ (مرکز آمار ایران) است که دست کم می‌توان فهمید تعاونی‌ها در کدام بخش اقتصادی فعال‌تر هستند.

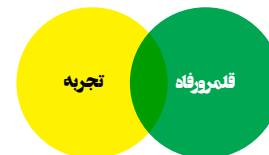
بر اساس داده‌های همین جدول می‌بینیم «تعاونی‌های مسکن» بیشترین تعداد را دارند و پس از آن، «تعاونی‌های کشاورزی» و «تعاونی‌های مصرف» قرار گرفته‌اند. اما جز اینها نه درباره شکل مدیریت این تعاونی‌ها اطلاعی داریم (این موضوع که تا چه اندازه متفاوت از شرکتی خصوصی اداره می‌شوند) و نه از مسائلی که ممکن است با آن‌ها برخورد کنند. جدا از آمار، پژوهش‌هایی که به موضوع تعاونی‌ها پرداخته باشد یا بسیار معدودند یا از کیفیت و دقت مناسبی برخوردار نیستند. در کل این طور برداشت می‌شود که تجربه کار تعاونی در ایران عملاً ناخوانده باقی مانده است.

### ارزش‌ها و نگرش‌ها

اما این پرسش مهم را باید پاسخ دهیم که بخش تعاون چه ویژگی‌هایی دارد که آن را از دو بخش دیگر (بخش دولتی و خصوصی) متمایز می‌کند؟ این پرسش ما را به درون ارزش‌ها و نگرش‌هایی می‌برد که کار تعاونی با آن‌ها تعریف می‌شود؛ چیزی که جنبه «هنجاری» فعالیت تعاونی خوانده می‌شود. «اسماعیل خلیل زاده» نایب‌رییس اتاق تعاون و رییس اتاق تعاون تهران در یادداشتی که در خبرگزاری مهر منتشر شده است، می‌نویسد: «بخش تعاون قرار بود در انتهای برنامه پنجم توسعه به ۲۵ درصد برسد اما این مهم در آغاز برنامه ششم توسعه هم تحقق نیافته است». او سپس می‌افزاید: «تعاونی‌ها به منظور اشتغالزایی، توسعه پایدار و فقرزدایی در جهان شکل گرفته‌اند و اقتصاد انسانی را

در این نوشته می‌خواهیم به دو پرسش پاسخ دهیم که چه ویژگی‌هایی در کار تعاونی وجود دارد که آن را از دو بخش دیگر (بخش دولتی و خصوصی) متمایز می‌کند و اینکه تعاونی‌ها (به‌ویژه تعاونی‌های کارگری) به چه کار امروز ما می‌آیند؟

ی‌امروز ما دارند؟



| نوع اتحادیه تعاونی                        | تعداد | تعداد تعاونی‌های عضو | شغلان | سرمایه (میلیون ریال) |
|-------------------------------------------|-------|----------------------|-------|----------------------|
| کشاورزی                                   | ۱۱۵   | ۲۹۸۸                 | ۲۰۹۲  | ۲۵۸۴۷                |
| معدنی                                     | ۵     | ۵۹                   | ۱۵    | ۳۴۶                  |
| فروش دستفاب                               | ۱۶    | ۱۱۰۱                 | ۱۰۹   | ۶۳۲                  |
| مسکن                                      | ۱۶۶   | ۹۹۶۰                 | ۱۵۶۲  | ۱۴۰۴۷۱               |
| صنعتی                                     | ۳۴    | ۳۹۰                  | ۸۵۲   | ۱۰۴۲۶                |
| تامین نیاز تولیدکنندگان                   | ۴۱    | ۸۸۹                  | ۴۰۵   | ۱۴۵۶۸۵               |
| تامین نیاز مصرف‌کنندگان (تعاونی‌های مصرف) | ۷۹    | ۱۸۱۳۹                | ۱۴۰۷  | ۸۳۱۵۹۳               |
| حمل و نقل                                 | ۲۳    | ۶۸۴                  | ۱۵۳   | ۳۱۰۵۷۲               |
| خدمات                                     | ۶۳    | ۶۸۳                  | ۳۹۱   | ۱۶۱۰۶۵               |
| عمرانی                                    | ۳     | ۳۵۵                  | ۹     | ۲۵۰۴۶                |
| اعتبار                                    | ۴     | ۹۹                   | ۱۳    | ۴۶۵۷                 |

## ۸

### جدول شماره یک

آمار مربوط به اتحادیه‌های تعاونی تا پایان اسفند سال ۹۴

جایگزین انسان اقتصادی کرده‌اند. تعاونی‌ها با گسترش اشتغالزایی می‌توانند به کاهش شکاف اقتصادی و اجتماعی کمک کنند و در استقرار عدالت اجتماعی و یکپارچگی جامع و حفظ بهداشت و محیط زیست برای سلامتی افراد جامعه نقش مهمی دارند.

نکته دقیقاً همین است: جایگزینی اقتصاد انسانی به جای انسان اقتصادی. انسان اقتصادی انگاره‌ای لیبرالی بود که تنوع و جامعیت انسان را به «متاثر بودنش از منافع» تقلیل می‌داد. اما اقتصاد انسانی اساساً خود را بر پایه انسانی چندسویه و پیچیده بنا می‌کند، انسانی که صرفاً با منافع شخصی‌اش تعریف نمی‌شود.

پژوهش‌های جهانی هم همین را نشان می‌دهند. پژوهشی درباره یک تعاونی تاکسیرانی در ایالت ویسکانزین، شهر مدیسون نشان می‌دهد تعاونی‌ها بر پایه پیوند دو ارزش مدنی و صنعتی کار می‌کنند در حالی که ارزش بازاری در آن‌ها کم‌رنگ است (و به وسیله دو ارزش قبلی کنترل می‌شود) و ارزش محلی هم بخشی حاشیه‌ای را در بر می‌گیرد. ارزش مدنی به «بخشی از یک جمع بودن، احساس عزت نفس به عنوان یک عضو برابر در یک جمع، حس همبستگی با دیگران (خصوصاً با محرومان)» و ارزش صنعتی به «کار سخت و مداوم، همکاری پیوسته، نظم و مانند آن» مربوط‌اند. ارزش بازاری اما به «سودآوری، رقابت، بهره‌وری و نفع شخصی» ربط دارد (اوم، ۱۳۹۵). این دست‌آورد بزرگ تعاونی‌هاست که می‌توانند در عین حال با تضمین اشتغال و کار اعضای خود، زمینه‌ساز رشد ارزش‌هایی مانند همبستگی، همدلی، کار سخت و مداوم و عزت نفس باشند، چیزی که در شرکت‌های خصوصی به پای نفع شخصی، بهره‌وری، سودمحوری و رقابت قربانی می‌شود.

سهم بیشتری که تعاونی‌ها در بالا بردن توانمندی زنان و ارتقای کیفیت زندگی‌شان دارند، اهمیتی بیشتر دارد. ساختار مردسالارانه رقابتی در شرکت‌های خصوصی (و دولتی) چنان دست‌وپای زنان را برای قرار گرفتن در سمت‌ها و جایگاه‌ها بالاتر می‌بندد که پس از مدتی آن‌ها به رده‌های پایین سازمانی رضایت می‌دهند. تجربه زنان هندی در این مورد بسیار جالب است.

زنان روستایی بی‌سواد با تلاش فعال اجتماعی، خانم «چنتا سینا»، در دهکده ما سواد منطقه ساتارا در ایالت ماهاراشترا در هند، بانکی تعاونی را با عنوان «مان دشی ماهیرا ساهاکاری» در سال ۱۹۷۷ تاسیس می‌کنند. این بانک زمینه‌ای را برای فعالیت تعاونی‌های زنان فراهم می‌کند که بعدها بسیاری از این تعاونی‌ها بخشی از اتحادیه تولیدکنندگان شیر «دکشینا کانادا» می‌شوند؛ اتحادیه‌ای که در آغاز کار خود تنها ۴ هزار و ۵۰۰ لیتر شیر می‌فروخت اما حالا (سال ۲۰۱۴) روزانه ۳۷۵ هزار لیتر شیر می‌فروشد. چنین موفقیتی مستقیماً به سازماندهی زنان فرودست و کارگر ربط دارد (کورن جینایا، ۱۳۹۵).

### منابع:

- اوم، هیونتگ سیک (۱۳۹۵): «کار و تجربه تعاون در شرکت‌های تعاونی مبتنی بر مالکیت کارگران»، ترجمه محمد بیکران بهشت؛ درج شده در گروه نویسندگان؛ مجموعه مقالات بخش تعاون؛ گروه مترجمان؛ چاپ اول، تهران: نشر میلکان.
- کورن جینایا، سودا (۱۳۹۵): «تعاونی‌ها و دنیای کار»، ترجمه محمد بیکران بهشت؛ درج شده در گروه نویسندگان؛ مجموعه مقالات بخش تعاون؛ گروه مترجمان؛ چاپ اول، تهران: نشر میلکان.

نمونه موفق‌تر و جهانی‌تر، تعاونی کارگران «موندر اگون» است. این تعاونی در منطقه باسک اسپانیا فعالیت می‌کند و در سال ۲۰۱۴ بیش از ۷۴ هزار عضو خود را در گستره ۲۵۷ تعاونی در چهار حوزه مالی، صنعتی، خرده‌فروشی و دانش مشغول به کار کرد. اهمیت تاریخی تعاونی کارگری موندر اگون به این است که بخش بزرگی از اعضای آن «کارگر-مالک» هستند و روش مدیریتی حاکم بر آن تمام‌مشارکتی است. تجربه‌ای تاریخی و بزرگ که می‌تواند نشان دهد هم می‌توان سازمانی موفق از نظر اقتصادی داشت و هم از ساختار بالادست و زیردست دوری کرد.

این توضیحات ما را به پرسش دوم ربط می‌دهد: تعاونی‌ها (به‌ویژه تعاونی‌های کارگری) به چه کار امروز ما می‌آیند؟

## بزرگ امروز

بحران‌های اقتصادی در چارچوب نظام سرمایه‌داری همواره وجود دارند و بیش از هر گروه اجتماعی دیگری، زندگی زنان و مردان کارگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند. تورم، پرداخت نشدن دستمزد، پرداخت دستمزد کم و

نامتناسب با نیازهای خانواده کارگران، اخراج، ناامنی شغلی، بیکاری و همچنین فقدان احساس همبستگی، عزت نفس و همکاری بیش از همه کارگران را زیر فشار قرار می‌دهد. تعاونی‌ها می‌توانند جایگزین و آلترناتیوی واقعی در برابر این شرایط ناانسانی باشند.

از قضا تعاونی‌های زیادی در آمریکا بودند که دقیقاً به دلیل شکل مشارکتی تصمیم‌گیری و سودمحور نبودن توانستند بحران سال ۲۰۰۸ را از سر بگذرانند بدون اینکه الزامی به اخراج نیروی کارشان داشته باشند؛ چیزی که در شرکت‌های خصوصی به شکلی گسترده انجام شد و موجی از بیکاری را پدید آورد (برای نمونه تعاونی‌های مسکن در آمریکا که در یکی از مقالات این پرنده به آن می‌پردازیم). از آنجایی که از تعیین مزد تا سیاست‌های کلی تعاونی‌ها با مشارکت اعضا تعیین می‌شود، هیچکس نمی‌تواند به این عنوان که رییس، مدیر یا هر چیز دیگر است، خواست و فکر خود را به دیگران تحمیل کند.

به همین دلیل می‌توان با خلیل‌زاده نایب‌رییس اتاق تعاون و رییس اتاق تعاون تهران موافق بود که «تعاونی‌ها بر پایه همیاری و برابری حقوق اعضا؛ نظیر اداره و حق رای به وجود می‌آیند. در صورت پشتیبانی و به‌ویژه در جهت بهبود مدیریت تعاونی‌ها که همیشه زیر فشار و تأثیر ویرانگر دست‌اندرکاران توزیع بخش خصوصی بوده‌اند، این شرکت‌ها با تهیه کالاها نقش واسطه‌ها را به کمترین میزان می‌رسانند و در قیمت‌شکنی ابزار کارآمدی هستند، قدرت خرید اعضا را افزایش می‌دهند و با جامعه‌شناسی مصرف و روانشناسی خرید به بهبود نظام اقتصادی کمک می‌کنند» (خبرگزاری مهر، شهریور سال ۹۷).

در واقع موضوع مهم، کارکرد سه‌گانه اقتصادی اجتماعی تعاونی‌هاست: اول اینکه اشتغال را برای نیروی کار خود تأمین می‌کنند و خود را هم‌سر‌نوشت با کسانی می‌دانند که با آن‌ها و برای آن‌ها کار می‌کنند، دوم اینکه جایی برای تجربه و تمرین همبستگی و مشارکت اجتماعی هستند و سوم اینکه سهم مهمی در تعدیل اثرات اقتصادی اجتماعی منفی فعالیت بخش خصوصی و دولتی دارند.

تعاونی‌ها صرفاً یک نهاد اقتصادی در کنار دیگر نهادهای اقتصادی نیستند بلکه آن‌ها عمیقاً راه‌حلی کارآمد برای کاستن از پیامدهای فاجعه‌بار بحران‌های اقتصادی و اجتماعی هستند.

اگر شرکتی رئیس نداشته باشد، موفق می شود؟

# خلاصی از دست ریس

آلانا سمونلز



عضو هیئت تحریریه  
مجله آتلانتیک

دهند و آموزش ببینند. انگیزه های زیادی نیز دارند چون هر کدام در شرکت سهمی دارند».

اما اگر به هر کارگر حق مشارکت بدهیم این موضوع سرعت کار را پایین می آورد. یکی از مشهورترین تعاونی های کارگری در آستین، رستوران «ستاره سیاه» (Black Star) است؛ یک تعاونی با سهامداران مختلف که تحت اداره کارگران که در سال ۲۰۱۰ افتتاح شد. «ستاره سیاه» مدت ها تلاش می کرد روی نورگیر خود سقف کاذبی بزند تا در ماه های گرم تابستان بتواند از فضای آن استفاده کند. اگر این بحث در جای دیگری مطرح بود احداث یک سقف ۳۰ هزار دلاری توسط هیات مدیره تصویب می شد و ظرف یک ماه به سرانجام می رسید اما در «ستاره سیاه» این کار سال ها به طول انجامید. پیشنهادهای خرید مفصلی برای این سقف وجود داشت و در جلسات متعدد کل ۲۰ نفر اعضای انجمن کارگران باید بر سر یک طرح به توافق می رسیدند.

نحوه عمل بسیاری از تعاونی های کارگری از طریق اجماع است، یعنی مخالفت فقط یک کارگر می تواند طرح ها را از دور خارج کند. وقتی «ستاره سیاه» راه افتاد برخی کارگران می خواستند یونیفرم هایی بپوشند که آنها را از مشتریان متمایز کند. یکی از کارگران به نام «دانا کورتیس» به شدت مخالف این قضیه بود. کورتیس خاطراتش را تعریف می کند: «گفتم محاله این کار رو کنم»، بنابراین کارگران «ستاره سیاه» یونیفرم نمی پوشند.

جلسات کارگران در «ستاره سیاه» هر ماه برگزار می شود و هر کارگر از این شانس برخوردار است که یک جلسه را اداره کند. این کار دموکراتیک است اما می تواند به تکراری شدن موضوع جلسات بینجامد، چون ممکن است کارگرانی که به تازگی سهام خریده اند موضوعاتی را پیش بکشند که قبلا باها و بارها در شرکت به بحث گذاشته شده است. کورتیس می گوید: «هر شش ماه یکی می آید و می گوید نحوه چیدن سس ها را روی میز عوض کنیم. تکرار این موضوع کارگران باسابقه تر را کلافه می کند اما برای رعایت دموکراسی نمی توان به تازه واردها گفت چیزی نگویند». کورتیس ادامه می دهد: «می خواهم بگویم، ما هر سال درباره این قضیه بحث می کنیم. برام مهم نیست سس ها را چطور بگذاریم روی میز، نمی خوام راجع به سس حرف بزنم. امانباید بگذارم چه راه تغییر کند و کلافگی ام را نشان دهم».

ولی کورتیس که زمانی از اعضای فعال اتحادیه کارگری بوده می گوید کماکان ساختار خودگردان کارگری را به سلسله مراتب سنتی ترجیح می دهد. او می گوید: «آدم ها وقتی توانمند شوند کارهای بیشتری می توانند انجام دهند. وقتی مردم به عاملیت خود پی ببرند اتفاقات شگفت آوری می افتد». به طور مثال، وقتی «ستاره سیاه» به مشکلی برخورد و فروشش کم شد - جای کافی برای نشستن در رستوران نبود و مشتریان مجبور بودند بیرون از رستوران صف بکشند - همه کارگران آماده بودند تا درباره این مشکل فکر کنند و راه چاره ای بیابند. به گفته کورتیس، راه حل آنها خلاقانه بود و جواب داد. «ستاره سیاه» سیستم فروش جدیدی اتخاذ کرد که به این صورت فقط از پیشخوان رستوران مشتری نمی پذیرفت و مشتریان می توانستند

تعاونی های کارگری چیز جدیدی نیستند، اما با افزایش نابرابری اقتصادی در بین آمریکایی ها، کارکنان متری به فکر چاره ای افتادند و جان تازه ای به این تعاونی ها بخشیده اند. مالکیت و اداره تعاونی های کارگری به یکسان بین کارکنان تقسیم می شود و کارکنان از سود کارشان هم پول کسب می کنند. اینجادیگر هیات مدیره هایی نداریم که کارگران شان حداقل حقوق بگیرند و خودشان میلیون ها دلار حقوق به جیب بزنند. هیچ خبری از هیات مدیره هایی نیست که در اداره شرکت و فراز و نشیب دنیای تجارت و رقابت های بی رحمانه تجربه دارند و در سش را خوانده اند.

در تعاونی های کارگری تصمیم گیری دموکراتیک است. هر کارگریک رای دارد و سیاستگذاری ها تابع سرمایه گذار واحدی نیست که فقط و فقط به فکر سود باشد (اکثر سرمایه گذاران سودمحور احتمالاً از صد کیلومتری یک تعاونی کارگری هم رد نمی شوند).

«کارلوس پرز دی آلو»، مدیر اجرایی شرکت های تعاونی تگزاس که در شهر آستین قرار دارد و باقی تعاونی ها زیر مجموعه آن هستند، معتقد است در یک محل کار متعارف «سلسله مراتب تقریباً واضحی وجود دارد، تمرکز قدرت و ثروت در بالای هرم این سلسله مراتب است و تصمیم ها از بالا به پایین صادر می شود. مانع نتیجه این تصمیم ها را دیده ایم بدون اینکه بدانیم واقعا چه کسی مسئول آنهاست؟»

فقط در شهر آستین تعاونی هایی در حوزه خدمات منزل داریم که کارگران مالک آن هستند، فروشگاه های خیریه ای که جمعی اداره می شوند، کافه های محلی و تعاونی های ارائه کننده خدمات اینترنتی. رانندگان تاکسی که شرکت های اوپر و لیفت معاش شان را به خطر انداخته اند از راه اندازی یک تعاونی تاکسیرانی صحبت می کنند. در کل آمریکا، بنا به آمار فدراسیون تعاونی های کارگری ایالات متحده، ۳۰۰ واحد کاری داریم که به صورت جمعی اداره می شوند و بیش از ۳ هزار و ۵۰۰ نفر در آنها مشغول به کارند.

تعاونی ها انواع مختلفی دارند: تعاونی های مصرف کنندگان که مالک و مدیر آن مصرف کنندگان هستند (مانند Park Slope Food Coop در نیویورک)؛ تعاونی های تولید کنندگان که تحت مالکیت و نظارت تولید کنندگان مستقل است (مانند Florida's Natural Growers)؛ تعاونی هایی با سهامداران مختلف که کارگران، مصرف کنندگان و تولید کنندگان یا ترکیبی آنها آنجا را به صورت دموکراتیک اداره می کنند و نیز تعاونی های کارگری مثل تعاونی دونات پزی (Red Rabbit) در آستین که مالکیت آن به طور مساوی بین کارگران تقسیم شده و به شکلی دموکراتیک اداره می شود.

در ایالات متحده به ندرت تعاونی هایی پیدا می شود که در مالکیت کارگران باشند، اما در اسپانیا که این تعاونی ها بیشتر جا افتاده اند معمولاً همه اعضای یک گروه در آن مشغول به کارند. یک تحقیق دانشگاهی به بررسی خرده فروشی های زنجیره ای (Eroski) پرداخته که هم فروشگاه های متداول دارد و هم فروشگاه های تحت اداره کارگران. این تحقیق نشان می دهد فروشگاه های تحت اداره کارگران «فروش به مراتب بیشتری» دارند تا فروشگاه هایی که تحت اداره کارگران نیستند. اما دلیل آن چیست؟ «عضای تعاونی، در مقایسه با کارگران سایر شرکت ها، فرصت های زیادی دارند تا خودشان را نشان



بدون رجوع به پیشخوان هم سفارش بدهند. طرح سقف زدن روی پاسیو هم همین زمان مطرح شد. به نظر کورتیس، «وقتی همه بکوشند به راه حل های خلاقانه ای می رسیم. چون عقل های شان را روی هم می گذارند و جنبه های مختلف را می سنجند.»

دونات پزی «خرگوش قرمز» (Red Rabbit) هم جلسات هفتگی طولانی دارد که گاهی حوصله دموکرات ترین شیرینی پز را هم سر می برد. اما از دل این جلسات هم ابتکارات خوبی بیرون می آید. «خوزه رودریگز»، یکی از چهار شیرینی پز جدیدی که به این دونات پزی پیوسته، می گوید او و یکی دیگر از کارگر-مالکان به دستور پخت بهتری برای خامه روی دونات رسیده اند که هیچکدام به تنهایی نمی توانستند به آن برسند. به گفته او، در تعاونی ها کارگران ترسی ندارند که پیشنهادهای خود را مطرح کنند اما در شرکت های متعارف سنتی حرفی نمی زنند چون می ترسند به آنها انگ بزنند، انگ هایی مثل آدم مشکل ساز و همه چیزدان. در ضمن، کارگران در سیستم های سنتی دلیلی نمی بینند ایده های جدیدی طرح کنند یا واقعا به موفقیت کارفرمای شان فکر کنند. چه شرکت پول زیاد در بیاورد و چه کم حقوق آنها را می پردازد. اما تعاونی های کارگری به همه کارکنان انگیزه می دهد تا تمام سعی شان را کنند، چون با این کار به رونق کارشان کمک می کنند. رودریگز معتقد است «تعاونی ها تلاشی است برای توسل به بهترین خصلت های بشری ما و کوشش برای بهبود اوضاع.»

نمی توان تصور کرد ایل بدون رهبری قاطع و بعضا مخالفت برانگیز «استیو جابز» به موفقیتی دست می یافت که در اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ کسب کرد. تحت نظارت او دستگاه های جدیدی مثل آی مک و آی پاد به بازار آمد. رهبران جسور معمولا در شرکت های بزرگ و کوچک به راس هرم تصمیم گیری راه می یابند و دیگران از آنها تبعیت می کنند. تبعیت از دستورالعمل ها معمولا ساده تر از رسیدن به یک دستورالعمل و توافق بر سر آن است.

پرز دی آلو، مدیر اجرایی شرکت های تعاونی تگزاس، در جلسه موسسان تعاونی ها می گوید: «نگاه اکثر ما به کار این است که کارت ورود و خروج خود را بزنیم، سر کار برویم و برگردیم، عادت نکرده ایم ببینیم کسی نظرمون را درباره نحوه کار بپرسد. اکثریت قاطع آمریکایی ها با اینکه در یک «جامعه دموکراتیک» زندگی می کنند تجربه مشارکت در یک دموکراسی همگانی و چهره به چهره را ندارند.»

آلو مصمم است محیط های کاری بنا کند که در آن ها انسان ها احساس کنند حرف های شان «شنیده می شود» و به موسسان تعاونی ها نحوه تصمیم گیری دموکراتیک را می آموزد. به گفته آلو، در جلسات موفق یک نفر مراقب است که همه در بحث مشارکت کنند و حق کسی ضایع نشود و حرف های همه شنیده شود و همچنین یک هماهنگ کننده و «وقت نگه دار» دارند تا جلسه از موضوع اصلی خارج نشود. اگر کسی ساکت باشد و در بحث مشارکت نکند باید او را به بحث وارد کرد. اگر کسی بخواهد رییس بازی در بیاورد باید او را ساکت کرد. این رویکرد یادآور جنبش اشغال وال استریت است که ایما و اشاره های خاص خود را داشت. اعضای این جنبش برای موافقت با موضوعی باید دو دست خود را بالا می بردند و برای مخالفت باید هر دو را پایین می آوردند. بنابراین تصمیم گیری بر سر اینکه جلسه بعدی کجا برگزار شود می توانست نیمی از وقت یک جلسه دو ساعته را به خود اختصاص دهد.

البته این یک نمونه افراطی است اما واقعیت آن است که دموکراسی چهره به چهره فرایند شاق و کندی است. پرز دی آلو از گروه می خواست تصمیم گیری دموکراتیک را با یک مثال تمرین کنند. از

ما می خواست فکر کنیم با هم در شرکتی کار می کنیم و باید تصمیم بگیریم که همکارمان «جیم» را به خاطر تاخیرهای مداومش در آمدن به سر کار اخراج کنیم یا نه.

ظاهر اکثر گروه دوست داشتند با جیم مهربانانه برخورد شود و تاخیرهای او موجه قلمداد شود و برنامه کاری او از نوبه گونه ای تنظیم شود که مجبور نباشیم اخراجش کنیم. من مخالف بودم. پیشنهاد کردم جیم اخراج شود. بقیه گفتند ساعت های تاخیر او را بر می کنند و به جایش کار می کنند اما با هم مخالفت کردم. در نهایت گشنه ام شد و راضی شدم که از نظرم کوتاه بیایم، اما اگر این یک موقعیت فرضی نبود و واقعا پیش می آمد احتمالا به این سادگی حل نمی شد. نتیجه ای که به آن رسیدم این بود که من برای تعاونی های کارگری ساخته نشده ام. تعاونی های کارگری آدم هایی می خواهند که بتوانند از نظرشان کوتاه بیایند، به رفتار دیگران با حسن ظن بنگرند و بیش از همه خود را وقف مشارکت در تعاونی های کارگری کنند.

کسانی که نمی توانند چنین کنند لااقل از یکی از موارد فوق بی بهره اند. تعاونی کارگری «بورلی» (Burley) در دهه ۱۹۷۰ در ارگون تاسیس شد و وسایل جانبی دو چرخه می ساخت. این شرکت تا سال ۲۰۰۶ پررونق بود. اعضای تعاونی در اثر چالش های ناشی از رقابت جهانی آن را به یک سرمایه گذار فروختند و او هم بلافاصله کارکنان را اخراج کرد و علنا اظهار داشت که بعید می داند در قالب تعاونی بتوان با سایرین رقابت کرد.

واگذاری تعاونی با قدمت «بورلی» به بخش خصوصی این سوال را مطرح کرد که آیا تعاونی هادر بازار خصوصی قادر به رقابت با سایرین هستند یا نه. اما «جول شونینگ» جامعه شناس آمریکایی به ماجرای سقوط «بورلی» عمیق تر نگاه می کند و به نتیجه متفاوتی می رسد. او در مصاحبه هایی که با اعضای «بورلی» کرد در یافت این شرکت افراد بسیاری را استخدام کرده بود که اعتقادی به ایده یک تعاونی کارگری نداشتند، بنابراین ساختار تعاونی را غیر قابل اجرا کردند. او در «فصلنامه تاریخی ارگون» (The Oregon Historical Quarterly) می نویسد: «مشکل «بورلی» شکل تعاونی با دموکراتیک بودن آن نبود، بلکه این نکته بود که به اندازه کافی تعاونی یا دموکراتیک نبود». او پس از مصاحبه های فراوان با کارگران قدیمی «بورلی» در یافت این شرکت بعد از اینکه تقاضا برای محصولانش افزایش یافت مالک-کارگران جدیدی استخدام کرد بدون اینکه آنها را از زبانی کند. اکثر تعاونی ها یک دوره آزمایشی شش ماهه یا یک ساله دارند تا اعضا ببینند واقعا دوست دارند در یک تعاونی کار کنند یا نه و شرکت هم می تواند تصمیم بگیرد که آیا این عضو جدید مناسب کار تعاونی هست یا نه. بنا به نتایج تحقیق شونینگ، در «بورلی» گذراندن این دوره شش ماهه «به معنای مهر تاییدی بود بر اینکه فرد استخدام شده و به بخش تولید راه یافته است.»

«پاتریشیا مارشال» که خود زمانی در همین تعاونی مالک-کارگر بوده، می نویسد، به مدت دو دهه کارگران «بورلی» از حقوق خوب، مزایا و سهم سود شرکت برخوردار بودند. حدود ۱۰۰ کارگری که آنجا کار می کردند به فرایند دموکراتیک متعهد و مطمئن بودند که این تعاونی دموکراتیک باقی مانده است. آنها می دانستند که در سود شرکت سهیم هستند، بنابراین کیفیت کارشان برایشان مهم بود اما به مرور زمان اوضاع عوض شد. شونینگ توضیح می دهد «عضویت در تعاونی هرچه بیشتر تبدیل شد به محافظت از سود سهام خود و افراد امنیت ثروت خود را به حفظ سلامت تعاونی یا مأموریت جمعی آن ترجیح دادند» و در نهایت به تدریج «بورلی» از رونق افتاد.

بنابراین کارگران سابق «بورلی» می توانند پیام مهمی به همه کارگرانی بدهند: تعاونی هایی بسازید که در آنها بتوان طی فرایندی



در تعاونی ها  
کارگران ترسی  
ندارند که  
پیشنهادهای خود  
را مطرح کنند اما  
در شرکت های  
متعارف سنتی  
حرفی نمی زنند  
چون می ترسند  
به آنها انگ بزنند،  
انگ هایی مثل  
آدم مشکل ساز و  
همه چیزدان



دموکراتیک با موفقیت تصمیم‌گیری کرد و مطمئن شوید که آدم‌های درستی را در این فرایند انتخاب می‌کنید.

جدیدترین تعاونی کارگری در آستین یک کارخانه کوچک آبجوسازی است با عنوان «فورس‌تپ» (fourth Tap) که قرار است اواخر تابستان امسال در محل شرکت‌های تجاری افتتاح شود. ایده تشکیل این تعاونی سال ۲۰۱۱ به وجود آمد، وقتی چند نفر که به این کار علاقه داشتند فکر کردند که این کار را به صورت حرفه‌ای انجام دهند، اما فرایند دریافت بودجه و اخذ مجوز طول کشید. اگر این شرکت یک شرکت متعارف سنتی بود این فرایند کمتر طول می‌کشید تا حالا که یک تعاونی است.

تأمین مالی تعاونی‌های کارگری کار واقعاً دشواری است. هر مالک - کارگری بنا به تعریف، یک رای دارد و از سهم سود مساوی با دیگران برخوردار است. چنین چیزی برای سرمایه‌گذارانی که از سرمایه‌گذاری خود توقع بازگشت مالی زیاد دارند یا می‌خواهند اداره شرکت را به دست بگیرند جذاب نیست.

چون این کارخانه‌ها نیاز به سرمایه‌گذاری زیاد دارند، «فورس‌تپ» در کنار تعاونی یک شرکت سرمایه‌گذاری با مسئولیت محدود نیز برای سرمایه‌گذاران تأسیس کرد که بنا به گفته جان استیکر، یکی از موسسان آن، به سرمایه‌گذاران اجازه می‌دهد بازگشت مالی داشته باشند اما کلیت تعاونی کارگری را نیز حفظ می‌کند. این کار همچنین اجازه می‌دهد از «اداره کسب و کارهای خرد» وام بگیرند. استیکر اعتقاد دارد این نخستین وامی است که تاکنون یک تعاونی کارگری از این اداره دریافت کرده است (البته این اداره حرف او را تأیید نمی‌کند چون وام‌های مربوط به شرکت‌های تعاونی را ثبت نمی‌کند).

این فرایند نیز بسیار زمان‌بر است. وقتی هر کارگری به همان اندازه، مالک هم هست، ممکن است به خاطر یک مالک - کارگر که سابقه بدی در پرداخت‌های مالی‌اش دارد، به تعاونی وام تعلق نگیرد. دونات‌پزی «خرگوش قرمز» قصد دارد یک خرده‌فروشی باز کند و به دلیل چالش‌هایی که در راه تأمین مالی این کار وجود دارد می‌خواهد تحت حمایت شرکت عام‌المنفعه کیک‌استار قرار بگیرد.

من از «جان استیکر» و «کریس همجه»، یکی دیگر از موسسان «فورس‌تپ» پرسیدم چرا مسیری را نمی‌روند که حساسیت‌های اجتماعی تعاونی‌ها را دارد اما در دسرهایش کمتر است. به طور مثال، شرکت‌های سهامی با منافع محدود (B-Corporations)،

ساختار سلسله‌مراتبی از بالا به پایین دارند که تصمیم‌گیری و حسابداری مالی را راحت‌تر می‌کند. در منشور سازمانی این شرکت‌ها سه عامل از وزن و اهمیت یکسانی برخوردارند: سود، دغدغه‌های محیط‌زیستی و منافع مردم. اگر کارخانه‌شان در زمره این شرکت‌ها قرار گیرد، حساسیت اجتماعی بالایی وجود دارد و در عین حال اجازه می‌دهند از کار سختی که انجام می‌دهند پول در بیاورند. همجه می‌گوید این الگو تعهد کافی ندارد و به مذاق او خوش نمی‌آید. «اگر شرکت‌مان را طبق این الگو بسازیم در صورتی که فلسفه کارمان تغییر کند آزادی عمل بیشتری داریم. آن وقت امکان سوءاستفاده بیشتر می‌شود اما در حالت تعاونی این کار محال است و دست‌مان بسته‌تر است».

ایجاد یک تعاونی کارگری در ضمن به معنای تقسیم همه وظایف یک کسب و کار است، چه تمیز کردن دستشویی‌ها باشد و چه کار اصلی. شگفت‌اینکه این نکته برای استیکر و همجه جذاب است، چون آنها را مطمئن می‌کند همه اجزای کسب و کارشان خوب اداره می‌شود و همه کارکنان در راه موفقیت تعاونی با تمام توان می‌کوشند. استیکر می‌گوید: «گذشته از سهم برابر در سود، ایده

## II

تعاونی این است که آدم‌ها به کارشان اهمیت بیشتری می‌دهند و فقط به یک کار جزئی در کارخانه نمی‌پردازند.

همجه قبلاً برای «ستاره سیاه» کار می‌کرد و می‌گوید تلاش خود را می‌کند تا «فورس‌تپ» از نواقص تعاونی‌ها به دور باشد، از جمله کند بودن فرایند تصمیم‌گیری که ظاهراً ناگزیر است. او و سایر اعضا تلاش می‌کنند در قالب یک تعاونی کار کنند نه در قالب‌های دیگر. همه آنها وقت خود را در کسب و کارهای بی‌رحمانه‌ای سپری کرده‌اند که در آن پول در آوردن مهمترین چیز بود و این تجربه فلاکت‌باری بوده است. استیکر می‌گوید: «قطعا می‌توانستیم چیزی طراحی کنیم که خودمان مالک و فروشنده آن باشیم. اما ۱۰ سال است که نمی‌خواهیم چنین کارهایی کنیم. ما قبلاً از این کارهای ناخوشایند کرده‌ایم. می‌خواهیم چیزی بسازیم که از انجامش لذت ببریم».

از هر چه بگذریم، اکثر کارکنان احساس می‌کنند زندگی کاری خسته‌کننده و کسالت‌بار است. زندگی کاری در محیط‌های تعاونی قادرند چیزی متفاوت به شخصی عرضه کنند.



# تعاونی‌های کارگری

## وقتی هدف شرکت‌ها فقط کسب بیشتر

یک واحد اقتصادی بدون رییس را تصور کنید. چنین چیزی دیدگاهی اتوپایی نیست بلکه واقعیت روزمره و هر دم‌فزاینده بسیاری از شرکت‌هاست. تحلیل دقیق شرکت‌های تعاونی که مالکان آن

میشل چن

ستون‌نویس مجله نیشن



استارت‌آپ‌ها بیشتر به چشم می‌خورند. اگر خودمختاری کارگری اصل باشد، تعاونی‌های کارگری موقعیت‌های بیشتری برای اشتغال بلندمدت و پایدار عرضه می‌کنند اما نه صرفاً به این دلیل که کارگر-مالکان درصد حفاظت از معیشت خود هستند. به گفته پروتین، اگر یک شرکت به مشکل اقتصادی بر بخورد، تعاونی‌ها عموماً با مهارت بیشتری قادرند موقعیت‌های شغلی را حفظ کنند و در ضمن دست به اصلاحات بلندمدت در نحوه کار شرکت بزنند. مانند توقف گسترش فعالیت‌های شرکت و حفظ دارایی‌های فعلی آن. حال آنکه شرکت‌های متعارف احتمالاً کمتر به برنامه‌ریزی‌های راهبردی توجه می‌کنند و صرفاً از موقعیت‌های شغلی و بودجه سالانه می‌کاهند.

گرچه تعاونی‌ها اشکال متنوعی دارند، اما فلسفه اساسی آنها، بخصوص در اروپا، این است که هم یک شرکت دموکراتیک هستند و هم یک تراست عمومی. غالباً شرکت‌هایی که مالکان آنها کارگران هستند، وظیفه دارند - به موجب قانون یا مقررات شرکت‌ها - بخشی از دارایی شرکت را کنار بگذارند تا انسجام بلندمدت‌الگوی تعاونی حفظ شود. حتی اگر مالکان شرکت را ببندند یا آن را ترک کنند، دارایی‌های لاینفک شرکت به نسل‌های آتی تعاونی یا سازمان‌های حامی تعاونی‌ها انتقال می‌یابد. این کار در میان تعاونی‌های آمریکاً کمتر رواج دارد اما در فرهنگ تعاونی اروپا، به گفته پروتین، «گروه‌ها به نحو احسن شکل می‌گیرند. نهادی شکل می‌گیرد برای نسل‌های آینده».

تعاونی‌های ایالات متحده به مراتب کمتر از بخش‌های تعاونی فرانسه و اسپانیا هستند. بنا بر آمار فدراسیون تعاونی‌های کارگری ایالات متحده، در آمریکا فقط ۲۰۰ تا ۴۰۰ تعاونی کارگری وجود دارد که در آنها «حدود ۷ هزار نفر کار می‌کنند و عایدی سالانه‌شان بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار است». اما در اقتصادی که روز به روز بی‌ثبات‌تر می‌شود، مدافعان تعاونی‌ها مالکیت کارگری را مسیری می‌دانند به سوی احیای مساوات و نظارت بر کار. تعاونی‌هایی می‌توانند تحرک شغلی را بیشتر کنند و موقعیت‌های شغلی محلی را افزایش

اصطلاح تعاونی تصویر زراعت جمعی با کار سخت و طاقت‌فرسا را در ذهن متبادر می‌کند. اما «پروتین» از مدرسه تجارت دانشگاه لیدز تحقیقی درباره «شرکت‌های خودگردان» در اروپای غربی، ایالات متحده و آمریکای لاتین انجام داده و آنها را با هم مقایسه کرده است. او به این نتیجه رسیده که صرف‌نظر از منافع اجتماعی خودمختاری کارگری در کلیت آن، سپردن مدیریت تولید به دست کارگران می‌تواند به عملکرد بهتر بینجامد. در مجموع پروتین چنین نتیجه می‌گیرد: «تعاونی‌های کارگری مولدتر از کسب‌وکارهای متعارفند و کارکنان آن بهتر و هوشمندانه‌تر کار می‌کنند و تولید کارآمدتر است».

تعاونی‌هایی که ساختار آنها تحت اداره کارگران است از اختلافات بین روسا و کارکنان به دورند؛ روسایی که از بالا دستور می‌دهند و کارکنانی که این دستورها را درست متوجه نمی‌شوند یا قبول‌شان ندارند یا مخالف کارهای غیرمنصفانه‌ای هستند که بر عهده‌شان است. وقتی کار و مدیریت با هم انجام می‌شود، کارایی بالا می‌رود و انرژی آدم‌هایی که در غیر این صورت مشغول آموزش دادن و نظارت بر محل کار بودند، هدر نمی‌رود.

پروتین بر تحقیقاتی درباره تعاونی‌های فرانسه انگشت می‌گذارد که نشان می‌دهند «اگر شرکت‌های متعارف نحوه سازماندهی شرکت‌هایی را اتخاذ کنند که مالک آنها کارکنان‌شان هستند، در برخی صنایع تولید بیشتر می‌شود، البته به شرطی که تغییری در سطح اشتغال و سرمایه‌شان ندهند».

بخش تعاونی در اروپا، برخلاف کلیشه‌های رایج، در کل همانقدر متنوع است که هر ساختار مالکیت دیگر این طور است، از جمله کارخانه‌هایی مانند «موندراگون». اغلب تغییر ساختار شرکت‌ها به تعاونی هنگامی اتفاق می‌افتد که شرکت‌ها در حال فروپاشی‌اند و برای نجات‌شان آنها را تعاونی می‌کنند، اما تحقیق پروتین نشان می‌دهد در فرانسه از سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱ از هر ۱۰ تعاونی کارگری بیش از ۸ مورد از همان ابتداء قالب تعاونی شکل گرفته‌اند، نه اینکه مالکیت آنها به خاطر مشکلات به تعاونی تغییر یافته باشد (تعاونی‌ها در مقایسه با سایر ساختارهای کسب‌وکار در

منبع:

thenation.com



# «مولد تروکارآمدتر» بن سود نباشد در عمل به ترکاری می کنند

کارگران هستند - شرکت هایی که کارگران در آنها هم مدیرند و هم مالک - نشان می دهد تعاونی ها در مقایسه با شرکت های متعارف سلسله مراتبی می توانند شیوه کسب و کار پایدار و برتر باشند.

بازنشسته می تواند به جای تخته کردن در شرکت کلیدهای آن را به کارکنان باتجربه بدهد. هور می گوید «اگر با یک بازار مناسب خریدار طرفیم، چرا به خریداران این شانس را ندهیم که مالک فروشگاه شوند و چیزی را تجربه کنند که پیش تر نکرده اند؛ یعنی به کسانی که در این بازار کار می کنند؟»

هور می افزاید، با این دستمزدهایی که افزایش نمی یابند و نابرابری رو به افزایش «واقعاً تعاونی ها بر سایر انواع کسب و کار ارجح اند، بخصوص که دنیای دور و بر ما رو به نابودی است. بحران محیط زیست داریم، بحران سرمایه داریم، آدم هایی داریم که از گرسنگی می میرند و بی خانمان هایی که در ثروتمندترین کشور جهان زندگی می کنند. وقتی آدم های معمولی با این پدیده ها مواجه می شوند و چنین چیزهایی از صافی وجدان شان می گذرد، چه نظام متفاوتی را در نظر می آوریم؟... این نظام متفاوت، نظامی است که در نحوه سازماندهی خود به نفع اعضا و نفع جامعه اهمیت می دهد.» پیش فرض تعاونی ها برای کارگرانی که خود مالک نیز هستند سراسر است: در یکی از گزارش های فدراسیون تعاونی های کارگری ایالات متحده، «ماکس پرز»، کارگر-مالک نانوايي اریز مندی (Arizmendi Bakery)، سرگذشت خود را تعریف می کند، اینکه چطور تعاونی ها به او کمک کردند تا بعد از آزادی از زندان بر موانع استخدام غلبه کند. او می نویسد: «واقعاً خوشم نمی آمد از گذشته ام بگویم و از این موضوع عصبی می شدم، اما تعاونی ها به من امکان کار دادند، چون چیزی که برای تعاونی ها مهم بود، خودم بودم نه سابقه ام.» کار در یک تعاونی خانوادگی به او و دیگر کارگران کمک کرد با هزینه های سنگین زندگی کنار بیایند و پیوندهای خود را با اجتماع حفظ کنند. «کار در نانوايي سخت است، ماهمیشه به توافق نظر نمی رسیم، به همین دلیل است که محیط کار برایم اینقدر مهم است. می دانی قضیه چیست؟ می خواهم دیگران هم از شانس من برخوردار باشند.»

احتمالاً تعاونی ها به انقلاب نمی انجامند اما بازگشت سرمایه ارزشمندی دارند و کارگران را قادر می سازند تا خوبی را با خوبی جواب دهند.

دهند. جماعت های محلی نیز از این ساختار مالکیت نفع می برند چون امکان سرمایه گذاری محلی را فراهم می آورد، نه فرار سرمایه یا به کار انداختن مجدد آن در قالب برون سپاری به شرکت های زنجیره ای.

«ملیسا هور»، مدیر اجرایی موسسه «دموکراسی در محیط کار» عضو فدراسیون تعاونی های کارگری ایالات متحده می گوید «دلیلی ندارد با بازنشستگی مالکان خللی در این کسب و کارها یا نحوه کار استارت آپ ها ایجاد شود.» این فدراسیون با دفاع از تعاونی ها و برنامه های آموزشی به شکل گیری تعاونی های جدید کمک می کند و سیاست هایی را رواج می دهد که مالکیت کارگری مردمی به بار می آورند. در برخی مناطق تعاونی های نوپا به یکی از ارکان برنامه های توسعه اجتماع بدل شده اند: مثلاً نیویورک به تازگی بودجه ۱,۲ میلیون دلار در نظر گرفته (که اکنون به ۲,۱ میلیون دلاری رسیده) تا تعاونی های محلی را گسترش دهد و به هم وصل کند. سال گذشته کالیفرنیا مقرراتی تصویب کرد که چارچوب قانونی تأسیس یک تعاونی را تسریع کند.

با اینکه الگوی تعاونی چندان فراگیر نیست اما چند مورد از این تعاونی ها، مانند تعاونی خدمات منزل واقع در برانکس نیویورک، کارهای متنوع و گسترده ای انجام می دهند. تعاونی خدمات منزل آژانسی است که مراقبت های پزشکی در منزل ارائه می کند و بیش از ۲ هزار کارگر استخدام کرده که دستمزدهای معقولی می گیرند و برنامه کاری منصفانه ای دارند. موارد دیگری از این دست تعاونی ها عبارتند از فتوکپی های خودکار، کافه های محلی یا تولیدکنندگان محصولات انرژی های تجدیدپذیر که اغلب مبنای شکل گیری آنها حساسیت اجتماعی به ایده تعاونی بوده است.

اما آیا این دکان های تعاونی می توانند چنان توسعه یابند که با کارفرمایان شرکت های بزرگ رقابت کنند؟ بنا به پیش بینی هور، موج کنونی بازنشستگی نسل پس از جنگ دوم که عموماً کسب و کارهای خرد دارند می تواند فرصتی باشد برای تبدیل این کسب و کارها به تعاونی ها. بسیاری از این شرکت ها کارآمدند اما خریداران بزرگ را به خود جلب نمی کنند، بنابراین یک مالک



تعاونی هایی که ساختار آنها تحت اداره کارگران است از اختلافات بین روسا و کارکنان به دورند؛ روسایی که از بالا دستور می دهند و کارکنانی که این دستورها را درست متوجه نمی شوند یا قبول شان ندارند یا مخالف کارهای غیر منصفانه ای هستند که بر عهده شان است

# خودمدانان

اریک فورمن<sup>۱</sup>

راضیه شاهوردی

تاریخ تعاونی‌های کارگری در آمریکا، تاریخ درخشانی از تلاش برای بالا بردن سطح رفاه کارگران است. یکی از نمونه‌های این تلاش، تعاونی‌های خانه‌سازی است که هنوز هم ساخته‌های شان جایی برای زندگی طبقه کارگر است. در این نوشته، «اریک فورمن» دانشجوی دکترای انسان‌شناسی دانشگاه سیتی، تاریخ این تلاش‌ها را بازگو کرده است.

سوسیالیست بروکلین متوجه شدند که می‌توانند با مبلغی کمتر از هزینه اجاره یک خانه، خانه‌های باکیفیت‌تری بسازند. ۱۶ خانواده دست به دست یکدیگر دادند تا انجمن خانه‌سازی فنلاند را تشکیل دهند. تامین مالی اولین پروژه ساخت‌وساز به وسیله کمک‌های یکسان ۵۰۰ دلاری از سمت شش خانواده، «وام‌های رفاقتی» از همسایه‌ها که در مجموع ۱۲ هزار دلار شد و یک وام ۲۵ هزار دلاری از بانک صورت گرفت.

اولین ساختمان که «آلکو» (در زبان فنلاندی به معنای آغاز) نام داشت، در همان سال تکمیل شد. در عرض یک دهه، حدود ۳۰ ساختمان در سانس‌ت پارک ساخته شد که هزینه‌ای تقریباً معادل نصف اجاره آپارتمانی مشابه در ساختمان‌های خصوصی داشت (ماهانه مبلغی توسط هر خانوار جهت تعمیر و نگهداری پرداخت می‌شد). این ساختمان‌ها توسط فنلاندی‌ها به شکل تعاونی اداره می‌شدند. برای اطمینان از مقرون به صرفه ماندن خانه‌ها، اعضا حق فروش واحدهای خود را به قیمت بیشتر نداشتند. در الگوی که برای دهه‌های بعد مکرراً دنبال شد، خانه‌های تعاونی تبدیل به بخشی از یک اکوسیستم تعاونی محلی شدند که شامل یک رستوران، نانواپی و بقالی می‌شد.

این نوع از خانه‌های ارزاقیمت تعاونی به حدی جدید بود که تا سال ۱۹۲۰ در قوانین، طبقه‌بندی قانونی برایشان لحاظ نشد. بزودی آلکو الهام‌بخش موجی از ساخت‌وسازهای تعاونی زیرقیمت بازار توسط دیگر سازمان‌های کارگری رادیکال شد.

در سال ۱۹۲۵، یک گروه کمونیستی یهودی به نام «کارگران متحد»، برنامه‌ریزی برای یک تعاونی مسکن در برانکس را آغاز کرد. آن‌ها به وسیله فروش اوراق بهادار با تبلیغ در یک روزنامه رادیکال یهودی به نام «مورگن فرایهات (آزادی فردا)» مبلغ مورد نیازشان را به دست آوردند و موفق شدند زمین بزرگی در نزدیکی پارک برانکس خریداری کنند. مستاجران از میان عموم مردم انتخاب شدند. کلونی تعاونی «کارگران متحد» که به اسم «کوپز» شناخته می‌شد در سال ۱۹۲۷ افتتاح شد و فوراً ساختمان جدیدی با ۲ هزار ساکن به آن اضافه شد. آپارتمان‌های مجتمع‌های باغدار به سبک نئوتودور<sup>۲</sup> که یک حیاط مرکزی داشتند، راه‌فرار از بی‌پنجرگی خفه‌کننده آپارتمان‌های لاور ایست سایید

دکتر «جیمز پیتر وارباس» در مجله تعاون (co-operation) نوشت: «روزگاری بود مردم شهر نیویورک در خانه‌هایی که متعلق به خودشان بود زندگی می‌کردند، اما حالا دیگر آن روزها گذشته است... حالا خانه‌ها از آن مالکانی هستند که نه با هدف اسکان دادن مردم در مکانی امن و سالم بلکه تنها برای کسب درآمد از مستاجران، آن‌ها را اداره می‌کنند.» تاریخ این گفته مربوط به سال ۱۹۱۹ است.

با گذشت یک قرن، حال اوضاع بدتر نیز شده است. یک چهارم از خانوارهای آمریکایی بیش از نیمی از درآمدشان را صرف اجاره خانه می‌کنند. در شهر نیویورک، بی‌خانمانی به رکوردی جدید رسیده است.

اگر از بسیاری از فعالان بهر سید، می‌توانند فهرستی از راه‌حل‌ها برای حل بحران مسکن را پشت سرهم ردیف کنند: کنترل نرخ اجاره، کمیته‌های سرپرستی زمین، گسترش مسکن ارزان. اما یکی از موثرترین استراتژی‌ها فراموش شده است. یک قرن پیش، جنبش کارگری در شهر نیویورک راه‌حلی عملی برای مشکل مسکن را برنامه‌ریزی کرد و به انجام رساند: خودمان می‌سازیم. امروزه، بیش از ۱۰۰ هزار نیویورکی در آپارتمان‌هایی زندگی می‌کنند که بین سال‌های ۱۹۲۶ تا ۱۹۷۴ توسط جنبش کارگری و عمدتاً از طریق سازمانی به نام بنیاد مسکن متحد<sup>۳</sup> ساخته شده است. حدود ۴۰ هزار واحد مسکن تعاونی همچنان ارزان‌قیمت - (Concourse)، (Amalgamated Houses)، (Village) و (Co-op City) در برانکس؛ (Penn South) در قلب منهتن؛ ۱۱۹۹ (Plaza) در هارلم شرقی؛ (Rochdale Village) و (Electchester) در کوئینز؛ (Amalgamated Warbasse) در بروکلین - تبدیل به یادمان‌هایی شده‌اند که نشان می‌دهد یک طبقه کارگر سازمان‌یافته چه دستاوردهایی می‌تواند داشته باشد. این خانه‌ها سدی مقابل اعیانی‌سازی و برنامه‌های هستند برای پایان دادن به بحران مسکن. بیابید نگاهی بیندازیم به چگونگی شروع این پروژه‌ها، علت پایان یافتن‌شان و اینکه کارگران چگونه می‌توانند چنین کاری را تکرار کنند؟

قصه در سال ۱۹۱۶ در سانس‌ت پارک بروکلین آغاز شد؛ جایی که کارگران مهاجر فنلاندی به خاطر مسکن نامناسب، تحت فشار بودند. اعضای باشگاه فنلاندی‌های

سرآغاز رادیکال

## مسکن‌سازی

بود و همچنان قیمتی ارزان داشتند. این پروژه همانقدر که اقتصادی بود، جنبه سیاسی نیز داشت: در قلب پروژه، کتابخانه‌ای ۲۰ هزار جلدی وجود داشت که در آن، به صورت مرتب و پیوسته برنامه‌های فرهنگی و سیاسی برگزار می‌شد. همچنین این کتابخانه به جایی برای مشارکت در اجتماعات بزرگتر از طریق شبکه‌ای از کسب‌وکارهای تعاونی و فعالیت حمایتی سیاسی از مستاجران و کارگران بومی و تلاش برای ائتلاف نژادی تبدیل شده بود.

تعاونی‌ها برای سایر سازمان‌های چپ یهودی نیز الهام‌بخش راه‌اندازی پروژه‌های مشابه شد و برانکس را به مرکز تجربه‌اندوزی طبقه کارگر برای ایجاد تعاونی‌های مسکن تبدیل کرد. [گروه] حلقه کارگران (Arbeiter Ring)، ساخت خانه‌های «شالوم آلیشم» را در آن سوی پارک شروع کرد و به دنبال آن اتحادیه ملی کارگران یهودی (Yidisher Natsyonaler Arbeter Farband) ساخت خانه‌های فرزند را آغاز کرد و خیلی زود یک حامی قدرتمند به جنبش تعاونی کمک کرد که در شهر گسترشی بیشتر پیدا کنند: سندیکاها.

بیشتر ۴۰ هزار واحد مسکن‌های تعاونی هم‌قیمت مورد حمایت جنبش کارگری نیویورک، توسط «آبراهام کازان»، موسس سندیکای کارگران مهاجر شاغل در بخش پوشاک، ساخته شدند.

کازان یک مومن واقعی بود. در دهه ۱۹۶۰، پس از اینکه ساخت ده‌ها هزار واحد مسکونی را به اتمام رسانده بود، «نلسون راکفلر» فرماندار به او گفت که اگر وارد تجارت می‌شد، موفقیت‌های بسیاری کسب می‌کرد. کازان پاسخ داده بود: «من یک عضو تعاونی‌ام که فقط به ساخت خانه‌های تعاونی علاقه دارد».

کازان در سال ۱۹۰۴ و در سن ۱۵ سالگی برای گریز از یهودی ستیزی در اوکراین به آمریکا مهاجرت کرد و آنجا تحت تاثیر افکار آنارشستی و ایده کیبوتس‌های اولیه در نیوجرسی قرار گرفت. پس از سازماندهی یک اعتصاب کوچک در محل کارش (وی به عنوان کارگر در یک تولیدی پوشاک کار می‌کرد)، او در نهایت عضو اتحادیه بین‌المللی کارگران صنایع پوشاک زنانه (ILGWU) و بعدها کارگران موتلف صنایع پوشاک آمریکا (ACW) شد. به عنوان یک عضو اتحادیه، شروع به حمایت از تعاونی‌ها کرد. اولین پروژه موفق او یک شرکت تعاونی مصرف بود که در طول جنگ جهانی اول، شکر و نان ۷ هزار عضو را تامین می‌کرد. او خیلی زود شروع به رویاپردازی درباره ساخت مسکن کرد.

کازان با به کارگیری کارکنان میان‌رده صنایع پوشاک و تعدادی از کارکنان پایین‌رده سندیکا، شرکت کارگران

موتلف صنایع پوشاک آمریکا را تاسیس کرد تا «این پیام را برسانیم که برادری بزرگتر پشتیبان ماست» - با اینکه از حمایت رسمی سندیکا بی‌بهره بودند. سندیکا از حمایت دولت استفاده کرد تا تمام انرژی خود را معطوف مسکن‌های تعاونی کند. در سال ۱۹۲۶، ایالت نیویورک، قانون شرکت‌های مسکن‌سازی با سود محدود را تصویب کرد که در آن حق مصادره و کاهش مالیات محلی برای شرکت‌های مسکن‌سازی که سود و اجاره محدود (و مقرون به صرفه) داشتند، تضمین شده بود.

شرکت کارگران موتلف صنایع پوشاک آمریکا قصد کرد تا مجتمع تعاونی ۳۰۳ واحده‌ای در برانکس بسازد. این شرکت به ساکنان آینده، سهام‌هایی به قیمت ۵۰۰ دلار (معادل حقوق سه ماه یک کارگر عضو سندیکا) می‌فروخت. بانک آمالگمیتد که در مالکیت اتحادیه بود، پذیرفت که به هر کدام از ساکنان وامی معادل ۵۰ درصد هزینه سهام‌هایشان را بدهد و شرکت بیمه متروپولیتن لایف نیز وام مسکن ۱/۲ میلیون دلاری به آن‌ها اختصاص داد. مجله فوروارد (نشریه یهودیان آمریکا) نیز با ارائه وام‌های کوتاه‌مدت برای پوشش هزینه‌های اضافی، به تامین مالی این پروژه کمک کرد.

اولین کلنگ در عید شکرگزاری سال ۱۹۲۶ به زمین خورد و نخستین ساکنان در نوامبر بعدی در خانه‌ها سکنی گزیدند. تا اوایل سال ۱۹۲۸، مسکن‌های آمالگمیتد کاملاً پر شده بود. شرکا (چیزی که ساکنان تعاونی خوانده می‌شدند) خیلی زود یک فروشگاه تعاونی، سرویس تحویل شیر و حتی اتوبوس انتقال کارگران به مترو را راه‌اندازی کردند. در دهه‌های بعد، مسکن‌های تعاونی به هزار و ۵۰۰ واحد رسیدند. رکود بزرگ، بسیاری از تعاونی‌های نیویورک را از بین برد، اما خواست شرکای آمالگمیتد مبنی بر حمایت از همسایگان‌شان - همراه با مذاکرات احتیاط‌آمیز با طلبکاران - به بقای آنان در دوران رکود بزرگ کمک کرد. مدل کازان موفقیت‌آمیز بود.

مدت کوتاهی بعد، سایر اتحادیه‌ها نیز همین مسیر را در پیش گرفتند. در سال ۱۹۴۹، «هری وان آرسدیل جونیور»، مدیر (IBEW Local ۳)، برنامه‌ریزی برای ساخت یک مجتمع مسکونی تعاونی به نام الکچستر در کوینز را آغاز کرد. کار ساختمانی توسط اعضای اتحادیه انجام شد، برخی دستمزد دریافت و برخی داوطلبانه کار کردند. در عرض ۱۷ سال، الکچستر به مجموعه‌ای از ۳۸ ساختمان و ۲ هزار و ۵۰۰ واحد مسکونی تبدیل شد. وان آرسدیل خودش در این مجتمع زندگی می‌کرد. این مکان با داشتن یک باشگاه بولینگ، آمفی تئاتر، سالن سینما، کافی‌شاپ، مرکز خرید، کتابخانه و کلوب‌ها و مراکز تجمع مختلف به مرکزی اجتماعی و فرهنگی برای محلی‌ها تبدیل شد.

برای ایجاد همکاری‌های بیشتر در زمینه تعاونی‌ها با سایر اتحادیه‌ها و به ثمر رساندن پروژه‌های بزرگتر، کازان «بنیاد مسکن متحد» (UHF)، ائتلافی از سازمان‌ها و افراد که

### خانه‌کاری



یک قرن پیش، جنبش کارگری در شهر نیویورک راه‌حلی عملی برای مشکل مسکن را برنامه‌ریزی کرد و به انجام رساند: خودمان می‌سازیم





«فرد ترامپ»  
پدر دونالد  
ترامپ، نگران  
بود خانه‌های  
ارزان‌قیمت و  
با کیفیتی که  
«بنیاد مسکن  
متحد» ساخته،  
اجاره‌های بالایش  
را به خطر  
بیندازد. ترامپ  
در آخر موفق  
شد سایت «بنیاد  
مسکن متحد»  
را به نصف تقلیل  
دهد و نیمی از  
زمین‌های نزدیک  
ساحل را برای  
خود برداشت

۱۹ اتحادیه را در بر می‌گرفت را تاسیس کرد. قرار بر این بود که هزینه «بنیاد مسکن متحد» از یک درصد قیمت هر ساختمان تامین شود. برای انجام کارهای مربوط به ساخت‌وساز، کازان سازمان ثانویه‌ای تاسیس کرد به نام شرکت «خدمات اجتماعی (community service)» که نقش پیمانکار عمومی را داشت. این شرکت وظیفه ساخت مسکن‌ها و تدارک کمک‌های فنی را برعهده داشت. اقامت در این واحدهای مسکونی برای همه کارگران، چه کارگران عضو سندیکا و چه کارگران غیر عضو، آزاد بود اما تا هنگامی که قیمت‌شان پایین‌تر از حد مشخصی از درآمد می‌بود. در روز پذیرش تقاضانامه‌ها، متقاضیان باید در محل حاضر می‌شدند و در صف منتظر می‌ماندند. با گذر زمان در عصر پس از جنگ، بخت به سندیکاها رو کرد و به علت حمایت جریان‌های اصلی حوزه سیاست، تعاونی‌های کارگری به شکلی بی‌سابقه، توسعه پیدا کردند. اما حمایت طبقه سیاسی شهر نیویورک، بدون چشمداشت نبود و محدودیت‌هایی را نیز به همراه داشت.

«دیوید دوبینسکی»، رئیس (ILGWU) در مراسم افتتاح خانه‌های ایست ریور در سال ۱۹۵۳ - پروژه‌ای که بخشی از آن توسط اتحادیه خودش تامین مالی شده بود - اعلام کرد: «ما بیگاری خانه‌ها را تعطیل کرده‌ایم، حالا بازگشته‌ایم تا زاعه‌ها را محو کنیم». آپارتمان‌های پرجمعیت کم‌ارتفاع در آستانه ویرانی لوور ایست‌ساید تحت‌الشعاع برج‌های آجر قرمز تازه‌ساز قرار گرفته بودند. اینجا جایی بود که والدین بسیاری از اعضای اتحادیه کارگری شهر نیویورک در کارخانه‌های پوشاکش به سختی کار می‌کردند. نسل دوبینسکی وظیفه خود می‌دانستند که استثمار را از ساختمان‌هایی که در آن بزرگ شده بودند، ریشه‌کن کنند.

این فرزندان ولخرج، در بازگشت برای از بین بردن زاعه‌ها، متحدان نامحتملی در میان طبقه حاکم نیویورک پیدا

#### پشت جبهه

کردند. سیاست‌های پاکسازی زاعه‌ها، زمین را در دسترس آن‌ها قرار داد و در سال ۱۹۵۵، به کمک حزب کارگر، قانون شرکت‌های مسکن با سود کم، معروف به برنامه «میچل - لاما»، تصویب شد. این قانون به مسکن‌های تعاونی با سهم محدود و خانه‌های اجاره‌ای ارزان‌قیمت، وام کم‌بهره و تخفیف مالیاتی ارائه می‌داد. با کمک این قانون، بیش از ۱۰۰ هزار خانه ساخته شد. بیش از نیمی از این خانه‌ها، تعاونی بودند و اکثرشان توسط «بنیاد مسکن متحد» کازان ساخته شده بودند.

از این برنامه، حمایت‌های سیاسی بسیاری شد؛ چراکه تعاونی‌های کارگری در پارادایم «بازسازی شهری» قرار می‌گرفتند که توسط مردانی چون «اربرت موزز» مامور عالی‌رتبه دولت تدوین شده بودند. در دوران پس از جنگ، نخبگان سیاسی آمریکا برای ایجاد الگوهای جدید مصرف انبوه (مالکیت خودرو و خانه) و تفکیک نژادی، دست به تغییر آرایش شهرها زدند. دولت فدرال، ضمانت‌نامه‌هایی برای وام مسکن به سفیدپوستان تدارک دید تا گریز سفیدها به حومه شهرها را تسهیل کند. موزز و دیگران که بهره‌مند از کمک‌هزینه‌های فدرال و معافیت‌های مالیاتی بودند، از قدرت‌شان تحت قانون «پاکسازی زاعه‌ها» استفاده کردند تا برای ساخت بزرگراه و ساختمان‌های چندطبقه، محله‌ها را نابود کنند. آن‌ها یک نظام مسکن شهری سلسله‌مراتبی نژادی ایجاد کردند: خانه‌های عمومی برای فقرا (عموما رنگین‌پوستان)، خانه‌های تعاونی برای کارگران با درآمد متوسط (اغلب سفیدپوستان) و خانه‌های لوکس بخش خصوصی برای طبقه حاکم سفید.

«بنیاد مسکن متحد» در دو پروژه با موزز شراکت کرد که منجر به جابه‌جایی زاعه‌نشین‌ها شد: «روستای تعاونی» در لوور ایست‌ساید و «پن‌ساوث» در میدتون منهتن. در «روستای تعاونی»، «بنیاد مسکن متحد» تلاش کرد با دادن اولویت به ساکنان اصلی منطقه، جابه‌جایی را کاهش دهد. در خانه‌های ایست‌ریور، بخشی از «روستای تعاونی»، ۹۷۴ عدد از هزار و ۶۷۲ واحد توسط زاعه‌نشین‌های لوور ایست‌ساید، پر شده بودند. اما منتقدان مشاهده کردند هزینه مسکن‌های تعاونی بیش از توان کسانی است که در آن مناطق زندگی می‌کنند و فرایند برنامه‌ریزی این افراد را در نظر نگرفته است. «بنیاد مسکن متحد» تصمیم گرفت ساخت مسکن در زاعه‌های در حال پاکسازی را متوقف کند. در اوایل دهه ۱۹۶۰، موزز و «بنیاد مسکن متحد»، شاید برای جبران اشتباه‌شان، تصمیم به ساخت بزرگترین اجتماع نژادی ادغام‌شده در جهان را گرفتند. «راکدیل ویلج» واقع شده میان اجتماع بزرگ سیاهپوستان جاماییکا در کوپینز، قرار بود بدون نیاز به جابه‌جایی ساخته شود. شایان ذکر است که «بنیاد مسکن متحد»، نگران بود که این طرح نتواند سفیدپوستان زیادی را برای زندگی در یک محله اکثراً سیاه‌پوست جذب کند، ظاهراً بدون طرح این پرسش که ساکنان سیاه‌پوست جاماییکا چه احساسی در این باره دارند.

اما بیشتر به این خاطر که جنبش تعاونی بر پایه سفیدپوستان شکل گرفته بود، جذب رنگین‌پوستان در آن کاری بسیار دشوار بود. ۸۵ درصد ساکنان اصلی «راکدیل ویلج»، سفیدپوست (و عمدتاً یهودی) و ۱۵ درصد



سیاهپوست بودند. با وجود این ترکیب نابرابر، در سال ۱۹۶۶ این منطقه به عنوان مدلی کمیاب از ادغام نژادی، مورد تحسین قرار گرفت. با این وجود، این موفقیت، عمر کوتاهی داشت. در سال ۱۹۶۸، هنگامی که فعالان سیاهپوست در هیات امنای مدرسه‌ای محلی در اوشن هیل-برانزویل تلاش کردند تا اعضای فدراسیون متحد معلمان (UFT) که اکثریتی یهودی داشت با معلمانی که برای پیشبرد برنامه درسی آفریقا حور انتخاب شده بودند، جایگزین کنند، تنش‌های نژادی شدت گرفت. فدراسیون متحد معلمان اعتصاب بزرگی به راه انداخت و اختلاف با دوپاره شدن اتحاد بین آفریقایی-آمریکایی‌ها و یهودیان که در جنبش‌های حقوق مدنی بسیار بر آن تاکید می‌شد، شکل بدتری پیدا کرد. در عرض چند سال، اکثر یهودیان از مسکن‌های تعاونی خارج شدند و آنجا تبدیل به سازمانی با اکثریت سیاهپوست شد که همچنان این نسبت را حفظ کرده است.

تا اواسط دهه ۱۹۶۰، با ترکیبی از سرمایه‌های صندوق بازنشستگی اتحادیه، کمک‌هزینه‌های دولتی و کمک‌های برابر کارگران، «بنیاد مسکن متحد» ده‌ها هزار واحد مسکن با کیفیت ایجاد کرد که شکل شهر را برای همیشه تغییر داد. اما جنبش دشمنانی نیز داشت.

«فرد ترامپ»، پدر دونالد ترامپ، نگران بود که خانه‌های ارزاقیمت و با کیفیتی که «بنیاد مسکن متحد» ساخته، اجاره‌های بالایی را که وی به عنوان صاحبخانه می‌گرفت به خطر بیندازد. علاوه بر این، او کمک‌هزینه‌های دولتی را برای پروژه‌های خودش می‌خواست. وی همچنین از ارتباطات و منابع مالی خود استفاده کرد تا کمیت برنامه‌ریزی شهری را از حمایت مالی «بنیاد مسکن متحد» برای ساخت مرکزی در جزیره کانی جهت توسعه آمالگمیتد وارباس، منصرف کند. ترامپ موفق شد سایت «بنیاد مسکن متحد» را به نصف تقلیل دهد و نیمی از زمین‌ها را که به ساحل نزدیک تر بودند برای خود برداشت. این آغازی برای اتفاقات آینده بود.

#### شهر تعاونی علیه شهر ترامپ

حتی با وجود تشدید رقابت‌ها بین سازندگان بخش خصوصی، «بنیاد مسکن متحد» همچنان اصلی‌ترین کانون مسکن‌سازی کلان تعاونی باقی ماند. سازمان چنان شهرتی پیدا کرده بود که شهر دار «نلسون راکفلر» در حال لابی با آن برای ساخت سایت غول‌پیکر پارک فریدم-لند (که حالا از بین رفته) در شمال شرق برانکس بود.

در سال ۱۹۶۵، «بنیاد مسکن متحد» و راکفلر از برنامه‌ای برای ساخت بزرگترین مجتمع مسکونی تعاونی در تاریخ پرده برداشتند: ۱۵ هزار و ۳۸۲ واحد در ۳۵ آپارتمان مرتفع و ۲۳۶ خانه چندطبقه که همگی توسط اتحادیه ساخته می‌شدند. هزینه پیش‌بینی شده «شهر تعاونی Co-op City» ۲۵۹ میلیون دلار بود که ۲۲ میلیون دلار آن از طریق فروش سهام (۴۵۰ دلار به ازای هر اتاق) به ساکنان تعاونی و باقی توسط وام کم‌بهره‌ای که میچل-لاما پرداخت می‌کرد، تامین شد. در سال ۱۹۶۵، «بنیاد مسکن متحد» پیش‌بینی کرد که شارژ هر اتاق، ماهانه حدود ۲۵ دلار خواهد شد. تا سال ۱۹۶۸، اولین ساختمان‌ها کامل شده و خانواده‌ها

شروع به نقل مکان به آن‌ها کرده بودند. همان‌طور که یکی از ساکنان به یاد می‌آورد: «ما فکر می‌کردیم آنجا هتل شانگرایلاست».

اما زمین زیر پای آن‌ها - هم به شکل استعاری و هم واقعی - سفت نبود. هنگامی که محوطه باتلاق مانند سایت شروع به نشست کرد، ساخت‌وساز به تعویق افتاد. تورم شدید و افزایش نرخ بهره موجب افزایش هزینه‌های ساخت‌وساز شد. در سال ۱۹۷۲ که آپارتمان‌ها تکمیل شدند، هزینه کلی رقمی بیش از ۸۰ میلیون دلار و شارژ ماهانه هر اتاق، ۳۱ دلار شد.

ساکنان از این افزایش هزینه خشمگین شده و در سال ۱۹۷۲، علیه «بنیاد مسکن متحد» به جرم تقلب در اوراق بهادار، اقامه دعوی کردند. با سرگردانی پرونده در دادگاه و بی‌نتیجه ماندن آن، اعضای تعاونی دست به تاکتیک‌های رادیکال‌تری زدند. در سال ۱۹۷۵، هنگامی که شارژ ماهانه به ۵۳ دلار رسید، آن‌ها بزرگترین اعتصاب مستأجران تاریخ را به راه انداختند. ۱۲ هزار خانوار ساکن کوآپ سیتی در این اعتراض شرکت کردند، در حالی که مانع از پرداخت میلیون‌ها دلار شارژ ماهانه شده بودند و چک‌ها را در کیسه‌های زباله با خود حمل می‌کردند. «بنیاد مسکن متحد» برای خلاصی از این باتلاق، ادامه توسعه طرح را به دولت واگذار کرد. دولت افزایش شارژ ماهانه را پس از ۱۳ ماه اعتصاب به تعویق انداخت و در نهایت به مستأجران کمک‌هزینه مالی اختصاص داد.

کوآپ سیتی همچنان یکی از مقرون به صرفه‌ترین محل‌های زندگی در شهر نیویورک است، اما اعتصاب مستأجران، «بنیاد مسکن متحد» را تا حد زیادی نابود کرد. با مرگ کازان در سال ۱۹۷۱، «بنیاد مسکن متحد» رهبر آینده‌نگری را از دست داد که از آغاز آن راه‌دایت کرده بود و شهر روزبه‌رو با منافع طبقه کارگر ضدیت بیشتری پیدا می‌کرد.

از جنگ جهانی دوم تا به حال، جنبش‌های کارگری شهر نیویورک دستاوردهای زیادی در حوزه دموکراسی اجتماعی در شهر داشته‌اند. دولت محلی از یک دولت رفاه کوچک حمایت کرد که آموزش عالی رایگان در دانشگاه سیتی شهر نیویورک، یک سیستم مقرون به صرفه و کارآمد، نرخ‌های کنترل شده اجاره و مانند آن را تامین می‌کرد. باز بین رفتن منابع مالیاتی شهر به علت صنعت‌زدایی و گریز سفیدها، شهرداری به سراغ بازار اوراق قرضه خصوصی و دولت فدرال رفت تا کمبود بودجه را جبران کند. این مساعدت، عرصه را برای حمله دشمنان جنبش کارگری در وال استریت و دولت فدرال آماده کرد.

در سال ۱۹۷۵، اعتصاب سرمایه‌داران وال استریت آغاز شد. آن‌ها دسترسی شهرداری به بازارهای اوراق قرضه را مسدود و شهرداری را ملزم کردند که مدیریت را به هیات‌مدیره کنترل اقتصادی اضطراری، متشکل از نخبگان شرکتی و بانکی، تحویل دهد. هیات‌مدیره با اجرای سیاست ریاضتی شوک‌درمانی که یادآور سیاست‌های دیکتاتور شیلیایی، «آگوستو پینوشه» بود، دانشگاه سیتی نیویورک را پولی و هزاران کارمند دولت را اخراج کرد، کرایه مترو را افزایش داد و تلاش کرد کنترل اجاره را متوقف کند.

با وجود این دیکتاتوری سرمایه، دیگر حمایت از وام‌های اعطاشده به جنبش کارگری جهت توسعه تعاونی‌ها ممکن



۴۰ هزار واحد مسکنی که توسط «بنیاد مسکن متحد» ساخته شده، بارقه‌ای است از شعله‌ای که روزی جنبشی کارگری را روشن کرده بود: ساختن برای نیاز انسان‌ها، نه برای سود



تجربه

قلمرو فاه

۱۱

کنند تا سند یکاهای ساخت و ساز نیویورک را دچار اختلاف کنند. اعتراضات شغلی در هادسون یارد که با هشتگ (#CountMeIn) شناخته می‌شود، شدت گرفته است. کارگران هر هفته دست به تظاهرات می‌زنند و می‌توان از آغاز یک جنگ نامنظم در قالب ترک محل کار و اخلاف در فرایند کار صحبت کرد. متأسفانه، سندیکاها دچار انشعاب شده‌اند. انجمن اخوت نجاران در ساخت یکی از برج‌های لوکس سرمایه‌گذاری کرده و اتحادیه از اعتراضات حمایت نمی‌کند، در حالی که روز به روز اعضای معمولی بیشتری از سندیکای نجاران به جنبش می‌پیوندند.

طنز غریبی در ساخت مسکن‌های غیر اتحادیه‌ای که خریدشان توسط کارگران هرگز ممکن نخواهد بود، توسط منابع مالی اتحادیه وجود دارد. جنبش کارگری به معنای واقعی کلمه در حال نابود کردن خودش است.

اما اوضاع می‌تواند تغییر کند. امروز بسیاری از شرایط لازم برای ساخت مسکن توسط اتحادیه مهیاست. دولت به دنبال مسکن‌سازان مقرون به صرفه برای بخش‌هایی از زمین‌های منطقه است. تأمین مالی نیز از طریق اعتبارات مالیات بر دارایی کم‌درآمدها و ذخایر بازنشستگی اتحادیه که در صندوق سرمایه‌گذاری مسکن (AFL-CIO) اندوخته شده، ممکن می‌شود و دولت همچنان برای ساخت مسکن‌های مقرون به صرفه، تخفیف مالیاتی لحاظ می‌کند.

۴۰ هزار واحد مسکنی که توسط «بنیاد مسکن متحد» ساخته شده، بارقه‌ای است از شعله‌ای که روزی جنبشی کارگری را روشن کرده بود: ساختن برای نیاز انسان‌ها، نه برای سود. طبقه کارگر امروز بیش از هر وقت دیگری به خانه نیاز دارد. کارگران می‌توانند دوباره خانه‌سازی را

نبود. نقش حکومت اکنون، جلب نظر ثروتمندان به وسیله کاهش مالیات و توسعه امکانات لوکس بود. یکی از نشانه‌های این تغییر این بود در زمانی که کوآپ سیتی برای به دست آوردن حمایت دولت در حال مبارزه بود، شهرداری تخفیف مالیاتی ۴۰ ساله بی‌سابقه‌ای به دونالد ترامپ جوان داد تا هتل کومودور را به هتل هایت تبدیل کند. همان‌طور که مورخی به نام جاشوا فریمن می‌گوید: «نیویورک حالا دیگر شهر ترامپ بود».

در طی دهه‌های بعد چنین رخدادهایی افزایش یافتند و امروز ضمیمه جدید شهر ترامپ در حال ساخت است: «هادسون یاردز»، یک محل لوکس با هدف ایجاد فرصت‌های سرمایه‌گذاری برای ثروتمندترین‌ها. برج‌های آن در تضاد کامل با محله همسایه یعنی پن‌ساوئ قرار دارند که توسط اتحادیه و با حمایت دولت برای تسهیل رفت‌وآمد کارکنان صنایع پوشاک ساخته شده بود. هادسون یاردز تخفیف مالیاتی ۱۹ ساله دریافت کرده و ۳ میلیارد دلار از بودجه‌اش توسط اوراق قرضه شهرداری تأمین شده است. دولت تضمین کرده که در صورت سودآور نبودن پروژه، سود آن را از درآمد مالیاتی به سهامداران پرداخت کند. به بیان دیگر، در حالی که دولت قادر نیست مسکن طبقه کارگر را تأمین کند، پرداخت سود به ابرثروتمندان را ضمانت می‌کند.

قابل پیش‌بینی است سازندگان به دنبال این هستند که تا جای ممکن از کارگران غیرعضو در اتحادیه استفاده

دوباره می‌سازیم

#### پی‌نوشت:

۱. اریک فورمن بیش از ۱۰ سال است که به عنوان نماینده کارگری در خط مقدم کمپین ایجاد سندیکای صنعت فست‌فود قرار دارد. او که در حال حاضر به عنوان مربی کارگران در شهر نیویورک فعالیت می‌کند دانشجوی مقطع دکترای انسان‌شناسی فرهنگی در مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه سیتی نیویورک است.

#### 2. United Housing Foundation

۳. سبک تودور (Tudor) سبکی در خانه‌سازی انگلستان بود. این سبک که آخرین مرحله از معماری قرون وسطایی خوانده می‌شود، در واقع خانهای ویلایی بود با پنجره‌های زیاد و سقف شیروانی. تئودور اصلاحاتی را در سبک تودور ایجاد می‌کرد اما کلیت‌اش را دست‌نخورده باقی می‌گذاشت.



# سنجش تعاونی‌های کارگری

ویرجینیا پروتین<sup>۱</sup>

ترجمه: مسعود امیدی

این ایده که کارکنان می‌توانند شرکت‌های خود را اداره کنند، ممکن است برای بعضی از افراد غیرواقعی به نظر برسد. این مطالعه به اطلاعات بین‌المللی در مورد کارگران مالک و اداره‌کننده کسب‌وکار در اروپا، ایالات متحده آمریکا و آمریکای لاتین می‌پردازد و آنها را با کسب‌وکارهای متعارف مقایسه می‌کند. همچنین مطالعات آماری بین‌المللی در مورد بهره‌وری، بقا، سرمایه‌گذاری و پاسخگویی شرکت‌ها را نیز مرور می‌کند و برخی از باورهای متعارف در مورد تعاونی‌های کارگری را به چالش می‌کشد.

**1-Virginie Péroton**  
«ویرجینیا پروتین» استاد اقتصاد در دانشکده بازرگانی دانشگاه لیدز و متخصص در تأثیر مالکیت و مدیریت شرکت بر عملکرد، تعاونی‌های کارگری، مالکیت کارکنان و به اشتراک‌گذاری سود است. نقش‌های آکادمیک و پژوهشی پیشین او شامل سمت‌هایی در اداره بین‌المللی کار، مدرسه اقتصاد لندن و مرکز مطالعات درآمد و هزینه در دفتر نخست‌وزیر فرانسه در پاریس است. پروفیسور پروتین همچنین به عنوان مشاور کمیسیون اروپا، بانک جهانی و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) در مورد مسائل مربوط به اشتراک سود، طرح‌های مالکیت کارکنان و مشارکت کارکنان کار کرده است.

۲- یکی از اقلام دارایی شرکت‌ها که در ترازنامه بازنه می‌یابد، بخشی از سود سهام سهامداران آن‌هاست که در مجامع عمومی سالیانه تصویب می‌شود تا تحت عنوان «سود انباشته» یا «اندوخته سود» یا «سود تقسیم‌نشده» برای تقویت بنیه مالی بنگاه در اختیار مدیریت باقی بماند. نظر به چیرگی سودجویی شخصی در شرکت‌های خصوصی متعارف، اساساً سهامداران تمایل زیادی به باقی ماندن سود متعلق به خود در اختیار مدیریت اجرایی شرکت نشان نمی‌دهند و به همین دلیل این رقم سود انباشته تقسیم نشده در این شرکت‌ها نسبت به تعاونی‌های کارگری که در آن‌ها این تمایل شدید

هستند و کارکنان آن‌ها «بهتر و هوشمندانه‌تر» کار می‌کنند و تولید در آن‌ها از سازماندهی با کارایی بیشتری برخوردار است. - تعاونی‌های کارگری نسبت به سایر مدل‌های کسب‌وکار، سهم بیشتری از سود خود را نگه می‌دارند. - اختلاف حقوق مدیران اجرایی و غیرمدیران در تعاونی‌های کارگری بسیار محدودتر از سایر شرکت‌هاست.

این ایده که کارکنان می‌توانند شرکت‌ها را اداره کنند برای بسیاری از مردم غیرواقعی به نظر می‌رسد. حتی اگر آنها بپذیرند شرکت‌هایی وجود دارند که توسط کارکنان‌شان اداره می‌شوند، باز هم بیشتر مردم آن‌ها را به عنوان شرکت‌های نامطلوب تصور می‌کنند.

تعاونی‌های کارگری به صورت سنتی به عنوان سازمان‌های کوچک، تخصصی و با سرمایه کم در نظر گرفته شده‌اند. عموماً تصور می‌شود که آن‌ها در شرایط غیرمعمول رشد می‌کنند و احتمالاً نمی‌توانند جایگزینی جدی برای شرکت‌های متداول باشند. مدت‌هاست که توسط بسیاری از اقتصاددانانی که شرکت‌های تحت مدیریت نیروی کار را مطالعه می‌کنند، بر مبنای تئوری اقتصادی و مشاهدات تجربی نسبتاً محدود به این دیدگاه پایان داده شده است.

در دهه گذشته داده‌های مربوط به نمونه‌های بزرگ و نمایشی یا کل جامعه آماری تعاونی‌های کارگری و شرکت‌های متداول به طور فزاینده‌ای در دسترس قرار داشته است. در نتیجه، شمار فزاینده‌ای از مطالعات اقتصادی بین‌المللی تجزیه و تحلیل مقایسه‌ای درباره دو نوع شرکت را با اطلاعات گسترده پیرامون ویژگی‌ها و رفتار شرکت‌ها ارائه می‌دهند. در این مقاله، اطلاعات ارائه شده در این مطالعات و سایر داده‌های جمع‌آوری شده برای بررسی صحت و سقم ایده‌های

یافته‌ها نشان می‌دهند که تعاونی‌های کارگری، یک جایگزین تجاری جدی (برای شرکت‌های متعارف) را نمایندگی می‌کنند و مزایای مهمی را برای کارکنان‌شان و اقتصاد به ارمغان می‌آورند. هزاران کسب‌وکار تحت اداره کارگری در اروپا وجود دارد که چندصد هزار نفر در حوزه وسیعی از صنایع مختلف از تولید سنتی گرفته تا صنایع خلاق و با تکنولوژی بالا در آن‌ها مشغول به کارند.

از آنجا که تعاونی‌های کارگری متعلق به آن‌ها بوده و توسط آن‌ها اداره می‌شوند، کارکنان در شرکت‌های تعاونی با مالکیت کارگری از حق اظهار عقیده بسیار زیادی در امور شرکت از مسائل روزمره گرفته تا مسائل مهم استراتژیک برخوردارند. وسیع‌ترین مطالعاتی که بهره‌وری تعاونی‌های کارگری را با شرکت‌های متعارف مقایسه می‌کند، مشخص می‌کند که اگر در صنایع مختلف، شرکت‌های متعارف با کارکنان خود مانند شرکت‌های در مالکیت کارگران رفتار کنند، می‌توانند با سطوح موجود کارکنان و سرمایه خود، به تولید بیشتری دست یابند.

تعاونی‌های کارگری در هنگام تغییر شرایط بازار، ابتدا در دستمزدها تجدیدنظر کرده و اشتغال را پایدارتر می‌کنند و در یک رکود اقتصادی به جای کاهش تعداد نیروی کار خود، دستمزدها را کاهش می‌دهند. هنگامی که کسب‌وکار رونق می‌یابد، آنها آماده پاسخگویی بوده و می‌توانند دستمزدهای از دست رفته را جبران کنند، زیرا کارکنان از سهمی از سود شرکت بهره‌مند می‌شوند.

یافته‌های اصلی حاصل از این تجزیه و تحلیل و بررسی عبارتند از:

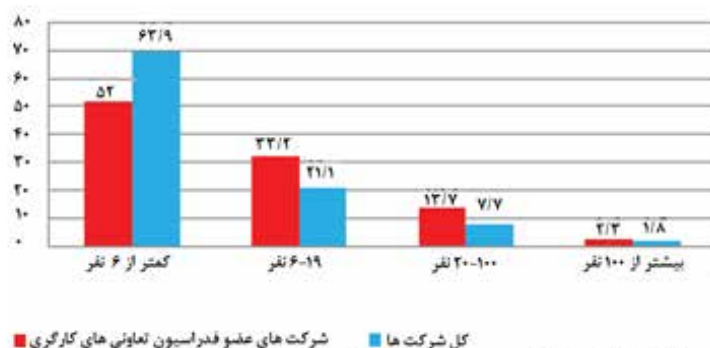
- تعاونی‌های کارگری بزرگتر از شرکت‌های متعارف هستند و لزوماً متمرکز بر سرمایه کمتری نیستند.
- تعاونی‌های کارگری حداقل به اندازه سایر شرکت‌ها عمر می‌کنند و دارای اشتغال پایدارتری هستند.
- تعاونی‌های کارگری از شرکت‌های متعارف دارای بهره‌وری

## مقدمه

✓

### نمودار شماره یک

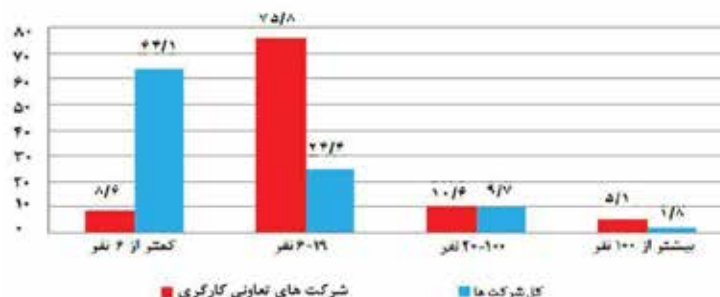
مقایسه تعداد کارکنان شرکت‌های کارگری (فدراسیون تعاونی‌های مشترک کارگری فرانسه) و سایر شرکت‌ها دارای پرسنل، فرانسه سال ۲۰۱۳ (ارقام به درصد)



✓

### نمودار شماره ۲

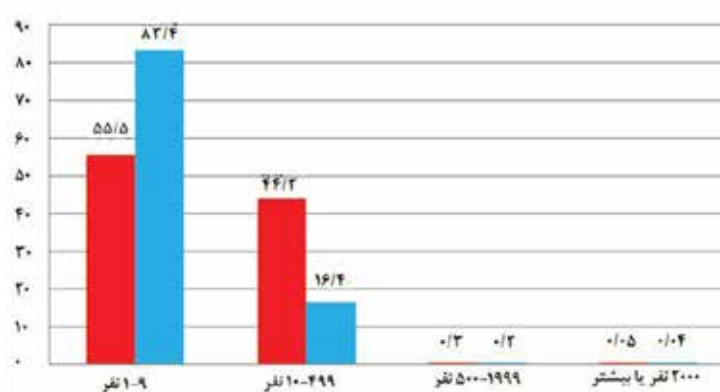
مقایسه تعداد کارکنان شرکت‌های کارگری (فدراسیون تعاونی‌های مشترک کارگری فرانسه) و سایر شرکت‌ها دارای پرسنل، فرانسه سال ۲۰۱۳ (ارقام به درصد)



✓

### نمودار شماره ۳

مقایسه تعداد کارکنان شرکت‌های کارگری (فدراسیون تعاونی‌های مشترک کارگری فرانسه) و سایر شرکت‌ها دارای پرسنل، فرانسه سال ۲۰۱۳ (ارقام به درصد)



رایج درباره تعاونی‌های کارگری مورد استفاده قرار گرفته است. یافته‌های بین‌المللی در مورد حقوق و دستمزد، رفتار شاغلان، بهره‌وری، سرمایه‌گذاری و بقای شرکت در بین شرکت‌های متداول و تعاونی‌های کارگری نیز مورد بررسی قرار گرفته است. استدلال شده است که انواع مختلف این شواهد با هم نشان می‌دهند که ایده‌های رایج در مورد تعاونی‌های کارگری باید فوراً مورد تجدیدنظر قرار گیرد.

برای اهداف این مقاله، یک تعاونی کارگری به عنوان شرکتی دارای ویژگی‌های زیر تعریف می‌شود: کل یا بیشتر سرمایه متعلق به کارکنان (اعضا) است، چه به صورت انفرادی و چه به صورت جمعی (تابع مالکیت سرمایه، متفاوت است)، همه کارکنان رده‌های مختلف می‌توانند عضو شوند، بیشتر کارکنان عضو هستند، با توجه به اصول بین‌المللی تعاون، هر یک از اعضا صرف‌نظر از میزان سرمایه‌ای که در شرکت سرمایه‌گذاری کرده‌اند، دارای یک رای هستند و اعضا درباره مسائل استراتژیک در جلسات عمومی سالیانه رای می‌دهند و رییس اجرایی شرکت را انتخاب می‌کنند.

جدای این مشارکت اساسی در امور شرکت، سطح دموکراسی در فعالیت‌های روزمره شرکت از یک تعاونی به تعاونی دیگر متفاوت است. به عنوان مثال، تعاونی‌های بسیار بزرگ گرایش کمتری به دموکراسی مستقیم و بیشتر تمایل به نمایندگی دارند (همان‌طور که کشورهای بزرگ چنین می‌کنند). تعاونی‌های کارگری بررسی شده در این مقاله به طور معمول به دنبال سود هستند، اگر چه ممکن است هدف‌های سود آنها به درجات مختلفی با سایر جنبه‌های منافع اعضا از جمله اشتغال، ملاحظات اجتماعی و اخلاقی و اهداف و سایر موارد تعدیل شود.

تعاونی‌های کارگری بخش بسیار کوچکی از کل شرکت‌ها در بیشتر کشورها را نمایندگی می‌کنند. با این حال، در مورد آنها بسیار بیشتر از حد معمول اندیشیده شده است. حداقل می‌توان ۲۵ هزار تعاونی کارگری را در ایتالیا، حدود ۱۷ هزار مورد (با اشتغال ۲۱۰ هزار نفر) در اسپانیا، ۲ هزار و ۶۰۰ تعاونی (با اشتغال ۵۱ هزار نفر) در فرانسه و ۵۰۰ تا ۶۰۰ مورد را در انگلستان یافت.

در بخش بعد، آمار توصیفی در مورد اندازه تعاونی‌های کارگری و پراکندگی صنعتی آنها در مقایسه با سایر شرکت‌ها ارائه شده است. شواهد بین‌المللی در مورد مقایسه نوآوری شرکت و الگوهای بقاء، میزان سرمایه و سرمایه‌گذاری در بخش بعدی خلاصه شده و یافته‌های مربوط به بهره‌وری، اشتغال و رعایت عدالت در حقوق کارکنان در شرکت‌های تحت مدیریت نیروی کار و سایر شرکت‌ها نیز به طور خلاصه در قسمت ماقبل پایانی مورد بررسی قرار گرفته است.

شاید رایج‌ترین ایده‌ای که درباره تعاونی‌های کارگری مطرح شده، این است که آنها باید کوچک باشند. اغلب تصور شده که تعاونی‌های کارگری باید از لحاظ مالی محدود بوده و گاهی اوقات اندازه کوچک

سازمان به عنوان شرطی برای کارکرد دموکراسی محل کار مورد ملاحظه قرار گرفته است. تئوری اقتصادی متعارف نیز پیش‌بینی می‌کند که شرکت‌های تحت مدیریت کارگران که به دنبال

آیا تعاونی‌های کارگری کوچک‌ترند؟

حداکثر سود هر عضو هستند، در کوتاه مدت باید کوچکتر از شرکت های متعارف باشند (اگر چه در بلندمدت این طور نباشد). در این دیدگاه، شرکت های تحت مدیریت کارگری به اندازه شرکت های معمولی از انگیزه کافی برای رشد نامحدود برخوردار نیستند، زیرا حداکثر سود هر عضو ممکن است مستقل از اندازه شرکت باشد (Schweickart 1996, Vanek 1970).

مردم نیز معمولاً به این نکته اشاره می کنند که تعاونی های کارگری بسیار نادر هستند. گروه تعاونی کارگری شرکت «موندرآگون» در اسپانیا، حدود ۸۰ هزار نفر در سراسر جهان را در استخدام خود دارد. مشارکت «جان لوئیس» در بریتانیا (که اندکی متفاوت عمل می کند) بیش از ۹۳ هزار نفر از کارکنان - شرکت را دربر می گیرد، اما این دو مورد ممکن است صرفاً بیانگر استثنا باشند.

آنچه به طور گسترده درک نشده، این است که بیشتر بنگاه ها واقعاً کوچک هستند. در انگلیس در کنار شرکت هایی که حداقل دارای تنها یک کارمند هستند، حدود ۹۰ درصد شرکت ها کمتر از ۲۰ کارمند دارند. این نسبت در ایالات متحده ۹۳،۷ درصد، در فرانسه ۸۹،۶ درصد و در اسپانیا ۹۰،۴ درصد برای شرکت های کمتر از ۱۰ کارمند است. شرکت های بزرگ بسیار نادر هستند. فقط ۰،۳ درصد از شرکت ها در انگلستان و آمریکا دارای ۵۰۰ کارمند یا بیشتر هستند. این نسبت در فرانسه ۰،۲ درصد و در اسپانیا ۰،۱ درصد است.

در جاهایی که داده هایی برای تعاونی های کارگری داریم، مشاهده می کنیم تعاونی ها در واقع بزرگتر از سایر شرکت ها هستند. پنکاول و همکاران (۲۰۰۶) در پژوهش خود داده های مربوط به ۲ هزار تعاونی کارگری و ۱۵۰ هزار شرکت دیگر در ایتالیا را برای بیش از ۱۳ سال مورد بررسی قرار داده اند. آن ها دریافتند که میانگین و میانه تعداد کارمندان برای شرکت های تعاونی بیش از سایر شرکت ها است (برای مثال، در سال ۱۹۹۴، سال گذشته برای نمونه، میانگین اشتغال برای تعاونی ها ۲۸۴ نفر و برای سایر شرکت ها ۲۲۸ نفر و میانه تعداد شاغلان در دو گروه شامل شرکت های تعاونی و سایر شرکت ها به ترتیب ۱۵۳ و ۷۲ بوده است).

به همین صورت، اطلاعات ارائه شده توسط «کریگ» و پنکاول (۱۹۹۲) در صنعت «تخته سه لا» در ایالات متحده آمریکا و شمال غربی اقیانوس آرام نشان می دهد که تعاونی های کارگری بزرگتر از دیگر شرکت ها هستند. به طور متوسط در طول سال های مورد بررسی در نمونه آماری آن ها، ۲۳۳ نفر در هر شرکت در صنعت مشغول به کار بودند، اما این رقم در شرکت های تعاونی به طور متوسط ۲۵۷ نفر بوده است. تعداد متوسط کارکنان شرکت ها در اسپانیا در سال ۲۰۱۴ به طور متوسط ۹،۲ نفر بود، اما تعداد کارکنان تعاونی های کارگری به طور متوسط ۱۲،۶ نفر بوده است.

برای فرانسه و اروگوئه می توانیم میزان توزیع تعاونی های کارگری و شرکت ها را به طور کلی مقایسه کنیم. در این رابطه از داده های مربوط به کل شرکت های اروگوئه ارائه شده در «بور دین و دین» (۲۰۰۹) همراه با داده های موجود از اداره آمار فرانسه در مورد شرکت های با حداقل یک کارمند و از فدراسیون تعاونی های مشترک کارگری فرانسه استفاده شده است. این اطلاعات در جدول ۱ (فرانسه در سال ۲۰۰۷) و جدول ۲ (اروگوئه در سال ۲۰۰۵) ارائه شده است. در هر دو

## جدول شماره یک

مقایسه تعداد کارکنان شرکت های کارگری (فدراسیون تعاونی های مشترک کارگری فرانسه) و سایر شرکت ها دارای پرسنل، فرانسه سال ۲۰۱۳. (ارقام به درصد)

| ۹-۱ نفر                 | ۱۰-۴۹ نفر | ۵۰-۲۴۹ نفر |
|-------------------------|-----------|------------|
| ۶۴،۱                    | ۲۷،۶      | ۷،۲        |
| کل شرکت های دارای پرسنل | ۸۴،۹      | ۱۴،۲       |
|                         |           | ۲،۴        |

## جدول شماره ۲

نرخ ایجاد و شکست شرکت ها در فرانسه

| ۱۹۷۹-۱۹۹۸                                        | نرخ ایجاد | نرخ نابودی    |
|--------------------------------------------------|-----------|---------------|
| تعاونی های کارگری                                | ۰،۱۶      | ۰،۱۱          |
| همه شرکت های دارای پرسنل                         | ۰،۱۲      | ۰،۱۱          |
| ۲۰۰۹-۱۹۹۲                                        | نرخ ایجاد | نرخ نابودی    |
| شرکت های فدراسیون تعاونی های مشترک کارگری فرانسه | ۰،۱       | در دسترس نیست |
| همه شرکت های فرانسوی                             | ۰،۱       | در دسترس نیست |

\* نسبت تعداد شرکت های جدید ایجاد شده در یک سال به تعداد شرکت های موجود در ابتدای سال.  
 \*\* نسبت تعداد شرکت هایی که در یک سال ناپدید می شوند به تعداد شرکت های موجود در ابتدای سال.  
 منبع: مشتق از داده های فدراسیون تعاونی های مشترک کارگری فرانسه (CG Scop) و اداره آمار فرانسه (Insee)

مورد، واضح است که بخش کمتری از تعاونی های کارگری، شرکت های کوچک هستند. شرکت های تعاونی اغلب در گروه های با اندازه بزرگتر یافت می شوند. تفکیک جزئی تر جمعیت شرکت های فرانسوی بر اساس تعداد کارکنان هر گروه از آن ها که اطلاعات آن برای سال ۲۰۰۶ در دسترس است، نشان می دهد که اگر نقاط دسته بندی تفکیکی بالاتر را برای اندازه شرکت انتخاب کنیم، این تفاوت شدیدتر می شود. در آن سال در کنار شرکت های فرانسوی که دارای حداقل یک کارمند بودند، ۰،۴ درصد از آن ها نیز ۲ هزار کارمند یا بیشتر داشتند. این نسبت در میان شرکت های تعاونی فرانسوی ۰،۵ درصد بود (نگاه کنید به جدول ۳). با توجه به تعداد اندک تعاونی های کارگری، چنین درصدی، معرف تعداد بسیار کمی از شرکت ها است، به همین دلیل است که مشاهده یک شرکت تعاونی کارگری بزرگ بسیار نادر است.

به همین دلیل هر سال، درصد شرکت های تعاونی کارگری بزرگ ممکن است به طور کلی بیش از شرکت های بزرگ تغییر کند و اگر اطلاعاتی از سال های دیگر داشتیم، احتمالاً می توانستیم تشخیص دهیم که درصد شرکت های بزرگ در میان شرکت های متعارف گاهی بالاتر از شرکت های تعاونی است. با این حال، آشکارا به نظر می رسد به طور کلی شرکت های تعاونی کارگری بزرگتر از شرکت های معمولی هستند، زیرا به طور عمده در میان شرکت های تعاونی، خرده شرکت های نسبتاً کمتری وجود دارد.

جدیدترین اطلاعات برای فرانسه (برای سال ۲۰۱۳ که در جدول ۱ نشان داده شده) نشان می دهد که این الگو با نسبت قابل توجه بیشتری از شرکت های تعاونی کارگری نسبت به شرکت ها به طور کلی در گروه های بزرگتر یکنواخت باقی می ماند. درصد کارگران شرکت های تعاونی کارگری با ۲۵۰

به سودجویی شخصی وجود ندارد، کمتر است. این واقعیت مزیتی بزرگ برای مدیریت مالی در شرکت های تعاونی نسبت به شرکت های متعارف است (مترجم).

۳- باین تعریف، برای مثال یک تعاونی کارگری قانونی نیست حتی اگر تمام سهامداران آن وکیل باشند، مگر اینکه سایر گروه های کارکنان چون منشی ها، نظافتچی ها و غیره نیز بتوانند عضو آن باشند. این بر اساس نظر مطرح شده توسط هانسون (۱۹۹۰) یک تفاوت مهم است.

۴- برآورد تعداد تعاونی های کارگری در ایتالیا توسط آلبرتو زوی (Alberto Zevi) در سال ۲۰۱۲ به نویسنده اعلام شد. برآورد اسپانیا شامل تعاونی های کارگری مختلف برابر تعداد ۱۶،۶۶۴ در سال ۲۰۱۲ توسط کنفدراسیون تعاونی های کارگری اسپانیایی (nd COCETA) داده شده که شامل جوامع کارگری ای که در

آن کارکنان حداقل ۵۱،۰۱ درصد از سرمایه را دارند، اما آرای دمی متناسب با سرمایه است، نمی شود. در سال ۲۰۱۳ تعداد ۱۱ هزار و ۳۲۲ جامعه کارگری وجود داشت (بر اساس آمارهای وزارت کار و امور اجتماعی در سال ۲۰۱۴). رقم مربوط به فرانسه برای سال ۲۰۱۳ است و شامل ۲۰۴۰ مورد جوامع تعاونی یا مشارکتی (SCOPs) و ۲۱۲ جامعه تعاونی های منافع اجتماعی (CG Scop ۲۰۱۴) است. برآورد بریتانیا شامل شرکت هایی می شود که خود را به عنوان تعاونی های کارگری و سایر شرکت های متعلق به کارکنان تعریف می کنند که مطابق تعریف ارائه شده در این مقاله هستند.

۵۵- تنها ۴۰،۳ درصد از کارکنان (Mondragon) در آن شریک هستند، هر چند که این درصد در محل تولد گروه در سرزمین باسک کشور اسپانیا بسیار بالاتر است رشد سریع (Mondragon) در دو دهه گذشته منجر به ساختار کنونی آن شده که شامل ۲۸۹ شرکت تابعه غیر تعاونی و ۱۱۰ شرکت تعاونی است. این گروه مشغول فرایند «تعاونی سازی» برای بعضی از بخش های غیر تعاونی گروه مشغول به کار بوده است (مراجعه شود به اطلاعات شرکت Mondragon Corporation) در سال ۲۰۱۵.

۶- مشارکت «جان لوئیس» بیش از ۹۳ هزار کارمند دائمی یا «شریک» دارد، اما دارای یک اساس نامه منحصر به فرد برای



نمودار شماره ۴

### نمودار شماره ۵

نمودار شماره ۶

متعارف را در سال ۲۰۰۷ بر اساس داده‌های ارائه شده توسط کلمنته و همکاران در سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد. این نمودار مستقیماً قابل مقایسه با نمودارهای اروگوئه و فرانسه نیست که در آن‌ها به جای اشتغال، از سهم شرکت‌ها استفاده شده است، زیرا شاخص میانگین در بخش‌های مختلف تغییر می‌کند. با این حال، این نشان می‌دهد که دو گروه از شرکت‌ها در اسپانیا در بخش‌های مختلف، توزیع‌های کاملاً مشابهی دارند. پراکندگی صنعتی شرکت‌هایی که در یک زمان معین مشاهده می‌شوند، ناشی از چگونگی توزیع به وجود آمدن این شرکت‌ها در صنایع و میزان موفقیت آنها در هر صنعت است. آران‌دو و همکاران (۲۰۰۹) اطلاعات مربوط به پراکندگی صنعتی شرکت‌های تازه ایجاد شده در باسک اسپانیا را ارائه می‌دهند که برخی از تفاوت‌های بین تعاونی‌های کارگری و سایر شرکت‌ها در تولید (سهم بیشتر تعاونی‌ها نسبت به سایر بنگاه‌ها) و برخی خدمات را نشان می‌دهد، اما هیچ تفاوتی در نسبت شرکت‌های جدید در ساخت‌وساز و یا خدمات مالی یافت نمی‌شود و یا تفاوت بسیار ناچیز است (نگاه کنید به شکل ۸).

داده‌های ارائه شده توسط «پادیوینسکی» و «استوارت» در سال ۲۰۰۷ درباره انگلستان در دوره ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۵ نشان می‌دهد که یک الگوی متفاوت دیگر با سهم نسبتاً بالاتر شرکت‌های تحت مدیریت نیروی کار در تولید ایجاد شد، اما با سهم کمتر در ساخت‌وساز نسبت به سهم‌های مربوط به ایجاد شرکت متعارف (نگاه کنید به شکل ۹).

اگر تعاونی‌های کارگری فقط برای گروه کوچکی از صنایع خاص مناسب بودند، انتظار می‌رفت که یک الگوی واضح برای کشورهای مختلف در پراکندگی تعاونی‌های کارگری نسبت به سایر شرکت‌ها در همه صنایع معمول باشند. فقدان چنین الگویی نشان می‌دهد که تفاوت بین دو گروه پیچیده‌تر از این است. یکی از راه‌های بررسی نقش عوامل مختلف در ایجاد این الگوها، بررسی تاثیر ویژگی‌های صنعت بر ایجاد و بقای شرکت برای تعاونی‌های کارگری و سایر شرکت‌هاست.

پادیوینسکی و استوارت (۲۰۰۹) با استفاده از داده‌های تولید بریتانیا در اوایل دهه ۱۹۸۰، عواملی را بررسی می‌کنند که نسبت ایجاد شرکت‌های جدید تحت مدیریت کارگران را در هر صنعت توضیح می‌دهند. همان گونه که توسط تئوری پیش‌بینی می‌شد، آن‌ها دریافتند که سهم کمتر شرکت‌های تازه ایجاد شده، مربوط به تعاونی‌های کارگری در صنایعی است که با سرمایه‌بری بالا و ریسک بالا همراهند. (اندازه‌گیری شده توسط واریانس سود در صنعت).

بوردين (۲۰۱۴) با بررسی تاثیر ویژگی‌های انفرادی شرکت بر بقای شرکت‌های تحت مدیریت کارگری در اروگوئه به مساله سرمایه مورد نیاز اشاره می‌کند و این واقعیت که مزیت بقای تعاونی‌ها نسبت به شرکت‌های متعارف، در خدمات بیش از تولید و حمل‌ونقل است. با این حال، او در نمی‌یابد که تعاونی‌ها در این بخش‌ها چندان خوب کار نمی‌کنند. خطر بسته شدن در تولید و حمل‌ونقل در دو گروه (تعاونی‌های کارگری و سایر شرکت‌ها) مشابه است. زمانی که صنعت و

### ایجاد و بقای شرکت

دستمزد زمان شروع، اندازه و سال به وجود آمدن شرکت مورد توجه قرار می‌گیرد، تعاونی‌های کارگری نسبت به شرکت‌های دیگر بیشتر عمر می‌کنند و این به دلیل ریسک (مخاطره) بسیار پایین‌تر بسته شدن آن‌هاست. موارد دیگر نسبت به شرکت‌های معمول در خدمات برابر است (بوردين ۲۰۱۴). یافته‌های بوردين (۲۰۱۴) با شواهد کمتری با سایر کشورها مطابقت دارد که نشان می‌دهد شرکت‌های تحت مدیریت کارگری حداقل به اندازه سایر شرکت‌ها زنده می‌مانند (برای مرور مراجعه کنید به (داو، ۲۰۰۳). برای تعاونی‌های کارگری زنده ماندن برای بیش از یک قرن غیر متعارف نیست. داده‌های جمع‌آوری شده برای فرانسه (جدول ۲) نرخ‌های شکست یکسانی را برای دو گروه از شرکت‌ها در طولانی‌مدت و نرخ‌های ظهور و خلق بیشتری را برای شرکت‌های تحت مدیریت نیروی کار نشان می‌دهد.

برخی از تفاوت‌های بین پراکندگی‌های صنعتی شرکت‌های تحت مدیریت کارگران و سایر بنگاه‌ها نیز ممکن است به دلیل عوامل تاریخی‌ای باشد که به راه‌اندازی گروه‌های تعاونی در صنایع خاص منجر شده است.

پادیوینسکی و استوارت (۲۰۰۹) متوجه شدند که در اوایل دهه ۱۹۸۰ تمرکز بیشتری بر ایجاد شرکت‌های تحت مدیریت کارگران نسبت به ایجاد شرکت‌های متعارف در انگلیس وجود داشت. نسبت بیشتری از تعاونی‌ها در صنعت کفش و پوشاک و در زمینه کاغذ، چاپ و نشر، دو صنعت برجسته شده توسط استرین و همکاران (۱۹۸۷) به عنوان صنعت سنتی برای شرکت‌های تحت مدیریت کارگران در انگلستان ایجاد شد. فرانسه نیز پیرو سنت تاریخی تعاونی‌های آنا‌رشیستی به طور سنتی بر تعاونی‌های کارگری در چاپ و نشر تمرکز داشته است و در بخش ساخت‌وساز به عنوان تعاونی‌های کارگری از تسهیلات ترجیحی قراردادهای دولتی بهره‌مند شده‌اند.

آران‌دو و همکاران (۲۰۱۲) با داده‌های مربوط به سرزمین باسک (اسپانیا) نشان می‌دهند تعاونی‌های کارگری بیشتر در صنایعی شکل گرفته‌اند که در آن‌ها تعاونی‌های بیشتری وجود دارد. پروتین (۲۰۰۶) الگوی مشابهی را در فرانسه پیدا می‌کند: چون تعداد بیشتر تعاونی‌های کارگری منجر به ایجاد تعداد بیشتر آن‌ها می‌شود. کمبود اطلاعات موجود در اکثر کشورها در مورد تعاونی‌های کارگری موانعی را برای ورود به موضوع ایجاد می‌کند، زیرا کارآفرینان اغلب تصور اندکی از چپ‌ستی یک تعاونی و چگونگی ایجاد یک تعاونی دارند. تعاونی‌های کارگری موجود، نمونه‌ای برای نشان دادن این امر هستند که چگونه کارآفرینان با شرکت‌های تحت مدیریت کارگران می‌توانند کسب‌وکارهای ماندنی و بادوامی ایجاد کنند. آشنایی با شرکت‌های تحت مدیریت کارگران که بیشتر آن‌ها در تولید فعالیت می‌کنند نیز به برخی از پراکندگی‌های جغرافیایی تعاونی‌های کارگری مربوط می‌شود. در جایی که شرکت‌های تحت مدیریت کارگران وجود دارند، بانک‌های محلی با احتمال بیشتری با فرم کسب‌وکار و خود تعاونی‌ها آشنا شده و ممکن است نمایندگی‌های پشتیبانی‌کننده را تشکیل دهند. در ایالات متحده، اسرائیل و اسپانیا، ایجاد تعاونی‌های جدید کارگری با تعداد شرکت‌های موجود در همان نوع (تعاونی یا شرکت‌های متعارف) در منطقه ارتباط مثبتی دارد.

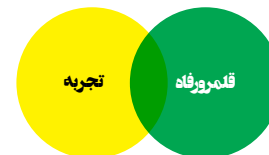
خلق تعاونی‌های کارگری نیز به صورت بسیار واضح در مقابل

سازماندهی تقسیم قدرت بین مدیران ارشد و سایر کارکنان است (مراجعه شود به مشارکت جان لوئیس، ۲۰۱۵).  
۷- به جز سایر موارد مشخص شده، آمار کلی در این بخش برگرفته از محاسبات نویسنده از داده‌های ارائه شده به ترتیب از منابع زیر است:

برای انگلستان از سال ۲۰۱۵ (ONS) برای سال ۲۰۱۴ و برای شرکت‌های بزرگ از سال ۲۰۱۲ (BIS) برای سال ۲۰۱۲، برای ایالات متحده از اداره آمار ایالات متحده سال ۲۰۱۵ برای سال ۲۰۱۲، برای فرانسه از سال ۲۰۱۵ (Insee) برای سال ۲۰۱۳ به استثنای سهم شرکت‌های دارای کمتر از ۲۰ کارمند که مربوط به سال ۲۰۰۷ است و برای اسپانیا از سال ۲۰۱۵ (INE) برای سال ۲۰۱۴ - این میانگین‌ها برای شرکت‌های ثبت شده توسط سیستم وزارت کار و تامین اجتماعی سال ۲۰۱۴ است. تنها حدود نیمی از تعاونی‌های کارگری متعلق به این سیستم هستند، و بقیه آن‌ها تحت پوشش سازمان دیگری عمل می‌کنند. با این حال، به نظر می‌رسد که رقم ارائه شده برای کل اشتغال در تعاونی‌های کارگری از سوی کنفدراسیون تعاونی‌های کارگری اسپانیا (COCETA and) از تعداد متوسط ارائه شده توسط تعاونی‌های کارگری سیستم تامین اجتماعی استفاده می‌کند.

9- Burdin and Dean (2009)  
۱۰- آرقام از داده‌های ارائه شده توسط موسسه ملی آمار (INE) در سال ۲۰۱۵ و وزارت کار و امور اجتماعی (۲۰۱۴) محاسبه شده است. داده‌هایی از همان منبع نشان می‌دهد که میانگین تعداد اولیه اعضای جوامع کارگری جدید ایجاد شده همانند تعاونی‌های کارگری است. با این حال، تعداد میانگین اعضای جوامع کارگری (۶ نفر) کمتر از تعاونی‌های کارگری هستند، شاید به این دلیل که میانگین عمر تعاونی‌ها بیشتر است.

جوامع کارگری یک فرم جدید شرکتی است که تنها در اواخر دهه ۱۹۹۰ آغاز شد.  
11- Conte and Jones 1991, Russell and Hanneman 1992, Russell 1995, Arando et al 2009, Arando et al 2012, Diaz-Foncela and Marcuello 2015).  
12- Conte and Jones 1991, Russell and Hanneman 1992, Russell 1995, Pérotin 2006, Arando et al



## جدول شماره ۳

مبداء ایجاد شرکت، فرانسه، ۲۰۰۱-۱۹۹۷ (درصد از شرکتها)

| از مبداء | از دیگر گونی شرکت های متعارف سالم | از نجات دادن شرکت های متعارف از شکست |
|----------|-----------------------------------|--------------------------------------|
| ۸۴       | ۹۰۴                               | ۶۱۶                                  |
| ۶۳.۵     | ۱۶.۱                              | ۲۰.۴                                 |

مبداء: به دست آمده از داده های فدراسیون تعاونی های مشترک کارگری فرانسه (CG Scop) و اداره آمار فرانسه (Insee)

2009, Díaz-Foncea and Marcuello 2015

«ودو استابر» (Udo Staber).

۱۹۸۹ هیچ شواهدی از

عدم تقارن برای شکل گیری

تعاونی های کارگری در کانادا

اتلانتیک پیدا نمی کنند، اما

روش شناسی مورد استفاده در

مقاله استحکام چندان ندارد.

13 - Pérotin 2006,

Arando et al 2009, Díaz-

Foncea and Marcuello

2015

14 - (Ben-Ner 1988)

15 - Ben-Ner 1984,

Miyazaki 1984

16 - Furubotn and

Pejovich 1970, Vanek

1977

۱۷ - نمونه هایی از مقررات

در برابر مشکلات انحطاط

عبارتند از: در تعاونی های

کارگری - (Mondragon)

حداقل ۷۵ درصد از کارگران

باید عضو باشند در فرانسه،

اعضای غیر عضو مانند اعضا

در سود شریکند و در ایتالیا،

انگیزه های مالیاتی بسیاری

از تعاونی های کارگری را در

جهت توزیع ارزش اضافی در

قالب افزایش دستمزد - که

به نفع کارکنان غیر عضو نیز

هست - هدایت کرده و تمام سود

حاصل شده را در شرکت حفظ

می کند (Alzola et al, ۲۰۱۰).

تعاونی های کارگری در فرانسه

مانند انگلستان، ایتالیا و اسپانیا،

به طور سنتی یک «قفل دارایی»

(asset lock) نیز داشته اند که

در صورت بسته شدن شرکت،

دارایی های خالص تعاونی به

یک تعاونی دیگر، یک موسسه

تعاونی یا یک خیریه واگذار

می شود.

18 - Bartlett et al, 1992,

Pencavel et al, 2006,

Maietta and Sena, 2008

۱۹ - نویسندگان اینجابه جای

کلمه (average) به معنای

میانگین از (median) که به

معنای میانه است، استفاده کرده

که نادرست به نظر می رسد و به

همین دلیل در ترجمه اصلاح

شد (مترجم).

۲۰ - میزان سرمایه به ازای هر

یک از کارکنان در ۵۰ درصد

از شرکت های تعاونی کمتر از

کشورهایی است که به هر حال در آن ها تعاونی های کارگری با قوانینی راه اندازی شده اند که در مقابل دو نوع شکست شناسایی شده به وسیله تئوری اقتصادی مانع ایجاد می کنند. این دو نوع شکست عبارتند از: مرگ ناشی از انحطاط در قالب سرمایه داری و سرمایه گذاری کم.

انحطاط (انقراض) شرکت زمانی رخ می دهد که نسبت اعضا در میان کارکنان تعاونی کاهش می یابد تا آنجا که شرکت در تمامی مقاصد و اهداف تبدیل به یک شرکت متعارف می شود. اگر اعضای که در شرکت باقی می مانند، به منظور حفظ سود بیشتر برای خود، به جای هر عضوی که شرکت را ترک می کند، یک پرسنل غیر عضو جایگزین کنند، این امر ممکن است اتفاق بیفتد (بن نر ۱۹۸۴). به ویژه تعدادی از موارد انحطاط و خلع ید، نه فقط در ایالات متحده نیز وجود دارد (زمانی که تعاونی در بازار سهام به یک شرکت متعارف تغییر جهت می دهد، چنانکه در بازار سهام شناور شده یا به یک مالک متعارف فروخته شده باشد)، (به عنوان مثال نگاه کنید به پنکاول، ۲۰۰۱ و ۲۰۱۳). در نظام نامه بیشتر تعاونی های کارگری اروپایی، مقرراتی در برابر این مشکلات وجود دارند و اغلب به درخواست جنبش تعاونی در قانون تعاونی تعریف شده اند. تعجب آور نیست که «استرین و جونز» (۱۹۹۲) هیچ مدرکی از انحطاط شرکت های تعاونی در فرانسه پیدا نمی کنند. شواهد در دسترس، فرضیه دیگر شکست پیشنهاد شده توسط نظریه اقتصادی یعنی کمبود سرمایه گذاری را نیز پشتیبانی نمی کنند.

مطالعات متعدد نشان می دهند که میانگین سرمایه بری (یعنی دارایی های ثابت به ازای هر یک از کارکنان) در تعاونی های کارگری پایین تر از شرکت های متعارف است (بارتلت و همکاران - ۱۹۹۲،

پنکاول و همکاران - ۲۰۰۶، ماییتا و سنا - ۲۰۰۸). با این حال، پنکاول و همکاران (۲۰۰۶) دریافتند که در ایتالیا میانگین سرمایه به ازای هر یک از کارکنان در تعاونی های کارگری بالاتر است. علاوه بر این، آنها درمی یابند که مقادیر این نسبت در تعاونی ها از پراکندگی بیشتری برخوردار است که نسبت های بالاتری از هر دو گروه شرکت های با سطوح بسیار کم و بسیار بالای سرمایه بری را در اختیار دارند.

تحقیقات «فخفخ» و همکاران (۲۰۱۲) در یک گروه صنعتی گسترده نشان می دهد که سرمایه بری شرکت های معمولی نسبت به تعاونی های کارگری در سه گروه صنعتی بالاتر است، اما تفاوت معناداری در ارتباط با این شاخص بین دو نوع شرکت در چهار گروه صنعتی دیگر وجود ندارد.

فرضیه سرمایه گذاری کم، پیش بینی می کند توان سرمایه گذاری تعاونی های کارگری که به طور جمعی در مالکیت کارکنان خود هستند و بسته به وضعیت مالی داخلی، به دلیل کمبود حقوق مالکیت اعضا کاهش می یابد. هنگامی که آن ها شرکت را ترک می کنند، ادعایی برای سود آتی نمی کنند، زیرا آن ها از سهامی برخوردارند که احساس می کنند ارزشمند هستند و چنانچه بازار سرمایه کارآمد باشد، ارزش فعلی سود آتی را بازتاب می دهند (رجوع شود به فارووتن و پژوویچ ۱۹۷۰ و وانک ۱۹۷۷).

سرمایه بری و سرمایه گذاری



یکی از راه‌حل‌های پیشنهادی برای این مشکل (سرمایه‌گذاری کم)، الزام تعاونی به نگهداشتن درصد حداقلی از سود سالانه است (وانک ۱۹۷۷). چنین قانونی در تعاونی‌های کارگری فرانسوی و ایتالیایی وجود دارد و در گروه «موندراگون» که سهم قابل توجهی از سرمایه در آن در مالکیت جمعی است. با این وجود، در عمل، تعاونی‌های کارگری، سودآوری بیشتری نسبت به آنچه الزامی بوده (ناواریا ۲۰۱۳، الزولا و همکاران ۲۰۱۰)، شاید مانند نوعی بیمه در برابر از دست رفتن شغل در رکود اقتصادی را برمی‌گردانند (زوی ۲۰۰۵). این نشان می‌دهد که خود فرضیه فرایند سرمایه‌گذاری کم در عمل فاقد کاربرد است. شواهدی از سرمایه‌گذاری کم در تعاونی‌های کارگری فرانسوی (استرین و جونز ۱۹۹۸) یا در تعاونی‌های ایتالیایی (ماییتا و سنا ۲۰۰۸) یافت نشد. در تمام گروه‌های صنعتی بررسی شده توسط ففخ و همکاران (۲۰۱۲)، سرمایه‌گذاری به عنوان رشد سالانه دارایی‌های ثابت اندازه‌گیری شده که در هر دو نوع شرکت (سه گروه صنعتی) و یا تندتر از آن در تعاونی‌ها یکسان است (چهار گروه صنعتی). این الگو با برآوردهای بازده به مقیاس تایید شده که نشان می‌دهد به‌رغم آنچه که فرضیه سرمایه‌گذاری کم مایل است به آن اشاره کند، هیچ مدرکی مبنی بر اینکه شرکت‌های تحت مدیریت کارگران در مقیاس کوچکتر و ناکارآمد عمل می‌کنند، وجود ندارد (ففخ و همکاران، ۲۰۱۲).

#### سایر یافته‌های بین‌المللی در مورد بهره‌وری

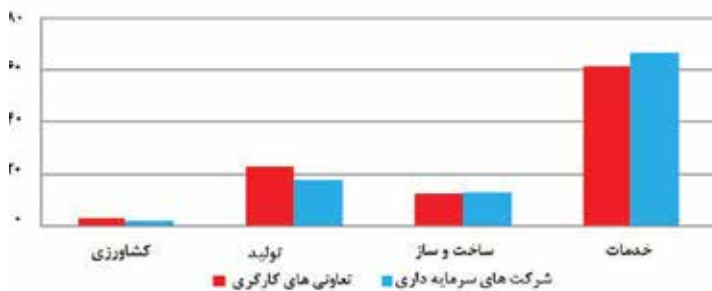
تعداد انگشت‌شماری از مطالعات بین‌المللی، عوامل کلی بهره‌وری تعاونی‌های کارگری و سایر شرکت‌ها را با برآورد کارکردهای تولید مقایسه کرده‌اند. این مطالعات به گروه شرکت‌های تحت مدیریت کارگران مربوط است که به صورت‌های کاملاً متفاوتی سازماندهی شده‌اند، به طوری که برخی از مشوق‌های مالی ارائه شده توسط سازمان تعاونی در یک گروه از تعاونی‌ها بسیار قوی‌تر از سایر گروه‌ها بوده است. در صنعت تخته‌سه‌لای ایالات متحده از شمال غربی اقیانوس آرام، اعضا سهمی دارند که قدر ارزش آن را می‌دانند و تا حدی قابل فروش هستند (برمن و برمن ۱۹۸۹، کریگ و پنکاول ۱۹۹۵). در مقابل، در ایتالیا (استرین ۱۹۹۱، جونز ۲۰۰۷) و فرانسه (ففخ و همکاران، ۲۰۱۲) قسمت کلانی از سرمایه در مالکیت جمعی اعضاست، سود سهام فردی پایین و سهام به ارزش اسمی آن‌ها بازپرداخت شده و بیشتر در برابر تورم تنظیم شده است. یافته‌های این تحقیق در همه موارد حاکی از آن است که تعاونی‌های کارگری تولید را به صورتی متفاوت از دیگر شرکت‌ها سازماندهی می‌کنند: کارکرد تولید برای دو گروه یکسان نیست. دو مطالعه - کریگ و پنکاول (۱۹۹۵) و ففخ و همکاران (۲۰۱۲) - عملکردهای برآورد شده تولید در هر دو گروه را به ورودی‌های فعلی هر گروه از شرکت‌ها متصل می‌کنند. هر دو مطالعه نشان می‌دهند که به طور کلی شرکت‌ها می‌توانند با تکنولوژی شرکت‌های تحت مدیریت کارکنان، بیشتر تولید کنند. به عبارت دیگر، شیوه سازماندهی تولید توسط

#### ۷

##### نمودار شماره ۷

مقایسه تعداد کارکنان شرکت‌های کارگری (فدراسیون تعاونی‌های مشترک کارگری فرانسه) و سایر شرکت‌های دارای پرسنل، فرانسه سال ۲۰۱۳ (ارقام به درصد)

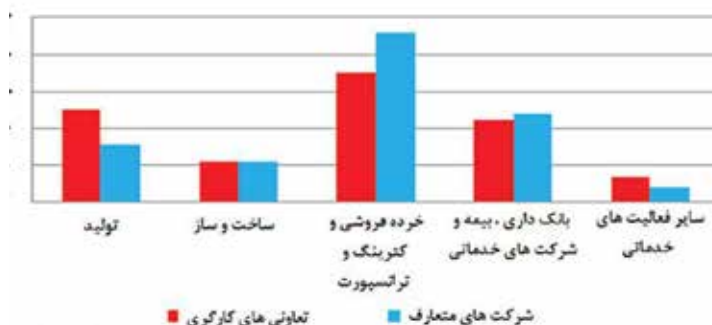
شکل ۷: اسپکترا ۲۰۰۷، درصد اشتغال



#### ۷

##### نمودار شماره ۸

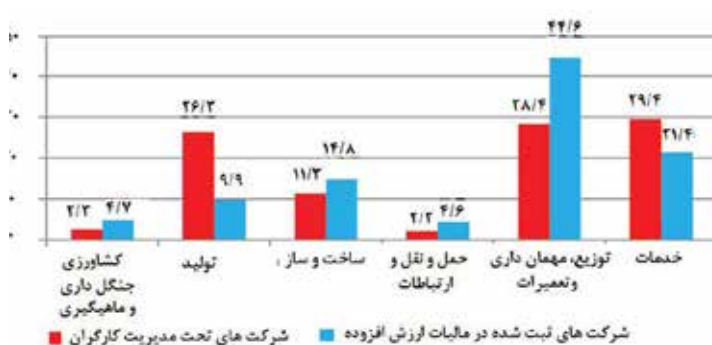
مقایسه تعداد کارکنان شرکت‌های کارگری (فدراسیون تعاونی‌های مشترک کارگری فرانسه) و سایر شرکت‌های دارای پرسنل، فرانسه سال ۲۰۱۳ (ارقام به درصد)



#### ۷

##### نمودار شماره ۹

مقایسه تعداد کارکنان شرکت‌های کارگری (فدراسیون تعاونی‌های مشترک کارگری فرانسه) و سایر شرکت‌های دارای پرسنل، فرانسه سال ۲۰۱۳ (ارقام به درصد)





از سایر بنگاه‌ها استخدام کنند، اما مهم‌تر آن است که آن‌ها در دوره رکود نیز می‌توانند مشاغل را بهتر حفظ کنند. لازم به ذکر است که از این نتایج در مورد میزان درآمد نسبی و اشتغال در تعاونی‌های کارگری و سایر شرکت‌ها نمی‌توان نتیجه‌ای درباره نسبت سطوح پرداخت و اشتغال در تعاونی‌های کارگری و سایر شرکت‌ها گرفت، زیرا در تعاونی‌های کارگری پرداخت شامل سود تعاونی هم می‌شود. شواهد فراوانی نیز حکایت از آن دارند که در ایتالیا و فرانسه وقتی وضعیت کسب و کارها خراب است، تعاونی‌های کارگری اولین کاری که قبل از کاهش حقوق و دستمزد انجام می‌دهند، از سود انباشته و تقسیم نشده خود برای این منظور و در جهت حفظ سطوح اشتغال و پرداخت‌ها استفاده می‌کنند. از این رو، سطوح پرداخت نسبی در دو بخش احتمالاً بستگی به مرحله چرخه کسب و کار (رونق - رکود) دارد.

این تغییرات احتمالی ممکن است یافته‌های متناقضی از مطالعات بسیار محدودی را که برای مقایسه سطوح پرداخت حقوق به کارگران در شرکت‌های تعاونی کارگری و شرکت‌های متداول انجام شده است، تصریح کند، اینکه برخی از مطالعات پرداخت‌های بالاتر در تعاونی‌ها را نشان می‌دهند (بارتلت و همکاران ۱۹۹۲، بوردین ۲۰۱۵) و دیگران دستمزد ساعتی برابر در دو گروه از شرکت‌ها را نشان می‌دهند (مگنه ۲۰۱۴)، یا پرداخت‌های پایین‌تر در تعاونی‌های کارگری را (پنکاول و همکاران ۲۰۰۶، کلمنته و همکاران ۲۰۱۲)، بورتین (۲۰۱۵) در اروگوئه، مگنه (۲۰۱۴) در فرانسه و تا حدودی کلمنته و همکاران (۲۰۱۲) در اسپانیا نیز مشاهده می‌کنند که تعاونی‌های کارگری بیشتر از شرکت‌های متعارف برخوردار هستند. مطالعات بوردین در اروگوئه (۲۰۱۵)، مگنه در فرانسه (۲۰۱۴) و تا حدودی مطالعه کلمنته و همکاران (۲۰۱۲) در اسپانیا نیز نشان می‌دهند که تعاونی‌های کارگری از تساوی‌گرایی بیشتری نسبت به شرکت‌های متعارف برخوردارند.

تعاونی‌های کارگری بسیار کارآمدتر است. فخفخ و همکاران (۲۰۱۲) نشان می‌دهند که شرکت‌های معمولی در صنایع مختلف اگر خود را با شیوه سازماندهی تولید شرکت‌های تحت مدیریت کارکنان سازگار کنند، با سطح جاری اشتغال و سرمایه خود می‌توانند بیشتر تولید کنند. در مقابل، آن‌ها دریافتند که تعاونی‌های کارگری همواره با تکنولوژی موجود خود، حداقل همانند شرکت‌های متعارف تولید می‌کنند. اشتغال و تنظیمات پرداخت

چهار مطالعه، واکنش‌های شرکت‌های تحت مالکیت کارگران و سایر شرکت‌ها را با تغییرات در شرایط بازار مقایسه می‌کند. کریگ و پنکاول (۱۹۹۳، ۱۹۹۲) شرکت‌های تخته سه لای ایالات متحده آمریکا در شمال غربی اقیانوس آرام در سال‌های ۸۶-۱۹۶۸ را بررسی می‌کنند، پنکاول و همکاران (۲۰۰۶) یک نمونه بسیار بزرگ از شرکت‌های متعارف و شرکت‌های تعاونی در سال‌های ۹۴-۱۹۸۲ را در ایتالیا بررسی می‌کنند. بوردین و دین (۲۰۰۹) کل شرکت‌ها (تعاونی‌های کارگری و سایر شرکت‌ها) را در سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۵ در اروگوئه مطالعه می‌کنند. به رغم تفاوت‌های موجود در مقررات تشکیل تعاونی در بین این کشورها، یافته‌های آن‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای از سازگاری برخوردار است.

شرکت‌های معمول اشتغال را برای واکنش به تغییرات قیمت محصولات و شوک‌های تقاضا تعدیل می‌کنند (در مطالعه اروگوئه پرداخت حقوق و دستمزد را نیز تعدیل می‌کنند). تعاونی‌های کارگری پرداخت حقوق و دستمزد را (نه اشتغال را) در واکنش به تغییر قیمت کالا تعدیل می‌کنند. (در اروگوئه تنها حقوق پرداختی به اعضا تغییر می‌کند و میزان این تغییر بسیار بیشتر از نرخ‌های پرداخت در شرکت‌های متعارف است). تعاونی‌ها در واکنش به شوک‌های تقاضا، حقوق پرداختی را بیش از اشتغال تعدیل می‌کنند و تعدیل اشتغال در آن‌ها کندتر و محدودتر از سایر شرکت‌هاست. این یافته‌ها به این معنا است که شرکت‌های تحت مدیریت کارکنان ممکن است در دوره‌های رشد کمتر

میانگین و در ۵۰ درصد از آن‌ها بیشتر از میانگین است.

21 - Fakhfakh et al's 2012

22 - Furubotn and Pejovich 1970, Vanek 1977

23 - Navarra 2013,

Alzola et al 2010

24 - Zevi 2005

۲۵ - عامل کلی بهروری،

سرمایه شرکت و همچنین

نیروی کار آن را مورد توجه قرار

می‌دهد. این مطالعات، تفاوت

تولید در بین این دو نوع شرکت

را زمانی که میزان اشتغال

شرکت‌ها، میزان سرمایه آن‌ها،

صنایع و سایر عوامل مرتبط با آن

در نظر گرفته می‌شود، برآورد

می‌کند.

۲۶ - دوره‌های رونق و رکود در

اقتصاد کلاسیک سرمایه‌داری و

با تصویری که از بازار آزاد و دست

نامبری تنظیم کننده در این بازار

از آن ارائه می‌شود، از شاکله‌های

اساسی نظریه اقتصادی

سرمایه‌داری است و بنیان‌های

نظری آن اساساً متعلق به دوران

قبل از شکل‌گیری سرمایه

انحصاری است. با شکل‌گیری

سرمایه انحصاری نه دست

نامبری تنظیم کننده بازار برای

به تعادل رساندن مجدد عرضه و

تقاضا به درستی عمل می‌کند و

نه دوره‌های متوالی رونق و رکود

به شکلی که در اقتصاد کلاسیک

تدریس می‌شود، اتفاق می‌افتد.

نگاهی به تداوم رکود در اقتصاد

جهانی بعد از بحران آغاز شده از

سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ گویای

این حقیقت است که انتظار

رونق بلافاصله پس از رکود نیز

چندان سازگار با واقعیت نیست.

به علاوه در این ارتباط باید حتماً





## نتیجه

در دو دهه گذشته، دسترسی به داده‌های بزرگ و مقایسه‌ای، امکان مقایسه سیستماتیک میان تعاونی‌های کارگری و سایر شرکت‌ها را فراهم کرده است. در این مقاله این داده‌ها مورد استفاده قرار گرفته تا آنچه که تا به حال به عنوان «واقعیات کلی» در مورد تعاونی‌های کارگری تصور می‌شد، دوباره مورد بررسی قرار گیرد. شواهد ارائه شده در این مقاله تصویر نسبتاً متفاوتی از دیدگاه رایج پذیرفته شده درباره تعاونی‌های کارگری به عنوان کسب‌وکارهای کوچک، تخصصی، کم‌سرمایه و نسبتاً غیرجذاب ترسیم می‌کند. ما باید در دیدگاه خود درباره تعاونی‌های کارگری تجدیدنظر کنیم. تعاونی‌های کارگری از سایر شرکت‌ها بزرگتر هستند و لزوماً سرمایه کمتری ندارند، هرچند ممکن است بیش از سایر شرکت‌ها اغلب در صنایع کمتر سرمایه‌بر ایجاد شده باشند، اما در موارد چیزهای دیگر برابر هستند. آن‌ها در بیشتر صنایع وجود دارند و تفاوت آن‌ها با شرکت‌های متعارف در پراکندگی‌های صنعتی از یک کشور به کشور دیگر متفاوت است.

شواهد بین‌المللی نشان می‌دهند تعاونی‌های کارگری حتی در صنایع سرمایه‌بر نیز حداقل به اندازه سایر شرکت‌ها عمر می‌کنند. شرکت‌های تحت مدیریت نیروی کار احتمالاً مولدتر هستند و ممکن است در دوره‌های رکود اقتصادی مشاغل را بهتر از شرکت‌های متعارف حفظ کرده و مشاغل پایدارتری ایجاد کنند. بنابراین ترویج تعاونی‌های کارگری می‌تواند به بهبود اشتغال محلی و به دنبال آن مصارف بهداشتی و اجتماعی و درآمد مالیاتی منجر شود (پروتین ۲۰۱۴).

کنترل کارگری به عنوان غیرمعمول‌ترین ویژگی تعاونی‌های کارگری می‌تواند در توضیح یافته‌هایی که در باره بهره‌وری، سرمایه‌گذاری، سطوح اشتغال و پرداخت‌ها در اینجا مطرح شد، امری کلیدی باشد. تصور بر این است که اعمال کنترل کارکنان برای افزایش بهره‌وری، در یک شرکت تحت مدیریت نیروی کار و شرکت‌هایی که کارکنانش مالک آن هستند،

علاوه بر تعدیل حقوق جهت حفظ مشاغل، قابل درک و مناسب است. کارکنان عضو شرکت تصمیم می‌گیرند که به امید دستیابی به سود آتی، درآمد خود را تعدیل کنند (در حالی که برای یک شرکت متعارف، جلب موافقت کارکنان برای کاهش حقوق در ازای حفظ شغل دشوار است، زیرا در زمان بهبود شرایط کسب‌وکار، صاحبان شرکت هیچ انگیزه‌ای برای افزایش حقوق آن‌ها ندارند).

یک شغل بخصوص در یک تعاونی کارگری احتمالاً ارزشمند است، زیرا این شغلی است که کارکنان در تصمیم‌گیری‌هایی که به خطر انداختن اشتغال را تحت تأثیر قرار می‌دهند، حرفی برای گفتن دارند. تمرکز کارکنان بر امنیت شغلی در تعاونی‌های کارگری می‌تواند انباشت سرمایه متعلق به جمع را با بازگشت سود بسیار خوبی که بالاتر از حداقل مورد نیاز قانونی در ایتالیا و فرانسه است و یا در نظام‌نامه تعاونی‌ها در موندراگون مشخص شده است، توضیح دهد. این اندوخته‌ها را می‌توان برای حفظ حقوق و مشاغل مورد استفاده قرار داد. در نتیجه، تعاونی‌های کارگری نسبت به کسب‌وکارهای متعارف، سود بیشتری را در شرکت نگه می‌دارند (زوی ۲۰۰۵).

برخی از شواهد ارائه شده در این مقاله مربوط به تعداد کمی از کشورها یا مراحل خاصی در چرخه کسب‌وکار است و نیاز به تکرار بیشتر دارند. با این حال با اطمینان می‌توان به این نکته اشاره کرد که جدا از بودن در هر شکل خاص از کسب‌وکار که تنها متناسب با شرایط خاص است، تعاونی‌های کارگری با نوعی شرکت با کارایی بالا جایگزینی جدی برای همه یا طیف گسترده‌ای از صنایع و به صورت بالقوه پایدارتر از شرکت‌های متعارف را تشکیل می‌دهند. با این حال، تعاونی‌های کارگری یک قسمت بسیار کوچک از کسب‌وکار را نمایندگی می‌کنند، زیرا تعداد کمی از آنها ایجاد شده‌اند. به منظور طراحی استراتژی‌هایی برای غلبه بر این مانع، باید تجارب موفق ایتالیا و اسپانیا را عمیق‌تر بررسی کنیم، جاهایی که بخش تعاونی کارگری در مقیاسی متفاوت نسبت به مجموع بخش‌های تعاونی‌های کارگری انگلیس و فرانسه رسیده و صدها هزار نفر را در استخدام دارد.

نقش تأثیرات رشد فناوری و تحولات گسترده تکنولوژی در عرصه‌های تولید و کسب‌وکار را هم مدنظر قرار داد که نوعی بیکاری ساختاری را در اقتصاد سرمایه‌داری ایجاد کرده و چرخه کلاسیک رونق - رکود در اقتصاد سرمایه‌داری را با چالش مواجه کرده است، به گونه‌ای که در موارد متعدد در دوران رونق نیز نه تنها شاهد افزایش سطح اشتغال نیستیم، بلکه شواهد مختلف نشان از کاهش سطح اشتغال دارند. با توجه به اینکه فناوری می‌تواند سه تأثیر اساسی و مهم بر بهبود کیفیت محصول، سرعت تولید آن و کاهش بهای تمام‌شده آن برای شرکت‌های متعارف (سرمایه‌داری) داشته باشد، شرکت‌های تعاونی را که به حفظ سطح اشتغال پایبند هستند، برای رقابت با آن‌ها در شرایط دشواری قرار می‌دهد و این یکی از دلایل عینی و مهمی است که گویای آن است امید به غلبه بر اقتصاد سرمایه‌داری از طریق توسعه تعاونی‌ها در ساختار مناسبات سرمایه‌داری که ریشه‌ای تاریخی دارد، تصویری غیرواقعی و غیرعلمی است. می‌توان و باید از توسعه تعاونی‌ها برای استفاده از مزیت‌های آن‌ها در جامعه سرمایه‌داری دفاع کرد، اما نباید به این توهم دامن زد که گویا می‌توان از این طریق بر ساختار مناسبات سرمایه‌داری و شرکت‌های بخش خصوصی و قدرت سیاسی، حقوقی و اقتصادی آن‌ها غلبه و موفق به بنای جامعه‌ای انسانی شد (مترجم).

27-Magne 2014





قلمرو رفاه

دولت رانتهی ورفاه

بخش عمده ای از صاحب نظران علوم اجتماعی اعتقاد دارند که دولت در ایران به دلیل خصلت رانتهی و اتکا به درآمدهای نفتی نمی تواند یک دولت رفاهی باشد و این دو همزمان محقق نمی شوند. مقاله حاضر تحلیل و پاسخی در مورد این نظریه است و ادعا دارد عوامل دیگر از جمله توازن طبقاتی، نیروی های اجتماعی و قدرت سیاسی از جمله عوامل تاثیر گذار بر شکل گیری یا عدم شکل گیری یک دولت رفاه هستند که باید در جای خود بررسی شوند.

آیا طیف نفتی می تواند

به نظر من باید این را امتیاز بسیار بزرگی محسوب کرد که ما ۷۰۰ هزار مستمیری بگیریم کوچک داریم که سالانه مقرری‌های خودشان را از دولت می‌گیرند، بخصوص اگر آن‌ها به طبقاتی متعلق باشند که در ناآرامی‌ها چیزی برای از دست دادن ندارند و به اشتباه معتقدند که واقعا می‌توانند با شورش چیزی به دست آورند.

(اتوفون بیسمارک، در سخنرانی در رایشتاگ، سال ۱۸۸۹)

شهروندان نباید مطالبه نمایندگی مستقل خود یا حکومت بهتری داشته باشند، به این دلیل ساده که مالیاتی نمی‌پردازند.

(در یک واندوال)

عباس عبدی، روزنامه‌نگار ایرانی، به زبان طنز می‌گوید: «اگر مقامی مذهبی بودم، فتوایی صادر می‌کردم که نفت را مانند الکل حرام اعلام کند»<sup>۱</sup>. در واقع عبدی نظر روشنفکران ایرانی را بازگو کرده است. در علوم اجتماعی ادبیات موضوعی فراوانی درباره تأثیرات منفی استخراج نفت بر دموکراسی‌سازی و توسعه وجود دارد. از این منظر، دولت‌های نفتی را نباید دولت‌هایی رفاهی دانست.

بخشی از استدلال آن‌ها را باید در تعریفی دنبال کرد که دولت‌های «رفاه» را متباین با دولت‌های «رانتیر» می‌داند. دولت‌های رفاه مدرن با بازتوزیع سهمی از منابع مالی حاصل از مالیات فعالیت‌های اقتصادی داخلی‌شان، حفاظت اجتماعی شهروندان‌شان را تأمین می‌کنند. برعکس، دولت‌هایی که متکی بر عواید رانت خارجی، نظیر استخراج و فروش نفت هستند، به جای بازتوزیع مالیات‌ها، منابع و عواید مالی بادآورده را بازتوزیع می‌کنند. بر اساس این رویکرد، مردمی که در اقتصادهای رانتیر زندگی می‌کنند، این منابع بازتوزیع شده را مانند هدایا یا بخشش‌های نخبگان حاکم به رعایا می‌بینند، نه محصول مالیات بر کار و تولید خودشان. مردم مزایای اجتماعی را مانند انعامی می‌دانند که رهبران‌شان

\* کیوان هریس: استاد جامعه‌شناسی دانشگاه لس‌آنجلس در کالیفرنیا (UKLA) است. آخرین کتاب او با عنوان «یک انقلاب اجتماعی: سیاست و دولت رفاه در ایران» در سال ۲۰۱۷ منتشر شد و این مقاله بخشی از این کتاب است

# ندویر فاهی باشد

گاه به ضرورت نیاز یا ساعات سعید و نحس خودش به آن‌ها می‌دهند نه حقی اجتماعی هم‌پیوند با حق شهروندی‌شان. این دریافت در بازگشت بر روابط جامعه-دولت تأثیر گذار است و پیامدهایی را دربر دارد. افراد و گروه‌ها به جای اینکه به طور مستقل درگیر تولید فعالیت‌های اقتصادی شوند، تمام هم‌وغم و تلاش خود را صرف نبرد بر سر توزیع منابع رانتهی-مشتقه می‌کنند. این وابستگی به دولت، شکل‌گیری طبقات اجتماعی با قدرت مستقل را محدود می‌کند، حال خواه طبقه کارگر باشد یا سرمایه‌دار. دولت‌ها و حکومت‌هایی که از محل منابع غیر مالیاتی درآمدهای کافی کسب می‌کنند، نیازی نمی‌بینند رضایت طبقات اجتماعی مختلف را جلب یا بر سر اهداف استخراج عواید و درآمدهای اضافی با شهروندان-سوزها مذاکره‌ای کنند. به جای اینکه مالیات‌دهندگان منابع مادی برای تامین کالاهای عمومی جمعی، نظیر سیاست‌های رفاهی اجتماعی را از پایین تامین کنند، دولت‌های رانتهی منابع مالی را از بالا تامین و صرف جلب وفاداری مردم یا گروه‌های خاص نسبت به حکومت «پاتریمونالیستی»<sup>۱</sup> خود می‌کنند.<sup>۲</sup> فقدان مالیات به فقدان هرگونه التزام نظام سیاسی به مذاکره و معاهدات اجتماعی می‌انجامد و نوعی فساد و «معامله استبدادی» پایدار استقرار می‌یابد که در آن، سیاست اجتماعی، پرداخت رشوه برای جلب فرمانبرداری سیاسی است. به همین دلیل، تأثیرات دیرپای درآمد رانتهی، اقتصاد سیاسی یک کشور را از مسیر دموکراتیزه شدن و تحولات سرمایه‌دارانه‌ای که در دیگر مناطق ثروتمند اقتصاد جهانی تجربه شده، دور می‌کند.<sup>۳</sup>

چندین دهه، این برداشت از سیاست رفاهی نه تنها در بین روزنامه‌نگاران که در بین محققان دانشگاهی نیز رایج بوده است. جایی که سیاست اجتماعی معطوف به جلب حمایت یا دست‌کم همراهی اقشار فقیرتر است، سیاست رفاهی به شکل پروژه هژمونیک از تشویق ایدئولوژیکی همسو با دستگاه سیاسی سر برمی‌آورد. افسانه نجم‌آبادی مزایای رفاهی سلطنت پهلوی در دهه ۵۰ با دولت‌های اروپای غربی پساجنگ مقایسه کرده است.<sup>۴</sup> در اروپا، مالیات شهروندان تامین‌کننده «منابع مالی» لازم برای مخارج رفاهی است و سازمان‌های طبقاتی-کارگری به دولت فشار می‌آورند تا «مطالبه» تامین رفاه اجتماعی را برآورده سازد. برعکس، در ایران، مزایای رفاهی مبتنی بر استخراج نفتی و در دست دولت بود و چندان تحت تأثیر فشار کار سازمان‌یافته نبود. بر این اساس، رفاه دولتی در ایران، بیشتر شبیه قانون فقرای قرون هفده و هجده اروپا یا پیشکش‌های خیریه‌ای در بارهای امپراتوری‌های پیشامدرن بود، نه مبتنی بر قرارداد اجتماعی. «علیرضا علوی تبار» می‌گفت در جمهوری اسلامی، ویژگی‌های «آسیب‌شناختی» حکومت منبع‌آز سرشت «رانتهی» آن است.<sup>۵</sup> در ایران در هر روزنامه‌ای را باز کنی اشاره‌ای به نظریه دولت رانتهی شده است. برای مثال، روزنامه مردم‌سالاری در سال ۲۰۰۷ در تیتروژنامه اعلام کرده بود که «حکومت رانتهی دلیل فقر و تورم است».<sup>۶</sup> محققان ایران معاصر در ارزیابی‌های خود، بدون شواهد تجربی غنی فرض را بر این می‌گذارند که رانت‌های نفتی «منبع» مالی هستند و الزامات کنترل اقتدار طلبانه، «مطالبه یا تقاضایی» هستند که باعث شکل‌گیری سیاست رفاهی دولتی می‌شوند.<sup>۷</sup> آن‌ها یا تعینات سیاسی و اجتماعی این سیاست‌ها و پیامدهای آن را نادیده گرفته‌اند و یا فرض خود را بر صورت‌بندی‌های نظری مرتبط با دولت رانتهی گذاشته‌اند. این استدلال در صورتی پذیرفته بود که همه دولت‌ها به طور یکسان و در مسیرهای توسعه یکسانی شکل گرفته بودند. همچنین در

#### ترکیب ناب ایدئولوژیک

فارغ از نظم سیاسی موجود، متقاعدکننده‌ترین استدلال درباره جمهوری اسلامی این است که دولت توانسته با ترکیبی از ناسیونالیسم ایرانی، اسلام سیاسی شیعی و احساسات ضدغربی، ایدئولوژی نابی بسازد که گروه‌های اجتماعی خاصی آن را تشدید می‌کردند

صورتی که خاستگاه‌های تمامی دولت‌های رفاهی اروپایی نیز یکسان بود اما در واقعیت امر، شکل‌بندی دولت‌ها در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت اشکال بسیار متفاوتی به خود گرفته است. در نتیجه، مایه توانیم با کمک نظریات شکل‌گیری دولت رفاه، روابط جامعه و دولت را دوباره چارچوب‌بندی کنیم به نحوی که بتواند توضیح بهتری از تغییرات اجتماعی پسانقلابی ایران ارائه دهد.

#### ترکیب اسلام و نفت

اگر انقلاب سال ۵۷ ایران فقط یک تأثیر بر مطالعه انقلاب‌ها گذاشته باشد، می‌توان گفت آن تأثیر، توجه مجدد به نقش ایده‌ها در تغییرات اجتماعی کلان بوده است.<sup>۸</sup> سر برآوردن انبوهی از اندیشه‌های سیاسی آمیخته با نمادهای مذهبی، برخی از محققان را به این باور رسانده بود که برخلاف تفسیر ساختارگرایی رایج از انقلاب‌ها در اواخر دهه ۵۰، انقلاب‌ها اساساً می‌توانند «ساخته شوند».<sup>۹</sup> رهبران جمهوری اسلامی مدعی بودند که آرماندیشه‌های آنان به نوعی ابطال عملی و نظری مقولات سیاسی منبع‌آز تاریخ غرب بوده است.<sup>۱۰</sup> در نتیجه، اغلب محققان محتوای ایدئولوژیکی اسلام سیاسی شیعی را به تز دولت رانتهی اضافه می‌کنند تا بتوانند ویژگی‌های سیاسی و اجتماعی ایران پسانقلابی را تبیین کنند.

برخی از محققان نشان داده‌اند روابط دولت با جامعه، با تکیه بر اندیشه‌های مبتنی بر اسلام سیاسی که به واسطه درآمدهای حاصل از رانت‌های نفتی به شدت تقویت شده، تمامیت‌خواهانه و استبدادی است. از این منظر، حکومت می‌تواند برای حفظ نظم اجتماعی انقلابی خود، یک برنامه ایدئولوژیک منسجمی از مهندسی اجتماعی را پیاده کند. استدلال تمامیت‌خواهانه عمدتاً بر تبیین‌های اراده‌گرایانه از نظم اجتماعی تکیه دارند، زیرا فرض را بر این می‌گذارند که حکومت می‌تواند با تصور یک جهان نوین و هر آنچه برای رسیدن به آن لازم است، دست به بازسازی جامعه بزند. با این حال، خود محققان تاریخی و علمای اجتماعی مفهوم تمامیت‌طلبی را (هرچند برای تبیین صور مختلف فاشیسم یا کمونیسم به کار رفته) بارها و بارها به چالش کشیده‌اند و آن را مسأله‌آمیز دانسته‌اند.<sup>۱۱</sup> همان‌طور که «چارلز کینگ» گفته است، «ترسیم مدل تمامیت‌طلبی از سیاست کمونیستی، هیچ‌وقت در حد یک مدل هم نبود. این مدل هرگز نمی‌توانست چگونگی پیوند عناصر مختلف سیستم را تبیین کند، چون بر این فرض استوار بود که زور سبانه متغیر کلیدی در این مدل بوده است».<sup>۱۲</sup> این اعتقاد وجود دارد که دولت‌های تمامیت‌طلب ظرفیت دولتی فوق‌العاده‌ای برای تحقق دیدگاه‌های آرمانشهری خود دارند. با این حال، تجربه نشان داد که درک عمومی نسبت به سطح فوق‌العاده قدرت تمامیت‌طلبانه، اغلب مبتنی بر تبلیغات این دولت‌ها (و البته دشمنان‌شان) بود، نه تحلیل روابط واقعی دولت و جامعه.<sup>۱۳</sup> همان‌طور که «جان رورنر مولر»<sup>۱۴</sup> در بحث رژیم موسولینی در ایتالیا نشان داده، با اینکه روشنفکران اصطلاح تمامیت‌طلبی یا توتالیتر را برای توصیف حکومت جدید وضع کردند، حزب فاشیست برای اینکه به توتالیترایسم «مناسب» دست یابد، تن به مصالحه‌های بسیاری دارد.<sup>۱۵</sup>

اما فارغ از نظریه نظم سیاسی تمامیت‌طلب، متقاعدکننده‌ترین استدلال درباره جمهوری اسلامی این است که دولت توانسته با ترکیبی از ناسیونالیسم ایرانی، اسلام سیاسی شیعی و احساسات ضدغربی، ایدئولوژی نابی بسازد که گروه‌های اجتماعی خاصی





پارادایم رانتگرا  
طیفی مفهومی  
ایجاد کرده که در  
یک سو، شاخه‌ای  
از دولت‌های مولد،  
مسئولیت‌پذیر  
و کارآمد را قرار  
می‌دهد و در طرف  
دیگر، شاخه‌ای  
از دولت‌های  
استخراجی،  
تخصیصی و فاسد

مالیات‌گیری از عواید «تولیدی» و دستمزدهای فعالیت‌های اقتصادی داخلی نظیر کارخانه‌های صنعتی یا کشاورزی بر رانت خارجی تکیه داشته باشد، الگوی سرمایه‌گذاری دولت را به سمت واردات و مصرف تحریف می‌کند و از صورت‌بندی سرمایه‌داری و ایجاد کارخانجات دور می‌کند.<sup>۱۹</sup> دولت رانتیر «چنان از مردم استقلال می‌یابد که نمی‌توان مثال‌اش را در کشورهای دیگر یافت» و قابلیت دولت برای توزیع این رانت‌ها بدون ضمانت اجرایی یا گروه‌های ذی‌نفع قدرتمند، تمایلات اقتدارگرایانه آن را افزایش می‌دهد.<sup>۲۰</sup> تحلیل مهدوی از پهلوی، به طور کلی چشم‌انداز نظری بسیار گسترده‌ای در باب تأثیرات منفی دولت‌های رانتیر ارائه می‌کند.

«هما کاتوزیان»، تحلیلگر تاریخی نیز استدلال مشابهی را برای دوره پیش از انقلاب سال ۵۷ به کار می‌برد. دولت‌های مدرن درآمدهای خود را از محل اخذ مالیات از سرمایه و کار به دست می‌آورند. به زعم وی، در دولت‌های رانتیر، طبقات اجتماعی برای اشتغال، سرمایه و رفاه به دولت وابسته‌اند.<sup>۲۱</sup> دولت این منابع را صرف این می‌کند که دستگاه اداری و نظامی خود را بازتولید کند، گروه‌های اپوزیسیون بالقوه را به همکاری آلوده بکشاند و آن‌ها را به شکل مشتریانی رام و سر به زیر درآورد، و به جای سرمایه‌گذاری به مصرفی متمرکز و محدود تکیه کند. همان‌طور که بعدها محققان گفتند، دولت‌های رانتیر آنتی‌تز اخلاق پروتستانی «ماکس وبر» هستند.<sup>۲۲</sup> این حکومت‌ها به جای تولید و انباشت، استخراج و خرج می‌کنند. چون نخبگان سیاسی در دولت‌های رانتیر می‌توانند درآمد بادآورده‌ای را از بازار جهانی به دست آورند، نه تنها خود را مدیون مردم نمی‌دانند، بلکه شهروندان ناچارند برای بهبود معیشت خودشان رفتارها «رانتجویانه» انجام دهند (۲۳). این امر می‌تواند به بسط نفوذ «اخلاقیات» یا «ذهنیتی» رانتی در بین مردم منجر شود، و به جای اخلاقیات مدنی مشارکت سیاسی، مجموعه منفعلی از هنجارهای وفادارانه نسبت به شبکه‌های حمایتی به وجود آید. اگر شعار انقلاب سال ۱۳۵۶ آمریکا «مالیات بدون حق نمایندگی نه» بود، دولت رانتیر ایده‌آل به گزاره ضدموکراتیک عکس آن تجسد بخشید: «هیچ مالیاتی ضروری نیست؛ از این رو، هیچ فشاری به جریان‌های نمایندگی سیاسی نمی‌آید» (۲۴). پارادایم رانتگرایی اصلی یک طیف مفهومی ایجاد کرده که در یک سو، شاخه‌ای از دولت‌های مولد، مسئولیت‌پذیر و کارآمد را قرار می‌دهد (همسو با جوامع مدنی خودگردان) و در طرف دیگر، شاخه‌ای از دولت‌های استخراجی، تخصیصی و فاسد (همسو با جوامع مدنی تحت انقیاد) (۲۵). تحت تأثیر این ایده‌ها، همه‌جا از ایرانی‌های شنویم که نفت روزگار ملت ما را «سیاه» کرده است، سیاهی این منبع نه تنها باعث فراخواندن مداخله خارجی شده، بلکه موجب بسط یک «اقتصاد رانتجویانه» فاسدی شده که باعث شکل‌گیری و بازتولید طبقه‌ای شده که از دولت ارتزاق می‌کنند. در سرتاسر تاریخ سیاسی خود جمهوری اسلامی شاهد این اتهام به سلطنت پهلوی هستیم که دولت شهروندان «وابسته» را ارتزاق می‌کرد. رادیکال‌های انقلابی دهه ۶۰ این ادعا را بر ضد دولت پهلوی به کار می‌بردند؛ تکنوکرات‌های اکبر هاشمی‌رفسنجانی در دهه ۷۰ اقتصاد دهه ۶۰ اقتصاد جنگ نامید؛ اصلاح‌طلبان لیبرال دوره محمد خاتمی، نهاد‌های دولت هاشمی را نهاد‌هایی مسئولیت‌ناپذیر و غیر پاسخگوی تحت حاکمیت نخبگان محافظه‌کار می‌دانستند و در دهه ۸۰ محمود احمدی‌نژاد بر ضد رییس‌جمهورهای «لیبرال» پیشین خود جهت‌گیری کرد.<sup>۲۶</sup> بسیاری از ایرانیان دائماً این ادعا را تکرار

آن را تشدید می‌کردند. این ترکیب ایدئولوژیک هم‌مبناهایی را برای حامیان فعال تبلیغات حکومتی فراهم می‌کرد و هم نهاد‌های نمایندگی یا دست‌کم، تاکتیکی برای حکومت بود که طوری وانمود کند که مطابق علایق و سلاطین اکثریت جمعیت عمل می‌کنند. در اینجا ما وارد عرصه بسیار فربه‌ای از علوم اجتماعی می‌شویم که ایده‌های هنجارین و ایدئولوژی‌های سیاسی را با جنبش‌های اجتماعی و حاکمیت دولت پیوند می‌زند.<sup>۲۷</sup> در مورد ایران، محققان توجه زیادی به پیشگامان و مولفه‌های اندیشه‌ها، گفتمان‌ها و شعارهای دوره انقلاب کرده‌اند.<sup>۲۸</sup> با این حال، به راحتی نمی‌توان توضیح داد چگونه مجموعه خاصی از ایده‌ها نه تنها در دولت‌های پس‌انقلابی جا باز کرده‌اند، بلکه چگونه آن دولت‌ها توانسته‌اند در چند دهه از مجموعه منسجمی از ایده‌ها برای حفظ و بسط ساختارهای نهادی خود بهره‌برد. محققان، شاید هم‌عامدانه تلاش چندانی برای فهم این امر در ایران نکرده‌اند. ترکیب اندیشه نخبگان حاکم ایران و عوامل‌شان در سه دهه گذشته چندان منسجم یا یکپارچه نبوده است. حتی اگر یکپارچه هم می‌بود، ترجمه اجتماعی این ایده‌ها به نهاد‌هایی دیرپا (در مورد ایران، روتین‌سازی یک اقتدار کاریزماتیک انقلابی که به این ایده تحقیقی اجتماعی می‌بخشید)، به میانجی عوامل مداخله‌گر دیگری نظیر ساختار اجتماعی پیشاموجود، گروه‌های اپوزیسیون خارج از حکومت، جایگاه آن در نظام اقتصاد جهانی یا منازعات بر سر قدرت در میان خود نخبگان انقلابی ممکن شده است.<sup>۲۹</sup> همان‌طور که «فرد هالیدی»<sup>۳۰</sup> و «حمزه علوی» در مورد خاورمیانه گفته بودند، باید در مورد اطلاق پیامدهای تاریخی به جریان‌های ایدئولوژیکی حزم و احتیاط لازم را به خرج داد: «معنای اصطلاحات یا نامادهای خاص به شدت موقعیتی است، یعنی توسط نیروهای سیاسی و وضعیت‌های خاص تعیین می‌شود. ایدئولوژی‌ها انعطاف‌پذیری بی‌نهایتی ندارند... اما آنقدر شکل‌پذیر هستند که امکان تفاسیر و استفاده‌های مختلف را بدهند».<sup>۳۱</sup> قطعاً، بحث‌ها بر سر سیاست اجتماعی و اقتصادی در دوره پس‌انقلابی ایران تا حدی مبتنی بر فقه اسلامی بوده است. با این حال، همان‌طور که در فصول بعدی نشان خواهیم داد، این مباحث به خاطر فشار رقابت نخبگان و بسیج توده‌وار در برابر نهاد‌های دولتی، «شکل‌پذیری» بسیار بالایی داشتند.

بسیاری از محققانی که توجه چندانی به تبیین‌های مذهبی یا ایدئولوژیکی ندارند، استدلال رانتیر محور را ترجیح می‌دهند. برای مثال، وقتی «لاری دیاموند»<sup>۳۲</sup> با این سوال مواجه می‌شود که «چرا هیچ دموکراسی عربی‌ای وجود ندارد؟»، تبیین‌های فرهنگی-مذهبی را کنار می‌گذارد و به جای آن به «ساختارهایی می‌پردازد که در آن نفت موجب تحریف کارکرد طبیعی دولت، بازار، ساختار طبقاتی و ساختار تشویقی تمام عیار می‌شود» (۱۸). دیاموند با کمک «حسین مهدوی»، یکی از اندیشمندان اجتماعی ایران، صورت‌بندی اصلی دولت رانتیر را ترسیم می‌کند. مهدوی مفهوم اقتصاد رانتی را از اقتصاد سیاسی کلاسیک بیرون می‌کشد تا بتواند نظام پیشین جمهوری اسلامی، یعنی سلطنت پهلوی را تحلیل کند. او معتقد است منشاء منابع اقتصادی بر پتانسیل رشد اقتصادی و نیز دموکراسی‌سازی تأثیر بسزایی می‌گذارد. بخصوص، اینکه دولت به جای تکیه بر

پارادایم‌های  
رانتگرایی



می کنند که حکومت «فقرا را خریده است» یا اینکه طبقه ای از وابستگان و «وابستگان» به دولت وجود دارد که گروه نابی از وابستگان از رانت های نفتی را ایجاد می کند. این ادعا مساله بنیادینی ایجاد می کند که در خصوص تمامی کشورهای مبتنی بر نظام های رفاهی می تواند صدق کند.<sup>۲۷</sup> فارغ از طبقه اجتماعی یا گروه منزلتی افراد، اکثر ایرانیان این ادعا را مطرح می کنند که طبقه اجتماعی یا گروه منزلتی دیگری از عواید نفتی بهره می برد و طبقه یا گروه آنان خیر. به علاوه، تاریخ ایرانیان توجه چندانی به تاریخ دولت رانتی نداشته است. ما در ایران دو دهه داشتیم که درآمدهای نفتی به طرز بی سابقه ای به رفاه اجتماعی اختصاص یافته بود (یعنی دهه ۵۰ و ۸۰)، که با دو اعتراضات عظیم و مداوم در تاریخ مدرن این کشور همراه بود. اگر رفاه نوعی رشوه و باج دولتی باشد، نباید این دوره ها شاهد این رخدادها می بودیم. محققان علوم اجتماعی به طور گسترده ای نسل اول نظریه دولت رانتیر را مورد نقد قرار داده اند.<sup>۲۸</sup> مطالعات ملی پیوند میان همبستگی های آماری رشد اقتصادی کارگران و اقتدار گرایی فزاینده را در دولت های رانتیر مورد تردید قرار داده اند.<sup>۲۹</sup> همان طور که محققان تاریخ اقتصادی گفته اند، حضور رانت های دولتی می تواند برای بسط رشد اقتصادی حیاتی باشد.<sup>۳۰</sup> رانت، به مثابه درآمد حاصل از فعالیت اقتصادی تعریف شده که درآمدی بسیار بیش از هر فعالیت اقتصادی دیگر در بازار آزاد کاملاً رقابتی داشته، مانع پیشرفت در تاریخ سرمایه داری نیست. همان طور که «ژوزف شومپتر» اقتصاددان گفته است، رانت، وعده سودهای کلانی می دهد که یک کارفرما را از یک فعالیت به فعالیت دیگر جدا می کند؛ چیزی است که سرمایه داری را چنین سازنده و چنین مخرب می کند.<sup>۳۱</sup> تمامی دولت های سرمایه داری، به نحوی از انحاء در دوره ای، دولت های رانتی بوده اند.<sup>۳۲</sup> این طور نیست که در تاریخ توسعه سرمایه داری آمریکا و اروپای قبل از قرن بیستم شاهد هیچگونه رفتارهای رانتجویانه نبوده باشیم. در عوض، مرتباً از جیب رقابت های خارجی به تولید رانت برای صنایع داخلی

V

#### تیمونی میچل:

اکثر کسانی که در خصوص مساله «دولت رانتیر» یا «مصیبت نفت» قلمفرسایی می کنند، حرف زیادی درباره ماهیت نفت و چگونگی تولید، توزیع و استفاده از آن نزده اند

خودشان می پرداختند.<sup>۳۳</sup>

پاسخ نظریات دولت رانتیر این است که درآمد رانتی حاصل از تولید صنعتی، «خوب» است، اما درآمد رانتی که از تولید کالا به دست می آید «بد» است. باید گفت کسب درآمد از محل تولید صنعتی، الزاماً ساختار یکسانی تولید نکرده و پیامدهای سیاسی بسیار متنوعی برای این کشورها داشته است. همین موضوع هم در مورد کشورهایی که درآمدهای نفتی را از تولید کالا به دست می آورند، صادق است. درست است که رانت های نفتی، شکل بندی کنونی دولت نیجریه را به وجود آورده، اما شکل بندی دولت نروژ را نیز به وجود آورده است.<sup>۳۴</sup> همان طور که «تیموتی میچل»<sup>۳۵</sup> گفته: «اکثر کسانی که در خصوص مساله «دولت رانتیر» یا «مصیبت نفت» قلمفرسایی می کنند، حرف زیادی درباره ماهیت نفت و چگونگی تولید، توزیع و استفاده از آن نزده اند»<sup>۳۶</sup>. از این رو، ارزیابی های جدیدتری که بر نظریه های رانتی تکیه دارند، جعبه سیاه دولت های رانتی را باز کرده و به تنوعات بسیار گسترده در ائتلاف نخبگان و معاهدات اجتماعی آن ها نیز نگاهی انداخته اند. «کیرن آعزیز اچودی»<sup>۳۷</sup> نشان داده چگونه صادر کنندگان نفت در عربستان سعودی و یمن، با اینکه با فشارها و فرصت های مشابهی از طرف اقتصاد جهانی مواجه اند، به خاطر تفاوت های شکل بندی دولتی و طبقاتی شان، استراتژی های صنعتی سازی و آزادسازی اقتصادی بسیار متفاوتی را در پیش گرفته اند.<sup>۳۸</sup> «دیوید والدنر»<sup>۳۹</sup> معتقد است که ترکیه و سوریه (با اینکه سوریه در دهه ۵۰ دولتی رانتیر شد)، هر دو به خاطر سطوح بالای تضاد نخبگان شان، که دولت شان را مجبور می کرد دست به ائتلاف های فراطبقاتی بسیار گسترده زنند، نتوانستند دولت های استقرار یافته موفقی ایجاد کنند.<sup>۴۰</sup> «میشل هرب»<sup>۴۱</sup> حکومت های سلطنتی سرشار از نفت خاورمیانه را ارزیابی کرده و سوای تکیه آن ها بر درآمدهای نفتی، بر اساس شبکه های نخبگان داخلی شان، شانس آن ها برای ثبات یا بی ثباتی بررسی کرده است.<sup>۴۲</sup> «استفان هرتوگ»<sup>۴۳</sup> می گفت: «استقلال ظاهر اقدر تمند دولت های رانتیر که از جوامع خودشان



## در مورد ایران، با تغییرات در بهای نفت جهانی، چندان شاهد تغییرات در سیاست اجتماعی و اقتصادی دولت نیستیم

و کالاهای اساسی را قطع کند، و بودجه پروژه‌های عمرانی و توسعه‌ای را افزایش دهد.

از زمان مهدوی، مدلی که معاهده مالی میان حکومت و مردم مبتنی بر اخذ مالیات را ساز و کار اصلی دموکراسی‌سازی سیاسی می‌داند، در قلب نظریه دولت رانتی قرار گرفته است. همان‌طور که جامعه‌شناس سیاسی، «ویکتور منالدو»<sup>۱۳</sup> گفته است، با این حال «اینکه کلید حکمرانی دموکراتیک، واقعا حاصل از معاهده مالی میان حاکم و افراد تحت حکومت است، چندان هم بدیهی نیست»<sup>۱۴</sup>. حکومت‌های مطلقه، از «بیسمارک» در آلمان تا «چیانگ کای چک»<sup>۱۵</sup> در تایوان، بر نظام‌های مالیاتی موفق میان نخبگان و توده‌ها و انواع مختلف ائتلاف‌های سیاسی متکی بودند. گروه‌هایی که مالیات می‌پردازند، همیشه برای دموکراسی‌سازی به حکومت فشار وارد نمی‌کنند و نمی‌توانند صرفا با تکیه بر ساز و کار مالیات‌پردازی به دولت، به طور دموکراتیک و جمعی مشکلاتشان را حل کنند. برعکس، منالدو فهرستی از دولت‌هایی را می‌آورد که «با ساز و کارهایی متفاوت از نمایندگی مبتنی بر پرداخت مالیات، توانسته‌اند دموکراتیک شوند». در مکزیک که نفت مهمترین منبع درآمدی دولت است، «رقابت بین گروه‌های که از این عواید برخوردارند و گروه‌هایی که از آن برخوردار نیستند، موجب دموکراسی‌سازی از پایین شده است». در شیلی، در قرن نوزدهم، وقتی دولت به شدت بر صادرات مواد معدنی تکیه داشت، شکاف در نخبگان اقتصادی موجب شد هر دو طرف مجبور شوند حق رای عمومی را بسط دهند «تا بتوانند منافع خودشان را در برابر نخبگان رقیب پیش برند». در کلمبیا که بر تولید نفت و قهوه تکیه داشت، «نخبگان سیاسی که به دو دسته تقسیم شده بودند، برای جلوگیری از خشونت با دموکراسی‌سازی موافقت کردند». در ترینیداد و توباگو که سرشار از گاز بود، وقتی نخبگان دیدند ارزش کالاهای عمومی‌ای که عرضه می‌شود، ارزشی بالاتر از سیاست‌های حمایتی قیم‌مآبانه دارد، پیگیر پیشبرد دموکراسی‌سازی شدند.<sup>۱۶</sup>

اما این سه رویکرد در گفتمان معاصر درباره ایران وجود ندارد. بالاخره نفت دولت را قوی‌تر می‌کند یا ضعیف‌تر؟ جامعه ایرانی را بیشتر منفعل کرده یا کمتر؟ اندازه دولت را بزرگتر کرده یا نه؟ و اگر این‌طور است، اندازه ایده‌آل دولت در کشورهای با درآمد متوسط چقدر است؟ نظریات رانتیر درباره ایران، توضیح چندان‌ی درباره تغییر اجتماعی نمی‌دهند، اینکه چه کسانی اعتراض کرده‌اند، چه کسانی اعتراض نکرده‌اند و چرا؟ همان‌طور که اندیشمندان سیاسی، «دیوید والدن»<sup>۱۷</sup> و «بنیامین اسمیت»<sup>۱۸</sup>، تأکید کرده‌اند، «برای درک عملکرد دولت‌های با منابع مالی غنی، باید آن‌ها را در رویکردهای کلان‌تر دولت‌سازی فهم کرد». آن‌ها معتقدند که ما باید به جای «تمرکز بر نتایج حاصل از منابع سرشار کشورها، بر نظریات جامع‌تر شکل‌بندی دولت تکیه کنیم»<sup>۱۹</sup>. این امر در مورد حکومت‌های خاورمیانه بیشتر قابل تعمیم است. همان‌طور که «روجر اوون»<sup>۲۰</sup> مورخ گفته، ما باید «این تصور را که جوامع این منطقه شکل متمایز و متفاوتی از رفتار سیاسی، اجتماعی و مذهبی دارند، دور اندازیم»<sup>۲۱</sup>. از این رو، همان‌طور که در ادامه خواهیم گفت، یکی از رویکردهای مفیدتر، ایران را کشوری با درآمدی متوسط در جهان سوم سابق فرض می‌کند. تجربه ایرانی بسیار مشابه فرایند تاریخی‌ای است که بسیاری از دولت‌های غیراروپایی دیگر داشته‌اند.<sup>۲۲</sup> شکل‌بندی دولت در ایران در قرن گذشته حاکی از خصلت‌های حاکمیت بوروکراتیک متمرکز و نیز شبکه‌های قدرت شخص‌محورانه بوده است.<sup>۲۳</sup> ما برای اینکه

حفاظت می‌کنند، منجر به چندپارگی نهادی و بوروکراتیک در دو نسل حاکم شده است»<sup>۲۴</sup>. این اتفاق در حالی رخ داده که دولت عربستان سعودی، مانند یک «جزیره‌ای از کارآمدی»، شرکت‌های دولتی سودآور با مدیریت درستی ایجاد کرده که این منبع نفرین شده را به مبارزه می‌طلبد.<sup>۲۵</sup> در مجموع، همان‌طور که «گیون اکروهلک»<sup>۲۶</sup> می‌گوید: «نظریه رانتیر، که در خاورمیانه زیاد به کار می‌رود، اقتصادی سیاسی است که امور سیاسی را نادیده می‌گیرد»<sup>۲۷</sup>.

نسل دوم نظریات رانتیر در پاسخ به انتقادات، ادعاهای محدودتری را درباره این منبع نفرین شده مطرح کرده‌اند. حالا آن‌ها میگویند رانت‌های نفتی فقط وقتی که نهادهای اقتدارگرایی غیرپاسخگو آن را به دست آورند و آن هم در دوره‌های خاصی که قیمت این کالا بسیار بالا می‌رود، خوب نیستند.<sup>۲۸</sup> هنوز، مساله کلیدی نظریه رانتیر سر جای خود باقی است. بر اساس این نظریه به خاطر رانت‌های نفتی، نهادهای دولتی درون‌زا محصول برابند داخلی این جوامع نیستند. اگر دسترسی به رانت‌های نفتی، ساختار اقدامات دولتی را تعیین می‌کند، بنابراین باید با تغییر در درآمدهای نفتی نیز شاهد تغییراتی در اقدامات دولتی باشیم. همان‌طور که چودری درباره پادشاهی سعودی گفته بود: «میزان تقویت یا تضعیف اقتصاد سیاسی آن»، یعنی چگونگی عملکرد شبکه‌های دولتی در نظام حاکم، به سازمندی و بافتار نهادهای حاکم بر اقتصاد بستگی دارد»<sup>۲۹</sup>. در مورد ایران، با تغییرات در بهای نفت جهانی، چندان شاهد تغییرات در سیاست اجتماعی و اقتصادی دولت نیستیم. برای مثال، در اواخر دهه ۷۰، وقتی بهای نفت جهانی به پایین‌ترین سطح خود رسیده بود، جمهوری اسلامی در دولت محمد خاتمی بودجه نهادهای رفاهی نظیر سازمان تأمین اجتماعی و کمیته امداد را افزایش داد. در همان حال، دولت خاتمی بسیاری از مخارج دیگر دولت را کاهش داد. برعکس، در دوره بالاترین قیمت ثبت‌شده نفت در سال‌های ۸۶ تا ۹۰، دولت محمود احمدی‌نژاد تلاش کرد یارانه‌های انرژی



دیدگاه فراخ‌تر و جامع‌تری نسبت به این فرایند داشته باشیم، باید توضیح دهیم که چه چیزی صور خاص حاکمیت و نیز نهادهای سیاسی را مشروط و موقوف به خودش کرده که چنین روابط جامعه و دولتی از آن سربرآورده است.

یکی از رویکردهایی که در برابر رویکردهای مبتنی بر رانتگرایی، ایران پس از انقلاب را تبیین کرده، رویکرد دولت پوپولیستی بود. ما در تاریخ ایرانی شاهد ویژگی‌های خاصی هستیم.<sup>۵۰</sup> «حسین بشیریه» که

شاید تاثیرگذارترین اندیشمندان سیاسی در ایران پس از انقلاب است، در مطالعه‌ای سیستماتیک‌تر استدلال می‌کند که جناح روحانیون رادیکال در ائتلاف انقلابی سال ۵۷ تحت زعامت آیت‌الله خمینی، برخلاف جماعت لیبرال معتدلی که در دولت موقت [بازرگان] پست‌هایی را اشغال کرده بودند، می‌دانستند که «هرگونه تلاش برای استقرار سلطه پایدار مستلزم ایجاد فشار از طبقات پایین‌تر است».<sup>۵۱</sup> در نتیجه، نخبگان در جمهوری اسلامی منابع دولتی را صرف بسیج حامیان خود در طبقات پایین بر ضد گروه‌های دموکراتیک اپوزیسیون داخلی یا خارجی کردند که حکومت‌شان را به چالش می‌کشید.

با این حال، این توضیح مبتنی بر رویکرد پوپولیستی از ایران، یک ایراد دارد. گروهی از محققان معتقدند هسته سیاست ایران بر اساس شبکه‌های شخصی مبتنی بر حامیان و مشتریان، یا به عبارت دیگر، برخی مقامات و طرفداران آن‌ها در بازار، بانک‌ها، موسسات صنعتی، بنیادهای غیردولتی و سازمان‌های نظامی، عمل می‌کند.<sup>۵۲</sup> بر این اساس، این رویکرد نئوپاتریمونالی تمرکز تحلیلی خود را از منابع درآمد حکومت نظیر نفت برمی‌دارد و به این نگاه می‌کند که دولت با این درآمدها چه کار می‌کند. از وقتی «ربرت مرتون» جامعه‌شناس به بررسی خدمات رفاهی

### فراخ‌تر از پوپولیسم

۷

#### معضل پوپولیسم

وقتی تغییرات شگفت‌آوری در ایران رخ می‌دهد، چیزی که معمولاً در ایران رایج است، وقتی نمی‌توانند تبیینی از آن به دست دهند، تنها چیزی که به آن پناه می‌برند، پوپولیسم است. با این حال، چون این کلمه در سرتاسر جهان در بسترهای سیاسی بسیار مختلفی به کار رفته، بسیار مبهم است

در شهرهای ایالات متحده که توسط نهادهای سیاسی بزرگ تامین می‌شد، پرداخت، این رویکرد در ترانزیر غلبه کرده است. همان‌طور که مرتون گفته «باید توجه داشته باشیم که نه فقط اعانه‌ها و کمک‌هزینه‌هایی که پرداخت می‌شود، بلکه شیوه ارائه آن هم بسیار مهم است».<sup>۵۳</sup>

در عین حال، مشکل تبیین‌های نئوپاتریمونالی این است که نمی‌تواند الگوهای نهادی متغیر توزیع منابع دولتی را تبیین کند. همچنین نمی‌تواند پوشش‌های انتخاباتی در ایران را تبیین کند که بارها این شبکه‌ها را ارتقا بخشیده و ائتلاف‌های سیاسی نخبگان را در جمهوری اسلامی بازتنظیم کرده است. وقتی تغییرات شگفت‌آوری در ایران رخ می‌دهد، چیزی که معمولاً در ایران رایج است، وقتی نمی‌توانند تبیینی از آن به دست دهند، تنها چیزی که به آن پناه می‌برند، پوپولیسم است. با این حال، چون این کلمه در سرتاسر جهان در بسترهای سیاسی بسیار مختلفی به کار رفته، بسیار مبهم است. همان‌طور که «اریک تاکارت» گفته است، پوپولیسم «دارای یک کیفیت بنیاداً بوقلمون‌صفتانه» است، چون «همیشه به رنگ محیطی در می‌آید که در آن شکل می‌گیرد».<sup>۵۴</sup> تعریفی ساده و سردستی از پوپولیسم وجود دارد: «بسیج سیاسی توده‌ای در انتخابات به طوری که نخبگان استقرار یافته را به چالش می‌کشد».<sup>۵۵</sup> با این حال، این تعاریف حداقلی، تا حدی به فهم نهادهای سیاسی سربرآورده از چالش‌های توده‌ای کمک می‌دهد.<sup>۵۶</sup>

همان‌طور که کنت رابرتز از بررسی‌های خود در آمریکای لاتین دریافت، چهار برداشت رقیب از پوپولیسم وجود دارد: یکی از منظر جامعه‌شناسانه که پوپولیسم را ائتلاف میان جناح نخبه و طبقات اجتماعی مختلفی می‌داند که در مراحل اولیه صنعتی شدن رخ می‌دهد؛ یکی از منظر اقتصادی که پوپولیسم را گشاده‌دستی و خیر و بخشش مالی با سیاست‌های بازتوزیعی می‌داند که معطوف به فرونشاندن میل اجتماعی به مصرف توده‌ای هستند؛ یکی از رویکرد ایدئولوژیک که پوپولیسم را به شکل گیری گفتمان منازعه میان «مردم» و «فرد مقتدر» پیوند می‌زند و در آخر، از منظر نهادی-سیاسی که پوپولیسم را با ساز و کارهای بسیج سیاسی بالا به پایین از سوی رهبرانی که بر ویژگی‌های شخصی خود تکیه دارند می‌داند که یا انواع صور نهادی میانجی‌های سیاسی را تضعیف می‌کند و یا دور می‌زند.<sup>۵۷</sup> «اریک ویلند»<sup>۱۷</sup> می‌گفت این مفهوم چنان بسط یافته که به موارد بسیاری قابل اطلاق است، به همین دلیل می‌خواست با یک استراتژی این تعریف را محدود کند: «زمانی می‌توان شاهد پوپولیسم بود که رهبران حاکمیت خودشان را بر بنیان حمایت گسترده، اما خام و غیرنهادینه-شده توده‌های سازماندهی نشده بنا کنند».<sup>۵۸</sup> در مقابل استراتژی پوپولیستی، دو رویکرد آلترناتیو دیگر وجود دارد. نخستین رویکرد، نئوپاتریمونالیسم است، یعنی حاکمانی است که برای جلب حمایت از حکومت‌شان با گروه‌های اجتماعی کوچک روابط غیررسمی برقرار می‌کنند. دومین رویکرد، آلترناتیو پوپولیسم را احزاب سیاسی رسمی‌ای می‌داند که با توسل به پیوندهای سازمان یافته با مجموعه‌های صنفی، نظیر اتحادیه‌های کارگری یا انجمن‌های کشاورزی روستایی، حکومت را در دست می‌گیرند. با این حال، «ویلند و رابرتز»، بعد از بحث و جدل مفهومی مفصل، به یک نتیجه واحد می‌رسند: پوپولیسم به هیچ وجه شکل، دائمی حکومتداری نیست. پوپولیسم یکی از روش‌های حکومت است که «ناپایدار و گذرا» است که یا «شکست می‌خورد و اگر هم موفق شود، خود را به شکل متفاوتی از حکومت که مبتنی بر





به زعم بسیاری  
از نظریه پردازان  
اولیه‌ای که  
بر آمدن دولت  
رفاه را تبیین  
می کردند، خود  
صنعتی سازی  
مستلزم  
حکومتی است  
که در باز تنظیم  
و حفاظت حیات  
اجتماعی مداخله  
بیشتری کند

نظریه نوسازی افتم، روابط میان دولت و جامعه را تبیین کنیم. این تحلیل بر این فرض استوار است که سیاست نئوپاتریمونالی، طرف دیگر، یعنی طرف فاسد و سستی دولت‌های بوروکراتیک مدرن و کارآمد است. «جفری وینترز»<sup>۵۹</sup> این سازوکار اجتماعی را به شکل «قدرت بسیج» بازتعریف و چارچوب‌بندی مجدد می‌کند که بر اساس آن، بسیج توده‌وری که با ایجاد «شبکه‌های شخصی و افقی که بر سازنده چگونگی تخصیص زمان و انرژی شخصی هستند»، می‌تواند شبکه‌ای از نخبگان قدرت بر سازد. هرچند وقوع قدرت بسیج توده‌وار بسیار نادر است و حفظ آن هم بسیار دشوار، اما می‌تواند منابع قدرت اجتماعی نخبگان حاکم را از بین ببرد. این طغیان‌ها می‌تواند «برای منافع نخبگان حاکم و اقلیت متنفع غیرقابل پیش‌بینی و ویرانگر باشد»<sup>۶۰</sup>. من در این کتاب، از تعریف پوپولیسم به منزله نظام حاکمیتی ثابت خودداری می‌کنم. در عوض، به تبیین صور خاص سازمان‌های رفاهی برآمده از لحظات بسیج توده‌ای خواهیم پرداخت که شبکه‌های نخبه حاکم را به چالش می‌کشد و یا محدود و سرنگون می‌کند.

دولت رفاه  
به منزله  
چشم اندازی  
جامعه‌شناختی

برای اینکه بتوانیم برای فهم ایران معاصر، اصطلاح «دولت رفاه» را به کار ببریم، باید سوال پیشین را دوباره بپرسیم. چرا دولت‌های رفاه همه جا هستند؟ اغلب جایی هم که سیاست‌های رفاه اجتماعی دولتی نباشد، شاهد سیاست‌های آلترناتیوی هستیم. چیزی که هم در حوزه بازار و هم مسکن می‌توان دید. علاوه بر مداخله دولت در بازار کار، سیاست‌های مالیاتی، صندوق‌های بیمه و برنامه‌های سلامت، مردم می‌توانند با تکیه بر درآمدهای حاصل از دستمزد، پس‌انداز شخصی، اجاره ملک، انجمن‌های پرداخت اعانه‌های متقابل یا انجمن‌های خانوادگی، ریسک یا مخاطرات اجتماعی خود را کاهش دهند. صور رفاه غیردولتی، الزاماً سستی نیستند، زیرا از میان رفتن میثاق رفاه دولتی، می‌تواند باعث شکل‌گیری شبکه‌های نوینی از اعانه متقابل و کمک هزینه‌های اجتماعی شود.<sup>۶۱</sup> در عین حال، «دگرگونی بزرگ» قرن نوزدهم، ورود روزافزون کالایی‌سازی بازاری به حیات و زندگی روزمره بود. حالا که زندگی مردم از پیوندهای اجتماعی سنتی پیشین که تا حدی آن‌ها را محافظت می‌کرد جدا شده‌اند، این مساله باعث تشدید عدم تأمین و نامنی آنان می‌شود. «جنبش مضاعف»ی که «کارل پولانی» توصیف می‌کند، یعنی جایی که دولت ناچار می‌شود بازار را دوباره تنظیم کند و باز تولید اجتماعی را کالایی‌زدایی کند. صرفاً یک نظریه پردازی در باب محدودیت‌ها و مشکلات سرمایه‌داری افسار گسیخته نیست.<sup>۶۲</sup> جنبش مضاعف تفسیری خاص از خاستگاه‌های دولت رفاه نیز هست.

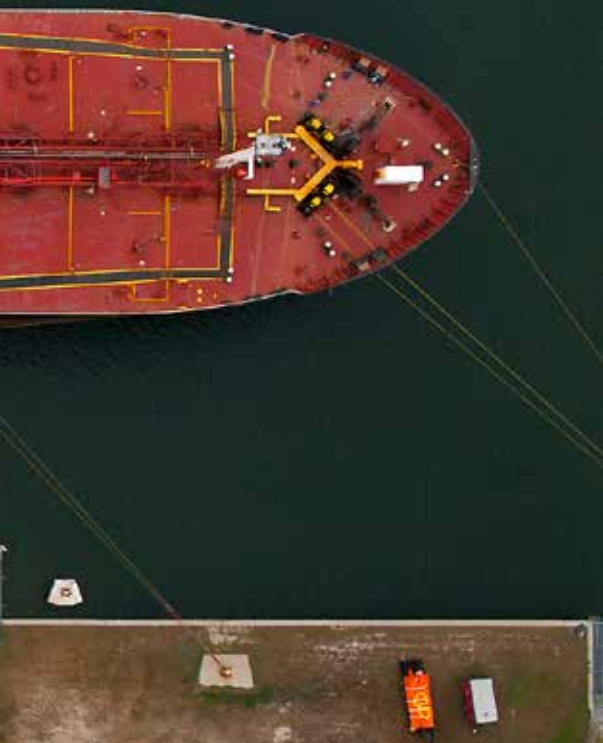
به زعم بسیاری از نظریه پردازان اولیه‌ای که بر آمدن دولت رفاه را تبیین می‌کردند، خود صنعتی‌سازی مستلزم حکومتی است که در باز تنظیم و حفاظت حیات اجتماعی مداخله بیشتری کند. درست است که کلمات «Sozialstaat» و «Sozialpolitik» بعدها در میانه قرن نوزدهم در آلمان سر بر آوردند، اما اصطلاح «دولت رفاه» از اواخر دهه ۳۰ در بریتانیا و به شکل تبلیغی علیه «دولت جنگ» آلمان نازی رایج شده بود.<sup>۶۳</sup> در عین حال، دولت رفاه بریتانیا، بخصوص در طرح برنامه پوریجی سال ۱۹۴۲، پیامد طبیعی تحول دیرپای سرمایه‌داری در بریتانیا و نیز نمونه‌ای فرض می‌شد که کشورهای دیگر، سرانجام با صنعتی‌سازی اقتصادهای

استراتژی‌های غیر پوپولیستی است تغییر می‌دهد»<sup>۵۹</sup>.

در خاور میانه، مفهوم پوپولیسم تاریخ دیرپایی دارد. در ابتدا، یکی از اصول بنیادین کمالیسم در ترکیه، پوپولیسم نام گرفت. جمهوری‌های عربی، از عراق تا مصر و لیبی نیز این کلمه را به کار می‌بردند تا سیاست‌های اقتصادی‌شان را که بخشی از سوسیالیسم «عربی» بود، از مدل شوروی متمایز سازند. محققان، حاکمیت دولت‌های خاور میانه در دهه‌های ۳۰ تا ۶۰ (میلادی) را درست مانند دولت‌های آمریکای لاتین در همین دوره، «پوپولیسم اقتدارگرا» می‌دانستند. هر دو منطقه، خالقی و دنبال‌کننده استراتژی‌های توسعه اقتصادی جایگزین واردات، مجموعه‌های صنفی کارگران و دهقانان رسمی، اصلاحات ارضی و مزایای اجتماعی معطوف به یک بخش دولتی بزرگ بودند. به علاوه، در سال‌های دهه ۱۹۷۰، محققان متوجه شدند که درست مانند آمریکای لاتین، صور مختلف حاکمیت استبدادی پوپولیستی در دولت‌های خاور میانه، به شکل اقتدارگرای بوروکراتیک تغییر یافته و مبنای جلب حمایت‌شان، از اقتدارگرایی پوپولیستی به بوروکراتیک تغییر یافته بود.<sup>۶۴</sup>

در این تحقیق، برخلاف تحلیل فرایندی مفهوم پوپولیسم که در بسسترهای تاریخی آمریکای لاتینی به کار می‌رفت، مهمترین کاربرد پوپولیسم برای دولت‌های خاور میانه حول محور معاهده و میثاق اجتماعی ثابت و ویژه میان دولت و جامعه می‌گردد.<sup>۶۱</sup> مفهوم پوپولیسم معمولاً در مطالعات خاور میانه به کار برده می‌شود. می‌توانیم بگوییم پوپولیسم بر رویکردهای جامعه‌شناختی اولیه تکیه داشت، رویکردهایی که پوپولیسم را «مرحله» توسعه‌ای خاصی در جهان سوم تعریف می‌کند که در عصر جریان‌های آزاد سرمایه جهانی شده و سیاست‌های پس از جنگ سرد، دیگر غیر قابل قبول شده است. پس چندان هم تصادفی نیست که می‌بینیم در حالی که اصطلاح «پوپولیسم» در اولین مراحل دولت‌سازی در خاور میانه، معنای مثبتی داشت، امروز در معنایی منفی و به منزله نقد سیاست معاصر و امری ضددموکراتیک و غیرلیبرال به کار می‌رود.<sup>۶۲</sup> دولت‌های خاور میانه، اغلب در چیزی که نیستند، تعریف می‌شوند. به همین دلیل، برخلاف تبیین‌های آمریکای لاتینی، کاربرد رایج این مفهوم در خاور میانه، از جمله ایران برای تبیین دولت‌ها، تبیین‌هایی از سر ناچاری است که متکی بر نظریه نوسازی ناموزون در سیر مراحل توسعه است.

از این رو، می‌توان پوپولیسم را سازوکاری موقتی دانست، اما نمی‌توان کل بار تحلیلی و نظری تبیین پیامدهای اجتماعی و سیاسی ایران پس از انقلاب را بر دوش آن گذاشت. می‌توان پوپولیسم را لحظاتی از منازعه سیاسی دانست که در آن افراد و گروه‌های مختلف می‌کوشند ساختار نخبگان و پیوند میان دولت و جامعه را بازتعریف و تغییر دهند. از این نباید مفهوم پوپولیسم را دور بیندازیم، اما باید آن را در چارچوب مفهومی درست و کلان‌تری قرار دهیم.<sup>۶۳</sup> هرچند الگوهای بسیج پوپولیستی «تحت تأثیر شرایط نهادی و ساختاری بنیادینی هستند، اما این شرایط تماماً ماهیت و شکل آن را تعیین نمی‌کنند». این «لحظات» بسیج‌کننده می‌تواند با تکیه بر تغییراتی که در قدرت اجتماعی به وجود می‌آورد، چنین ائتلاف نخبگان را تغییر دهد و حاکمان را مجبور کند استراتژی‌های حاکمیتی و مملکت‌داری آلترناتیو را اجرا کنند.<sup>۶۴</sup> حال، اگر به جای اینکه پوپولیسم را مرحله‌ای از توسعه سیاسی یا شکلی نهادینه‌شده از حکومتداری بدانیم، آن را لحظه بسیج نیروها در نظر بگیریم، می‌توانیم بدون اینکه به دام



خودشان به آن خواهند رسید. محققان معتقدند که دولت رفاه صرفاً برآمده از نیاز به دولت‌هایی نیست که تأثیرات منفی بازار را بهبود بخشد. بیش از هر چیز، باید دولت رفاه را برآمده از فرایند مدرنیزاسیون دانست، درست همان‌طور که کارخانه یا دستمزدها برآمده از چنین فرایندی بودند. تغییرات در جمعیت، ساختار شهری و تکنولوژی در جامعه تمایز یافته، درست مانند توصیف امیل دورکیم از فرانسه، بنیان‌های نهادهای سنتی خود حفاظتی از طریق خانواده یا جامعه محلی را می‌فرساید.<sup>۶۹</sup> در پاسخ، دولت رفاه در اروپای مدرن در جهت تقویت پیوندهای محلی نوین برای همبستگی شکل گرفت. به علاوه، همان‌طور که «جان مینارد کینز»<sup>۷۰</sup> تأکید داشت، دولت رفاه با افزایش سطح متوسط مصرف و محدود کردن آهنگ رونق ور کود اقتصادی به تداوم سرمایه‌داری کمک می‌دهد.

«تی.اچ. مارشال»<sup>۷۱</sup> دولت رفاه را مرحله پایانی بسط حقوق شهروندی می‌داند، یعنی وقتی دولت‌ها و سرمایه‌داری تثبیت می‌شوند، دولت رفاه فرایند «افزایش تدریجی حقوق نوین به وضعیتی است که قبلاً وجود داشته است»<sup>۷۲</sup>. تضادها و طبقات سربرآورده از بطن سرمایه‌داری، موجب شکل‌گیری حقوق مدنی در باب حفاظت دارایی و قرارداد حقوقی در قرون هفده و هجده، حقوق سیاسی حق رای و نمایندگی در قرن نوزدهم و حقوق اجتماعی‌ای شد که از نقطه عزیمت خود، یعنی ایده بهبود و اصلاح وضعیت فقر، به سوی طرح «الگوی کلی نابرابری» در اوایل قرن بیستم حرکت کرد. مارشال قبول دارد که سرمایه‌داری در جامعه صنعتی با تنش‌هایی مواجه بود، زیرا باعث نابرابری و نیز شکل‌گیری مطالبات برابری طلبانه می‌شود. با این حال، به باور او، دولت رفاه می‌تواند میان نیاز به عدالت اجتماعی و نیاز به رشد اقتصادی تعادل ایجاد کند.<sup>۷۳</sup> در پی بحران جهانی اواخر دهه ۶۰، نسل بعدی محققان این پیشفرض را که صنعتی‌سازی علت کلی شکل‌بندی دولت رفاه است، به چالش کشیدند. صور مختلف سیاست‌های رفاهی در دولت‌های اروپایی و زمان مطرح شدن این سیاست، رابطه خطی ساده میان شکل‌بندی دولت رفاه و توسعه دموکراتیک را مورد تردید قرار دادند. برای مثال، برخلاف الگوی مارشال، آلمان نخستین بر نامه بیمه سلامت جهان را در سال ۱۸۸۳ و سپس در سال ۱۹۸۹، مستمری سالمندی را اجرا کرد. حکومت بیسمارک از این حقوق اجتماعی برای کاهش مطالبه حقوق سیاسی در دولت خود کامه بهره برد. به علاوه، وقتی محققان نگاهی به عامل‌هایی انداختند که در پی اجبار دولت به پذیرش سیاست‌های اجتماعی بودند، متوجه شدند که سازماندهی و اقدام جمعی در جهت بهبود وضعیت طبقات اجتماعی مختلف به خاطر بهره‌برداری از نتایج سیاسی آن بوده است. اتحادیه‌های کارگری و احزاب مرتب با کارگران به دولت فشار می‌آوردند تا در قوانین استخدامی مداخله کند، مستمری‌ها را افزایش دهد و به بازتوزیع مالی دست زند. گروه‌های مختلف طبقه سرمایه‌دار به دنبال پرداخت کمتر هزینه‌های تامین اجتماعی، محدود کردن پوشش بیمه‌ای کارگران شان و آزاد شدن دست‌شان برای سرمایه‌گذاری جهت کسب سود بودند. شورش در میان محرومان روستایی با فقر و تهیدستان شهری دولت را مجبور کرد بر نامه‌های کمتر تنبیهی را جایگزین نظام‌های نوانخوانه‌های سنتی خیریه‌ای کند. محققان معتقدند، نیازهای برآمده از صنعتی‌سازی و سرمایه‌داری سیاست‌های دولتی را تعیین نکرده‌اند، بلکه دولت‌ها به خاطر قدرت فزاینده طبقات اجتماعی و صور افسار گسیخته بسیج توده‌وار ناچار به



## با اینکه طبقات اجتماعی شکاف

بسیار مهمی هستند که قدرت بر اساس آن به طرز ناموزونی توزیع می‌شود، اما شکاف‌های دیگری نیز بر اساس دسترسی به بازار یا تمایز پایگاه اجتماعی افراد وجود دارند

پذیرش سیاست‌های اجتماعی شدند.<sup>۷۴</sup> بازگشت به نظریات مارکس و بازخوانی مجدد رویکرد مارشال بر اساس چرخشی مارکسیستی، توجه ما را مجدداً به تنش‌های سرمایه‌داری قرن بیستمی و تناقضات برآمده از دولت‌های رفاه جلب می‌کند. جیمز اوکانر<sup>۷۵</sup> می‌گوید، دولت‌های سرمایه‌داری هم نیاز به انباشت سرمایه دارند و هم حفظ مشروعیت خود، اما به دنبال هر کدام بروند، لاجرم آن یکی را از دست می‌دهند.<sup>۷۶</sup> این فشار نیروی کار نبود که موجب شد سیاست‌های رفاهی در شکل آموزش، سلامت، بیمه و مستمری، هزینه‌های بازتولید نیروی کار و «تسکین و کنترل» جمعیت اضافی را اجتماعی کنند بلکه سرمایه‌داران خصوصی که می‌توانستند از قدرت‌شان برای محدود کردن سهم درآمدهای دولت بهره‌برند، به این نتیجه رسیدند که در این نظام مشروع نوین، منافع‌شان بهتر تضمین می‌شود.<sup>۷۷</sup> در صورتی که همان وضع باقی می‌ماند این روند به مرور زمان، موجب «شکاف ساختاری» میان نیاز دولت به مشروعیت و قابلیت‌اش برای تسریع انباشت سرمایه می‌شد.

«کلاوس اوفه»<sup>۷۸</sup> از این هم جلوتر رفته و می‌گوید، دولت رفاه که همچون راه‌حل موقت برای کاهش منازعات طبقاتی عمل می‌کند، شالوده‌های قابلیت سوددهی مداوم اقتصاد را تضعیف کرد، زیرا سیاست‌های رفاهی باعث افزایش قدرت نسبی کارگران شد. با این حال، با توجه به اینکه بازتولید نیروی کار در مسیرهای اقتصاد آزاد (لسته‌فر) قرن نوزدهمی دیگر امکان‌پذیر نبود، تضعیف دولت رفاه می‌توانست موجب تضعیف سرمایه‌داری نیز شود. به‌زعم اوفه، «سرمایه‌داری نمی‌تواند با دولت رفاه همزیستی داشته باشد، اما بدون آن هم نمی‌تواند وجود داشته باشد»<sup>۷۹</sup>. نقد مارکسیستی به دولت رفاه اساساً سیاست اجتماعی را دغلکارانه می‌بیند. از این منظر، سیاست‌های رفاهی تلاشی دولتی بود که می‌خواست





ساختن آن به وجود آمدند. مادر فرانسه پیش از ناپلئون سوم، در آلمان تحت زعامت بیسمارک و در اتریش دوره فون تافه شواهدی بر این ادعا می‌یابیم. برعکس، در جایی که دموکراسی‌های اولیه سربر آوردند، یعنی ایالات متحده، استرالیا و سوئیس، تحول و بسط دولت رفاه بسیار دیر رخ داد.<sup>۷۷</sup>

اسپین-اندرسون تمرکز زیادی بر هزینه‌های اجتماعی یا مسیرهای خاص توسعه نمی‌کند و بیشتر به تحلیل این امر می‌پردازد که چگونه دولت‌های رفاهی با کالایی‌زدایی زندگی روزمره، به طور فعالانه نظم اجتماعی را شکل می‌دهند. این امر «درجه‌ای تعریف شد که افراد یا خانواده‌ها می‌توانند، مستقل از تولید بازار، استانداردهای زندگی به لحاظ اجتماعی قابل قبولی را برای خود مهیا کنند».<sup>۷۸</sup> اسپین-اندرسون بعدها این مفهوم را با مفهوم خوشاوندز دایی تکمیل کرد که «کاهش بار خانوار و پایان دادن به وابستگی رفاهی فرد به خویشان» تعریف می‌شود.<sup>۷۹</sup> روی هم رفته، این پارادایم منابع قدرت، الگویی منازعه‌آمیز از شکل‌بندی سیاست اجتماعی است که آن را پیامد «مذاکرات جمعی» می‌بیند. یکی از خوانش‌های مارکسیستی این است که این پیامدها الزاماً متناقض نیستند، اما بازتاب منازعات قدرتی هستند که سوژه تغییر در آینده‌اند.

جامعه‌شناسی تاریخی دولت رفاه اسپین-اندرسون ساختار ائتلاف‌ها و تعارضات سیاسی را کلید فهم صورت‌بندی رژیم‌های رفاهی می‌داند. مهم‌ترین چیزی که نوع دولت رفاهی را تعیین می‌کند، این است که آیا یا طبقه روستایی بخشی از ائتلاف حاکم‌اند که سیاست‌های اجتماعی عمده را پیش می‌برد یا خیر. در کشورهای اسکندیناوی در اوایل قرن بیستم، کشاورزانی که اجاره‌دار زمین‌های کوچک بودند برای ایجاد دولت رفاه اشتغال کامل که بتواند کمک‌هزینه‌های قابل توجهی به بخش کشاورزی

همکاری و همراهی طبقه کارگر و از رهگذر آن، بسیج قاطبه آنان را به سوی به خود جلب کند.

در عین حال، استقرار سیاست‌های رفاهی حاکی از پیروزی‌های دیرپای جنبش‌های توده‌ای در پی نبردهای خودآگاهانه هستند. اما هم‌الگوی «صنعتی-تکثرگرای» نسل اول محققان و هم‌الگوی مارکسیستی که معتقد است دولت عمدتاً در جهت منافع درازمدت قدرت سرمایه‌دارانه عمل می‌کند، سرشار از پیشفرض‌های مشخصی در خصوص کنشگران و منافع آن‌ها هستند. همان‌طور که «والتر کورپی»<sup>۲۴</sup> می‌گوید: «اگر ما این پیشفرض‌ها را بررسی کنیم، مطالعه دولت رفاه الگویی برای تحلیل کسب و منازعه بر سر «منابع قدرت» از سوی کنشگران مختلف در جامعه می‌شود».<sup>۲۵</sup> فرایندهایی که نهاد‌های رفاهی را خلق می‌کنند، به اجرامی گذارند و تغییر می‌دهند، به نوعی بازتاب توزیع قدرت‌اند. با اینکه طبقات اجتماعی شکاف بسیار مهمی هستند که قدرت بر اساس آن به طرز ناموزونی توزیع می‌شود، اما شکاف‌های دیگری نیز بر اساس دسترسی به بازار یا تمایز پایگاه اجتماعی افراد وجود دارند که به همان میزان می‌توانند موجب ناموزونی در توزیع منابع قدرت شوند. نهادها صرفاً برآمده از نیاز کارکردی حکومت یا نیاز بازتنظیم سرمایه‌دارانه نیستند، بلکه محصول مصالحه و توافق گروه‌های اجتماعی مختلف نیز هستند. اگر به خود اروپا هم نگاهی بیندازیم، باید در ارتباط خطی میان حقوق دموکراتیک و بسط رفاه اجتماعی تجدیدنظر کنیم. همان‌طور که گوستا اسپین-اندرسون گفته است:<sup>۲۶</sup>

«وقتی معتقد باشیم که با بسط بیشتر حقوق دموکراتیک، احتمالاً بسط دولت‌های رفاهی نیز بیشتر است، این تز دموکراسی با این واقعیت شگرف تاریخی مغایر درمی‌آید که نخستین مداخلات عظیم دولت رفاهی قبل از دموکراسی به و در جهت متوقف



#### جیمز اوکانر:

دولت‌های سرمایه‌داری هم نیاز به انباشت سرمایه دارند و هم حفظ مشروعیت خود، اما به دنبال هر کدام بروند، لاجرم آن یکی را از دست می‌دهند

یکی از مولفه‌های دیگری که بنیاد از تبیین شکل‌بندی دولت رفاه اروپایی سر بر آورده، تاثیر جنگ و ژئوپولتیک است. تاریخدانان بر خلاف علمای اجتماعی مشخصاً ارتباط بین جنگ و رفاه را به رسمیت می‌شناسند. همان‌طور که «ای. جی. پی. تیلور»<sup>۲۵</sup> به اختصار گفته است: «لوفت‌وافه»<sup>۲۶</sup> (نیروی هوایی آلمان) تاثیر بسزایی در شکل‌گیری دولت رفاهی بریتانیا داشت»<sup>۲۷</sup>. «روز مک‌کین»<sup>۲۸</sup> توضیح داده که چگونه تجربه بریتانیا از جنگ جهانی دوم و حمله لندن، انتظارات اجتماعی مشترک را از دولت ایجاد کرده است: «مردم انتظارات رادیکالی از جنگ داشتند: تمایز طبقاتی کمتر، کنترل دولتی بیشتر، اصلاحات نظام آموزش و پرورش، سطوح درآمدی و خدمات اجتماعی بیشتر، و اغلب هم نتیجه می‌گرفتند»<sup>۲۹</sup>. فارغ از پلتفرم ایدئولوژیک حزب حاکم، دولت‌های اروپایی عمدتاً اقدامات سیاست اجتماعی را در موجی که از پایان جنگ جهانی اول و دوم آغاز شد، پذیرفتند و به اجرا درآوردند<sup>۳۰</sup>. این‌طور نیست که جنگ‌ها و بحران‌های ژئوپولتیک به صورت شوک -های کاملاً بیرونی مستقیماً باعث تغییرات در سیاست‌های رفاهی داخلی شوند. بلکه، چنین رویدادهایی باعث می‌شود عوامل اجتماعی داخلی برای فشار به دولت در جهت اجرای سیاست‌های نوین و گسترده تحریک شوند<sup>۳۱</sup>. مشارکت توده‌ای در جنگ، احساس مساوات‌طلبانه نسبت به عدالت اجتماعی ایجاد می‌کند، و تجربه جنگ کاتالیزور تغییرات نهادی و ایجاد سازمان‌های دولتی نوین است<sup>۳۲</sup>. به علاوه، تهدیدات ژئوپولتیک در بین نخبگان سیاسی وفاق و همبستگی داخلی ایجاد کند تا دست به اقداماتی زنند که بخش‌های جدید جمعیت کشور را با هم متحد سازند. تلاش‌های حکومت برای افزایش مشارکت و حمایت از کارگران و شهروندان اغلب به بسط حقوق شهروندی و اجتماعی می‌انجامد که یاد در زمان جنگ و یا مدت کوتاهی پس از آن شاهد آن، هستیم. ما می‌توانیم این تحولات را بخصوص در آن دسته از جنگ‌هایی ببینیم که طولانی‌تر از آنی هستند که با برانگیختن صرف

اختصاص دهد، با احزاب کارگری شهری ائتلاف کردند. در کشورهای اروپایی، فعالیت‌های سرمایه‌داری کشاورزی سرمایه‌بر بود و به همین دلیل ناچار بودند علیه تهدید سربر آوردن احزاب کارگری، با هم ائتلاف کنند. الگوی بیمه اجتماعی «بیمه‌کارگی» یا دولت رفاه صنف‌گرا نیز «دقیقاً شکلی از سیاست طبقاتی» بود که به دنبال این بود که با تکیه بر تمایزات اقشار و گروه‌بندی‌های شغلی، شکاف‌ها و انشقاق‌ها میان طبقه کارگر را بیشتر و تحکیم کند. در ایالات متحده، «اصلاحات نوین» وعده شمول مزایای اجتماعی را می‌داد، اما قدرت سرمایه‌داران روستایی جنوب جلوی اجرای مهمترین رئیس آن را گرفت»<sup>۳۳</sup>. حتی از این منظر، الگوی منابع قدرت و وجه تندی دارد. سیاست رفاه دولتی اغلب بر روابط ناموزون قدرت -جنسیت در محل کار و خانواده استوار است و می‌تواند این توازن قدرت را بهبود بخشد و یا تشدید کند. این الگوی کالایی‌زدایی از کار مردان کارگر در کارخانه، نه تنها در مستمری بازنشستگی و مزایای سلامت دولتی، بلکه در کالایی‌زدایی از کار زنان در خانواده نیز حائز اهمیت است<sup>۳۴</sup>. خود دولت‌ها واحدهای یکپارچه‌ای نیستند، بلکه نهادهای پیچیده‌ای هستند که «نقطه گسست‌هایی» دارند که این امکان را می‌دهند تحقق سیاست‌های رفاهی را بدون قدرت ائتلاف کارگری یا کارفرمایی پیش برد<sup>۳۵</sup>. تأمین رفاه از سوی بازیگران بخش غیردولتی در دولت‌های رفاهی رو به افزایش است، این بازیگران اغلب در مقام «ستون» سوم و در ترکیب سیاست اجتماعی قابل حصول در هر کشور عمل می‌کنند<sup>۳۶</sup>. هنجارهای مذهبی نه تنها در ترسیم مسیرهای ایدئولوژیک سیاست‌های اجتماعی آینده بلکه به خاطر سازمان‌های مذهبی قدرتمندی نظیر کلیسای کاتولیک که می‌کوشد دست دولت را از غلبه در حوزه‌های اجتماعی تحت نفوذ خود کوتاه کند، بسیار حائز اهمیت اند. تضاد دولت و کلیسا که شکافی مذهبی ایجاد می‌کرد، در شکل‌گیری سیاست رفاهی مبتنی بر تضادی که از شکاف طبقاتی ایجاد می‌شد، بسیار حائز اهمیت بود<sup>۳۷</sup>.

## ۷

### مساله جنگ

مشارکت توده‌ای در جنگ، احساس مساوات‌طلبانه نسبت به عدالت اجتماعی ایجاد می‌کند و تجربه جنگ کاتالیزور تغییرات نهادی و ایجاد سازمان‌های دولتی نوین است





### نظریه دولت رفاه در جنوب جهان

یکی از مشکلات جدی نظریات دولت رفاه این بود که اکثر مطالعات آن بر دولت‌های شمالی ثروتمند با نظام‌های رفاه اجتماعی بزرگ تمرکز کرده بودند. محققان رفته‌رفته به دولت‌های رفاهی در جنوب جهان نیز توجه کردند.

همان‌طور که رابین بلک بورن گفته است، در اروپای قرن نوزدهم، فارغ از دموکراتیک یا سلطنت مطلقه بودن آن، اغلب «تسهیلات مستمری دولتی در عمل فقط به مردان نظامی و کارکنان دولتی می‌رسید».<sup>۹۲</sup> در آمریکای لاتین، منطقه‌ای که دولت‌های پسااستعماری در آن پیش از بسیاری از نقاط دیگر جهان شکل گرفتند هم شاهد الگوی مشابهی هستیم. در ابتدای قرن بیستم، اکثر دولت‌های آمریکای لاتین، برنامه‌های بیمه اجتماعی را برای گروه‌های کوچکی از کارگران در خدمات کشور و بخش‌های صنعتی مهم تدارک دیدند. صنعتی‌سازی آمریکای لاتین، برخلاف اروپا، هرگز نیروی کار پرولتر قابل توجهی ایجاد نکرد، یعنی، نیروهای عمدتاً شهری، دستمزددبگیر و نیروی کار شاغل رسمی چندانی ایجاد نکرد. در عوض، رفاه دولتی برای کارگران رسمی در حکومت و صنعت بسط یافت، در حالی که باقی جمعیت در بخشی که بخش غیررسمی نامیده می‌شد، بودند، و اکثر آنان نه استخدام رسمی بودند و نه شغلی دستمزدی داشتند.<sup>۹۳</sup>

در نتیجه، ترکیب رفاهی در اکثر دولت‌های آمریکای لاتین قبل از سال ۱۹۸۰، مبتنی بر بیمه اجتماعی و حفاظت شغلی بود، درست مانند دولت‌های اروپایی صنف‌گرا، اما فقط بخش بسیار کوچکی از کارگرانی که شغل رسمی داشتند از آن بهره‌مند بودند. کسانی که در بخش غیررسمی بودند، تنها بیمه پر مخاطره در دسترس آنان در برابر مخاطرات اجتماعی، اتکا به خانواده‌ها یا بازار کار بود. کارگران غیررسمی آمریکای لاتین حتی به نظام‌های لیبرالی مساعدت اجتماعی مبتنی بر استحقاق، مانند برنامه‌های مساعدت خانواده‌های با کودکان وابسته در ایالات متحده هم دسترسی نداشتند. البته این مساله جای تعجب هم ندارد، چون دولت‌های آمریکای لاتین در میانه قرن بیستم کشورهایی بودند که در اقتصاد جهانی هم سطح درآمد متوسط و پایینی داشتند. البته استثناهایی هم وجود داشت، به‌طور مثال در کوبا و کاستاریکا، آن‌ها نه تمایلی ایدئولوژیک و نه منابع لازم برای تحقق رژیم‌های رفاهی داشتند که فراتر از نیروی کار رسمی بسیار کوچک‌شان بسط دهند.<sup>۹۴</sup>

با اینکه همواره از آمریکای لاتین به منزله یک نمونه مقایسه‌ای مغایر با رژیم‌های رفاهی اروپایی یاد می‌شود، سربرآوردن کشورهای آسیای شرقی با اقتصادهای شکوفا محققان را تشویق کرد که به نقش سیاست اجتماعی در رشد اقتصادی این کشورها توجه کنند.<sup>۹۵</sup> در اینجا، شاهد بسط و گسترش نظام آموزشی در دولت‌های اقتدارگرای کره جنوبی، تایوان و دولت‌شهرهای سنگاپور و هنگ کنگ هستیم. با این حال، شاهد تکمیل این برنامه آموزشی با برنامه‌های بیمه اجتماعی جدی برای کارگران صنعتی ماهر نیستیم. پیامد این امر، نیروی کار کاملاً ماهری بود که فاقد حمایت‌های صنفی‌ای بودند که کارگران رسمی آمریکای لاتین داشتند. این ترکیب سیاستی موجب شکل‌گیری استراتژی توسعه‌ای منعطف و تولید صادرات‌محور در کشورهای آسیای میانه شد که بسیاری از کشورهای دیگر نیز در سال‌های دهه ۱۹۶۰ درگیر آن بودند. در این «رژیم‌های تولیدگرا»، پیشرفت

انگیزه‌های ناسیونالیستی پیش روند.<sup>۹۶</sup> خدمت اجباری عمومی به بیانی دیگر، یکی دیگر از روش‌های پرداخت مالیات است، نظریات دولت رانتیر هرگز این مولفه را وارد الگوی شکل‌گیری دولت نکردند. در عین حال، خدمت اجباری یکی از مهمترین سازوکارهای دولت‌سازی و نیز عرصه مقاومت اجتماعی در سرتاسر تاریخ بوده است. همان‌طور که «چارلز تیلی» جامعه‌شناس که صرفاً به مالیات‌گیری به منزله تنها راه برای برقراری قرارداد اجتماعی مدرن می‌نگرد، گفته است، «می‌توان قبل از وارد شدن به بحث مالیات به منزله یک بحث خاص، با توجه به کل طیف منابع پایدار دولتی، به این بحث بسیار مهم و تاثیرگذار بپردازیم که این منابع چگونه به دست می‌آیند».<sup>۹۷</sup> مطالعه دولت رفاه بیش از هر چیز مستلزم کشف منابع درآمد دولت است. همان‌طور که در این کتاب نشان خواهیم داد، این امر مستلزم بررسی اقتصاد سیاسی، گروه‌بندی‌های طبقاتی، نهادهای دولتی و گروه‌های ذی‌نفع متنفذ خارجی مربوطه است. حتی در کشورهای فقیرتر در جنوب جغرافیای اقتصادی جهان، مردم بیش از نهادهای دولتی با نظام‌های رفاهی سروکار دارند. والتر کورپی می‌گوید، شکل دولت‌های رفاهی «به احتمال زیاد با شکل ارزش‌ها، نگرش‌ها و منافع شهروندان ارتباط دارند، زیرا این مولفه‌ها در الگوهای کنش جمعی موثرند». به همین دلیل است که نهادهای رفاهی «مایل به ایجاد الگوهایی» هستند که بر برخی شکاف‌ها تاکید دارند اما «سایر شکاف‌ها را نادیده می‌گیرند».<sup>۹۸</sup> این فرایند تاثیر بسزایی بر شکل همبستگی و ائتلاف مردم دارد که در کنش‌های جمعی آینده‌شان نمودار می‌شود. بسط و گسترش رفاه می‌تواند هم آن اقشار جامعه را که دسترسی مناسبی به منابع دارند و هم آن اقشاری را که دسترسی مناسبی ندارند، سیاسی کند. تحقیق در باب نظام رفاهی ایران می‌تواند الگوهای سازماندهی و تضادهای سیاسی‌ای را نشان دهد که تحلیل‌های پیشین با تمرکز صرف بر ویژگی‌های رانتیر فرضی خود، آن را نادیده گرفته بودند.



پیش‌رسی از دولت رفاه غربی باشند، خط سیر تاریخی خود را رفته‌اند، پ که ناشی از فشار از بالای دوره استالین برای اشتغال کامل در دهه ۳۰ بود. این سیاست‌ها حتی از سیاست‌های آسیای میانه نیز «مولدتر» و «پدرانه‌تر» بودند، زیرا توزیع مزایا بر اساس مشارکت فرد در اهداف مشخص دولت و مفهوم شهروندی سوسیالیستی تعیین می‌شد که از طریق کار ایجاد می‌شد، نه حقوق شهروندی تاکنون تعریف شده است.

تغییر در سیاست‌های رفاهی اروپای شرقی پس از سال ۱۹۸۹ برداشتی که دولت‌های رفاهی سوسیالیستی را نسخه پیش‌رسی از دولت‌های اروپای غربی می‌دانست به چالش کشید. با اینکه اصلاحات در بازار موجب شکل‌گیری «اقداماتی فوری و اضطراری» در سیاست اقتصادی شد، باز در موارد بسیاری این امر موجب کاهش هزینه‌های اجتماعی نشد. دوره پس از سال ۱۹۸۹ این کشورها با فشار بیرونی، ناچار شدند سیاست اجتماعی‌شان را در جهت خصوصی‌سازی، مهاجرت، اشتغال غیررسمی و بیکاری تنظیم کنند و اقتصاد سیاسی‌شان تجدید ساختار کنند. با این حال، جالب است که همان‌طور که در اکثر آمارهای اروپای شرقی می‌بینیم، بخصوص در مقایسه با کاهش هزینه‌ها در برنامه‌های رفاهی آمریکا لاتین بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، با وجود این اصلاحات لیبرالی هزینه‌های اجتماعی، یعنی سهم هزینه‌های عمومی در اروپای شرقی کاهش ناچیزی داشته است. این نتیجه شگفت‌آور در اروپای پس‌اوسوسیالیستی تا حدی به خاطر این بود که اعتراضات عمومی در چارچوب دموکراتیک نوین تجلی یافته بود و تا حدی هم به خاطر اینکه هنوز در انتظارات شهروندان مفهوم فراگیر و همه‌شمول سیاست رفاهی سوسیالیستی وجود داشت. در نتیجه، نظام‌های رفاهی اروپای شرقی معاصر و شوروی سابق طیفی از ترکیب‌های سیاستی مختلفی را به اجرا گذاشتند.<sup>۹۰</sup>

در همه تحقیقات، پژوهش در باب رفاه و سیاست اجتماعی در منطقه جنوب جهانی به دو پیشرفت مهم دست یافته است. نخست اینکه، فرایند بررسی شکل‌گیری دولت رفاه که

اجتماعی از طریق رشد اقتصادی حاصل می‌شد نه برنامه‌های دولتی برای باز توزیع درآمد<sup>۹۱</sup>. دیگر مداخلات دولت نظیر اصلاحات ارضی پس از جنگ نیز در سایه ژئوپولیتیک انقلاب چین، به شکل‌گیری این الگوی نسبتاً برابر رشد کمک کرد. محققان بیش از هر چیز اتفاق نظر دارند که دولت‌های آسیای میانه به جای سازمان‌های رفاهی رسمی‌ای که در دولت‌های اروپای پیشرفته دیده می‌شوند، نظام‌های رفاهی پدرسالارانه و «کنفسیوسی» را بسط دادند که متکی بر پیوندهای خانوادگی غیررسمی بود. در عین حال، دانشمندان پس از دوران موفق تحلیل‌های تطبیقی و نیز دموکراسی‌سازی اکثر این کشورها به واسطه جنبش‌های اجتماعی کلان، سیاست‌های رفاه دولتی آسیای میانه را پیامد ترس نخبگان از شورش‌های روستایی در بحبوحه انقلاب سوسیالیستی پیروز چین و ویتنام دانستند<sup>۹۲</sup>. پس از آن، به جای پیش گرفتن پارامنشی‌ای منفعلانه، چنان‌دست به بسیج اجتماعی سازمان یافته علیه حاکمیت دولتی زدند که نخبگان اقتدارگرای آسیای میانه را متقاعد کرد در سیاست اجتماعی دست به تغییراتی زنند. این منطقه، این انگاره را که برنامه‌های رفاهی در جوار یا پس از دموکراتیزه شدن می‌آیند، به چالش می‌کشد. در آسیای شرقی، اول سیاست رفاهی آمد بعد دموکراسی‌سازی. «یانوش کورنای»<sup>۹۳</sup> درباره دولت‌های سوسیالیستی اروپای شرقی و شوروی می‌گوید، تلاش‌های نیمه‌متمرکز برای ساخت نظام آموزشی، مراقبت سلامت و مستمری فراگیر در کشورهای فقیرتر موجب شکل‌گیری نوعی «دولت رفاهی پیش‌رس» شد، که ناکارآمدی‌شان در حوزه تولید سوسیالیستی مشهود است<sup>۹۴</sup>. هرچند در این کشورها هیچ بازار کاری وجود نداشت، و اشتغال کامل هدف بنیادین نخبگان حکومتی بود، سیاست اجتماعی «تا حد زیادی در نقطه تولید و با اختیار سرپرست تولید اجرا می‌شد، نه بر اساس حقوق فردی»<sup>۹۵</sup>، یکی از تندترین منتقدین ناکارایی سوسیالیستی در توزیع خدمات، کورنای است. او به خاستگاه تاریخی سیاست رفاهی سوسیالیستی نمی‌پردازد. به‌زعم وی، دولت‌های رفاهی اروپای شرقی، به جای اینکه نسخه‌های

## V

### دو پیشرفت در مطالعات رفاه

نخست اینکه، فرایند بررسی شکل‌گیری دولت رفاه که قبلاً صرفاً از منظر پارادایم کلان نوسازی نگریسته می‌شد، حالا تاریخی شده است. دوم اینکه، واگرایی شدید در سیاست‌های اجتماعی جنوب جهانی الگوهای نظری رایجی را که برای تبیین مجموعه محدودی از انواع رژیم‌های رفاهی اروپایی به کار می‌رفت، به چالش کشیده است



قبلاً صرفاً از منظر پارادایم کلان‌نوسازی نگرینسته می‌شد، حالا تاریخی شده است. اما شاید بتوان گفت عیب آن این است که آن را خطی می‌بینند و این رویکرد به تحلیل‌هایی از سیاست‌های رفاهی در کشورهای رفاهی راه برده که آن‌ها را نسبت به سیاست‌های رفاه غربی یا سیاست‌هایی پیش‌رس می‌دانند یا سیاست‌هایی که از آن خط منحرف شده است. دوم اینکه، واگرایی شدید در سیاست‌های اجتماعی جنوب جهانی الگوهای نظری رایجی را که برای تبیین مجموعه معدودی از انواع رژیم‌های رفاهی اروپایی به کار می‌رفت، به چالش کشیده است.<sup>۱۱</sup> همان‌طور که «گوران تربورن»<sup>۳۰</sup> گفته، در همه جای دنیا، حقوق رفاهی در اثر دموکراسی‌سازی حاصل از مالیات‌گیری به وجود نیامده است.<sup>۱۲</sup> برای فهم تغییر اجتماعی در ایران پس‌انقلابی، باید فراتر از الگوهای خطی کلان دولت رفاهی ایده‌آل و نیز دیدگاهی برویم که ساخت نهادی خود جمهوری اسلامی را از همه جا جدا می‌کند (نوعی استثناگرایی).

همان‌طور که «ملانسی کامت»<sup>۳۱</sup> گفته «نظریه‌هایی که خاستگاه‌ها و گونه‌های مختلف سیاست اجتماعی را با منابع قدرت، استراتژی‌های توسعه یا انواع رژیم‌های سیاسی پیوند می‌زنند، نمی‌توانند تبیین درستی از تنوع رژیم‌های رفاهی در خاورمیانه داشته باشند»<sup>۱۳</sup>. به دنبال شورش‌های عربی سال ۲۰۱۱، شورش غیرمنتظره از تونس و اردن گرفته تا بحرین و عربستان سعودی، باید این انگاره را که سیاست اجتماعی همچون «ریشه»‌ای عمل می‌کند که نارضایتی مردم این کشورها را آرام و رضایت سیاسی آنان را جلب می‌کند به دور اندازیم. در عین حال، هنوز در گزارش‌های روزنامه‌ها و رسانه‌های منطقه، تبیین‌هایی درباره ریشه رفاهی می‌بینیم. شبهه پارادایم رانتیر موجب می‌شود واقعیت چیزی را که در منطقه رخ می‌دهد، نبینیم. حتی جایی که اقشار وسیعی از جمعیت این کشورها در برابر «ریشه‌دهندگان اقتدارگرا» می‌شوند، یعنی جایی که نظریه رانتیر تأکید دارد باید باثبات و پایدار باشد، باز حاضر نیستیم دست از این تبیین برداریم.

من در این کتاب، نظریات شکل‌گیری دولت رفاه را با هم تطبیق می‌دهم تا استدلال نوینی برای تبیین سیاست اجتماعی در ایران پس از انقلاب سال ۵۷ به دست آورم. همان‌طور که «استفان هگارد» و «رابرت کافمن» درباره کشورهای جنوب جهانی گفته‌اند، سیاست‌های رفاهی را می‌توان به‌نگاه به منازعات سیاسی و اجتماعی آن‌ها که حاصل ائتلاف‌های گروه‌های داخلی و مخالفان سیاسی است، فهم کرد. در بزنگاه‌های تاریخی مهم، رقابت و منازعه می‌تواند به «بازتنظیم انتقادی» سیاست‌های اجتماعی راه برد، به طوری که یا همه اقشار جمعیت را از ترکیب دولتی از رفاه اجتماعی بهره‌مند سازد و یا بسیاری از آن‌ها را طرد و حذف کند. در مورد جامعه ایران، انقلاب سال ۵۷ و جنگ هشت ساله با عراق همچون نوعی بازتنظیم انتقادی ائتلاف گروه‌های داخلی عمل کرد که این بر مخالفان سیاسی پس‌انقلابی نوینی تکیه داشت.

هگارد و کافمن را می‌توان با تحقیقاتی از منظر علوم سیاسی در باب سیاست اجتماعی در دولت‌های اقتدارگرا ترکیب کرد. همان‌طور که «هابر»، «ایزابیل مارس» و «ماتیو کارنز» گفته‌اند، نخبگان در حکومت‌های استبدادی به لحاظ استراتژیک با اقشار از نظر سیاسی متنفذ جامعه معامله می‌کنند. دولت‌هایی که ائتلاف

نخبگان کمتری دارند، به‌نادیده گرفتن سیاست اجتماعی یا تأمین آن فقط برای گروه‌های اجتماعی ممتاز گرایش دارند. اگر حکومت در داخل و خارج با تهدیداتی جدی و چندجانبه مواجه شود، آن وقت نخبگان ناچارند برای دور کردن تهدیدات سیاسی، استراتژی «تکثیر سازمانی» را دنبال کنند. همان‌طور که هابر در مورد مکزیک در دوره حزب انقلابی نهادی گفته است: «رژیم‌های مبتنی بر این منطق تکثیر سازمانی، حقوق اقتصادی را به اقشار گسترده‌ای از مردم تفویض می‌کنند. هر چه نظام حقوق مالکیت‌شان گسترده‌تر باشد، ناموزونی‌شان هم بیشتر خواهد بود»<sup>۱۴</sup>.

در ایران برای تبیین سیاست اجتماعی بعد از انقلاب و دوره جنگ، رقابت نخبگان و بسیج توده‌ای را ترکیب کرده‌اند. جمهوری اسلامی نوعی از سازمان‌های صنفی را شکل داده که اغلب مزایای رفاهی اجتماعی را در مرکز خودش نگه می‌دارد. به این شکل که اقشار نخبه مختلف برای اغوا یا مقابله با رقبای خود به گروه‌های اجتماعی تازه بسیج شده رجوع می‌کنند آ‌تا از میان آن‌ها یارگیری کنند. از این رو، اغلب با بسط دسترسی به بخش‌هایی از قرارداد اجتماعی، فرصت‌های سیاسی نوینی خلق می‌شود. از این جهت، جامعه مدنی ایران، اعم از روزنامه‌نگاران، روشنفکران و دانشجویان، تا حدی پیامی بی‌ثبات دولت‌سازی است.<sup>۱۵</sup>

همان‌طور که «دن اسلاتر»<sup>۳۲</sup> گفته، نخبگان سیاسی در رژیم‌های اقتدارگرا نه به خاطر شبکه‌های حامی پایدار، بلکه به خاطر اینکه مشروعیت‌شان دائم در معرض تهدید است، به هم نزدیک می‌شوند و ائتلاف‌های جمعی پایدار و منسجمی ایجاد می‌کنند.<sup>۱۶</sup> هر چند نخبگان سیاسی پس از انقلاب چندان با این موضوع موافق نبودند، اما آن‌ها نظم ژئوپولیتیک خارجی را همچون دشمنی در برابر خودشان می‌بینند. هر چند این نخبگان سیاسی دوره‌های سختی از اختلافات فرقه‌ای میان خودشان را تا حدی پشت سر گذاشته‌اند، موضع ضدسیستمی جمهوری اسلامی در نظم ژئوپولیتیک جهانی، انگاره نوسازی مستقل و خودکفا را در دستور کار آن‌ها قرار داده است. درآمدهای نفتی خود به خود نمی‌تواند با بسط و گسترش رفاه باهدف سطح‌بندی اجتماعی، تجدید ساختار طبقاتی و تعادل میان شکاف شهر و روستا، موجب افزایش قابل توجه قدرت زیرساختی دولت شود. این‌ها تصمیماتی سیاسی هستند که تا حدی منبعث از تهدیدات ماندگار نظام سیاسی‌اند. به خاطر نوع پاسخی که نخبگان سیاسی پس از انقلاب به تهدیداتی که از ژئوپولیتیک جهانی دریافت می‌کردند، می‌دانند، ممکن است نظیر چیزی که در چین یا کوبا دیدیم، بسیاری از دگردیسی‌ها در نظم سیاسی (اجتماعی، سیاسی و زیبایی‌شناختی) اسلام‌گرایان به تغییرات پس‌انقلابی غیرمنتظره‌ای منتهی شود.

با نگاه به مورد جمهوری اسلامی از چشم‌انداز جامعه‌شناسی سیاسی می‌توان نظام رفاهی ایران را نقشه نهادی تعارضات و مصالحات میان اقشار اجتماعی مختلف، گروه‌های منزلتی و بازیگران نخبه درون و بیرون حکومت دانست. به این ترتیب، ما می‌توانیم سازوکاری را سوی روابط مالیاتی‌شان شناسایی کنیم که بسط و گسترش آن در تأمین رفاه می‌تواند باعث تقویت و فریه شدن گروه‌های منزلتی و طبقات اجتماعی خاصی شود که در بازگشت مطالبات جدیدی را از دولت مطالبه می‌کنند. قطعاً، علوم اجتماعی اخذ مالیات را یکی از راه‌های بسط و گسترش ظرفیت دولت و در نهایت دموکراسی‌سازی می‌داند. در عین حال، راه‌های دیگری نیز برای افزایش ظرفیت دولت و شهروندی اجتماعی وجود دارد، و ممکن است پیکان علیت، جهت دیگری را نشان دهد.

## پی‌نوشت:

1. patrimonial allegiance
2. هر چند «پاتریمونالیسم» اصطلاحی بود که ماکس وبر برای اشاره به یکی از انواع حکومت که مبتنی بر حکومت موروثی/خاندانی بود، به کار برد، اما محققان جامعه‌شناسی سیاسی، بعدها با گسترش این مفهوم، با اشاره به پیوند اقتصادهای تک‌محصولی (نظیر نفت) و دولت/حکومت و جامعه، با استفاده از اصطلاح «حکومت شبه پاتریمونالیسم» به نوعی اقتدار سیاسی اشاره داشتند که به واسطه آن، حاکمان اقتدار خود را از توزیع منابع حاصل از صادرات آن کالا و توزیع عواید آن در شبکه‌های وفادار به خود کسب می‌کنند. در اینجا، استبداد و استعمار با هم گره می‌خورد. جایی که خروج مازاد مستلزم روی کار بودن حاکمیتی است که با سرکوب نهادهای مستقل مردمی در اقشار مختلف، فراتر از آنان و بالای سر آنها قرار می‌گیرد و امکان خروج مازاد از کشور به سمت مرکز نظام جهانی (امپریالیسم) را فراهم میکند (مترجم).
3. Charles King
4. Jan-Werner Muller
5. Fred Halliday
6. Larry Diamond
7. تیموتی میچل (Timothy Mitchell)
- نویسنده کتاب دموکراسی کربنی و یکی از اندیشمندان این حوزه است (مترجم)
8. Chaudhry
9. David Waldner
10. Michael Herb
11. Steffan Hertog
12. Gwenn Okruhlik
13. Menaldo
14. Chiang Kai-Shek
15. David Waldner
16. Benjamin Smith
17. Eric Weyland
18. Jeffrey Winters
19. John Maynard Keynes
20. T. H. Marshall
21. James O'Connor
22. دقیقاً هر دو بود (مترجم)
23. Claus Off
24. Walter Korpi
25. A. J. P. Taylor
26. Luftwaffe
27. Ross McKibben
28. Janos Kornai
29. لازم به ذکر است این سرپرست تولید، خود نماینده برگزیده کارگران در آن بنگاه اقتصادی بوده است (مترجم).
30. Goran Therborn
31. Melani Cammett
32. Dan Slater

\* پی‌نوشت‌ها در دفتر نشریه موجود است.

# سیاست رانتی

منشا ثروت دولت در ایران، رانت نفت است و به دلیل اتکا نداشتن به مالیات شهروندان، طبقات مستقل از دولت شکل نگرفتند. مطلب حاضر به این نظریه مهم در علوم اجتماعی می پردازد و با دید تاریخی، دولت پهلوی اول و دوم را در رابطه با این نظریه تحلیل می کند.

افسانه نجم آبادی  
پژوهشگر و استاد  
دانشگاه هاروارد

ترجمه راضیه شاهرودی

منبع:  
thenation.com

بخش ها، اما هیچ کدام از این مشکلات، بحران های اجتماعی که در شرایط مشابه در سایر کشورهای جهان سومی پیش آمده بود را به وجود نیاورد. به بیان دیگر، با داشتن درآمدهای نفتی فراوان و ارتشی قدرتمند، دلیلی متقاعدکننده برای سقوط کامل و سریع دولت پهلوی وجود نداشت.

دومین خصیصه سقوط دولت پهلوی، این بود که این فرایند هیچ گسستی درون «طبقه حاکم»<sup>(۱)</sup> ایجاد نکرد. در مقایسه با سایر موقعیت های انقلابی، این نبود تمایز سیاسی میان نخبگان اجتماعی، امری نو بود. قطعاً بخش مهمی از بورژوازی بازار، یعنی بازاری های سنتی، از انقلاب حمایت کردند. اما این طبقه، به لحاظ سیاسی توسط شاه نادیده گرفته می شد و به دلیل تحولات اقتصادی و اجتماعی دو دهه قبل، اهمیت اقتصادی اش را از دست داده بود؛ آن ها دیگر جزئی از نخبگان سیاسی کشور نبودند. علاوه بر این، هیچ تلاش سیاسی ای از سمت نخبگان اقتصادی و اجتماعی برای حفظ وضعیت مشاهده نمی شد. تنها شخصیت سیاسی که صراحتاً از اصلاح سیستم در مقابل سرنگونی آن دفاع کرد، بختیار بود؛ یک سیاستمدار با سابقه اپوزیسیون از جبهه ملی که هیچ پیوندی با طبقه های سرمایه دار ایرانی نداشت. چنین وضعیتی کاملاً با وضعیت سایر کشورهای جهان سوم، بخصوص آمریکای لاتین، متفاوت است. این قضیه نه تنها با الگوی کلی

یکی از ویژگی های جالب انقلاب سال ۵۷ در ایران سرعت فروپاشی دولت بود. از اولین تظاهرات خیابانی در قم در تاریخ ۱۹ دی ماه سال ۱۳۵۶ تا تغییر نهایی رژیم در ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۵۷ تنها سیزده ماه طول کشید.

در دی ماه سال ۱۳۵۶، دولت ایران حداقل برای شخص شاه آنقدر قوی و باثبات به نظر می رسید که اجازه دهد سرکوب های غیرسیاسی کاهش یابند. در آن زمان تقریباً یک سوم کل بودجه به طور منظم به هزینه های نظامی اختصاص می یافت. تا سال ۱۳۵۶ این میزان به بیش از ۱۰ میلیارد دلار رسیده بود. ارتش شاه دارای تجهیزات پیشرفته و کاملی بود. از میان این امکانات می توان به ۴۵۴ هزار سرباز، ۳ هزار تانک مدرن، بزرگترین ناوگان هاورکرافت جهان، ۲۹۰ بمبافکن فانتوم، ۸۰ فروند اف ۱۴ و ۱۶۰ فروند اف ۱۶ اشاره کرد (هالیدی، ۱۹۷۹؛ وانی، ۱۹۷۶). ارتش ایران با جنگ های خارجی یا عملیات های داخلی تضعیف نشده بود. دولت درگیر بحران اقتصادی نبود. با اینکه در اواخر دهه پنجاه روند افزایش درآمدهای نفتی کند شده بود، اما ذخایر خارجی ایران بیش از ۲۰ میلیارد دلار تخمین زده می شد. پس از افزایش قیمت نفت در سال ۱۳۵۳ و در نتیجه افزایش هزینه های مربوط به توسعه، مشکلاتی به وجود آمد: فساد گسترده، انواع تنگناهای اقتصادی و زیرساختی و تا پایان سال ۱۳۵۶، تورم و بیکاری گسترده در برخی



# سیاست خارجی



استقلال دولت  
از جامعه مدنی  
ارتباط مستقیم با  
درآمدهای نفتی  
عظیم دارد

سیاسی بر نخواست و به نظر می‌رسید تنها در فکر ثروتمندتر شدن هستند. این قضیه وقتی روشن تر می‌شود که می‌بینیم با خراب شدن اوضاع این افراد به سهولت هر چه تمام‌تر چمدان‌های خود را بستند و کشور را ترک کردند. آن‌ها ثروت‌شان را نیز با خود از کشور بردند. هیچ طبقه دیگری در تاریخ در لحظه انقلاب اینگونه رفتار نکرده است. این کناره‌گیری کامل سیاسی طبقات بالادست در جامعه ایران را چگونه می‌توان توضیح داد؟

در نگاه اول، بسیار وسوسه‌انگیز است که این سیاست‌زدایی را به سرکوب سیاسی رژیم شاه نسبت دهیم. اما، همان‌طور که تجربه‌های سایر کشورهای جهان سوم و سوابق گذشته ایران نشان می‌دهد، سرکوب به تنهایی منجر به سیاست‌زدایی نمی‌شود، بلکه بر چگونگی واکنش‌هایی که ایجاد می‌شود، اثر می‌گذارد. اما سیاست‌زدایی به کلی پدیده دیگری است که نشان می‌دهد جامعه مدنی مطالبات‌اش از دولت را رها کرده و دیگر خود را دارای توان تأثیرگذاری بر قدرت نمی‌بیند و از دیگر سوی، دولت هم خود را از پیوندهای مدنی رها نموده است. همان‌طور که بیلای اشاره می‌کند در جامعه کویت، سیاست نه تنها به عنوان موضوعی برای بحث‌های جدی، بلکه به عنوان یکی از عناوین مورد علاقه برای شایعه‌پراکنی هم به تدریج محو شد.

استقلال دولت از جامعه مدنی، ارتباط مستقیم با درآمدهای نفتی عظیم دارد. این درآمدها که منشأشان خارج از ساختار جامعه است، به طرق ویژه‌ای هم بر توسعه اجتماعی-اقتصادی کشور و

سرکوب در مقابل  
درآمد

مواجهه طبقه حاکم پس از روبه‌رویی با شورش‌های انقلابی همخوانی ندارد، بلکه تضادی جدی با دوره‌های پیشین تاریخ ایران مدرن دارد.

در اواخر قرن نوزدهم در ایران، لایه‌ای جدید از متفکران سیاسی متشکل از عناصر اصلاح‌طلب درون نظام بوروکراسی قاجار و منتقدان آن که بیرون از حکومت بودند، ایجاد شد. این مردان عمیقاً نگران مسائل اجتماعی و سیاسی روزگار خود بودند. آن‌ها یک فرهنگ سیاسی غنی را تولید کردند که به افکار عمومی شکل بخشید. با اخلاق‌زدایی سیاسی ایران پسامشروطه و روی کار آمدن دولت پهلوی در سال ۱۳۰۵، انقطاعی در سیاست‌های اصلاح‌طلبانه نخبگان ایجاد شد؛ شکافی واجد یک فرهنگ سیاسی به وجود آمد که در آن ایده اصلاح از درون، گزینه‌ای امکان‌پذیر باقی ماند.

دهه بیست شاهد موج جدیدی از سیاست‌های ملی‌گرایانه و اصلاح‌طلبانه بود که «مصدق» سمبل آن به حساب می‌آید. این جریان‌ها پایه اجتماعی قوی‌ای در بازار و طبقه متوسط سنتی داشتند، به شکلی که اگر نخبگان از سیاست‌های اصلاح‌گرا نه دست می‌کشیدند، طبقه متوسط از آن‌ها تبعیت نمی‌کرد.

در مقابل، ایران پس‌اوسی‌ودو به دلیل فقدان این نوع از سیاست مشهور بود. با فروپاشی مجازی جبهه ملی، به نظر می‌رسید طبقه متوسط سنتی هم تمامی مطالبات سیاسی مستقل خود را رها کرده است. علاوه بر این، ثروتمندان جدید، صاحبان صنعت و سرمایه‌داران جدید دهه ۴۰، کوچکترین تمایلی به اصلاح دولت نشان نمی‌دادند. آن‌ها خالی از دغدغه‌ها سیاسی یا اجتماعی بودند و تمایلی برای اعمال نظر در سرنوشت جامعه‌ای که خود بر سریر آن نشسته بودند، نداشتند. از این طبقه هیچ سیاستمدار یا متفکر

## جدول شماره يك

منابع اصلي درآمدهای دولت به شكل درصد كل درآمد

| درآمدها           | ۱۳۳۳ | ۱۳۳۴ | ۱۳۳۹ | ۱۳۴۴ | ۱۳۴۹ | ۱۳۵۰ | ۱۳۵۲ | ۱۳۵۳ | ۱۳۵۴ | ۱۳۵۵ |
|-------------------|------|------|------|------|------|------|------|------|------|------|
| نفت و گاز         | ۱۱   | ۳۷   | ۴۲   | ۵۴   | ۴۹   | ۶۰   | ۶۷   | ۸۶   | ۸۰   | ۷۶   |
| مالیات مستقیم     | ۵    | ۵    | ۸    | ۱۰   | ۱۵   | ۱۳   | ۱۳   | ۵    | ۱۰   | ۱۱   |
| مالیات غیر مستقیم | ۳۵   | ۴۸   | ۴۵   | ۳۳   | ۳۶   | ۲۰   | ۱۷   | ۶    | ۷    | ۹    |

## جدول شماره دو

منابع اصلي درآمدهای دولت به شكل درصد كل درآمد

| درآمدها               | ۱۳۳۳ | ۱۳۳۴ | ۱۳۳۹ | ۱۳۴۴ | ۱۳۴۹ | ۱۳۵۰ | ۱۳۵۲ | ۱۳۵۳ | ۱۳۵۴ | ۱۳۵۵ |
|-----------------------|------|------|------|------|------|------|------|------|------|------|
| مالیات بر حقوق        | ۲۱.۳ | ۲۲.۶ | ۲۳   | ۲۲.۰ | ۲۱.۰ | ۱۹.۱ | ۱۳.۳ | ۱۰.۱ | ۱۴.۰ | ۷.۶  |
| مالیات بر زمین و ملک  | ۸.۱  | ۷.۰  | ۸.۶  | ۷.۸  | ۷.۲  | ۷.۴  | ۷.۷  | ۲.۸  | ۳.۲  | ۱۱   |
| مالیات شرکت های دولتی | ۳۴.۵ | ۳۱.۴ | ۲۹.۶ | ۲۷.۰ | ۲۷.۲ | ۳۰.۳ | ۳۷.۵ | ۶۱.۴ | ۵۲.۹ | ۹    |
| مالیات شرکت های خصوصی | ۱۶.۰ | ۱۸.۴ | ۱۹.۱ | ۲۰.۳ | ۲۱.۵ | ۲۰.۷ | ۲۱.۰ | ۱۳.۲ | ۱۵.۷ |      |

هم بر رفتار سیاسی دولت اثر می گذارند.

«تری کارل»، در آخرین اثر خود، معماری فراوانی: رونق های نفتی و دولت های نفتی، «اثر نفت» را با اثر ورود نقره و طلای آمریکا به اقتصاد اسپانیا در قرن شانزدهم مقایسه می کند. همان طور که نویسنده این کتاب می گوید، آن موج ورود سرمایه در دورانی اتفاق افتاد که دولت اسپانیا فاقد تمایزی بنیادی میان نقش اقتصادی و سیاسی اش بود و مانند هم تانای امروزی اش در کشورهای در حال توسعه صادر کننده نفت، باز یگر اقتصادی مهمی به حساب می آمد. نتیجه آن رونق با منشا خارجی، دولتی بود که ظاهر بیرونی قدرتمندی داشت، اما درون آن بسیار ضعیف و آسیب پذیر بود. این موضوع تاثیر چندانی بر اقتدارش نداشت؛ چرا که انفعال سیاسی طبقه اشراف را در ازای اعطای معافیت های مالی به آن ها به دست آورده بود. دولت از طریق فروش عناوین، طبقه اشراف انگل مانند را شدیداً گسترش داد، در حالی که بانکداران و صاحبان صنعت با سرمایه اندوزی سعی داشتند عضو طبقه مرفه شوند. در اسپانیا، برخلاف سایر بخش های اروپا در آن روزگار، انگیزه کمی برای افزایش بهره وری در بخش های کشاورزی و تولید وجود داشت. در نتیجه، اسپانیا دیگر نمی توانست غذا یا بسیاری از مواد مورد نیاز خود را تامین کند. اسپانیا به سادگی و به تدریج به واردات از اقتصادهای در حال توسعه اروپا وابسته تر شد و هزینه آن ها را با نقره و طلا می پرداخت تا زمانی که بالاخره این روند پایان گرفت. درآمدهای نفتی آثار مشابهی بر اقتصاد سیاسی کشورهای صادر کننده نفت دارد. برای مثال در مورد ایران زمان شاه، ناظران اقتصادی بارها به سیاست «غفلت» در مورد بخش کشاورزی اشاره کرده اند. این موضوع ارتباط مستقیم با این حقیقت دارد که دولت برای انباشت سرمایه، به مازاد حاصل از کشاورزی وابسته نبود. حتی بیش از این، یک سیاست فاجعه آمیز در حوزه کشاورزی ممکن است با هزینه کردن درآمدهای نفتی برای وارد کردن محصولات کشاورزی، نجات پیدا کند.

از طرف دیگر بی نیازی دولت از مالیات گیری، منجر به کوچک شدن تدریجی بدنه سیاسی تصمیم گیران و در نهایت کاهش آن به تنها یک نفر، یعنی شاه شد.

ما می توانیم بررسی این روند را با نگاه به اقتصاد و سیاست ایران در روزگاری که درآمدهای نفتی برای اولین بار اثری جدی بر جامعه ایرانی داشتند آغاز کنیم.

## پول نفت و برنامه بدون مردم

دومین جهش بزرگ درآمدهای نفتی مربوط به سال ۱۳۵۳ و چهار برابر شدن قیمت نفت است که باز هم منجر به افزایش سهم درآمدهای نفتی در بودجه دولت شد.

این بی نیازی روزافزون از وابستگی به مالیات، باعث شد بسیاری از سیاست های اقتصادی و اجتماعی بدون نظر گرفتن موافقت مردم دنبال شوند

## ظهور درآمدهای نفتی و افول سیاست

تاریخ اصلی این اتفاق به اواسط دهه ۱۹۵۰ برمی گردد زمانی که رشد ناگهانی درآمدهای نفتی آغاز می شود و استقلال دولت از همه طبقات اجتماعی داخلی را ممکن می کند. این دوره تاریخی به لحاظ سیاسی هم

اهمیت فراوان دارد؛ چرا که اعتراض مصدق به اقتدار شاه، آخرین در نوع خود بود و شکست او شکل اقتدار سیاسی در ایران را برای همیشه تغییر داد. موفقیت ها و شکست های مصدق، هر دو، در شکل گیری نوع دولت پاسا سی و دوی نقش داشت. موفقیت او در ملی سازی صنعت نفت بود که رشد درآمدهای نفتی را ممکن کرد. اما وی در تغییر ساختار قدرت، یعنی گرفتن سمت فرمانده کل نیروهای مسلح از شاه، شکست خورد. مصدق می دانست که دولت پهلوی، دولتی نظامی بود و در نتیجه هر ادعایی درباره مشروعیت قدرت خود و چشم انداز بلند مدت اصلاحات سیاسی در ایران به این بستگی داشت که چه کسی کنترل ارتش را در دست دارد. کودتای ارتش در سال ۱۳۳۲ این چالش را پایان داد و از طریق آن شاه به عنوان رئیس عالی دولت منصوب شد، سمتی که او را مسئول توزیع درآمدهای نفتی روزافزون و در نتیجه شکل دادن به زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور می کرد.

اولین جهش در درآمدها با ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۲۸ رخ داد. با اینکه در سال ۱۳۲۷، درآمد نفت تنها ۱۱ درصد درآمد کل نظام را تشکیل می داد، در سال ۱۳۳۹ این عدد به بیش از ۴۱ درصد رسید (مهدوی، ۱۹۷۰: ۴۳۰). همان طور که در جدول ۱ مشاهده می کنید، با وجود توافق ناخوشایندی که با کنسر سیوم نفتی در سال ۱۳۲۳ صورت گرفت، تولید افزایش یافته و قراردادهای مساعد تر مورد مذاکره در اواخر دهه ۴۰، منجر به رشد پایدار درآمدهای دولت از نفت شد. (جدول ۱)

لازم به ذکر است که حتی درباره ارقام حاوی مالیات دهی مستقیم، همانطور که در جدول ۲ نشان داده شده، بیشترین سهم مربوط به شرکت های دولتی است.

دومین جهش بزرگ در درآمدهای نفتی مربوط به سال ۱۳۵۳ و چهار برابر شدن قیمت نفت است که باز هم منجر به افزایش سهم درآمدهای نفتی در بودجه دولت شد (جدول ۱ را ببینید).

این بی نیازی روزافزون از وابستگی به مالیات، باعث شد که بسیاری از سیاست های اقتصادی و اجتماعی بدون در نظر گرفتن موافقت مردم دنبال شوند. فرمول کلاسیک «مالیات در ازای نمایندگی» به شکلی نادر برعکس شد و دولت ایران به این دلیل که بدون اخذ مالیات از مردم همچنان کارا بود، الزامی برای نمایندگی مردم احساس نمی کرد. خود مردم هم مطالبات سیاسی شان از دولت را رها کردند؛ از آنجایی که مالیاتی پرداخت نمی شد، مردم دولت پهلوی را دولت خود نمی دانستند. به جای اینکه دولت منافع برخی طبقات ممتاز را نمایندگی و تضمین کند، طبقات اجتماعی خود را با سیاست های دولتی که فراتر از قدرت آن ها بود تطبیق می داد. اپوزیسیون نیز هنگامی که با دولت دچار تعارض شد، به جای اینکه برای اصلاحات معنادار به دولت فشار بیاورد، تصمیم گرفت به طور کلی دولت را طرد کند. (جدول ۲)

ممکن است تصور شود کار آفرینان صنعتی جدید که نسل نوی ثروتمندان بودند، با حمایت اجتماعی از دولت و مشارکت سیاسی، جای نخبگان سنتی را گرفته اند. با این حال، طبقات بالادست جدید در همان زمان که (یعنی دهه های ۴۰ و ۵۰) از سیاست های



چرا شاه قادر  
است به درستی  
رجز بخواند که در  
دل بحران‌های  
سیاسی جهان،  
ایران دریای  
آرامش و ثبات  
است؟  
اساسا پاسخ  
این سوال به  
موفقیت شاه در  
ایجاد وفاق میان  
نخبگان سیاسی  
برمی‌گردد.  
اما برخلاف  
تلاش‌های وی،  
این وفاق نه حول  
شخصیت اوست  
نه سیاست‌هایش

طبقات بالا بدبین و غیرسیاسی شده بودند، بلکه حتی شاه هم هنگامی که مشخص شد روش‌های قدیمی حکومت جواب نمی‌دهد، احساس ضعف و فلج‌بودگی می‌کرد. او در ماه‌های آخر حکومتش برای حفظ موقعیت خود به دولت آمریکا چشم دوخته بود. البته بعدها تغییر موضع داد و مدعی شد که سرنگونی‌اش توسط CIA مهندسی شده بود (سالیوان، ۱۹۸۱).

#### فرسایش پایگاه اجتماعی دولت

در بحث درباره رانتی بودن دولت ایران و پیامدهای سیاسی آن، چند نکته را باید مورد تأیید قرار داد. نخست اینکه برخلاف بسیاری از دولت‌های صادرکننده نفت در خاورمیانه، ایران با یک اقتصاد نسبتاً قوی مبتنی بر کشاورزی و تجارت پا به عرصه گذاشت. همچنین روند صنعتی شدن در ایران پیش از اقتصاد نفتی شروع شده و در حال توسعه بود. به این دلیل، روند تغییر شکل دولت ایران به یک دولت رانتی، احتمالاً شامل تجربه‌ای دردناک‌تر و طولانی‌تر از خودبستگی جامعه با گذشته نزدیک خود در مقایسه با روندهای مشابه در برخی کشورهای حوزه خلیج فارس است. در موارد اخیر، دولت‌های رانتی جدید با ساختارهای خاص سنتی نظیر شبکه‌های قبیله‌ای/خویشاوندی ظهور کردند. این شبکه‌ها نخبگان اقتصادی و سیاسی جدیدی به وجود آوردند که ستون فقرات بوروکراسی‌های دولتی نوین است و تا حد زیادی شبکه آماده‌ای برای توزیع ثروت جدید ایجاد کردند. اما ایران وضعیت کاملاً متفاوتی داشت: ایجاد دولت نفتی به معنای اضمحلال شدید پیوندهای سنتی بین دولت و جامعه مدنی بود و ریشه این قضیه به دوران سلطنت پهلوی اول برمی‌گشت.

رضاشاه پس از یک کودتای نظامی در سال ۱۳۰۰ قدرت را به دست گرفت و در سال ۱۳۰۵ مجلس موسسان آخرین شاه قاجار را برکنار و خود را به عنوان شاه سلسله جدید اعلام کرد. رضاشاه در فضایی آکنده از اخلاق زدایی به قدرت رسید. با وجود پیروزی نظامی مشروطه‌خواهان در تیر ماه سال ۱۲۸۸، دهه بعد شاهد چنان سرخوردگی عمیقی از مشروطه بود که تا سال‌های ۱۳۰۰، اصلاح‌گران ایرانی را می‌دیدیم که از ضرورت وجود یک «دیکتاتور انقلابی» حرف می‌زدند. بعضی گزارش‌ها، ضعف دولت‌های مشروطه اولیه (۱۲۹۹-۱۲۸۸) را به مداخله خارجی نسبت دادند. البته حقیقتاً فشارها و مداخلات خارجی از سمت دو کشور روسیه و بریتانیا وجود داشت اما در شکست تجربه مشروطه عواملی جز مداخلات خارجی نیز دخیل بودند.

جنبش مشروطه بدون به چالش کشیدن شکل قدرت اجرایی، موفق شد مجمع قانونگذار قدرتمندی ایجاد کند. در این دولت به ظاهر پادشاه، اما در واقع نخست‌وزیر دولت را هدایت می‌کند. برای مبارزه با جبهه قدرتمند سلطنت‌طلبان در دولت، مشروطه‌خواهان بسیاری از صاحب‌منصبان سلطنتی سابق را به مجلس فرستادند بی آنکه روش دقیقی برای پیگیری یک برنامه اجرایی داشته باشند. در واقع، برای تضعیف سلطنت‌طلبان، آن‌ها تلاش کردند قوه‌ها را ضعیف نگه دارند. بنابراین در سال‌های بعد، شاهد تعداد زیادی تجربه قانونگذاری و طرح‌های اصلاحی بودیم، بی‌اینکه هیچ هدفی برای اجرای‌شان وجود داشته باشد. از طرفی مجموعه‌ای از بحران‌ها در کابینه، منجر به آسیب‌پذیری دولت شد. استان‌ها، که از دست دولت مرکزی خسته شده بودند، شروع به تشکیل دولت‌های محلی خود کردند و در نهایت، جنبش‌های محلی در

دولت به لحاظ اقتصادی منتفع شدند، اثرگذاری سیاسی خود را از دست دادند. آن‌ها هیچ پیوند بنیانی با سازمانی که به آن‌ها منفعت می‌رساند، نداشتند. انتظار می‌رفت رویکرد آن‌ها در مواجهه با دولت سپاسگزاری و تملق باشد و آن‌ها هم این انتظار را برآورده می‌کردند. در سال‌های ۱۳۵۰، جوی از بدبینی بر طبقات فرادست ایران حاکم بود. زونیس در سال ۱۳۵۰، درباره این پدیده اینگونه می‌نویسد:

«جایی که ما انتظار داشتیم ایرانیان مسن‌تر نسبت به مشارکت‌شان در نظام سیاسی بدبین باشند، با عکس این قضیه مواجه شدیم. نخبگان جوان نسبت به همتایان مسن‌ترشان سطوح بالاتری از بدبینی را نشان دادند. هنگامی که به دنبال سطح بالاتری از اظهار ناامنی میان نخبگانی که پیوندهای سازمانی کمتر و در نتیجه حمایت کمتری داشتند بودیم، چیز دیگری مشاهده کردیم. هرچه نخبگان فعال‌تر باشند - شغل‌های بیشتری داشته و عضو سازمان‌های بیشتری باشند - احساس ناامنی بالاتری دارند. زمانی که انتظار داشتیم افرادی که قدرت سیاسی بیشتری دارند، درگیر تر و در نتیجه متعهدتر به نظام سیاسی و اهداف آن باشند، باز هم غافلگیر شدیم. هرچه قدرت بیشتر بود، بدبینی هم بیشتر بود. نخبگان جوان‌تر، بدبین‌ترند؛ فعال‌ترها، ناامن‌ترند و قدرتمندان، کمترین تعهد را دارند» (زونیس، ۱۹۷۱: ۱۴-۵).

تجربه نسل قدیمی تر سیاستمداران به آنان این احساس را می‌داد که هنوز در میدان سیاست اثرگذارند، اما نسل جوان خود را دارای نقشی تکنوکراتیک و بی‌اهمیت می‌دانست. زونیس در انتهای کتابش موشکافانه این پرسش را طرح می‌کند:

با چنین احساس خصوصیت شدیدی نسبت به سیاست از سمت این بخش بزرگ از بازیگران سیاسی قدرتمند، ممکن است این پرسش برای ما پیش بیاید که چرا نظام سیاسی از سقوط مصون مانده است؟ با این جهت‌گیری‌های کلی ناامنی، بدبینی و بی‌اعتمادی و نگرش‌های سیاسی چون بیگانه‌هراسی، بی‌اعتمادی اجتماعی، بی‌اعتمادی به نظام خانواده و بی‌اعتمادی به دولت، چرا ایران شبیه سایر همسایه‌های خود در خاور میانه نشده است؟ چرا ایران از کودتا و انقلاب‌هایی مصون مانده که مشخصه بسیاری از ملل در حال توسعه‌اند؟ چرا شاهنشاه قادر است به درستی رجز بخواند که در دل بحران‌های سیاسی جهان، ایران دریای آرامش و ثبات است؟

اساسا پاسخ این سوال به موفقیت شاه در ایجاد وفاق میان نخبگان سیاسی برمی‌گردد. اما برخلاف تلاش‌های وی، این وفاق نه حول شخصیت اوست نه سیاست‌هایش. این اجماع ریشه در احساس فراگیر ناتوانی شخصی میان اکثریت نخبگان دارد. نخبگان که توسط ناامنی‌های شخصی، احاطه شده‌اند، به خود و دوستان‌شان اعتماد ندارند و درباره انگیزه‌های همه مردم و نتایج همه برنامه‌ها بدبین هستند، پاسخ‌شان کنار آمدن با نظام است، نه تلاش برای ایجاد تغییر اساسی در آن و رویه کنار آمدن اساساً متشکل است از یادگیری زیست در چارچوب هنجارها در حالی که منافعی را که می‌توان از آن استخراج کرد، به حداکثر برسانی. (زونیس، ۱۹۷۱: ۹-۳۲۸).

چنین نظامی تا وقتی پابرجا می‌ماند که دولت قدرت و منابع در اختیار داشته باشد. اما هیچ سازوکاری برای تعمیر حتی کوچکترین شکاف‌ها وجود ندارد. خلا سیاسی که دولت ایجاد کرده، جای هیچگونه خوداصلاحی به او نمی‌دهد. تلاش‌های دیر هنگام برای اصلاح، تنها اوضاع را بغرنج‌تر می‌کنند؛ چراکه روش‌های سنتی دیگر جواب نمی‌دهند. جالب اینجاست که تنها



چند استان مهم رخ دادند. به نظر می رسد همگان، مسبب این رخدادها را ضعف دولت مرکزی می دانند. در آغاز دهه ۱۳۰۰، مشروطه خواهان بر جسته به حمایت از یک جریان دولتی قوی می پرداختند. واژگان گفتمان سیاسی شدیداً تغییر کرده بود. در حالی که نسل های اول اصلاح طلبان تنها راه پیشرفت را یک رژیم مشروطه دموکراتیک بیان می کردند، اصلاح طلبان دهه ۱۳۰۰ دموکراسی را مانعی برای پیشرفت می دانستند. پس از این بود که دو گانه ظاهری دموکراسی/پیشرفت به مدت نیم قرن کشور را تسخیر کرد.

رضاشاه مسیر جدیدی برای مدرنیزاسیون به همراه آورد: شاید هنگامی که اصلاحات اداری، آموزشی و قانونی شکست خورده اند، ارتش بتواند پیروز شود؛ شاید انضباط نظامی و سازماندهی و تمرکز قدرت بتواند تغییراتی را ایجاد کند که بوروکرات ها و سیاستمداران در دستیابی به آن ها شکست خورده اند. در واقع، در دوران رضاشاه، از طریق تشکیل ارتش مدرن یک دولت ملی جدید ایجاد شد که بر جامعه ای چندملیتی و چندقومیتی حکومت می کرد.

پایه اجتماعی حامی دولت قاجار شامل سه گروه بازرگانان، مالکان (که در جاهایی با بازرگانان همپوشانی داشت) و روحانیون بود. ایجاد دولت پهلوی منجر به تغییری مهم در ساختار طبقاتی جامعه، بخصوص در رابطه بین این سه گروه اجتماعی مهم با دولت شد.

بازرگانان از دولت حمایت مالی می کردند و در مقابل انتظار داشتند امنیت شان تامین و در مقابل تجاوز خارجی از آن ها محافظت شود. ملاکان ظهور خود را مدیون دوران سلطنت قاجار هستند. بحران های مالی متوالی باعث شد نظام سلطنتی سیستم تیول داری که شامل فروش حق دریافت درآمد از زمین برای یک مدت مشخص است را با فروش دائمی زمین جایگزین کند. در سیستم جدید زمین به عنوان یک دارایی خصوصی به کسی که بالاترین پیشنهاد را می داد فروخته می شد. در واقع، یکی از دستاوردهای مجلس اول، ممنوعیت تیول داری برای همیشه بود. روحانیت جایگاه بسیار ویژه ای در جامعه قاجار داشت. آن ها مدارس را که همگی دینی بودند (مکتب) اداره و امور حقوقی جامعه مسلمانان نظیر ازدواج، طلاق، بازداشت، وقف و مجازات جرایم را رتق و فتق می کردند. قدرتمندترین و معتبرترین آن ها «قانونگذاران» خصوصی داشتند و البته از طریق نوعی مالیات های مذهبی یعنی خمس و زکات که مستقیماً به خودشان پرداخت می شد، نیازهای مالی خود را تامین می کردند و از این لحاظ مستقل بودند.

اما سیاست های رضاشاه تغییرات اساسی در روابط بین هر کدام از این گروه های اجتماعی با دولت ایجاد کرد. بازرگانان به شدت از سیاست های مرکز گرایانه دولت، ایجاد امنیت نظامی، راه اندازی شبکه های ارتباطی جدید، احداث جاده ها، راه آهن و توسعه خطوط تلگراف و... بهره می بردند. آن ها همچنین از سیاست های حفاظتی دولت جدید در باب امور خارجه و تجارت بین المللی منتفع شدند. از طرف دیگر، بازرگانان، صدای سیاسی مستقلی را که در انقلاب مشروطه به دست آورده بودند از دست دادند. فعالیت های تجاری آن ها از طریق معرفی انحصارات ویژه دولت، سیاست های قیمت گذاری و قوانین مالیاتی، تحت نظارت جزیی دولت و مورد مداخله واقع شد. علاوه بر این، با توسعه تدریجی بازارهای جایگزین (برای مثال، مغازه های مدرن در بلوارهای نوساز شهرها) بازار - سنگر سنتی تجارت - انحصار خود در خرده فروشی را از دست داد. ملاکان در این دوران تبدیل به یک طبقه کاملاً توسعه یافته و

#### پایگاه طبقاتی قاجارها

پایه اجتماعی حامی دولت قاجار شامل سه گروه بازرگانان، مالکان (که در جاهایی با بازرگانان همپوشانی داشت) و روحانیون بود. ایجاد دولت پهلوی منجر به تغییری مهم در ساختار طبقاتی جامعه، بخصوص در رابطه بین این سه گروه اجتماعی مهم با دولت شد.

مستحکم شدند. مجموعه ای از قوانین مالکیتی، تخصیص و نگهداری زمین های کشاورزی برای مالکان بزرگ را ممکن و قانونی کرد. مالکیت یک روستای کامل به جای موقعیت فرد در جهان تجارت، تبدیل به منبع قدرت محلی و اعتبار ملی در این دوران شد. خود رضاشاه تعدادی از بهترین زمین های کشاورزی در سواحل جنوبی و شرقی دریای خزر و در استان خوزستان را غصب کرد و در پایان سلطنتش تبدیل به بزرگترین مالک کشور شده بود. با اینکه ملاکان به اندازه بقیه، تحت انقیاد سیاسی رضاشاه بودند، با این حال از قدرت منطقه ای خود استفاده می کردند و بعدتر (۱۳۴۰-۱۳۲۰) به کمک آن در سیاست های ملی، بخصوص به شکل اثرگذاری بر نتایج انتخابات مجلس، نقش مهمی بازی کردند. بین سال های ۱۳۰۵ تا ۱۳۴۲، زمینداران بیشترین تعداد صندلی های مجلس را اشغال کرده بودند.

گروهی که به شدیدترین شکل تحت تأثیر سیاست های رضاشاه قرار گرفت، روحانیون بودند. معرفی مدارس مدرن، قوانین مالیاتی و مدنی جدید و ایجاد یک نظام قضایی مستقل از دادگاه های سنتی شریعت، تمامی کارکردهای اجتماعی سنتی مهم روحانیت را تضعیف کرد (فیشر، ۱۹۸۰). مکتب ها بسته شدند، محاکم شرع (دادگاه های مذهبی) از بین رفتند و به دلیل ضرورت پرداخت مالیات، بسیاری از مردم توان پرداخت زکات و خمس به روحانیون را نداشتند. حتی کارکردهای اجتماعی، مانند برگزاری مراسم عقد و طلاق، ابتدا باید از طریق دفاتر ثبت، قانونی می شد. علاوه بر این، بسیاری اقدامات رضاشاه را حملات مستقیم به آموزه های اسلامی می دانستند، مانند کشف حجاب زنان که در سال ۱۳۱۵ ابلاغ شد و ایجاد یک ارتش دائمی با استفاده از خدمت اجباری. گفته می شد که رضاشاه در حال تقلید از آتاتورک است، کسی که از دید روحانیون تجسم سکولاریزاسیون ضداسلامی بود.

این تغییر در وضعیت نسبی سه گروه اجتماعی در اشتغال نمایندگان مجلس در جلسات مختلف قانونگذاری منعکس شده است. در مجلس اول که در سال ۱۲۸۵ و بحیوحه سیاسی مشروطه شروع به کار کرد، ملاکان ۲۱ درصد، تجار ۴۱ درصد و روحانیون ۲۰ درصد کرسی ها را اشغال کرده بودند. در مجلس دوازدهم (۱۳۲۰) که آخرین مجلس در دوران رضاشاه بود، ملاکان ۵۸ درصد، تجار ۱۸ درصد و روحانیون تنها ۶ درصد صندلی ها را در اختیار داشتند. جالب توجه است که در همین دوران، درصد نمایندگان مجلس با مشاغل فنی و حرفه ای از ۷ درصد به ۲۱ درصد و نمایندگانی که کارمند دولت بودند از ۲۳ درصد به ۳۲ درصد افزایش یافت (بیل، ۱۹۷۲).

زوال نهایی پایگاه اجتماعی سنتی از ابتدای دهه ۱۳۴۰ شروع شد هنگامی که سیاست های توسعه ای شاه، به ویژه اصلاحات ارضی، نقش ملاکان به عنوان یک طبقه مهم اجتماعی و سیاسی را تضعیف کرد و همچنین بازار و منافع تجاری سنتی آن را کنار گذاشت تا نخبگان اقتصادی جدیدی پرورش دهد که صدای سیاسی ندارند.

مالکان به سراغ صنعت، کشاورزی و سرمایه گذاری در املاک شهری و تجاری رفتند. به عنوان یک طبقه اجتماعی، آنان دیگر وجود نداشتند و در عرصه سیاست صدای شان شنیده نمی شد (دل و چو گو، ۱۹۸۱).

در گذشته، آن ها می توانستند از قدرت محلی خود استفاده کنند تا بر سیاست های محلی و ملی اثر بگذارند (و این کار را می کردند). نمایندگان مورد نظرشان را وارد مجلس و افرادی را برای مناصب دولتی مهم انتخاب می کردند. پس از اصلاحات ارضی، بخصوص



حتی با وجود  
کاهش سهم  
درآمدهای نفتی  
در بودجه‌های  
دولتی، ملاحظات  
سیاسی و  
ایدئولوژیک مهم  
به تقویت وجه  
توزیعی دولت  
کمک کرده‌اند



#### پی‌نوشت:

۱. طبقه حاکم را در گنومه گذاشته‌ام؛ چراکه همان‌طور که بعدتر توضیح می‌دهم، مشخص نیست در روزهای آخر سلطنت شاه، طبقه حاکم دقیقاً چه معنایی دارد.
۲. یکی از اقلام بازتاب می‌یابد، که در ترازنامه با سود سهامداران آن هاست که در مجامع عمومی سالیانه تصویب می‌شود تا تحت عنوان «سود انباشته» یا «اندوخته سود» یا «سود تقسیم‌نشده» برای تقویت بنیه مالی بنگاه در اختیار مدیریت باقی بماند. نظر به چیرگی سودجویی شخصی در شرکت‌های خصوصی متعارف، اساساً سهامداران تمایل زیادی به باقی ماندن سود متعلق به خود در اختیار مدیریت اجرایی شرکت‌ها ندارند و به همین دلیل این رقم سود انباشته تقسیم نشده است.

و تصمیم‌گیری عقلانی.

این واقعیت که دولت ایرانی به جای سرمایه‌گذاری خارجی -مانند کویت- سیاست صنعتی‌سازی را در پیش گرفت نشان می‌دهد که نمی‌توانیم آن را به سادگی «توزیعی» بدانیم (در حالی که عوامل دیگر مانند اندازه جمعیت و وزن بخش‌های کشاورزی سنتی و تجاری چنین چیزی را نشان می‌دهند). دولت پهلوی تا حدی به خوبی از منابع استفاده کرد. با این حال، همان‌طور که دلاکروا می‌گوید (۱۹۸۰: ۳-۲۱) «به لحاظ منطقی پیش از پرسیدن سوال در یک جامعه خاص چه کسی چه چیزی را از چه کسی استخراج می‌کند، باید پرسید آن جامعه چگونه امرار معاش می‌کند». با وجود درآمدهای نفتی عظیم و روزافزون در دستان دولت، مردم بیشتر نگران بودند که این درآمدها چگونه توزیع می‌شود، نه اینکه چه کسی تولید داخلی را در اختیار دارد و کنترل می‌کند. برای مثال هیچوقت واضح نبود که آیا صاحبان صنعت از بخشش دولت (وام‌های بدون سود یا یارانه‌ها) سرمایه‌دار شده‌اند یا از طریق سودی که توسط کارگران شان در کارخانه‌ها ایجاد می‌شود. از دید خود کارگران منبع نابرابری اجتماعی، توجه بیش از حد دولت به ثروتمندان است، نه استثمار کارگران. درآمدهای نفتی عمدتاً از منابع طبیعی به دست می‌آید نه انباشت سرمایه و کار مولد کارگران، در نتیجه، این یک نعمت خدادادی است که باید به طور مساوی بین همه تقسیم شود. اینکه در رژیم شاه منابع به این شکل بد و نابرابر توزیع می‌شوند به سیاست‌های دولتی عامدانه نسبت داده می‌شود، اینکه آنان برخلاف خواست خدا رفتار می‌کردند و مردم را از حقوق طبیعی شان محروم می‌کردند. در چنین بستری، فساد، دقیقاً به این دلیل که یکی از مهمترین اهرم‌های توزیع است، تبدیل به مساله‌ای بحرانی می‌شود.

حذف فساد، و اولویت‌های جدید برای توزیع ثروت (که منبع شان کار داخلی نیست)، نوعی پیور تانیسم برابری خواهانه در سیاست ایجاد می‌کند. همان‌طور که دلاکروا می‌گوید:

«تخت، معتزضان (به رژیم قبل) قادر به ادعای انحصار عقلانیت نخواهند بود. آن‌ها نمی‌توانند خود را تنها نمایندگان مرفقی تاریخ بدانند که به دنبال آزادسازی تولید از چنگال شیوه‌های تولید هستند که در تضادهای خود در حال غرق شدن است. در نتیجه احتمالاً الهام گرفتن از سوسیالیسم علمی برای آن‌ها دشوار خواهد بود. در مقابل آن‌ها باید ایدئولوژی مشروعیت‌بخش خود را با ملاحظات اخلاقی سختگیرانه پیدا کنند. قوی‌ترین حمایت‌ها از چنین ملاحظاتی مربوط به عصر طلایی یونان است و اغلب شان ریشه‌های مذهبی دارند. در نتیجه جنبش‌های انقلابی در دولت‌های توزیعی اجزای ار تجاعی ایدئولوژیک قدرتمندی دارد. در خالص‌ترین شکل، آن‌ها کاملاً ر تجاعی خواهند بود.

دوم اینکه مبنای سازماندهی معتزضان در یک دولت توزیعی، طبقه نیست. در نتیجه، دیگر اشکال وحدت اجتماعی باید فعال شوند. اشکال جایگزین، اغلب همان اشکال سنتی هستند. هرچه یک جامعه تازه‌تر به اقتصاد جهانی پیوسته باشد، ساختارهای اجتماعی سنتی‌اش در دسترس تر هستند. بنابراین، دولت توزیعی که بر یک جامعه تازه به بازار پیوسته حکومت می‌کند، با بیشترین چالش‌های قبیله‌ای، قومی و مذهبی روبه‌رو خواهد شد» (دلاکروا: ۱۹۸۰: ۱۱).

ویژگی ترکیبی دولت و اقتصاد ایران در زمان شاه -اقتصاد مبتنی بر درآمدهای نفتی که بعضاً برای توسعه تسریع شده کاپیتالیسم بومی به کار گرفته می‌شد - خصیصه ترکیبی بودن جنبش ضدشاه را نشان می‌دهد: جنبش اسلامی که پایگاه اجتماعی آن در لایه پایین

تحت تأثیر سیاست‌های تدارک دیده شده جهت ایجاد لایه‌ای جدید از تکنوکرات‌ها و صاحبان حرف، آن‌ها این امتیازات را از دست دادند. در صد مالکان در مجلس بیست و یکم (۱۳۴۲) تنها ۳۵ درصد بود، در حالی که دور قبلی این میزان ۵۸ درصد بود، تعداد کرسی‌های کارمندان دولت از ۴۸ درصد به ۶۹ درصد رسید؛ صنعتگران خصوصی نیز از ۲ درصد دور قبل به ۱۶ درصد رسیدند (بیل، ۱۹۷۲). این تغییر را در انتخاب کابینه هم می‌توان دید. با استعفای دولت علم در سال ۱۳۴۲ و انتصاب منصور به نخست‌وزیری، موج جدیدی از کارمندان به عرصه آمدند. این مردان از خانواده‌های نخبگان سنتی آمده بودند، اما به رویکردی تکنوکراتیک، مدیریتی و غیرسیاسی باور داشتند (بیل، ۱۹۷۲: ۴۶-۷)؛ (زونیس، ۱۹۷۱: ۹۰-۸۹) و (۳۵-۲۲۳).

#### تفسیر دیدگاه‌های سیاسی

یک مشاهده دیگر درباره تغییرات دولت ایران بین دهه ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۰، این است که این روند شکافی در رابطه قدیم بین دولت و جامعه مدنی را نشان می‌دهد. برای رضاشاه، مهمترین معیار در دولت جدید، ارتش مدرن بود. نشانه اهمیت ارتش در ذهن رضاشاه، حضور او با لباس نظامی در همه مناسبت‌های عمومی است. وطن پرستی برای او، وفاداری به دولت بود، نه کشوری که یک تمامیت ارضی مشخص دارد. از شهروندان انتظار می‌رفت تا با عضویت در دولت در حال رشد و به طور ویژه اطاعت از ارتش، در ساخت جامعه جدید نقش داشته باشند. تصویری در حال شکل‌گیری بود که به شکلی به افرادی که درون دولت نبودند نگاه می‌کرد که گویی حالا کار کردن برای دولت تنها شکل شهروندی درست است.

این نگرش شدیداً در دهه ۵۰ دستخوش تغییر شد. دیگر از شهروندان انتظار نمی‌رفت در ساخت دولت نقش داشته باشند، بلکه باید از بهره‌مندی از کمک‌های دولتی، سیاست‌گذار می‌بودند. وفاداری به شخص شاه، به عنوان خیر اصلی، جایگزین وفاداری به دولت برای اثبات شهروندی شد. خود مردم با رضایت تبعیت از این شیوه را پذیرفتند. مزایای رفاهی نه حق که لطف گشاده‌دستانه شاه تصور می‌شد. این قضیه با شکل‌گیری آگاهی رفاهی که همراه با ظهور دولت‌های رفاه در اروپای غربی پس از جنگ ایجاد شد، متفاوت است. این تضاد احتمالاً با دو پدیده مرتبط نیست دارد: اول اینکه، دولت‌های رفاه اروپایی توسط مالیات شهروندان تامین مالی می‌شوند، نه درآمدهای بیرونی‌ای که به دولت می‌رسد. دوم اینکه شکل‌گیری سیاست‌های رفاهی پس از جنگ جهانی دوم تا حد زیادی حاصل اعتراضات سازمان‌های کارگری بود، نه طرح رییس دولت که می‌خواهد مهر بانانه از درآمدهای دولتی صرف نظر کند و فشاری برای هزینه کردن این درآمدها در بخش رفاه پیش رویش نیست.

به این دلایل، مشروعیت دولت پهلوی دوم ارتباط مستقیم با منصفانه و عادلانه بودن این توزیع الطاف دارد. در جامعه‌ای که تعهد حرفه‌ای در آن وجود دارد، اغلب به دولت انتقاد می‌شود که چرا پربازده نیست، زیست انگلی دارد و اینکه چرا منابع اجتماعی را هدر می‌دهد. در یک دولت رانتی، تمایز بین جامعه مدنی مفید و دولت انگلی بی‌معناست؛ چرا که منبع ثروت ملی، نه کار داخلی که اغلب رانت‌ها بیرونی است. بنابراین، در دهه ۱۳۵۰، سیاست حول محور پرسش درباره توزیع ثروت و کنترل تولید و حول انحطاط اخلاقی و مصرف‌نمایی می‌گشت نه مشارکت سیاسی



نتیجه در چند سال اخیر افزایش مستمر سهم مالیات و کاهش سهم درآمدهای نفتی در کل درآمد دولت مشاهده می شود (جدول ۳ را ببینید).

از طرف دیگر، حتی با وجود کاهش سهم درآمدهای نفتی در بودجه های دولتی، ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیک مهم به تقویت وجه توزیعی دولت کمک کرده اند. در وهله اول با وجود اعتبار آیت الله خمینی، وفاداری به حکومت اسلامی، جایگزین وفاداری به شخص شده است. دولت جدید امتیازاتی دارد: از مشروعیت سیاسی ای بهره مند است که دولت پهلوی از آن بی بهره بود؛ تجسم انقلابی است که حقیقتاً ملی بود و ادعای اجرای آرمان های آن انقلاب را دارد. از میان این آرمان ها می توان به بازتوزیع منابع اجتماعی و گرفتن آن از مستکبران و اعطایش به مستضعفان سخن گفت. به خاطر داشته باشید که این طبقه بندی های اسلامی در یک جامعه رانتی بیشتر از دسته بندی های طبقاتی منطقی هستند: شما می توانید با پرداخت صدقات و تبعیت از هنجارهای رفتاری اجتماعی و فردی ثروتمند باشید، اما مستکبر نباشید. بخشی از مشروعیت دولت اسلامی امروزه به این برمی گردد که مهمترین جمع آوری کننده و توزیع کننده انواع صدقات (زکات، خمس و ...) است. نگرش اسلامی درباره دریافت صدقه به عنوان راه مشروع رفاه اجتماعی - به جای محکوم کردن آن به بهانه غیرمولد بودن - تقویت شده است. بنابراین از این منظر دولت مشروعیتی دائمی برای نقش توزیع گرش پیدا کرده است آنقدر که تقریباً توزیع کننده عادل ثروت اجتماعی دانسته می شود.

این مشروعیت جدید، حداقل برای مدتی، دولت را از چالش های نمایندگی مبتنی بر مالیات و سیاست های طبقاتی در امان نگه می دارد. از آنجایی که این مالیات ها، تکلیف دینی افراد دانسته می شوند، دیگر پرداخت آن ها لزوماً متضمن حق دخالت در روابط دولت نیست؛ دولت مالیات شما را خرج نمی کند، بلکه این سهم امام و صدقه های جامعه اسلامی است که دولت جمع آوری می کند و دولت به تنهایی - به عنوان تجسم جامعه اسلامی - حق دارد تصمیم بگیرد آن را چگونه توزیع کند. در این معنا، دولت توزیعی جدید بیشتر در سطح اقدامات عملی آسیب پذیر است (آیا توزیع کننده عادل است؟ آیا طبق قوانین اسلامی رفتار می کند؟)، اما در سطح مشروعیت سیاسی، ضعف چندانی ندارد. این حکومت مشروعیتی برای خود به دست آورده که به لحاظ سیاسی در یک دولت رانتی بهتر جواب می دهد.

طبقه متوسط سنتی است با میلیون ها شهرنشین فقیر بی طبقه که با اشکال کلاسیک تر فعالیت طبقاتی ترکیب شده است (مانند تمایل به تشکیل اتحادیه، ایجاد کمیته های کاری، استفاده از اعتصاب و اشغال در صنعت و گاهی میان کارمندان دولت). تا همین امروز، این دو گانه مبنایی عینی در ساختار اجتماعی جامعه دارد و این واقعیت منشا منازعات و استثمار های آینده خواهد بود، مگر اینکه نظام اسلامی، سیاستی نظام مند برای نابودی بخش های مدرن و مولد اقتصاد ایران اتخاذ کند.

حالا به یک پرسش مهم دیگر می رسیم: آیا هیچ ارتباطی بین سیاست های اسلامی و رانتی بودن دولت وجود دارد؟ آیا سیاست های رژیم جدید خصیصه رانتی بودن را تقویت می کنند یا تضعیف؟

#### دولت اسلامی به مثابه یک دولت توزیعی

در روزهای ابتدایی پس از تغییر نظام، وابستگی دولت به درآمدهای نفتی افزایش پیدا کرد؛ چرا که بخش های مولد اقتصاد نخست به دلیل اعتصابات طولانی و سپس به خاطر اینکه صاحبان و مدیران شان از ایران رفته بودند، برای مدتی فلج شد. کمیته های کارخانه ها قدرت را به دست گرفتند، اما منازعات درون این کمیته ها هر نوع تصمیم مدیریتی را تحت الشعاع قرار داد و مدتی طول کشید تا انجمن های اسلامی ریاست خود بر این کمیته ها را تثبیت کنند و الحاق آن ها را به ساختار دولتی امکان پذیر کنند.

تا همین امروز، جهت گیری و سیاست گذاری های اقتصادی جمهوری اسلامی واضح نشده است. اقتصاد اولویت نخست نظام حاکم نیست. با این حال، جمهوری اسلامی هدف بلندمدت «استقلال» و خودکفایی را دنبال می کند و برنامه دارد وابستگی به درآمدهای نفتی را کاهش دهد. جنگ ایران و عراق، تخصیص بخش زیادی از درآمدهای نفتی به بودجه جنگی و آسیب هایی که به تاسیسات نفتی رسید، این امر را ضروری تر کرده است. علاوه بر این به نظر می رسد دولت در اخذ مالیات توانمندتر شده است. در

| درآمد  | ۱۳۶۲ | ۱۳۶۳ | ۱۳۶۵ |
|--------|------|------|------|
| نفت    | ۵۶۶  | ۴۹۱  | ۴۸۷  |
| مالیات | ۲۸۴  | ۲۴۹  | ۲۵۳  |

#### جدول شماره سه

منابع عمده درآمد دولت بر حسب درصد از درآمد کل



کتاب رفاه

# نان برای همه: خاستگاه دولت رفاه

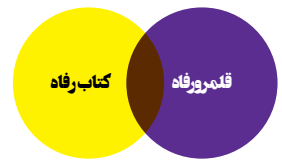
## BREAD FOR ALL

The Origins of the Welfare State



آلن دیویدسون





کریس رنویک

ترجمه: سحر کریمی

کتاب «نان برای همه» نوشته کریس رنویک به تاریخ تحولات شکل گیری دولت رفاه و تامین اجتماعی در بریتانیا در سال های جنگ جهانی دوم و پس از آن و ایده های ویلیام بورجس می پردازد. این کتاب هنوز به فارسی ترجمه نشده و آن چه در ادامه می آید ترجمه فصل دوم این کتاب و در ادامه شماره گذشته است. مطالعه تحولات ذکر شده و نظرانی که در این زمینه وجود داشته دارای اهمیت نظری برای پژوهشگران و سیاستگذاران حوزه رفاه و سیاستگذاری اجتماعی است

## فصل دوم: زیر خط فقر

اگرچه «ادوین چدویک» مباحثات می کرد که قانون اصلاح قانون فقرا، مصوب سال ۱۸۳۴، «نخستین قهره بزرگ قانونگذاری مبتنی بر اصول علمی و اقتصادی» بوده، اما گزارش کمیسیون سلطنتی درباره قانون فقرا اذعان کرد که آنان پاسخی برای برخی از مسائل مهم ندارند. به طور خاص و با توجه به تغییراتی که گزارش عامل آنها بود، تا حدی به طور تعجب آور، کمیسیون سلطنتی اعتراف کرد در تعیین چیستی واقعی اصل «استحقاق کمتر» به مشکل برخوردده اند، یعنی همان اصلی که معتقد بود امداد درون دارالمساکین باید همواره کمتر از چیزی باشد که کم در آمدترین شغل خارج از دارالمساکین می پردازد. وقتی صحبت زندگی کارگران مستقل در میان آمد، یعنی کسانی که چدویک و همکارش «نسا سینیور» بسیار مشتاق بودند درباره شان مواعظ اخلاقی سر دهند، گزارش کمیسیون سلطنتی در واقع اذعان کرده بود «آنان که امداد را توزیع یا اهدا می کنند... چیز چندانی نمی دانند».

این غفلت ها اهمیت داشتند، چون اصل «استحقاق کمتر» باید به اجرا در می آمد. در سراسر کشور، مسئولان اجرایی موظف بودند تا شرایطی ایجاد کنند که مردم از درخواست کمک منصرف شوند. با گزارش هایی که از نشان می داد مردم مجبور شده بودند در شرایطی خفت بار و در نظر امروزی، باور نکردنی زندگی کنند، نتیجه، فراتر از حد تصور دهشتناک بود. در سال ۱۹۸۵، زمانی که روزنامه ها از جمله روزنامه تایمز درباره دارالمساکین اندوور<sup>۱</sup>، شهری در همپشایر برای خوانندگان شان نوشتند، اعتراضی عمومی شکل گرفت. در آنجا، مردم آنقدر گرسنه بودند که مغز استخوان و غضروف استخوان های حیواناتی که برای ساختن کود در ازای امدادی ناچیز، خرد می کنند را می جویدند. شاید استحقاق کمتر، در ظاهر امر جذابیت نظری داشت، اما اگر از خیل عظیم مردمی که دورادور درباره و قایع می خواندند هم بگذریم، بسیاری از ناظران هم، زمانی که دیدند عاقبت آن چنین صحنه های ظالمانه ای است، عمیقاً متاثر شدند. با این حال، این صحنه ها نتیجه نهایی و منطقی رویکرد جدید به قانون فقرا و ظاهر ا همان چیزی بود که اصلاحگران می خواستند.

اما تا اوایل قرن نوزدهم، مناسبات بحث تغییر کرده بودند. در این فاصله، محققان اجتماعی خود را به میان زاغه های کثیف و پراز دحام انداخته و شبکه ای از نیروها را کشف کرده بودند که به نظر می رسید حتی مصمم ترین افراد را نیز از راهی از چرخه بی پایان فقری که آنان را احاطه کرده، باز می دارند. فهمی جدید، پویا و پیچیده از جامعه نمایان شده بود. فهمی که در آن، زندگی و سرنوشت مردم به طر قی مرتبط دانسته می شد که تا پیش از آن این طور درک نمی شد. صرفه جویی، کار سخت و خصایل فردی، یعنی ویژگی هایی که پیش تر، اصلاحگران قانون فقرا تنها راه نجات از فقر و همچنین بنیان های شکوفایی ملی می دانستند، دیگر به نظر می رسید که فقط توضیح دهنده بخشی (و معمولاً نه حتی مهمترین بخش) از علتی باشند که چرا دخل فردی ممکن است کفاف خرجش را ندهد. در حالی که ناظرانی از جمله چدویک پذیرفته بودند که رویدادهایی همچون بیماری و مرض می توانند در توضیح اینکه چرا برخی افراد در مضیقه مالی می افتند موثر باشند، برای دیگران این سوال پیش آمده بود نکند فقر مشکلی است که در خود ساختار زندگی مدرن تنیده شده است؟ پس سوال شان این بود که قانون فقرایی در تناسب با این شرایط، باید چه شکلی باشد؟ پاسخ ها هم شامل انواعی از احکام اخلاقی درباره فقر بود که از دهه ۱۸۳۰ در بحث جای داشتند و هم شامل انبوهی از ایده ها درباره راه های ممکن ریشه کنی فقر که تا پیش از آن نامعقول شمرده می شدند.

## رشد اقتصادی و ناخرسندی های آن

وقتی نمایندگان پارلمان و اقتصاددانان سیاسی در زمانی که قانون فقرا در آغاز قرن هفدهم برای اولین بار وضع شد، درباره رابطه حکومت و جامعه فکر می کردند، معمولاً دغدغه ثبات داشتند. اما تا اواخر قرن، صدای بازرگانان و سرمایه داران در این استدلال که دولت باید حامی

تجارت و سرمایه‌گذاری در سایر نقاط جهان باشد، بیش از پیش بلند شد. آن‌ها می‌گفتند بریتانیا باید کالاهای بهتر و بیشتری نسبت به هر جای دیگری تولید کند و بفروشد. با افزایش فعالیت‌های تجاری، اقتصاددانان سیاسی عصر روشنگری (و فلاسفه‌ای که پا جای پای آنان می‌گذاشتند)، رشد اقتصادی را با دسترسی به بازارهای رو به گسترش مرتبط دانستند. متفکرانی چون «آدام اسمیت» توضیح می‌دادند که تولیدی‌ها، کارخانه‌ها و شرکت‌ها می‌توانند در این بازارها به وسیله نوآوری‌هایی چون تقسیم کار موفق شوند. اسمیت، در مشهورترین و پرآوازه‌ترین مثالش نشان می‌دهد که ۱۰ کارگر در یک کارخانه سوزن ته‌گردسازی که هیچکدام خودشان نمی‌توانند بیش از ۲۰ سوزن در روز تولید کنند، می‌توانند بیش از ۴۸ هزار سوزن روزانه تولید کنند، اگر بخشی از خط تولیدی مکانیزه باشند که وظایف را در ۱۸ شغل مختلف تقسیم کرده است. اسمیت می‌گفت این پیشرفت به معنای واقعی کلمه است که بریتانیا را برای رهبری جهان از نظر اقتصادی و صنعتی یاری خواهد کرد.

«نمایشگاه بزرگ ۱۸۵۱» را معمولاً لحظه‌ای نمادین در این داستان دانسته‌اند. با مشارکت «پرنس آلبرت»، همسر ملکه ویکتوریا به عنوان حامی و سازمان‌دهنده نمایشگاه، از طراحان و تولیدکنندگان خارجی دعوت شد تا نمونه محصولات خود را برای نمایش در کنار بهترین آثار بریتانیایی در قصر بلورین شکوهمندی که از ۳۰۰ هزار قطعه شیشه ساخته شده و محیطی در حدود ۷۰ هزار متر را دربر گرفته بود، ارسال کنند. بیش از ۶ میلیون نفر از نمایشگاه بازدید کردند. مردم با قطار به سوی لندن سرازیر شدند و با دلیجان و درشکه به هایدپارک آمدند تا بتوانند از دیدن ۱۰۰ هزار محصول، از ماشین‌های چاپ گرفته تا گلیم‌بافت‌های منقوش<sup>۱</sup> و پیانوهای تاشو که در دو طبقه نمایشگاه ارائه شده بود، شگفت‌زده شوند. فرانسوی‌ها، آلمانی‌ها و آمریکایی‌ها، مجموعه‌هایی پیشرفته و پیچیده برای نمایش ارسال کردند، اما ناظرانی که ابدایی طرف هم نبودند، فکر می‌کردند که خود بریتانیا پیروز میدان بوده، شاید به این خاطر که نصف فضای موجود را اشغال کرده بود.

اقتصاددانان سیاسی راغب بودند که اعتبار این پیشرفت‌ها را به نام خود بنهند و می‌گفتند رشد اقتصادی و دستاوردهای آن نتیجه مستقیم ایده‌های آنان درباره تجارت آزاد است، ایده‌هایی که دولت‌های تحت تسلط «ویگ‌ها» در یک سوم میانی قرن نوزدهم با آن همدلی داشتند. مثال مورد علاقه آن‌ها از تاثیرشان، تصمیم «رابرت پیل»، نخست‌وزیر توری برای الغای قانون غلات در سال ۱۸۴۱ بود، یعنی قانون مالیات بر واردات غلات. بسیاری از ویگ‌ها و رادیکال‌ها، این مالیات‌ها را از عوارض سوءگیری ساختاری به نفع توری‌ها در سیاست بریتانیا می‌پنداشتند. ویگ‌ها می‌گفتند که مالکان زمین می‌خواهند قیمت غذا بالا بماند تا سودشان را حفظ کنند و قادر به این کار هم هستند، چون تعداد کم رای‌دهندگان و توزیع غیردموکراتیک کرسی‌های پارلمان بخصوص حوزه‌های فاسد به این معنا بود که توری‌ها، یعنی نمایندگان سیاسی مالکان زمین، کنترل پارلمان را در اختیار دارند. چنانچه «دیوید ریکاردو» در استدلالی که بعدها تاثیرشانی بر «کارل مارکس» گذاشت، بیان می‌کند، طبقه مالک زمین با سایر طبقات در ستیز بودند، چون اوضاعی که برای هر کس دیگری ماجرایی ناگوار بود، برای آن‌ها صرفه داشت. البته که تعرفه غلات، آثاری مستقیم بر وسع مردم و از جمله قانون فقر داشت، چون قیمت بالای مواد غذایی یکی از دلایل عمده‌ای بود که مردم در پی امداد می‌رفتند.

تصمیم پیل برای پشتیبانی از الغای قانون غلات که در طی دومین سال قحطی فاجعه‌بار و تاریخی ایرلند گرفته شد، سرنوشت‌ساز بود. این تصمیم حزب توری را دچار انشعاب کرد و در این جریان، تجارت آزاد شالوده مرکزی جدیدی در سیاست بریتانیا شد. برای ویگ‌ها و رادیکال‌ها که مدت‌ها بود بر سر این اصلاحات بحث می‌کردند، این الغا، فتحی به شمار می‌رفت. اقتصاددانان سیاسی می‌گفتند تعجبی ندارد پس از برداشتن این دست‌از روی خرخره، بریتانیا وارد دوران ۲۰ ساله رشد اقتصادی شد که بعدها «رونق بزرگ



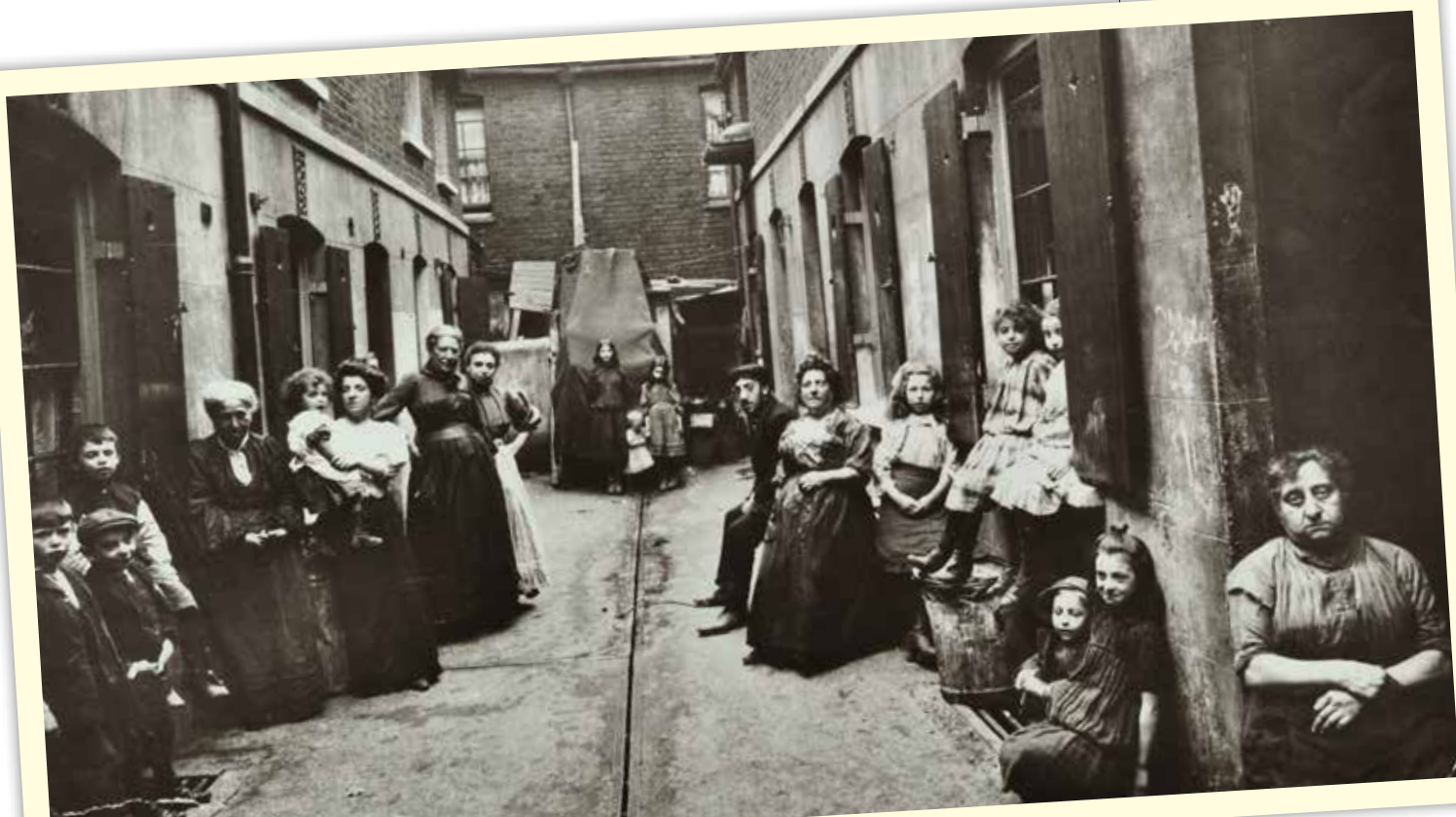
عصر ویکتوریا نام گرفت. در ربع سوم قرن نوزدهم، بریتانیا با برخی سنجها، یعنی بالاترین سرانه تولید ناخالص داخلی و سهمی در تجارت جهانی کالاهای تولیدی که در اوایل دهه ۱۸۸۰ بیش از ۳۵ درصد برآورد می شد، پربازده ترین اقتصاد جهان را داشت.

با این حال، این طور نبود که همه فکر کنند این چیزها، داسستان بی چون و چرای پیشرفت است. رشد اقتصادی، سفر در راهی پریپیچ و خم و گاهی پردستان است که برخی مردم معمولاً از آن بازمی مانند. درآمدهای واقعی به طور مستمر یا ثابت بود و افزایش نمی یافت. رکودهای دوره ای، مانند قحطی پنبه «لنکشایر» در دهه ۱۸۶۰ هم اضافه شد و در بخش های مختلف اقتصاد هم نرخ رشد متفاوت بود. علاوه بر اینها، همین طور که اقتصاد از جهانی که تاریخدانان از آن به نام «سرمایه داری نجبا» یاد می کردند که تحت سلطه زمین و خدمات مالی بود، می گذشت و به سرمایه داری صنعتی با آهن، زغال سنگ، فولاد و دودکش هایی که از آنها دود برمی خاست، می رسید، در نیمه اول قرن نوزدهم، مردم در مورد تاثیری که همه این تغییرات بر روی کارگرانی که در قعر جامعه جان می کنند و در شرایطی می زیستند که ادوین چدویک را در اوایل دهه ۱۸۴۰ منقلب کرد، نگران شدند.

سرمایه داران، صاحبان صنایع و تولیدی ها در میان کسانی بودند که این دغدغه را پیش کشیدند. یکی از اولین ها و مشهورترین ها، «رابرت اوون»<sup>۲</sup> (۱۷۷۱-۱۸۵۸) بود. او شخصیتی پرانرژی داشت که ایمان مذهبی اش را باخته بود و قبل از ورود به عرصه مدیریت کارخانه های نساجی در دهه ۱۷۹۰، از ساخت ماشین آلات جدید ریسندگی پنبه پولی به جیب زد. اما در آغاز قرن جدید، تصمیمی گرفت که به نظر عجیب بود، او مقداری سهام در شهر صنعتی جدیدی به نام نیولنارک<sup>۳</sup> در اسکاتلند خرید. او این کار را با این نیت کرد که نشان دهد می تواند در معامله ای سود آور مشارکت کند تا به جای تضعیف، شرایط روحی و فیزیکی کارگران را نیز اعتلا بخشد. کار اوون مورد تردید قرار گرفت، اما تا جایی موفق بود که گروهی از سرمایه گذاران، از جمله جرمی بنتام فایده گرا را ترغیب کند تا سرمایه ای برای خرید کلی نیولنارک در سال ۱۸۱۳ برای او فراهم کنند. این کار، اوون را قادر ساخت تا شهر را به تجربه ای تمام و کمال در مدیریت بشردوستانه و زیست سوسیالیستی تبدیل کند؛ زیستی که مبتنی بر این ایده بود که مشارکت معنادار در زندگی اقتصادی و اجتماعی از طریق «خودسازماندهی» به دست خواهد آمد. نظریه او بیان می کرد اشتیاق

V

تصور «گوستاو دور» از زاغای در لندن ۱۹۰۹ منبع: وبسایت alamy





«قوانین اتحادیه» مصوب  
سال‌های ۱۷۹۹ و  
۱۸۰۰ افراد را از تشکیل  
سازمان‌های مرتبط با  
کار و دارای اهداف  
سیاسی منع کرده بودند  
چون نگرانی‌هایی وجود  
داشت که بریتانیا هم  
می‌تواند در همان ورطه  
انقلابی بیفتد که فرانسه  
افتاد

افراد به کار و همچنین رفتارشان خارج از فضای کار بهبود خواهد یافت، اگر با آن‌ها بهتر رفتار شود و ترغیب شوند که به شیوه‌ای که او ارزشمندتر تلقی می‌کرد، زندگی کنند. او ساعات کار را به ۸ ساعت در روز کاهش داد، آشپزی جمعی را به راه‌انداخت و یک ششم در آمد کارگران را در صندوقی که برای بازنشستگی و خرج بیماری استفاده می‌شد، ذخیره کرد. اوون حتی تلاش کرد با خرید «نیوهارمونی»<sup>۸</sup> در ایالت ایندیانا در سال ۱۸۲۵، مدل کارش را به آمریکا نیز صادر کند.

نمایندگان توری نیز در مورد تأثیرات صنعتی شدن، خصوصاً در مورد قابلیت آن در گسستن بندهای اجتماعی سنتی و ارزش‌های اخلاقی نگران بودند. به عنوان اعضای حزب معتقد به نظم اجتماعی، سلسله‌مراتب و پدرمآبی، بسیاری از توری‌ها با وحشت به دنیای کارخانه‌ها و تولیدی‌ها واکنش نشان دادند؛ جایی که زنان، مردان و کودکان برای ساعات متمادی، گاهی هر روز هفته در میان ماشین‌های پرس و صدا و خطرناک برای روسایی که کم‌پیش می‌آمد مانند اوون دغدغه‌ای برای رفاه آنان نداشته باشند، جان می‌کنند. در طی ۵۰ سال، بریتانیا چه کشوری خواهد بود اگر کودکانی که اغلب زیر ۱۰ سال دارند، مجبور به کار شوند؛ کاری که زمانی اندک برای چیزهایی مانند آموزه‌های مذهبی در لحظاتی حیاتی در رشد اخلاقی‌شان باقی می‌گذارد؟ «لرد شفتسبری»<sup>۹</sup>، اشراف‌زاده‌ای معتقد به مسیحیت «تبشیری»<sup>۸</sup> که مصر به رعایت مراسم مذهبی یکشنبه‌ها بود و در مورد رسیدگی به کارگران در کارخانه‌های جدید بریتانیا داد سخن می‌داد، نقشی مهم در مبارزات بهبود وضع کار، بخصوص برای کودکان در دهه‌های میانی قرن نوزدهم بازی کرد. قوانینی از جمله «قوانین کارخانه»<sup>۱۰</sup> که در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ تصویب شدند و به عنوان محدودیت در تجارت، مورد انتقاد مالکان کارخانه‌ها و لیبرال‌های اقتصادی قرار گرفتند، روزهای کاری را به پنج روز و نیم و مجموعاً ۶۰ ساعت در هفته کاهش دادند که باعث شد مفهوم مدرن «یکشنبه» به عنوان روز استراحت شکل گیرد.

کارگران هم خودشان راه‌هایی یافتند تا در برابر بدترین وجوه سرمایه‌داری و صنعتی شدن مقاومت کنند. «قوانین اتحادیه»<sup>۱۰</sup> مصوب سال‌های ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰، افراد را از تشکیل سازمان‌های مرتبط با کار و دارای اهداف سیاسی منع کرده بودند، چون نگرانی‌هایی وجود داشت که بریتانیا هم می‌تواند در همان ورطه انقلابی بیفتد که فرانسه افتاد. وقتی در سال ۱۸۲۴، این قوانین لغاشد، کارگران اجازه یافتند تشکلهایی مبتنی بر کار شکل دهند که پیش‌قراولان اتحادیه‌های کارگری امروز بودند و طرح‌های محدودی برای حمایت جمعی ارائه می‌دادند. تا دهه ۱۸۵۰، نهضت تعاونی<sup>۱۱</sup> با وجود «انجمن پیشگامان منصف راچدیل ۱۲» که در سال ۱۸۴۴ تأسیس شد و غالباً به عنوان اولین بنگاه موفق در نوع خودش شناخته می‌شود، در شمال انگلستان نیز پا گرفت. تعاونی‌ها، کالاها و خدمات را از طریق مغازه‌های شان ارائه می‌کردند، اما به لطف قدرت خرید جمعی و زنجیره تأمین که شامل کارخانه‌های خودشان نیز می‌شد، اعضای شان را از نوسانات قیمت و گران‌فروشی مصون نگه می‌داشتند. این سازمان‌ها که اغلب با زیرساخت‌های عمومی مانند کلیساها ادغام می‌شدند، سرچشمه‌ای گران‌بها برای غرور و کسب هویت شدند.

مردم می‌خواستند بیشتر درباره جامعه و اقتصادی که از دل این روندها بیرون می‌آمد، بدانند. «فردریش انگلس»، حامی و همکار کارل مارکس که خانواده‌اش کسب و کار نساجی موقی داشتند، در سال ۱۸۴۲ از پروس به انگلستان آمد تا در کارخانه آن‌ها در منچستر کار کند. او که همان زمان هم از نظر سیاسی رادیکال بود، مشاهده و ثبت افکارش در مورد محیط اطراف خود را به طور منظم آغاز کرده بود تا بتواند آن‌ها را به دنیای بیرون گزارش کند. نتیجه کار، کتاب «وضعیت طبقه کارگر در انگلستان» (۱۸۴۵)، نخستین بار در آلمان منتشر شد و حرفش این بود که سرمایه‌داری و صنعتی شدن، برخلاف آنچه که اقتصاددانان سیاسی کلاسیک و عده داده بودند که ثروت را تکثیر می‌کنند، به نحوی عمل کرده که برای طبقه کارگر بد بوده است، آن‌ها را فقیر، اخلاق‌شان را فاسد و همان‌طور که ادوین چدویک دریافته بود، بیمار ساخته است. آثار

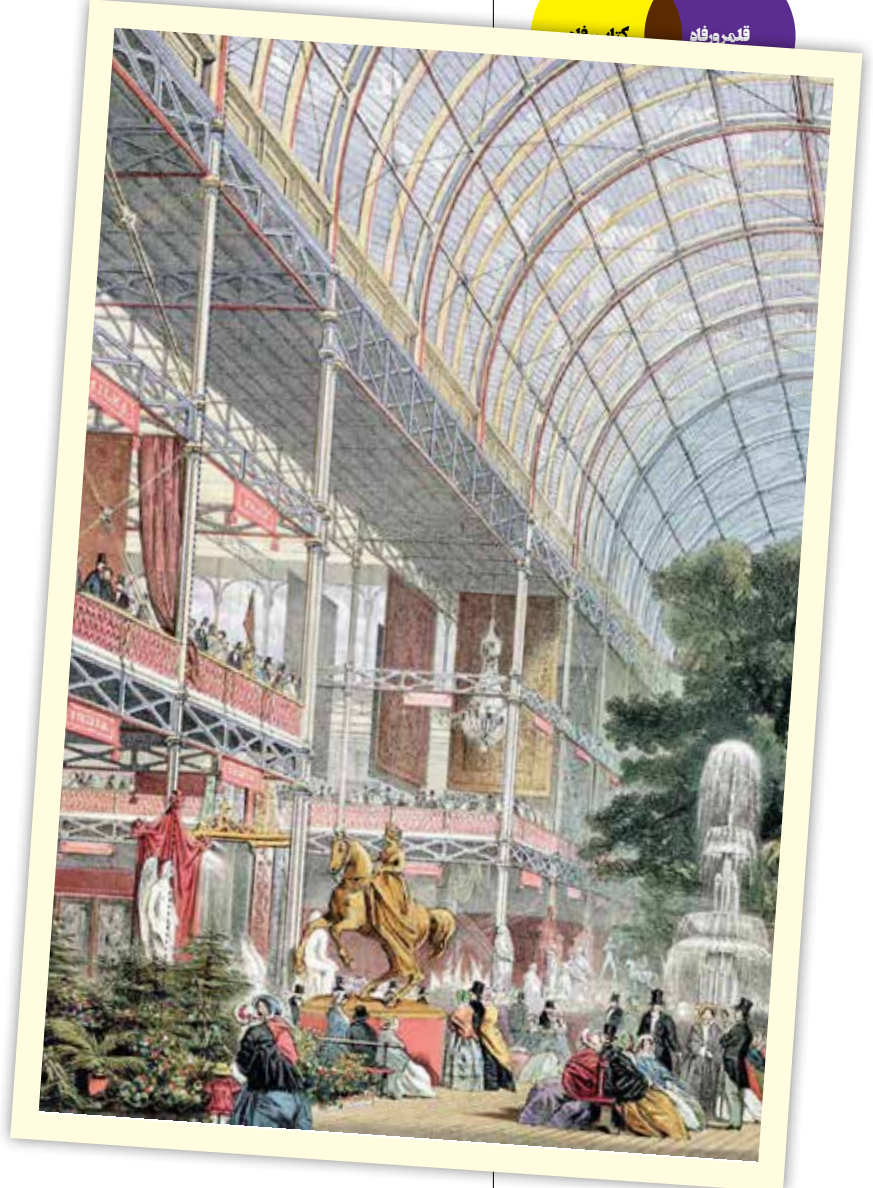


مشهور دیگر عبارتند از رمان‌های چارلز دیکنز، «الیور توئیست»، «روزگار سخت» و «آرزوهای بزرگ» که ابتدا به صورت پاورقی از اواخر دهه ۱۸۳۰ تا اوایل دهه ۱۸۶۰ منتشر شدند و توجه مخاطب بیشتری از طبقه متوسط را به خود جلب کردند؛ مخاطبانی که درباره مرگ، بیماری و فقری می‌خواندند که کودکان را به سوی زندگی تبهکاران می‌راند، درباره مردمی که در مواجهه با جامعه‌ای که با آن‌ها در حد عدد و رقم برخورد می‌کرد، از پا افتاده بودند و اینکه چگونه ثروت خود آن‌ها در نهایت بر درد و رنج همین مردم بنا شده بود.

خوانندگان می‌خواستند بدانند در واکنش، چه کاری می‌توانند یا باید انجام دهند؟ در حالی که نویسندگان و مبارزانی مانند مارکس و انگلس فکر می‌کردند چاره، برنامه سیاسی جدیدی مانند کمونیسم است. سازمان‌هایی مانند «انجمن آمار منچستر»<sup>۱۳</sup> و هم‌تای آن در لندن که در سال ۱۸۸۷، امتیاز سلطنتی دریافت خواهد کرد، نوع دیگری از امید را در نظر داشتند. متخصصان آمار و محققان اجتماعی، آمارهای رسمی مانند اسناد قانون فقر و گزارش سرشماری‌ها را مطالعه کردند، با این باور که چنین کاری قوانین پنهان در پس اتفاقات به ظاهر تصادفی، اما معمول را آشکار خواهد کرد، یعنی تولدها، مرگ‌ها، ازدواج‌ها و بیماری‌ها. متداول‌ترین جاهایی این پژوهش‌گران، از جمله چدویک و جان استوارت میل، فیلسوف لیبرال و اقتصاددان سیاسی در اواخر قرن نوزدهم به آن‌ها سر می‌زدند، «انجمن ملی ترویج علوم اجتماعی»<sup>۱۴</sup> بود. اعضای این انجمن که بیشتر با نام انجمن

علوم اجتماعی شناخته می‌شد، از سال‌های ۱۸۵۷ تا ۱۸۸۶ در سال یک بار گردهم می‌آمدند که در این زمان، انجمن پذیرای بیش از ۳ هزار ارائه در مورد اصلاحات قانونی، سیاست‌های کیفی، سلامت عمومی و «اقتصاد اجتماعی» بود. انجمن علوم اجتماعی که خصوصاً در میان وکلا، دکترها و آموزگاران محبوب بود، یعنی کسانی که گاه‌نامه حزب توری به نام «اسپیکتاتور»<sup>۱۵</sup> آنان را «قانونگذاران داوطلب بریتانیای کبیر» می‌خواند، بر اساس این اعتقاد بنا شده بود که برای تمامی اقسام مسائل سیاسی، پاسخی علمی وجود دارد. اگرچه تعداد اندکی از قوانینی که آنان تصور می‌کردند بر همگان مکشوف خواهد شد، پا به عرصه وجود نهادند، اما جریان مستمر اطلاعات درباره جامعه و اقتصاد، امیدشان را زنده نگه می‌داشت.

موضوعی که تقریباً همه آنچه که محل بحث این متفکران و سازمان‌ها بود را به هم ربط می‌داد، وجود فقر بود. وقتی شنیده می‌شد این همه آدم، سطح پیشرفت بریتانیا را در این دوران ستایش می‌کنند، فقر فقط گیج‌کننده به نظر نمی‌آمد، بلکه دیگر اسرار آمیز شده بود. انگلس، دیکنز و سایرین پرده‌های دنیایی را کنار زدند که طبقه بالا و متوسط را شوکه کرد، چون تعداد اندکی از آن‌ها آن‌را می‌فهمیدند یا تجربه کرده



## ۸

**قدرت برتر بریتانیای صنعتی**  
نمایشگاه بزرگ ۱۸۵۱، بریتانیا را به عنوان ابر قدرت یک‌تاز جهان صنعتی معرفی کرد





انگلس، دیکنز و  
سایرین، پرده‌های  
دنیا را کنار زدند که  
طبقه بالا و متوسط را  
شوکه کرد، چون تعداد  
اندکی از آن‌ها آن را  
می‌فهمیدند یا تجربه  
کرده بودند

بودند. اما تا دهه ۱۸۸۰، کتاب‌هایی مانند «شیون تلخ لندن مطرود»<sup>۱۶</sup> اثر «اندرو مرز» و «آنگونه که فقرا زندگی می‌کنند»<sup>۱۷</sup> اثر «جورج سیمز» که هر دو در سال ۱۸۸۳ منتشر شدند، بحث را برای عامه کتابخوان طبقه متوسط یک گام به پیش بردند. حداقل در یک برداشت کلی، به نظر آمد که فقرا گروهی بسیار بزرگتر از آن چیزی هستند که در آمار قانون فقرا بر ملا شده بود. ظاهراً بخش‌های ناشناخته‌ای از شهرهای بریتانیا خانه تعداد قابل توجهی از افراد بود که در حاشیه جامعه، به دور از کنجکاو، سرشان به کار خودشان بود. زندگی این مردم چگونه بود؟ چند نفر بودند؟ آیا خودشان می‌خواستند که این‌طور زندگی کنند؟ اگر از ماموران قانون فقرا پول نمی‌گرفتند، اموراتشان چگونه می‌گذشت؟ به طور خلاصه، زندگی این مردم چگونه معنای واقعی فقیر بودن در بریتانیای قرن نوزدهم را به همگان نشان می‌داد؟

## زندگی و کار در خیابان‌های لندن و یورک

یکی از مهمترین تحقیقات برای پاسخ به این سوالات توسط «چارلز بوث»<sup>۱۸</sup> (۱۸۴۰-۱۹۱۶) انجام شد. فردی ثروتمند اهل لیورپول که از شرکت کشتیرانی خانواده‌اش مال و منالی به هم زده بود و با خانواده‌ای از اشراف سیاسی وصلت کرد. همسر او، مری «کاترین مکالی»<sup>۱۹</sup>، برادرزاده «توماس بیبنگتون مکالی»<sup>۲۰</sup>، نماینده نامدار و یگ در پارلمان و نویسنده کتاب «تاریخ انگلستان» بود. حتی اگر بوث به دانشگاه هم نرفته بود، جایی که تعداد فزاینده‌ای از مردان جوان ممتاز با مفهوم «مساله اجتماعی» آشنا می‌شدند، ارتباطش را با مذهب غیرانگلیکان<sup>۲۱</sup> خانواده‌اش از دست نمی‌داد {ارتباطی که به خاطر رفتن به دانشگاه از دست داد}، مذهبی که انگیزه‌ای جمعی برای پرداختن به امداد فقرا و امور خیریه را رواج می‌داد. به هر حال، بوث در سال ۱۸۷۱، در بزنگاهی مهم به لندن کوچ کرد؛ درست زمانی که «رونق بزرگ عصر ویکتوریا» داشت کنار می‌رفت و راه را برای دوران طولانی رکود اقتصادی باز می‌کرد. تا دهه ۱۸۸۰ اوضاع بسیار بدتر و به عقیده بسیاری از مفسران، موضوعی بسیار نگران‌کننده شده بود. خاصه زمستانی سخت در سال ۱۸۸۶ باعث شد اندوخته‌های محدود مردم هم کفاف ندهد و تعداد زیادی اختلافات کاری در مورد پرداخت‌ها و شرایط کار رخ داده بود که بعضاً خشونت آمیز بودند، از جمله اعتصابی لجام‌گسیخته در اسکله‌های بخش شرقی لندن. در فوریه سال ۱۸۸۶، تظاهراتی که در پی گردهمایی بزرگی در میدان ترافالگار شکل گرفت و در آن ۲۰ هزار کارگر بیکار جمع شدند و درخواست برنامه کارهای عام‌المنفعه‌ای را داشتند که آلام آن‌ها را تسکین دهد، تبدیل به شورش شده بود. آتش در سربازان سرایر شدن تظاهرکنندگان به بخش غربی زبانه کشید، جایی که شیشه مغازه‌ها خرد شدند و به آن‌ها که وضع‌شان خوب بود، دستبرد زده شد.

بوث، پس از ۱۵ سال رسیدگی به منافع کسب و کارش که تا آن سوی اقیانوس اطلس گسترده شده و معاشرت با نخبگان اجتماعی و روشنفکران پایتخت که همسرش به او معرفی کرده بود، در سال ۱۸۸۶ با جدیتی کم‌نظیر و اراده‌ای برای تحول در بحث فقر به کمک واقعیات انکارناپذیر، پیگیر این موضوع شد. با استفاده از شبکه ارتباط با اصلاحگران اجتماعی پایتخت، از طریق سازمان‌هایی مانند «انجمن آمار سلطنتی»<sup>۲۲</sup> و «انجمن سازمان خیریه»<sup>۲۳</sup> تیمی از دستیاران تحقیق گرد آورد که آن‌ها را با دستورالعمل‌هایی به خیابان‌های لندن می‌فرستاد تا با اطلاعاتی درباره زندگی روزمره مردمی که می‌دیدند، بازگردند. پروژه، آهنگری بود که فعالان و محققان اجتماعی را که می‌خواستند اثری بر سیاست و سیاستگذاری اجتماعی بگذارند، به خود جذب می‌کرد. از جمله اعضای تیم او، «بئاتریس پاتر» (۱۸۵۸-۱۹۴۳) بود که بعدها با سیدنی وب ازدواج کرد و با نقش عمده‌ای که پاتر در انجمن فاینان داشت، کمک کرد تا «مدرسه اقتصاد لندن»<sup>۲۴</sup> و حزب کارگر تأسیس شوند. دیگری اکتاویا هیل<sup>۲۵</sup> (۱۸۳۸-۱۹۱۲) بود که کارهای بشردوستانه‌اش الگویی تاثیرگذار برای پروژه‌های مسکن اجتماعی شد.

دستیاران بوث (تقریباً ۸ کارمند تمام وقت که تعداد بی شمار دیگری کمک‌شان می‌کردند)، کارشان را در زاغه‌ای در شرق لندن به نام «تاوَر هملتز»<sup>۲۶</sup> آغاز و سعی کردند بفهمند پشت درهای بسته این محلات فقیرنشین لندن چه می‌گذرد. بنائت‌ریس پاتر نقشی مخفی که سه سال قبل از آن‌هم در تحقیق اجتماعی دیگری در مورد زندگی طبقه کارگر انجام داده و در شخصیت مبدل دختر کشاورزی ولزی به لَنک‌شایر رفته بود را تکرار و شغلی در شلواردوزی در مغازه خیاطی در خیابان «مایل‌اند» پیدا کرد؛ جایی که به‌طور ناشناس شاهد بود که زندگی بر مردمی که در یکی از بدنام‌ترین مشاغل استثمارکننده پایتخت کار می‌کنند، چگونه می‌گذرد. از دستیاران دیگر خواسته شده بود تا به دقت جزئیات زندگی در خانه‌های فقرا را بررسی کنند. با این حال، چون آن‌ها با جماعتی مواجه شدند که معلوم شد چنانچه می‌شد درک کرد به قصد آنان مشکوکند، دستیاران بوث مجبور شدند مانند پاتر دست به خلاقیت بزنند. کارسازترین شیوه، مصاحبه با بازرسان هیات مدرسه بود. پس از قانون آموزش ابتدایی<sup>۲۷</sup> سال ۱۸۷۰ که نماینده لیبرال پارلمان «ویلیام فورستر»<sup>۲۸</sup> تهیه کرده بود، اصل تحصیلات اولیه برای تمامی کودکان از سن ۵ تا ۱۳ سالگی وضع شده بود، قانون آموزش ابتدایی سال ۱۸۸۰، حضور در مدرسه را تا سن ۱۰ سالگی اجباری کرده بود؛ هرچند رایگان نبود و هم خانواده‌هایی که از قانون تبعیت نمی‌کردند و هم کارفرماهایی که کودکان زیر ۱۳ سال را

استخدام می‌کردند و نمی‌توانستند گواهی برای اثبات حضور در مدرسه ارائه کنند، مشمول جریمه می‌شدند. بازرسان هیات مدرسه، برای ضمانت اجرای این قوانین، اختیار ورود به منازل را داشتند که اطلاعات دست‌اولی از برخی آدم‌هایی که بوث درباره‌شان کنجکاو بود به آن‌ها می‌داد. این روش نقص‌های آشکاری داشت. از جمله اینکه بازرسان هیات مدرسه فقط اطلاعاتی در مورد خانوارهایی که کودکان ۱۲ سال و کوچکتر داشتند، به محققان می‌دادند. با این وجود، بوث و محققانش مجموعه‌ای بی‌همتا از اطلاعات گرد آوردند که در ۱۷ جلد، از سال‌های ۱۸۸۹ تا ۱۹۰۳ با نام «زندگی و کار مردم در لندن»<sup>۲۹</sup> منتشر شد.

بوث، جمعیت پایتخت را بر اساس معیارهایی چون درآمد خانوار به ۸ گروه مختلف تقسیم کرده بود که تصویری از عینیت علمی به دست می‌داد اما این طبقه‌بندی‌ها اغلب حاوی داوری‌هایی با بار ارزشی در مورد تجربه زندگی سوژه‌هایش بود. در «طبقه ۱»، بوث افرادی را جاداد که به عنوان تبهکاران و شروران در حد و حوش توصیف کرده بود. در همین حال، «طبقه ۲» شامل کارگران موقتی بود که به خاطر آنچه او از نوعی ضعف شخصیت می‌دانست، از طبقات بالاتر فرو افتاده بودند و در وضع نیازمندی مادام‌العمر زندگی می‌کردند. از سوی دیگر، «طبقه ۳» کسانی بودند که بوث آن‌ها را شریف می‌پنداشت، مانند کارگران کارخانه‌ها و مستخدمان و مانند آن‌ها که سخت کار می‌کردند تا درنمانند و «طبقه ۸»، طبقات محترم و ثروتمند متوسط رو به بالا بودند. بوث و همکارانش علاوه بر صدها صفحه نمودار و جدول و تحلیل‌های



۸

نقشه فقر

بخشی از نقشه فقر چارلز بوث و همکارانش که بخش شرقی لندن را نشان می‌دهد



یافته اصلی بوث و چیزی که بیش از همه توجه‌ها را به خود جلب کرد این بود که ۳۰ درصد جمعیت پایتخت، از جمله حقوق‌بگیران در فقر زندگی می‌کنند. این رقم حتی از ۲۵ درصدی که «هنری هایندمن» از اتحادیه سوسیال‌دموکرات به مردمی کاملاً ناباور، از جمله خود بوث در سال ۱۸۸۵ اعلام کرد نیز بیشتر بود

پرجزییات، مجموعه‌ای از نقشه‌های نشان‌گذاری شده با رنگ تهیه کردند که خیابان به خیابان نشان می‌داد کجا می‌توان این آدم‌ها را پیدا کرد و نقشه‌برداری بصری قدرتمندی از لندن ایجاد می‌کرد.

یافته اصلی بوث و چیزی که بیش از همه توجه‌ها را به خود جلب کرد این بود که ۳۰ درصد جمعیت پایتخت، از جمله حقوق‌بگیران، در فقر زندگی می‌کنند. این رقم حتی از ۲۵ درصدی که «هنری هایندمن»<sup>۳۰</sup> از اتحادیه سوسیال‌دموکرات به مردمی کاملاً ناباور، از جمله خود بوث در سال ۱۸۸۵ اعلام کرد نیز بیشتر بود. بوث با نگاه به اینکه آیا افراد شغل منظم دارند، چگونه اوقات فراغت خود را سپری می‌کنند و اینکه آیا در آمد آن‌ها برای خریدن چیزهایی که او برای زندگی آبرومند ضروری می‌دانست کافی است یا نه، تعریفی از فقر ارائه داد که او را به این نتیجه رساند و این محاسباتش حاوی بخشی از تعداد داورهای زیاد که در سراسر پژوهش به کار بست. رقم ۳۰ درصدی بوث برای بسیاری بهت‌آور بود و ژرف‌ترین مفروضات آن‌ها درباره رابطه بین فقر و ثروت و درک آن‌ان از اینکه چه کسی از قدرت صنعتی بریتانیا منتفع می‌شود را به چالش می‌کشید. بوث، محض اطمینان فقر را به مجموعه‌ای از عوامل مختلف نسبت داده بود، از جمله کسادهای اقتصادی، در آمد پایین و غیره، یعنی در نتیجه‌گیری، فرصت بسیاری برای متهم کردن فقرا برای وضعیتی که در آن گرفتارند، به دست آورده بود. اما وقتی يك سوم جمعیت در فقر ارزیابی شده‌اند، موعظه اخلاقی راه به جایی نمی‌برد.

فردی که گرفتار این بحث شد، «سیموم راونتری» (۱۸۷۱-۱۹۵۴) بود. عضو خانواده‌ای از فرقه مسیحی کواکر که تولیدکننده شیرینی و ساکن یورک بودند. به تبعیت از پدر سیموم، جوزف که در اوایل دهه ۱۸۶۰ به شرکت پیوسته بود، شرکت راونتریز<sup>۳۱</sup> کسب و کاری بود که بر اساس این باور رشد کرد که سود و وجدان در کنار هم معنا دارند. این اعتقاد به انحای مختلف تجلی یافت. تجارت به نحوی انجام می‌شد که جوزف راونتری بالاترین استاندارد اخلاقی را برایش قائل بود و شرکت رابطه‌ای پدرمابانه با کارکنانش ایجاد کرد. جوزف سعی می‌کرد تك تك کارکنانش را به نام بشناسد و مجموعه‌ای از طرح‌های رفاهی تدارك دید که با ۸ ساعت کار روزانه در سال ۱۸۹۶ آغاز شد و کم‌کم دامنه و سطح بلندپروازی آن افزایش یافت. این پدرمآبی، در اولین دهه قرن بیستم، با ساختن شهری کاملاً جدید به نام «نیو ایرزویك»<sup>۳۲</sup> در نزدیکی کارخانه اصلی در حوالی شهر به اوج رسید.

بسیاری از این پروژه‌ها پس از اینکه پاستیل‌های میوه‌ای در سال ۱۸۸۱ راهی بازار شدند و کسب و کار را رونق دادند، تامین سرمایه شدند. اما موفقیت به معنای گسترش چشمگیر هم بود و شرکت از ۲۵۰ کارگر در اوایل دهه ۱۸۸۰، طی بیست سال به ۴ هزار کارگر رسیده بود. جوزف راونتری دید که ادامه دادن به بعضی کارهای خاص مانند به خاطر سپردن نام کارکنان، در این شرایط ممکن نیست. مساله‌ای که ذهن خانواده راونتری را به خود مشغول کرد این بود چگونه در شرکتی که در چنین دامنه وسیعی فعالیت می‌کرد، به آرمان‌های اجتماعی خود پایبند بمانند. سیموم در سال ۱۸۸۹ به شرکت پیوست و بعدها اولین مدیر نیروی کار شرکت شد که در یافتن پاسخ این سوال آن‌ها نقشی کلیدی داشت.

اگرچه سیموم به ترویج مذهب کواکر خانواده‌اش پایبند بود (به‌طور مثال اجازه نمی‌داد کارگران برای شرکت در مسابقات اسب‌دوانی یورک مرخصی بگیرند، چون احتمالاً در آنجا مشروب می‌نوشیدند و قمار می‌کردند)، اما او با پیشتازی در استفاده از روانشناسی صنعتی و مدیریت علمی در کارخانه و دفاتر شرکت، راهی نیز به سوی مدرن‌سازی گشود. تحقیق بوث توجه او را جلب کرد، چون تخمین آن از سطح فقر، اگر در مورد یورک نیز صدق می‌کرد، نشان می‌داد که او و خانواده‌اش، کارکنان‌شان را چنان که فکر می‌کردند، نمی‌شناسند. راونتری تصمیم گرفت که پیمایش خودش را در سال ۱۸۹۷ انجام دهد. اما به جای تکیه بر حرف این و آن و گفته‌های اشخاص ثالث که بوث در خیلی از موارد به آن تن داده بود، او می‌خواست همه چیز تمام و کمال باشد. راونتری بر آن شد که واقعا به خانه‌های طبقات کارگر سر بزنند و با افرادی که در آن





راونتری و تیمش،  
همچنان که در میان  
یورک می‌گشتند،  
تصویری دقیق از زندگی  
در شهری تصویر کردند  
که اگر چه بخش عمده‌ای  
از معماری رومی و  
قرون وسطایی‌اش را  
حفظ کرده بود، اما ناظر  
رشد زاغه‌ها در اطرافش  
نیز بود

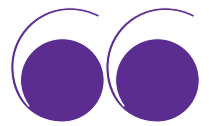
خانه‌ها زندگی می‌کردند، صحبت کند. او و دستیارانش که به لیستی از سوالات از قبل طراحی شده مجهز بودند، به ۱۱ هزار و ۵۶۰ خانواده سرزدند و روی هم با ۴۶ هزار و ۷۵۴ نفر ملاقات کردند. راونتری در این باره نوشته است: «سوالاتی که شایق به دانستن درباره آن‌ها بودم، عبارتند از: «معیار حقیقی فقر در شهر، چه از لحاظ گستره و چه سطح آن چه بود؟ چه میزان از آن ناشی از عدم کفایت دستمزدها بود و چه میزان ناشی از لابی‌گری؟ چه تعداد خانواده چنان در فقر غرق شده‌اند که افرادشان از کمبود مزمن غذا و تن پوش در رنجند؟»

راونتری و تیمش، همچنان که در میان یورک می‌گشتند، تصویری دقیق از زندگی در شهری تصویر کردند که اگر چه بخش عمده‌ای از معماری رومی و قرون وسطایی‌اش را حفظ کرده بود، اما ناظر رشد زاغه‌ها در اطرافش نیز بود. هر چند در مورد ورود به خانه‌های طبقه کارگر، آن‌ها موفق تر از محققان بوث بودند، اما آنان نیز با مشکلات مشابهی مواجه شدند. برخی از افراد اصلاً مایل نبودند اطلاعاتی که راونتری مشتاق دانستن بود را بر ملا کنند. برخی دیگر بدون شک نگران بودند که اگر فردی در قدرت، یا حتی زن خودشان بفهمد چقدر در آمد دارند، چه بلایی ممکن است سرشان بیاید و ترجیح می‌دادند دروغ بگویند تا از شر غریبه‌های کنج‌کاو دم در خانه‌شان خلاص شوند. راونتری و محققانش مجبور بودند اطلاعات هر پاسخ مصاحبه‌شوندگان را با اطلاعات سایر منابع از جمله کارفرمایانی که به او کمک کردند بفهمد که حدود ۶۰ درصد کارگران یورک چقدر حقوق می‌گیرند، تطبیق دهند. راونتری حتی نقشه نشان‌گذاری شده با رنگ خودش را درست کرد، البته نقشه او محل تک‌تک بارها و فروشگاه‌های مجاز به فروش مشروبات در یورک را نشان می‌داد، کاری که بیانگر مشغولیات ذهنی مذهبی او بود.

نتیجه این مساعی، کتاب «فقر: مطالعه‌ای در زندگی شهری ۳۳» بود که در سال ۱۹۰۱ منتشر شد. نتیجه‌گیری اصلی راونتری ساده و سراسر است بود: ادعای ۳۰ درصدی بوث، خلاف قاعده نبود. سطح فقر در یورک، شهرستانی معمولی، نه خیلی بزرگ و نه خیلی کوچک، شبیه لندن بود که احتمال اینکه سایر شهرها هم همین اوضاع را داشته باشند، خیلی بالا می‌برد. منتها داونتری با کندوکاو بیشتر در مفهوم و تعریف فقر، از بسیاری جهات از کار بوث فراتر رفت که برای مباحث متعاقب درباره این موضوع بسیار مهم بود.

اولین مساله «خط فقر» بود. ایده‌ای که مدتی بود سر زبان‌ها بود، اما راونتری آن را به شیوه‌ای جدید و مو شکافانه تعریف کرد. راونتری با استفاده از اطلاعاتی همچون آخرین برآوردهای پزشکی درباره حداقل کالری مصرفی فرد بزرگسال در طول روز، در آمد لازم برای خرید تسهیلات ابتدایی زندگی را محاسبه کرد و آن را آستانه فقر نامید. دومین کار، تمایزی بود که راونتری میان فقر «اولیه» (که ناشی از کاستی در آمد برای نگهداشتن افراد بالای خط فقر بود) و فقر «ثانویه» (که ناشی از ولخرجی بیش از حد یا سبکسرانه بود) قائل شد. مانند تصمیم‌اش برای نشان‌گذاری بارهای یورک در نقشه. این تمایز هم بیشتر مدیون باورهای راونتری درباره نوع «درست» زندگی بود. راونتری هم درست مانند کار بوث در لندن، داوری‌هایی درباره اینکه چه مخارجی ضروری و چه مخارجی غیر ضروری است، صادر کرد.

اما سومین و مهمترین کمک راونتری، مساله «چرخه فقر»، تلاش او برای مرتبط ساختن آن مفاهیم با زندگی واقعی مردم بود. به جای اینکه در کارش گروهی واحد و همگن با برچسب «فقرا» بسازد، راونتری مشاهده کرد که به نظر می‌آید تعداد کثیری از مردم زندگی خود را در مبارزه‌ای بی‌امان در برابر نیروهایی صرف می‌کنند که آن‌ها را به زیر خط فقر می‌کشاند و بعد به بالای آن هل می‌دهند. راونتری توضیح می‌دهد «زندگی کارگر به پنج دوران متناوب احتیاج و و فور نسبی تقسیم می‌شود». اولین دوران، خردسالی است، زمانی که «او احتمالاً در فقر است، مگر آنکه پدرش کارگری ماهر باشد». این دوران تا زمانی طول می‌کشد که او یا یکی از خواهران و برادرانش کاری پیدا کنند و پولی از آن خودشان به دست بیاورند که به در آمد والدین بیفزاید. دوران دوم مدت کوتاهی پس از آن که افراد دست‌شان در جیب خودشان رفت، از راه



اولین مسأله «خط فقر» بود. ایده‌ای که مدتی سر زبان‌ها بود، اما راونتری آن را به شیوه‌ای جدید و موşkافانه تعریف کرد. راونتری با استفاده از اطلاعاتی همچون آخرین برآوردهای پزشکی درباره حداقل کالری مصرفی فرد بزرگسال در طول روز، درآمد لازم برای خرید تسهیلات ابتدایی زندگی را محاسبه کرد و آن را آستانه فقر نامید

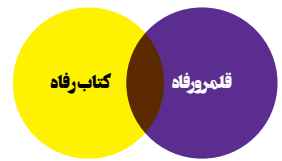
می‌رسد، زمانی که مسئولیت و وابسته‌ای ندارند، اما می‌توانند همچنان با والدین‌شان زندگی کنند. راونتری می‌نویسد که این «شانسی است برای پول پس‌انداز کردن. اگر آندوری پس‌انداز کند که خرج اسباب و اثاث کلبه‌ای را بدهد، این دوران و فورنسبی می‌تواند تا پس از ازدواج و تا زمانی که دو یا سه بچه به دنیا بیاورد، طول بکشد، تا زمانی که فقر دوباره بر او غلبه کند». پس از آن، ۱۰ سال یا بیشتر به کشمکش خواهد گذشت تا زمانی که فرزندان خودشان شروع کنند به پول در آوردن و آن‌ها را از بخشی از مسئولیت‌های مالی رها کنند. «وقتی بچه‌ها پول درمی‌آورند و قبل از اینکه خانه را برای ازدواج ترک کنند، فرد دوباره طعم سعادت را می‌چشد». با این حال، راونتری محزونانه فکر می‌کند که احتمالاً او «دوباره در فقر غرق خواهد شد. زمانی که فرزندان‌اش ازدواج کرده و او را ترک می‌کنند و او نیز سن و سال‌دارتر از آن است که کار کند، چون در آمدش هرگز آندور نبوده که چندان پس‌انداز کند که بیش از مدتی کوتاه، کفاف زندگی خود و همسرش را بدهد».

بنابراین، فقر تجربه‌ای متناوب، اما ناگزیر برای بسیاری از حقوق‌بگیران بود، واقعیتی که برای توضیح بسیاری از چیزها خیلی راهگشا بود به‌طور مثال چرا همواره تقاضا برای امداد فقرا، فارغ از زمینه اقتصادی کلی وجود داشت؟ چرا اصل «استحقاق کمتر» به ندرت آنطور که باید سختگیرانه اجرا می‌شد و چرا تعداد اندکی از «اتحادیه‌های قانون فقرا» توانسته بودند نهادهایی حتی نزدیک به آنچه اصلاح‌حکمران دهه ۱۸۳۰ می‌خواستند، مانند دارالمساکین‌های جداگانه برای طبقات مختلف متقاضیان بسازند؟ کار راونتری نشان داد وقتی مقامات حکومتی به اجابت درخواست‌های کمک یا دست‌ودلبازی بیشتر در امداد تن می‌دهند، کمتر پیش می‌آید که این کار را چنان که کمیسون سلطنتی دهه ۱۸۳۰ می‌گفت، از روی همدردی نابه‌جا انجام دهند، بلکه بیشتر به این خاطر که می‌دانند با نیازهایی مواجهند که شاخصه‌های ابتدایی زندگی در سرمایه‌داری صنعتی مدرن است. برای بسیاری از ناظران آشکار بود که باید کاری انجام شود، هم برای مردمی که راونتری توصیف کرده بود و هم برای تمامیت خود نظام. اما اینکه این کار دقیقاً چه باشد، بسیار محل مناقشه بود.

### «یک پای کار در سازمان اجتماعی ما جدایی‌ناگد»

«کمیسون سلطنتی قوانین فقرا و امداد تنگدستی<sup>۳۲</sup>» در سال ۱۹۰۵ تأسیس شد و این، یکی از آخرین اقدامات «آرتور بالفور»<sup>۳۵</sup> محافظه‌کار به عنوان نخست‌وزیر بود. دولت او به خاطر اینکه تعدادی از اعضای کابینه‌اش، از جمله خود بالفور از خانواده اشرافی سیسل<sup>۳۶</sup> بودند، لقب «هتل سیسل» گرفته بود، اما اختلافات در دولت ائتلافی محافظه‌کار و لیبرال‌های اتحادگرا<sup>۳۷</sup>، ائتلافی که بیشتر از ۲۰ سال گذشته در قدرت بود را در معرض فروپاشی قرار داده و نوید می‌داد که احتمالاً تغییراتی اساسی در سیاست بریتانیا در راه است. مهمترین اختلاف‌نظر در مورد تجارت آزاد بود که سیاست اقتصادی مورد اجماع در ۵۰ سال پیش از آن بود. مخالفان تجارت آزاد که به نام «اصلاح‌حکمران تعرفه» شناخته می‌شدند، معتقد بودند که مالیات بر واردات می‌تواند با حمایت از صنایع و کسب‌وکارهایی که از سوی خارج از کشور در معرض تهدیدند، اقتصاد بریتانیا را شکوفا کند. حتی برخی از افراد، از جمله شهردار سابق بیرمنگام، «جوزف چمبرلین» که اصلاح تعرفه‌ها را پروژه‌ای به سوی مدرن‌سازی می‌دید نه بازگشت به روزهای قانون غلات، شروع کردند به استدلال‌هایی که این ادعا را به چالش می‌کشید که تجارت آزاد و اصول آن، نه فقط برای اقتصاد، بلکه برای رفاه اجتماعی نیز بهترین راه حل است. چمبرلین می‌گفت چه می‌شود اگر درآمد حاصل از تعرفه واردات، خرج چیزهایی مانند مستمری بازنشستگی سالمندان شود که تجارت آزاد توان تأمین آن را ندارد؟

در ظاهر امر چنین به نظر می‌رسید که کمیسون سلطنتی جدید قابلیت ایجاد تغییراتی شگرف در خط به



اگرچه بسیاری از این متفکران باور داشتند خودباوری و سختکوشی، راهی برای برون‌رفت از فقر است، اما در عین حال ایده‌های متضاد و گاهی تحیر آور درباره قانون فقر و حتی رابطه مطلوب میان دولت و افراد داشتند. به‌طور مثال هیل از خواست رو به فزونی حق رای زنان حمایت نمی‌کرد و معتقد بود نقش زنان محدود به عرصه خانگی است

۱۰۰

مجله تحلیلی قلمروفا  
شماره ۴۸ و ۴۹ فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۸

خط قانون ققرا اچنانکه نسا سینیور و ادوین چدویک بیش از ۷۵ سال پیش ایجاد کردند، دارد. تمامی ۱۸ عضو کمیسیون دارای دانش و تجربه بودند، حال یا در مدیریت سیستم که اغلب مفسران می‌گفتند لازمه اصلاح است یا در مورد زندگی در حاشیه شهرها. «اکتاویا هیل»، در سن ۶۷ سالگی، فردی که‌نه کار در عرصه کارهای خیریه و کمک‌های داوطلبانه لندن بود. او در پیمایش بوث کار کرده بود و برای پیشگامی در پروژه‌های کوچک مسکن اجتماعی که در ازای شرایط سختگیرانه اجاره، خانه‌هایی بسیار مرغوب به افراد ارائه می‌داد، آوازه‌ای به هم زده بود. «توماس هنکاک نان»<sup>۳۸</sup> از موسسان ساکن در «توین بی‌هال»<sup>۳۹</sup>، سکونتگاهی دانشگاهی در شرق لندن بود که به محققان اجتماعی و سیاستمداران مشتاق، از جمله «ویلیام بوریج» جوان، شانس برای زندگی در میان فقر می‌داد تا بتوانند مشکلاتی که می‌خواهند حل کنند را از نزدیک لمس کنند. «چارلز اس. لاک»<sup>۴۰</sup> دبیر افتخاری انجمن سازمان خیریه بود که در سال ۱۸۶۹ با هدف هماهنگی این سازمان‌های متنوع و تبدیل آن‌ها به سازمان‌هایی با عملکرد حرفه‌ای و تحت لوای فلسفه‌ای واحد، تاسیس شد. اگرچه بسیاری از این متفکران باور داشتند خودباوری و سختکوشی، راهی برای برون‌رفت از فقر است، اما در عین حال ایده‌های متضاد و گاهی تحیر آور درباره قانون فقر و حتی رابطه مطلوب میان دولت و افراد داشتند. به‌طور مثال هیل از خواست رو به فزونی حق رای زنان حمایت نمی‌کرد و معتقد بود نقش زنان محدود به عرصه خانگی است. او حامی مستمری بازنشستگی سالمندان نیز نبود و فکر می‌کرد این لقمه‌ای بزرگتر از دهان دولت است.

در هر حال، دوزن با دو چشم انداز کاملاً متفاوت نسبت به قانون فقر و فقر به‌طور کلی، بر کمیسیون سلطنتی مسلط شدند. یکی، دستیار تحقیق سابق بوث، «بئاتریس پاتر» بود که پس از ازدواج به نام بئاتریس وب شناخته می‌شد. او در سال ۱۸۵۸ در خانواده‌ای ثروتمند و سطح بالا متولد شد و متفکران و اصلاح‌گران اجتماعی پیشروی زمان، از جمله «هربرت اسپنسر»<sup>۴۱</sup>، فیلسوف متولد شهر دربی و واضح عبارت «بقای اصلح»، همواره به خانه او سر می‌زدند. بئاتریس، با ذهنی آزاد و مستقل، دوران نوجوانی خود را در جست‌وجوی هدفی معنادار در جهانی صرف کرد که بسیاری از روشنفکران بورژوازی که او می‌دید از ایده‌های فرهنگی و معنوی مسلط جامعه عصر ویکتوریایی سرخورده شده بودند. او هم مانند آن‌ها با ایمان مسیحی خود در کشمکش بود و به دنبال راه‌هایی جایگزین برای فهم و تجربه جهان می‌گشت. او خود را در سیاست و مباحث مربوط به اصلاح اجتماعی غرق کرد، مسیری که او را به انجمن سازمان خیریه و پیمایش بوث در مورد لندن کشاند. در این روند، او سوسیالیسم را پذیرفت و در سال ۱۸۹۲ با سیدنی وب، عقل‌باوری ثابت قدم که از هر نظر، فکر و اندیشه‌ای هم‌سطح بئاتریس داشت، اما از خانواده‌ای کم‌ادع‌تر از طبقه متوسط رو به پایین می‌آمد، ازدواج کرد. با توجه به رک‌گویی بئاتریس در ابراز احساساتش نسبت به «هیکل بچه‌خور باغه‌مانند کوچک‌کش، پوست خرابش، لهجه پایین شهری و قعرش»، بعضی‌ها تعجب کردند که دقیقاً چه چیزی در سیدنی، او را جذب کرده است؟ اما دیدار آن‌ها، دیدار اذهان بود، تعهدی مشترک به سوسیالیسم، بنیان ازدواجی شد که تا مرگ بئاتریس در سال ۱۹۴۳ به طول انجامید.

اولین مواجهه بئاتریس با سیدنی در سال ۱۸۸۹، مقاله‌ای بود که او در کتابی که انجمن فابیان منتشر کرد نوشته بود. انجمن فابیان، سازمانی سوسیالیست بود که نامش را از ژنرال رومی «فابیوس ماکسیموس»، ملقب به «درنگ کار ۴۲» گرفته بود و استراتژی نظامی تدریجی و کمابیش فرسایشی فابیوس در جنگ، الهام‌بخش آنان بود. بئاتریس و سیدنی از لحظه‌ای که در سال ۱۸۹۱ به انجمن فابیان پیوستند، از اعضای صاحب نفوذ آن بودند. آنان تعبیر متمایزی از سوسیالیسم را در آنجا شکل دادند که سیاست انقلابی را نادیده می‌گرفت و در مورد توانایی طبقه کارگر برای اثرگذاری بر تغییر اجتماعی تردید داشت. به جای اینها، سوسیالیسم برای فابیان‌ها به کمک متخصصان و بوروکرات‌ها تحقق می‌یافت. استراتژی خانواده وب این بود که با استفاده از آشنایان بئاتریس و سایر هم‌راهان فابیان‌ها، از جمله نویسندگانی مانند «جورج برنارد شاو»<sup>۴۲</sup> و «اچ.



جی. ولز<sup>۴۴</sup>، سازمان رادر شبکه قدرت سیاسی و فکری زمانه داخل کنند. آن‌ها می‌خواستند توجه افراد متنفذ در حلقه‌های ادبی و علمی را به خود جلب کنند، در دولت و مشاغل دولتی جایگاهی به دست بیاورند و در این مسیر، تأثیری به جای بگذارند که بسیار عمیق‌تر از تعداد افرادشان باشد. آن‌ها حتی دانشگاهی به راه انداختند «مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن» در سال ۱۸۹۵ تأسیس شد تا تحقیق و تدریسی که فکر می‌کردند میانجی آن نوع از تغییرات اجتماعی مدنظر آنان است را ترویج کند.

رقیب اصلی وب در کمیسیون سلطنتی، «هلن بوسنکوئت»<sup>۴۵</sup> (۱۸۶۰-۱۹۲۶)، عقایدی کاملاً متفاوت داشت. بوسنکوئت اهل منچستر که تحصیلات خانگی داشت، رفتاری چنان محتاطانه و تودار داشت که به ندرت نشانه‌ای از اندیشه عمیقش را بروز می‌داد. یکی از اولین زنانی که در «تراپیوس»<sup>۴۶</sup> علوم اخلاقی دانشگاه کمبریج، که نام ساختار امتحانات سه‌گانه این دانشگاه است، مقام اول را کسب کرد. او به اقتصاد سیاسی علاقه‌مند شده بود و اعتقاد راسخ داشت که آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و پیروان آن‌ها به طور کلی در مورد اقتصاد، دولت و زندگی روزمره درست گفته‌اند. او نیز مانند وب، به انجمن سازمان خیریه علاقه پیدا کرد و از همین طریق با همسرش، برنارد بوسنکوئت فیلسوف آشنا شد. برخلاف رقیب فابیان‌ش، عمیقاً به ظرفیت دولت برای انجام امر خیر مشکوک بود و خود را وقف مأموریت انجمن برای همکاری و بهبود تلاش‌های داوطلبانه در مهار فقر کرد و در این راه، دبیر انجمن در منطقه شوردریچ<sup>۴۷</sup> شد. همان‌طور که در کتاب‌های پر فروشش، از جمله «فقر و غنی»<sup>۴۸</sup> (۱۸۹۶) و «توانایی مردم»<sup>۴۹</sup> (۱۹۰۲) توضیح داده است، هر شهر و شهرستان بزرگ، انجمن امداد یا تأمین آتی خودش را داشت که اعضایش کمک‌های مردمی را جمع‌آوری و اقلام ضروری مانند غذا و تن‌پوش را توزیع می‌کردند که غیر از آن، خیریه‌هایی مختص امور خاص و سازمان‌های مذهبی مانند «سپاه رستگاری»<sup>۵۰</sup> هم بودند. او معتقد بود که این سازمان‌ها به نیت خوبی بنا شده‌اند و قابلیت‌های بالقوه بسیاری دارند که از آن‌ها بهره‌ای برده نشده، اما اگر می‌خواهند با دگرگونی دریافت‌کنندگان تسهیلات به افرادی صرفه‌جو، متکی بر خود و از همه مهم‌تر، عمیقاً اخلاقی، تأثیری معنادارتر بر فقر بگذارند، نیازمند رویکردهایی حرفه‌ای‌تر هستند.

هلن بوسنکوئت و انجمن سازمان خیریه، قانون فقر را امانی جدی در راه این اهداف می‌دیدند. آن‌ها معتقد بودند که سازمان‌های محلی مردمی، بهترین وسیله تغییر اجتماعی هستند، چون مردم و مکان‌های حول آنها را بهتر از هر کس در خیابان و ایت‌ها<sup>۵۱</sup> می‌شناسند. بوسنکوئت این مسائل را در سطح عمومی مطرح کرد و با هر کسی که فکر می‌کرد مشوق این ایده باشد که فقر و مضیقه اقتصادی باید به هر نحوی به جز مسائلی اخلاقی درک شوند، بنای مخالفت گذاشت. او می‌گفت وظیفه کاملاً روشن است: ساختن شخصیت‌هایی بهتر در میان مردم تا زمانی که خود را در شرایط دشوار یافتند، بتوانند خود را از مهلکه نجات دهند. او حتی بعد از انتشار «فقر: مطالعه‌ای در زندگی شهری»، با «سیبوم راو نتری» هم بنای عدم‌سازگاری گذاشت، چون چیز دیگری می‌گفت. او آشکارا یافته‌های راو نتری در مورد فقر اولیه را زیر سوال می‌برد و معتقد بود این سطح از مضیقه ابداء، حتی در حدی نزدیک به آنچه او ادعا کرده نیز رایج نیست.

بسیار تلاش شد تا در تحقیقات گسترده، متنوع و پیچیده کمیسیون سلطنتی، این اختلافات برای مدتی نهان شوند. مناسبت‌های نسبتاً اندکی دست داد که همه هجده عضو بخوانند و در جمع شوند. در عوض، کمیته‌های مختلفی شکل گرفت، از جمله گروه‌های «آمار» یا «اسنادی» که اعضای کمیسیون هر وقت که دلشان می‌خواست در آن‌ها شرکت می‌کردند. آنان غرق در مطالعه گزارشات مکتوب مقامات قانون‌قرا، ادارات مرکزی دولتی، اتحادیه‌های کارگری، کارفرمایان عمده، اقتصاددانان و محققان اجتماعی شدند. همچنین از اتحادیه‌های قانون‌قرا در سراسر کشور بازدید و به خارج سفر کردند تا ببینند امداد قرا در سایر کشورها، مانند بلژیک، سوئیس و آلمان چگونه مدیریت می‌شود. اعضای کمیسیون در محل‌های مختلف وست‌مینستر ملاقات می‌کردند، از جمله در ساختمان‌های کاخ مانند وزارت امور خارجه، روبه‌روی

ساختمان شماره ۱۵ خیابان داونینگ ۵۲، که خیلی‌ها می‌گفتند از محل اقامت نخست‌وزیر سرآمد تر است. نقطه‌کانونی این اقدامات، مجموعه‌ای از گردهمایی‌ها بود که از ژانویه ۱۹۰۶ تا آوریل ۱۹۰۸، در ۱۵۹ روز انجام شد و صدها شاهد، از جمله ماموران پزشکی، ماموران اجرایی، کارکنان خیریه‌ها و محققان اجتماعی (که راونتری و بورلیج هم در میان آنان بودند) با اعضای کمیسیون بر سر میزی نشستند تا به پرسش‌ها در مورد گزارشات مکتوب‌شان پاسخ دهند.<sup>۳۵</sup> مجلد از صورت جلسات، گزارشات، فهرست‌ها و ضامنی که به تدریج تحت نام کمیسیون سلطنتی منتشر شد، بیانگر حجم عظیم مطالبی است که مورد ملاحظه قرار گرفت.

در حالی که بوسنکوئت آهسته و آرام مسائل‌اش را پیش می‌برد و از خیریه‌ها و گروه‌های داوطلبی که بدون خستگی و با منابع اندک کار می‌کردند، حمایت می‌کرد، وب فرصت را مغتنم دانست تا برنامه فابیان رادر قلب تحقیقات رسمی قرار دهد. وب سازشی حداقلی رانیز بر نمی‌تابید و تلاش کرد برهانی بیاورد که باید کلا از شر سیستم قدیمی خلاص شد و طرحی نو در انداخت. هرچند وب در جلب توجه سایرین به دوگانگی میان تعهد بوسنکوئت به افراد و کار داوطلبانه و ایمان چدویک وارش به تکنوکراسی و راه‌حل‌های بوروکراتیک موفق بود، اما بسیاری از اعضای کمیسیون همکارش، دل‌خوشی از شیوه خصمانه او نداشتند. عاقبت کار، افتراقی عمیق بود که نه فقط در توصیه‌هایی که باید ارائه می‌کردند، بلکه در اصل ماهیت موضوع مورد بحثشان نیز بروز یافت.

### آیا «صرفاً امضای چکی» کمک می‌کند؟

گزارش هزار و ۲۰۰ صفحه‌ای و مفصل کمیسیون سلطنتی قوانین ققرا و امداد تنگدستی، سرانجام در سال ۱۹۰۹ منتشر شد، اما برخلاف کمیسیون سلطنتی قبلی، هیچ اتفاق نظریا وضوح مجاب‌کننده‌ای در مورد دیدگاه آنان به آینده وجود نداشت. متن نهایی که از دفتر نشر

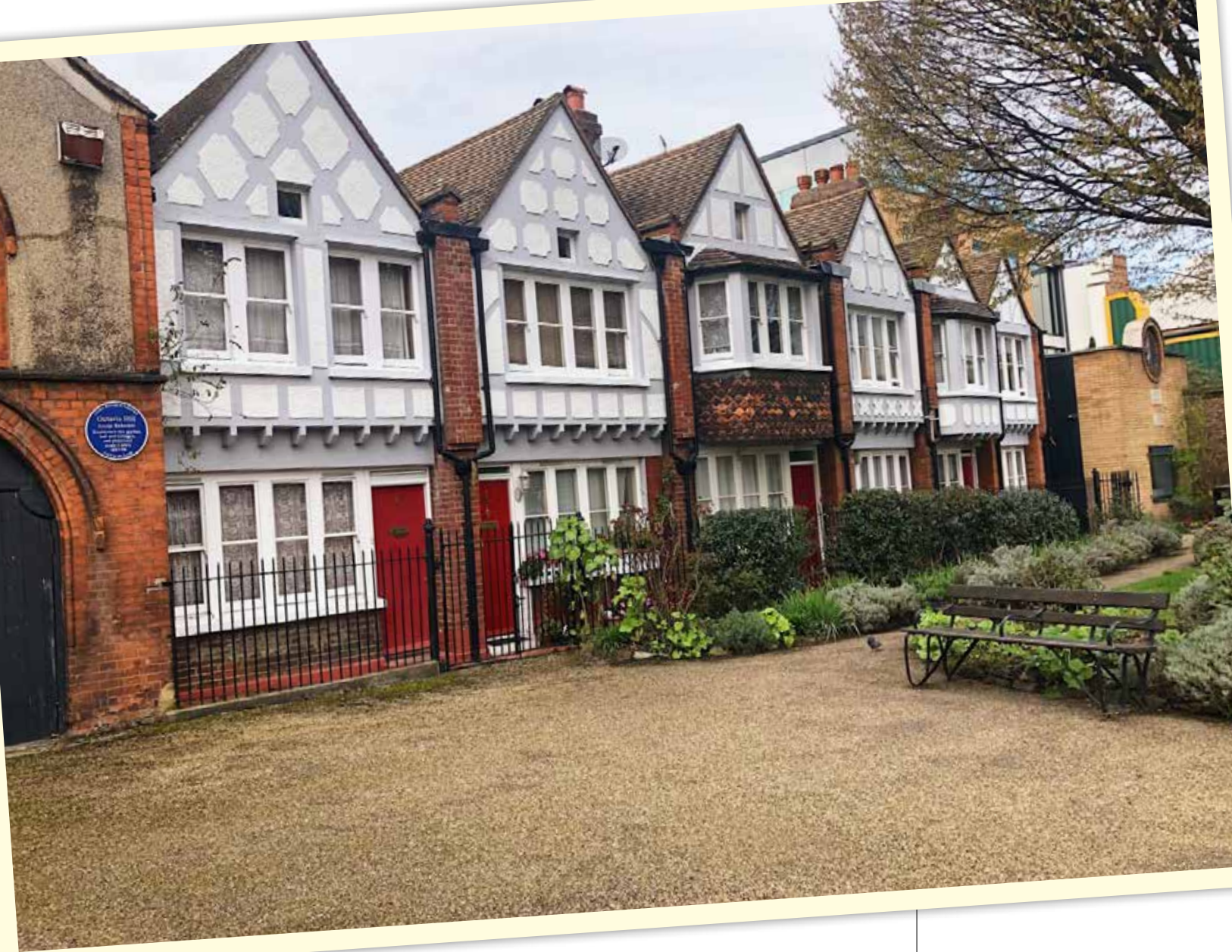
اعلیحضرت بیرون آمد، در حقیقت دو گزارش بود گزارشی ۷۰۰ صفحه‌ای به امضای ۱۴ نفر از اعضای کمیسیون ۱۸ نفره و متن ۵۰۰ صفحه‌ای دیگری با آرای مخالف که به ساجت ۴ نفر دیگر که تحت لوای وب بودند، ارائه شد.

گزارش اکثریت که به امضای لاک، هیل و بوسنکوئت رسیده بود، بیان می‌کرد قانون ققرا چنان که در حال حاضر برقرار است، مشکلی اساسی دارد. قطعاً نکات مثبتی درباره پیشرفتی که در سده گذشته حاصل شده، وجود دارد: به‌طور مثال خیال پرداخت کنندگان عوارض می‌تواند راحت باشد که آنها نسبت به زمانی که قانون ققرا در سال ۱۸۳۴ اصلاح شد، مبلغ سرانه کمتری می‌پردازند و این مبلغ در این دوران از ۸ شیلینگ و ۱۰ پنی به ۸ شیلینگ و ۳ پنی رسیده است. هرچند که ماجرا خیلی از این فراتر نمی‌رفت. هر صرفه‌جویی ظاهری، نتیجه رشد جمعیت بود که باعث می‌شد تعداد بیشتری عوارض بپردازند. در واقعیت، میزان پولی که برای امداد ققرا به ازای هر فرد محتاج صرف می‌شد در ۴۰ سال گذشته دو برابر شده بود. در هر روز مشخص، ۹۰۰ هزار نفر، یعنی تعدادی در حدود جمعیت لیورپول، بزرگترین شهرستان انگلستان، در پی امداد بودند و ۱.۷ میلیون نفر دیگر هم در طول سال تقاضای کمک می‌کردند. وقتی مسئولیت‌های روزافزون حکومت، در حوزه‌هایی همچون سلامت عمومی و آموزش در نظر گرفته شد، آشکار بود که دولت‌ها مانند ریگ پول خرج می‌کنند. گزارش بیان می‌کرد درسی که باید آموخت، روشن است:

مخارج متحمل شده و نتایج حاصل از آن ثابت می‌کنند که در سازمان اجتماعی ما، یک پای کار جدا می‌لنگد. همچنین اینکه مضرات آن هر چه که باشند، چنان ماهیتی ندارند که به صرف امضا کردن چکی یا ریخت و پاش بودجه عمومی، بهبود یابند یا مرتفع شوند.

اگر پول حلال مشکل نبود، پس راه‌حل چه می‌توانست باشد؟ گزارش اکثریت می‌گفت اسلاف آنان در





۸

بقا

شش کلبه‌ای که اکتاو یا هیل برای سکونت افراد فقیر در ۱۸۷۷ ساخت و همچنان در لندن با برجاست. باغ این مجموعه نیز، به همراه سالتی عمومی (سمت چپ عکس) در اختیار ساکنان محله فقیرنشین بوده است

۱۸۳۴ حق داشتند. فقر فقط در صورتی از بین می‌رود که افراد انگیزه کافی برای کمک

به خودشان داشته باشند و دولت باید فاصله‌اش را حفظ کند، مبادا آن انگیزه از بین برود. مشکل اینجا بود که اتحادیه‌های قانون ققرا، هرگز برنامه‌ای را که حدود سه ربع قرن پیش طراحی شده بود، رادرست و حسابی اجرا نکرده بودند. حالا اکثریت کمیسیون سلطنتی می‌خواستند که دولت نظم را بر این اوضاع اعمال و این کار را هم طوری بکنند که به مسئولیت‌های همیشگی‌اش چیزی اضافه نشود یا مخارج اضافه قابل توجهی به بار نیاید. آن‌ها می‌گفتند روح همکاری باید میان بخش عمومی و خصوصی باشد، البته با توافقی کامل که پا توی کفش یکدیگر نکنند. به‌طور مثال دولت باید هر نقشه‌ای که احتمالا برای ورود به عرصه بیمه اجتماعی دارد را منتفی کند، یعنی طرح‌هایی که به افراد چیزهایی مانند مستمری بازنشستگی یا مزایای بیمکاری، در ازای پرداخت‌های منظم ارائه می‌دادند. اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های دوستی<sup>۵۳</sup> همان زمان هم این نوع خدمات را به اعضای‌شان ارائه می‌کردند و موقعیت بهتری برای انجام این کار به نحو احسن داشتند، چون نه فقط نیازهای اعضای‌شان را بهتر درک می‌کردند، بلکه طرح‌های‌شان نیز داوطلبانه بود، یعنی افراد باید هنگام پیوستن، در کار پیشقدم می‌شدند.

از دخالت دولت چه خیری به کسی می‌رسید؟ مشکل اصلی که به نظر اعضای کمیسیون باید اصلاح می‌شد این بود که بفهمند چگونه این طرح‌ها و سازمان‌های داوطلبانه را به کارهای مرتبط با امداد ققرا که بر دوش دولت است، مرتبط کنند. سیستم اجرایی که آن‌ها پیشنهاد دادند، چیزی بود که باور داشتند اتکا

۱۰۳



مجله تحلیلی قلم‌ورق‌راه

شماره ۴۸ و ۴۹ فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۸





۸

#### توزیع بسته غذایی

انجمن سازمان خیریه در حال توزیع بسته‌های غذا در لندن، در کریسمس ۱۹۰۳

بر خود و رفتار سختکوشانه را در مردم ترویج خواهد کرد. در هر ناحیه، چهار گروه «منفک و در عین حال همکار» انجام وظیفه خواهند کرد. دو گروه «نمایند خودیاری و تلاش داوطلبانه خواهند بود و از طریق سازمان‌های خیریه عمل خواهند کرد» که یکی از آن‌ها بیمه بیکاری و دیگری کمک داوطلبانه ارائه می‌دهد. وظیفه سازماندهی دو گروه دیگر با دولت است، یکی مبادله نیروی کار که «هیات کار» آن را مدیریت می‌کند و به افراد بیکار اطلاعات لازم برای پیدا کردن شغل می‌دهد و دیگری «کمیته

کمک‌های دولتی» که جایگزین هیات‌های قانون ققرا می‌شود و متقاضیان مجاز برای دریافت امداد را به محل مربوط معرفی می‌کند، چه آنجا دارالمساکینی کاملاً جداسازی شده و دولتی، مطابق با توصیفات اصلاح‌گران سال ۱۸۳۴ باشد، چه خیریه‌ای که به افراد دارای مشکلات خاص، مانند اعتیاد به الکل کمک می‌کند.

این سیستم متکی به مقاماتی بود که آموزشی در سطح بالا، ولی در حیطه حرفه‌ای خاص دیده باشند که البته بایستی مورد تایید انجمن سازمان خیریه می‌بود. دولت نقش تنظیم‌کننده را داشت و واریسی می‌کرد که قواعد، استانداردها و روندهای یکسان، همه‌جا لازم‌الاجرا باشند. اکثریت اعضای کمیسیون، چنانچه در نتیجه‌گیری گزارش توضیح دادند، گفتند که تمامی اینها یک هدف واضح دارد، اینکه «علل تنگدستی فقط اقتصادی و صنعتی نیستند، بلکه ماهیت و سرشت‌شان تا حد زیادی اخلاقی است»، به همین دلیل «دولت به خودی خود نمی‌تواند چنین تأثیراتی را تصحیح یا حذف کند و به چیزی بیش از آن نیاز است». آن‌ها توضیح می‌دادند که قطعا در چنین حالتی است که رویکرد به امداد ققرا و به طور کلی تر ققرا دچار مشکلاتی است. اما «ضعف سیستم ما، فقدان خیرخواهی یا روحیه جمعی یا کمبود بودجه یا مددکار اجتماعی یا مصالحی که اینها را به وجود می‌آورند، نیست. ضعف ما، فقدان سازماندهی، روش‌شناسی و اعتماد به افرادی است که سیستم را اداره می‌کنند.»

بنائریس وب، نمی‌توانست بیشتر از این مخالف باشد. پدر روحانی، «پرندری اچ. راسل و یکفیلد»<sup>۵۴</sup>، کشیش کلیسای انگلستان که هدایت کمیته‌ای برای هماهنگی امداد بیکاری در لندن را بر عهده داشت، «فرانسیس چندلر»<sup>۵۵</sup>، دبیر کل انجمن موئلفه نجاران و چوبکاران که پس از اعتراضات به اینکه اتحادیه‌های کارگری در کمیسیون نماینده ندارند، به کمیسیون اضافه شده بود و «جورج لنسبری»<sup>۵۶</sup>، نماینده مستقل حزب کارگر که در دهه ۱۹۳۰، رهبر حزب کارگر می‌شد نیز در کنار وب بودند. آنان مسلماً با برخی از توصیه‌هایی که اکثریت داشت، موافق بودند، اما تعهدی به بازسازی اداری {سیستم} داشتند که بیشتر شبیه تغییرات عمده‌ای بود که ادوین چدویک در سال ۱۸۳۴ بر عهده گرفته بود تا بازگشت به اصول اولیه‌ای که اکثریت اعضای کمیسیون می‌خواستند ببینند.

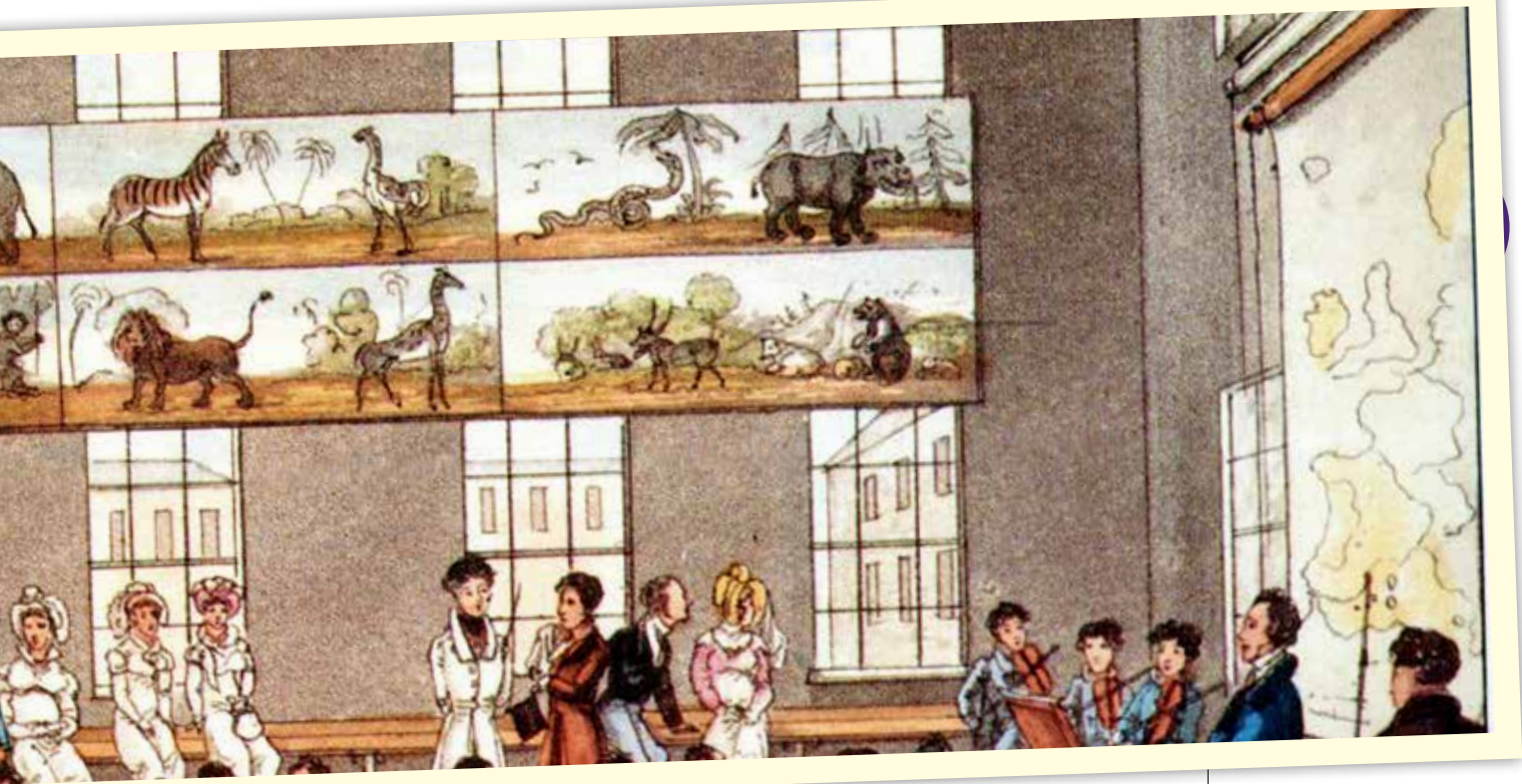
کلمه «فقیر»، تجسم همه آن چیزی بود که گروه وب فکر می‌کردند مشکل قانون ققرا است. آن‌ها استدلال می‌کردند که قانون ققرا موجود در مورد فقر به معنایی که باید در پرتو کاری که بوث، راونتری و دیگران کرده‌اند، درک شود، نیست. بلکه در مورد افلاس است، یعنی وضعیتی که مردم اگر کمک می‌خواهند، باید به آن دچار باشند و در آن وضعیت بمانند تا زمانی که کمک دریافت کنند. در حالی که هر سازمان داوطلبانه‌ای که وجود داشت تلاش می‌کردند به مردم گرفتار در چرخه فقر کمک کنند، دولت باید خیلی بی‌وجدان می‌بود که هم این تعداد زیاد مردم متأثر از فقر و هم طیف کاملی از عواملی که اسباب ایجاد آن بودند را

نادیده بگیرد. آن‌ها نتیجه می‌گرفتند که چیزهایی مانند قصد و نیت خیر که گزارش اکثریت مملو از آن‌ها بود، قابل ستایشند، اما وقتی پای مبارزه با نیروهای قدرتمندی در میان باشد که توسعه اقتصادی و صنعتی در ۱۵۰ سال گذشته زمام‌شان را از دست خارج کرده، بی‌فایده‌اند.

وب و متحدانش، بینشی رادیکال و مدرن برای تغییر داشتند. آنان می‌خواستند قانون قرارالغا و با چیزی کاملاً جدید جایگزین کنند. آن‌ها معتقد بودند قدرتی که به «پاسداران قانون قرا» اعطا شده باید به دولت‌های محلی داده شود که بایستی مسئول اداره سیستمی یکپارچه برای امداد باشند که شامل آموزش، سلامت و اشتغال است. باید در دارالمساکین‌های درهم و برهم و موجب در ماندگی افراد تخته می‌شد و به جای‌شان، خدمات و موسسات تخصصی مانند پناهگاه‌ها و مدارس که مناسب مواجهه با مسائل پیش روی‌شان بودند، برپا می‌شد. در واقع، باید تا جایی که ممکن بود تلاش می‌شد تا افرادی که مستحق امداد هستند، یا در خانه یا در محیط خودشان بمانند تا دیگر شاهد این صحنه شرم‌آور نباشیم که فردی مسن خود را کشان‌کشان به در دارالمساکینی می‌رساند، چون چاره دیگری برایش باقی نمانده است. دولت‌های محلی، همچنین باید سیستم‌های بوروکراتیک پیشرفته‌ای ابداع کنند که مدیران متخصص مسئول آن باشند و بتوانند زندگی افراد را به طور اجمالی تحت نظر داشته باشند و کمک‌های هماهنگ به آنان برسانند، مثلاً ببینند که آیا اعضای یک خانواده از اداره‌های مختلفی کمک می‌گیرند یا بررسی کنند که آیا مشکلات‌شان به هم مربوط است یا خیر؟ همچنین باید خدمات سلامتی وجود داشته باشد که در آن «نه سرعت عمل و نه کارایی درمان پزشکی به هیچ وجه منوط به در نظر گرفتن این امر نباشد که آیا بیمار می‌تواند یا باید هزینه‌ای پردازد یا خیر.»

گزارش اقلیت بیان می‌کرد این نهادها و سیاست‌ها پرخرج خواهند بود، اما فقط در کوتاه‌مدت. مبارزه با علل ریشه‌ای مسائلی مانند فقر و بیماری، به جای درمان عوارض موقتی آن، سیاستی بسیار سازنده‌تر و انسانی‌تر در بلندمدت است. چنانچه به نظر می‌رسید بوسنکوئت و همراهان همکارش تصور می‌کنند، شرایطی مانند بیکاری، فرصتی برای تنظیم مجدد دستگاه اصول اخلاقی افراد نیست، بلکه تجربه‌ای عمیقاً خوارکننده است که انسان را در تمام زندگی‌اش می‌ترساند. بریتانیا نباید کشوری باشد که رنج اجتناب‌پذیر ۳۰ درصد از جمعیت، بهایی قابل قبول برای راحتی سایرین در نظر گرفته شود. وب و همکارانش گفتند زمان سیاستی منسجم فرارسیده که محیط اقتصادی و اجتماعی را شکل دهد.

کمیسیون سلطنتی سال ۱۹۰۹، به خاطر همین اختلاف نظرات چشمگیر، نماد همه چیزهایی شد که مردم در مورد این قالب کار غلط می‌پنداشتند و البته خیلی از سیاستمداران معمولاً می‌پسندیدند. گزارش آن‌ها فقط شامل تحلیل‌هایی مفصل و خسته‌کننده نبود و ایده‌هایی خلاق و نسخه‌هایی برای سیاستگذاری هم در خود جای داده بود، اما با اینکه از هجده فرد متخصص در جنبه‌های گوناگون مساله توقع نمی‌رفت، هیچ توافقی در آن وجود نداشت. به علاوه، چهار سال طول کشیده بود تا گزارش دربیاید، یعنی دو سال بیشتر از زمانی که سینیور، چدویک و همکارانش در اوایل دهه ۱۸۳۰ صرف تحقیق‌شان کردند. غیر از اینکه احکام دوگانه، کار سیاستمداران را برای به فراموشی سپردن گزارش راحت می‌کرد، پیش‌زمینه کلی کار بسیار تغییر کرده بود. کمیسیون سلطنتی منصوب دولت محافظه‌کار، به دولت جدید لیبرالی گزارش داد که پیشاپیش بابت نقشه‌هایی که برای چیزی شبیه انقلاب در سیاست اجتماعی و مالیات‌بندی داشت، تحت فشار بود. با توجه به اینکه حزب لیبرال ریشه در تاریخی داشت که به ویگ‌ها، مشتاق‌ترین حامیان اصلاحات قانون قرار در دهه ۱۸۳۰، می‌رسید، احتمالاً انتظار می‌رفت که آن‌ها طرفدار توصیه‌های گزارش اکثریت باشند. هرچند دولت لیبرال نظری در مورد سیاست اجتماعی را در پیش گرفت که خیلی بیشتر شبیه نظری بود که گروه اقلیت از دولت می‌خواست اتخاذ کند، رویکردی که شامل غذای رایگان در مدرسه و مستمری سالمندان می‌شد. چگونه چنین تغییری رخ داده بود؟



## پی‌نوشت فصل ۲:

۱. (Andover): شهری در ناحیه همپشایر در جنوب شرقی بریتانیا
۲. تاپستری (Tapestry): یا پرده‌های نگارین، شیوه‌ای از بافت پارچه به روش گلیم‌بافت است، به نحوی که پود به طور کامل روی تار را می‌پوشاند و نقوش گوناگونی ایجاد می‌کند. از تاپستری‌ها به عنوان دیوارکوب و پیکره‌های تجسمی استفاده می‌شود.
۳. (Gentlemanly Capitalism): نظریه‌ای در امپریالیسم جدید که «پتر جی. کین» و «ای. جی. هایکینز» در کتاب «امپریالیسم بریتانیا» در سال ۱۹۹۳ به آن پرداختند. براساس این نظریه، امپریالیسم بریتانیایی ناشی از منافع تجاری صاحبان زمین و صنایع و نجیبی لندنی شکل گرفت. به این معنا، می‌توان امپریالیسم بریتانیا را تلاشی دانست برای تقویت نظم مدنظر نجیبان و اشراف‌زادگان بریتانیایی در داخل کشور. اگرچه نیازهای صنعتی در گسترش امپراتوری بریتانیا اهمیت داشتند، اما بخش مالی و خدماتی هم تأثیری مهم در حضور این کشور در خارج از مرزهای بریتانیا داشت.
۴. Robert Owen
۵. (New Lanark): شهری در اسکاتلند و در جنوب شرقی گلاسکو
۷. (Lord Shaftesbury): با نام «آنتونی اسلی کوپر»، هفتمین «ارل شفتمبری»، نماینده پارلمان از سال‌های ۱۸۳۲ تا ۱۸۵۰ و همچنین استاد دانشگاه آکسفورد در ریاضیات بود.
۸. مسیحیت تبشیری یا انجیلی (Evangelicalism): شاخه‌ای از پروتستان‌تیسیم است که در اوایل قرن هجدهم شکل گرفت و معتقد است که جوهر انجیل، اعتقاد به رستگاری از طریق ایمان به این امر است که مسیح خود را به جبران گناهان انسان، قربانی کرد.
۹. (Factory Acts): مجموعه قوانین کار برای تنظیم شرایط اشتغال در صنعت. قوانین اولیه بر ساعات کار و رفاه کودکان مشغول به کار در کارخانه‌های نساجی تأکید داشتند، اما تا سال ۱۸۳۳ و تعیین بازساز کارخانه، ضمانت اجرا نداشتند. در سال ۱۸۴۴، قانون ساعت کار مشمول زنان نیز شد. در سال ۱۸۴۷، قانون کارخانه که به قانون ۱۰ ساعت نیز شهرت دارد، ساعات کار برای زنان و کودکان را به حداکثر ۱۰ ساعت در روز تقلیل داد.
۱۰. (The Combination Laws): قانون مصوب دولت «ویلیام پیت» جوان‌تر که در واکنش به فعالیت‌های ژاکوبین‌ها که سیاست انقلابی چپ‌گرا داشتند، شکل گرفت و سازمان‌های کاری را زیرزمینی کرد. در سال ۱۸۲۴، این قوانین لغا شدند اما «قانون اتحادیه کارگران» در سال ۱۸۲۵ تصویب شد که اگرچه اتحادیه کاری را مجاز می‌شمرد، اما قوانین محدودکننده بسیاری برای آنان وضع کرده بود. قانون اتحادیه‌های کاری مصوب سال ۱۸۷۱ هم جانشین قانون اخیر شد.
۱۱. (Co-operative Movement): مجموعه‌ای از فعالیت‌های سازمان‌یافته در قرن ۱۹ که از بریتانیا آغاز شد تا نیازهای کارگران، به دست خودشان و نه برای کسب منفعت، برطرف شود. رابرت اوون را پدر جنبش تعاونی می‌دانند.
۱۲. (Rochdale Society of Equitable Pioneers): از اولین تعاونی‌های مصرف در بریتانیا که با آنکه اولین در نوع خود نبود، اما اصول کاری آن سرمشقی برای جنبش تعاونی و اقتصاد تعاونی در سراسر جهان شد.
۱۳. (Manchester Statistical Society): اولین موسسه در بریتانیا که به بررسی علمی مشکلات اجتماعی پرداخت و از اطلاعات آماری برای اهداف اجتماعی استفاده کرد و اولین پیمایش‌های خانه به خانه را در این کشور انجام داد. این موسسه که در سال ۱۸۳۴ تأسیس شد و به همراه انجمن آماری لندن که امروزه به نام انجمن آماری سلطنتی شناخته می‌شود، تنها موسسات در نوع خودشان هستند که از عصر ویکتوریایی بر جای مانده‌اند.
۱۴. (National Association for the Promotion of Social Science): در سال ۱۸۵۷ تأسیس شد و در سال ۱۸۸۶ منحل گشت.
۱۵. (Spectator): به معنای تماشاگر
۱۶. (Bitter Cry of Outcast London by Andrew Mearns): جزوه‌ای چاپ سال ۱۸۸۳ که به وضعیت مسکن غیربهداشتی و پرجمعیت شهر لندن می‌پردازد. نویسنده جزوه که کشیش بود، وضعیت اخلاقی زانگه‌های لندن را نیز بر اساس مشاهدات خود در این محلات بررسی می‌کند.
۱۷. (How the Poor Live by George Sims): جورج سیمز روزنامه‌نگار، شاعر و داستان‌نویس بود که این اثر نتیجه مشاهدات او از زندگی افراد در محلات فقیرنشین لندن است. او از تصویرگری نیز برای هدف خود که جلب توجه طبقه مرفه به وضعیت این اقشار بود، بهره برده بود.
18. Charles Booth
19. Mary Catherine Macaulay
20. Thomas Babington Macaulay

۲۱. (Nonconformist): پروتستان‌هایی که پیرو کلیسای انگلستان نیستند.

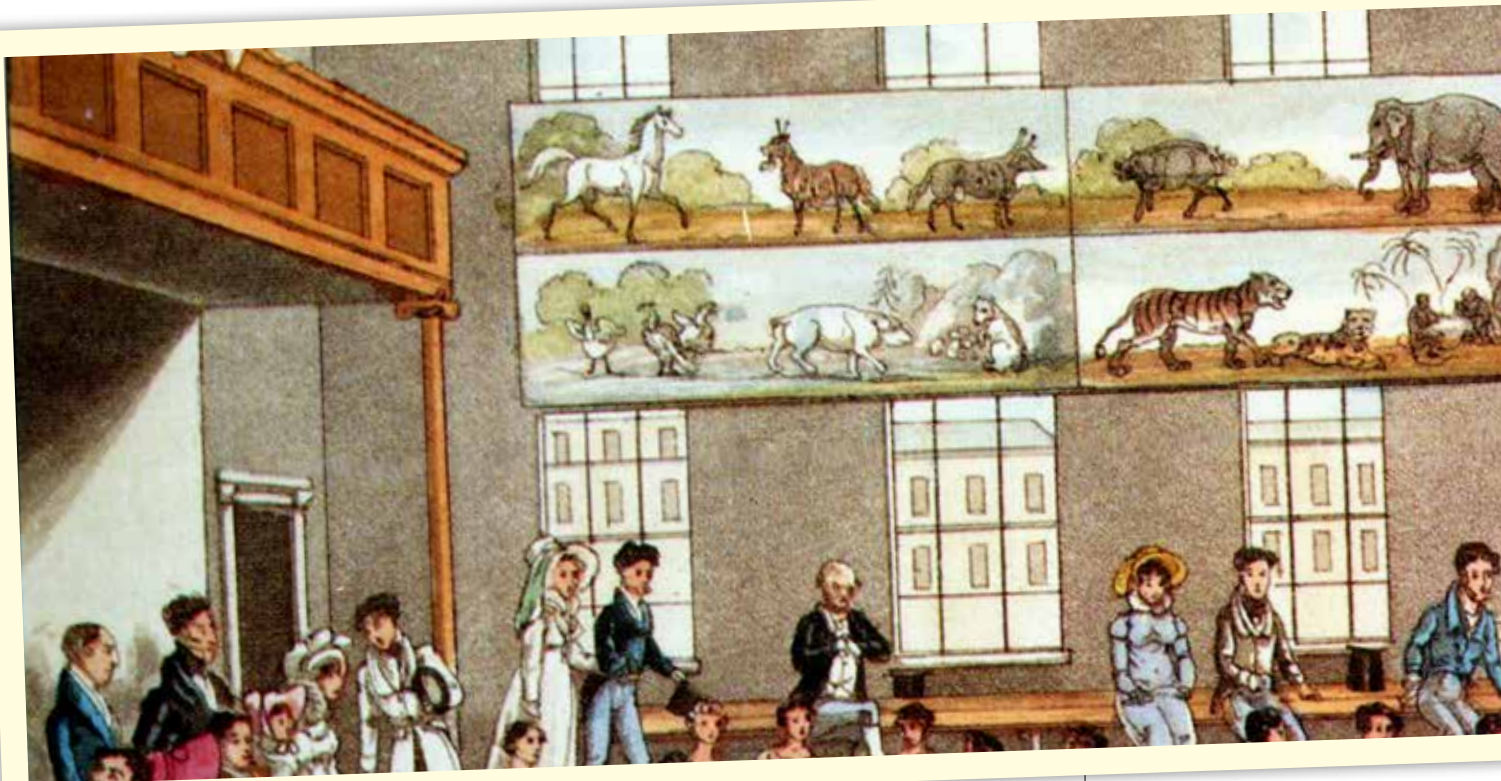
۲۲. (Royal Statistical Society): همان انجمن آماری لندن که بعداً امتیاز سلطنتی دریافت کرد.

۲۳. (Charity Organisation Society): در سال ۱۸۶۹ به پیشگامی «هلن بوسکونت» و «اکتوبا هیل» تأسیس شد و از مفهوم خودیاری و حداقل دخالت دولت در مورد کمک به فقرا حمایت می‌کرد. این انجمن مدعی بود که از اصول علمی برای اهدای امداد در زمانی که واقعا به آن نیاز است، استفاده می‌کند. در سال ۱۹۴۶، به «انجمن رفاه خانواده» تغییر نام داد.

24. London School of Economics (LSE)

۲۵. (Octavia Hill): متولد سال ۱۸۳۴، دختر تاجر غلات و بانکدار بریتانیایی و همسر سوم او که به دلیل ناکامی‌های مالی پدرش و ورشکستگی او در سال ۱۸۴۰، تحت حمایت پدر بزرگ مادری که خود اصلاحگری در زمینه سلامت، کار کودکان در معادن و مسکن فقرا بود و با آموزش خانگی مادر رشد کرد.





## 26. Tower Hamlets

۲۷. (۱۸۷۰ Elementary Education Act of): اولین قانون از مجموعه قوانین آموزش اجباری در انگلستان و ولز، برای کودکان ۵ تا ۱۳ سال. این قانون را به نام حامی و پیشنهاددهنده آن، به نام قانون فورستر نیز می‌شناسند.

۲۸. (William Forster): سیاستمدار حزب لیبرال و نماینده مجلس عوام از سال ۱۸۶۶ تا زمان مرگ در سال ۱۸۸۶

## 29. The Life and Labour of the People in London

۳۰. (Henry Hyndman): نویسنده و سیاستمدار محافظه کار انگلیسی که با خواندن «مانیفست کمونیست» مارکس، به سوسیالیسم روی آورد و اولین حزب چپگرای انگلستان، «اتحادیه دموکراتیک» که بعدها به اتحادیه سوسیال دموکراتیک تغییر نام داد را در سال ۱۸۸۱ تشکیل داد.

۳۱. (Rowntree's): شرکت تولید شیرینی‌هایی همچون «کیت کت»، بیسکویت (Aero)، برندهای اسمارتیز و پاستیل است که در سال ۱۸۶۲ در شهر یورک انگلستان توسط هنری «ایزاک راونتری» تأسیس شد. برادرش جوزف در سال ۱۸۶۹ شریک او در شرکت شد و تولیدی کوچک شکلات‌سازی هنری را متحول کرد. اینبار این، برخلاف متن، اواخر دهه ۱۸۶۰ صحیح است. شرکت «نستله» در سال ۱۹۸۸ راونتری را خرید.

## 32. New Earswick

## 33. Poverty: A Study of Town Life

## 34. The Royal Commission on the Poor Laws and Relief of Distress

۳۵. (Arthur Balfour): نخست‌وزیر محافظه کار بریتانیا از سال‌های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵

۳۶. (Cecil Family): یکی از مشهورترین و تاثیرگذارترین خانواده‌های اشرافی در عرصه سیاست بریتانیا که فرزندان ویلیام سیسل، خزانه‌دار الیزابت اول بودند. فرزندان پسر دوم ویلیام، در قرن ۱۹ و ۲۰ ارتباط نزدیک با حزب محافظه کار داشتند.

۳۷. (Liberal Unionist Party): حزب بریتانیایی که در سال ۱۸۸۶ از حزب لیبرال انشعب پیدا کرد. این حزب حامی حفظ اتحاد پارلمان‌های بریتانیای کبیر و ایرلند بود و در مخالفت با خودمختاری ایرلند شکل گرفت.

۳۸. (Thomas Hancock Nunn): اصلاحگر اجتماعی انگلیسی (۱۸۵۹-۱۹۳۷)

۳۹. (Toynbee Hall): سکونتگاهی در منطقه تاور هملتز که با هدف زندگی افراد مرفه‌تر در محلات فقیر و پر کردن شکاف میان طبقات در سال ۱۸۸۴ شکل گرفت و تا امروز هم پابرجاست. این سکونتگاه، اولین مجموعه در «جنبش سکونتگاه» است که با هدف اعتلای زندگی فقرا، خدماتی از قبیل نگهداری کودکان، آموزش و درمان و حتی خدمات حقوقی نیز به همسایگان فقیر ارائه می‌داد.

۴۰. (Charles S. Loch): مددکار اجتماعی (۱۸۴۹-۱۹۲۳)

۴۱. (Herbert Spencer): فیلسوف، زیست‌شناس، انسان‌شناس، جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز لیبرال کلاسیک در عصر ویکتوریا (۱۸۲۰-۱۹۰۳)

۴۲. (Cunctator): کلمه‌ای لاتین که در انگلیسی به «The Delayer» ترجمه شده است، به معنای کسی که در کار درنگ و تاخیر می‌کند. این لقب، از استراتژی نظامی او در پرهیز از جنگ رو در رو و حمله‌های کوچک به ذخایر ارتش بزرگ هانیبال، سردار بزرگ رومی می‌آید که موجب شکست هانیبال شد. او مدعی جنگ‌های چریکی امروزیین شمرده می‌شود.

۴۳. (George Bernard Shaw): نمایشنامه‌نویس، منتقد و فعال سیاسی ایرلندی (۱۸۵۶-۱۹۵۰)

۴۴. (H.G. Wells): نویسنده انگلیسی (۱۸۶۶-۱۹۴۶)

## 45. Helen Bosanquet

۴۶. (Tripos): نام خاص امتحانات دانشگاه کمبریج برای دوره کارشناسی. این کلمه ریشه در واژه (Tripod) انگلیسی و (Tripus) لاتین، به معنای سه پایه دارد که زمانی رسم بوده در امتحانات شفاهی، فرد امتحان‌دهنده بر روی آن بنشیند و به سوالات ممتحن پاسخ دهد تا بتواند مدرک دوره کارشناسی را دریافت کند. از آنجا که دوره کارشناسی در بریتانیا سه ساله است، سه امتحان در پایان هر سال، برای دریافت مدرک الزامی است.

۴۷. (Shoreditch): منطقه‌ای در بخش شرقی لندن، بین تاور هملتز (محله تحقیقات بوث) و هکنی که در آن زمان به فقر، فحشا و جرم‌خیزی شهرت داشت.

## 48. Rich and Poor

## 49. The Strength of the People

۵۰. (Salvation Army): سازمان خیریه‌ای وابسته به کلیسای پروتستان که در سال ۱۸۵۶ در لندن شکل گرفت و دارای ساختاری نظامی است. هدف اولیه این سازمان، ترویج مسیحیت میان فقرا بود.

۵۱. (Whitehall): خیابان مرکز ساختمان‌های دولتی و کشوری در مرکز لندن.

۵۲. (Downing Street 10): دفتر نخست‌وزیر بریتانیا.

۵۳. (Friendly Societies): انجمن‌های اخوت یا نیکوکاری که با هدف ایجاد طرح‌های بیمه، مستمری بازنشستگی، پس‌انداز یا بانکداری تعاونی تشکیل می‌شوند. پیش از تشکیل دولت رفاه، این انجمن‌ها با پشتوانه‌های مذهبی، تجاری یا سیاسی، متصدی خدمات اجتماعی بودند.

## 54. Rev. Prebendary H. Russell Wakefield

## 55. Francis Chandler

## 56. George Lansbury



قلمرو رفاه

فرهنگ

**Karl  
Polanyi**



پولانی چه می‌گوید و چه اهمیتی  
برای دوران ما دارد؟

# چهارمین فصل

کم‌وبیش می‌توان گفت دوران ما شباهتی خاص با دورانی دارد که «کارل پولانی» اقتصاددان سیاسی مجارستانی درباره‌اش نوشت: «دوران تکاپوها برای غلبه بر بازار، در واقع نه خود بازار بلکه «منطق بازار» و به زیر سیطره درآوردن هر آنچه غیربازاری است.» پولانی هم در واکنش به همین موضوع بود که همه تلاش‌اش را معطوف به فهم سازوکارهایی کرد که از طریق آن‌ها، رابطه تسلط میان اقتصاد و جامعه برقرار می‌شود. او فکر می‌کرد تنها در یک صورت‌بندی اقتصادی سیاسی خاص است که تسلط اولی بر دومی به بهترین شکل ممکن می‌شود: «سرمایه‌داری».

بگذارید اول به این موضوع بپردازم که پولانی با مساله خودش چه کرد تا بعد بتوان دقیق‌تر به این موضوع پرداخت که این موضوع به چه کار ما می‌آید. تمرکز را بر کتاب «دگرگونی بزرگ» (پولانی، ۱۳۹۱) می‌گذارم؛ چراکه هم مهمترین اثر اوست و هم می‌توان بهتر با رویکرد پولانی آشنا شد. فعلا دو تفسیر از رویکرد پولانی - پولانی «نرم» و پولانی «سخت» - را که در مقاله دوم همین پرونده به شکلی مشروح به آن پرداخته شده، کنار می‌گذارم.

## مساله پولانی

مساله پولانی به‌ویژه در «دگرگونی بزرگ» به فشرده‌ترین شکل ممکن مساله «روند شکل‌گیری، رشد و فراگیری بازار خودتنظیم‌گر» است. چیزی که خود پولانی آن را برای سده‌های اوج سرمایه‌داری، «پدیده‌ای ناشناخته» می‌داند؛ چراکه در هیچ صورت‌بندی اقتصادی، اجتماعی قبلی نمی‌توان ردی از آن پیدا کرد. تا پیش از آن بازارها «ضما» فرعی حیات اقتصادی بودند اما در این شکل تازه از مناسبات، بازارها بدل به تعیین‌کننده کل روندها و ارزش‌ها در جهان انسانی شده‌اند. اما تحلیل پولانی وجهی دیگر را هم برجسته می‌کند. او می‌گوید حتی یک لحظه این روند اوج‌گیری بازارهایی در دسر طی نشد و مقاومت‌هایی از قضا در بخش‌های گوناگون جامعه برانگیخت. او می‌گوید «در حقیقت اگر نبود این ضدجنبش‌های حمایتی که تاثیر این سازوکار خودمخرب را کم‌اثر ساخت، جامعه انسانی از بین می‌رفت» (پولانی، ۱۳۹۱: ۱۶۵).

اما پرسش این است که این شکل جدید از بازار را چه چیزی از دیگر اشکال بازارها متمایز می‌کرد؟ چه ویژگی‌هایی باعث می‌شد که این بازار چنین تبعات تاسف‌باری برای انسان و جامعه به بار بیاورد؟ هر چند خود پولانی چندان میلی ندارد که از مفاهیم مارکسی استفاده کند، اما در اینجا و برای توصیف آن ویژگی‌ها از فرایند کالاشدگی<sup>۱</sup> استفاده می‌کند.

او می‌گوید نظام بازار بر اساس این اصل عمل می‌کند که همه چیز در جامعه باید بر اساس معیارهایی که بازار تعیین می‌کند، تنظیم شود. یعنی همه چیز در مسیر خرید و فروش قرار گیرد و قیمتی داشته باشد. پولانی، اما از سه عنصر مهم صنعت نام می‌برد که اساسا برای فروش تولید نمی‌شوند و کالانیستند در حالی که در جامعه بازار به شکل کالا با آن‌ها برخورد می‌شود، یعنی کار، پول و زمین. خودتنظیم‌گری حاکی از این است که کل تولید برای فروش در بازار است و کل درآمدها از چنین فروش‌هایی به دست می‌آید. از این رو، بازار برای همه عناصر صنعت، نه فقط برای کالاها (از جمله برای خدمات) و همچنین برای کار، پول و زمین نیز وجود دارند که قیمت‌های‌شان نیز به ترتیب قیمت کالاها، دستمزدها، اجاره و بهره نامیده می‌شوند (همان: ۱۵۴).

پولانی این کالاها را «کالاهای موهوم» می‌خواند؛ کالاهایی که تنها

روزبه آقاجری



عضو تحریریه



## مسئله‌ها

بگذارید از آخر به اول بیاییم، امروزه اشخاص بسیاری هستند مانند موسی غنی‌نژاد، مسعود نیلی و دیگران که قائل به این هستند که تنها در زمانی می‌توان مسائل اقتصاد ایران را رفع کرد که (۱) تصدی‌گری دولت به تمامی کنار گذاشته شود، (۲) اقتصاد تحت نفوذ هیچ عامل بیرونی قرار نگیرد (بازار خودتنظیم‌گر) و (۳) همه چیز به بازارها سپرده شود. موضوع این است که این نوع بازارگرایی بیش از آنکه چهره عیان داشته باشد، چهره‌ای پنهان دارد. در کلاس‌های دانشگاهی و غیردانشگاهی اقتصاد و مدیریت آنچه تدریس می‌شود چیزی نیست جز همین بازارگرایی رادیکال (نک. پرنیان، اباذری، ۱۳۹۴). اینها ادعا دارند که گرفتاری اقتصاد ایران ناشی از اجرای ناقص اصل‌های بازار آزاد یا به عبارت دیگر «بازار خودتنظیم‌گر» است.

به معنایی پولانیایی، از قضا این ادعای آن‌ها همچنین نشان می‌دهد که فرایند فک‌شدگی دست‌کم در یک قرن اخیر در ایران آغاز شده و به هر دلیل هرگز نتوانسته کامل شود. گویا همواره مقاومت‌هایی بوده که اجازه نداده این فرایند فک‌شدگی کامل شود. هرچند برخی دیگر از متفکران معتقدند فرایند فک‌شدگی تا همین الان هم آثار ویرانگر خود را بر جای گذاشته است (اباذری و ذاکری، ۱۳۹۷). اما در کنار همه این‌ها می‌توانیم از تلاش‌هایی دولتی و غیردولتی برای متوقف کردن روند مخرب خودتنظیم‌گری بازار نام ببریم؛ مانند تصویب قانون کار، تلاش برای راه‌اندازی اتحادیه‌های کارگری یا دست‌کم نهادهای اسما حامی کارگران، برنامه رفاهی دولتی و مانند آن. بدون شک - به قول پولانی - اگر همین برنامه‌های حمایتی و مقاومت‌های پراکنده نبود، تا امروز جامعه ایران نابود شده بود.

بدون شک این توصیف پولانی که بازارهای خودتنظیم‌گر اساسا متاخرند و در صورت‌بندی‌های قبلی اجتماعی اقتصادی وجود نداشته‌اند، بیش از همه در تاریخ اقتصادی ایران ثابت شده که هیچگاه بازارها صرفا مراکز مبادله نبودند و نمی‌توانستند آزادانه و بدون هیچ قید و بند بیرونی فعالیت کنند. تلاش‌ها برای برپایی بازار خودتنظیم‌گر ایرانی سابقه‌ای حداکثر ۸۰ ساله و حداقل ۳۰ ساله دارد که این دومی از قضا دوران اوج این ایده و تلاش برای تحقق آن را نشان می‌دهد. هم در شکل‌گیری بازارهای خودتنظیم‌گر اروپایی آن‌طور که پولانی می‌گوید و هم در شکل‌گیری بازار خودتنظیم‌گر ایرانی که امروز در ایده لیبرالیستی آزادگذاری اقتصادی اقتصاددان‌های جریان اصلی ایرانی می‌بینیم، نقش دولت بسیار پررنگ است و همچنین سهم آن در فراهم کردن زمینه برای رشد آن‌ها. در اینجا هم همان روندها در حال شکل‌گیری هستند: کالانگاری کار، زمین و پول؛ روندهایی که باعث شده در همه سطوح و در همه گوشه و کنار زندگی مان و حتی حیات فکری مان بازار و منطق سود و خرید و فروش نفوذ کند.

## نتیجه

پولانی به‌ویژه در «دگرگونی بزرگ» به درستی بر روند عام کالاشدگی در بازارهای سرمایه‌دارانه خودتنظیم‌گر دست می‌گذارد و باز به درستی از مقاومت‌ها، مقررات‌گذاری‌ها و تلاش‌هایی برای قاعده‌مند کردن بازارها سخن می‌گوید. از این لحاظ کتاب «دگرگونی بزرگ» می‌تواند کتاب بالینی هر ایرانی باشد تا به روشنی دریابد که باز گذاشتن راه جامعه‌بازاری چگونه در موزه حیات اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی مان رابه نابودی خواهد کشاند.

در نگاه کالانگار بازار خودتنظیم‌گر به مثابه کالاجلوه می‌کنند و گر نه به خودی خود کالانیستند و برای کالابودن تولید نمی‌شوند و فاجعه درست از اینجا آغاز شد.

وارد کردن این عناصر غیرکالایی صنعت در بازار سرمایه‌داری و برخورد با آن‌ها به مثابه کالای پیامدهای ویرانگری هم برای این عناصر و هم برای جامعه داشت. بخشی از کار پولانی مستند کردن این فرایند ویرانی است. او می‌نویسد:

«این نظام وقتی نیروی کار فرد را دور می‌ریزد، هویت مادی، روحی و اخلاقی فردی را نیز که به این برچسب چسبیده است، دور می‌اندازد. انسان‌هایی که از پوشش حمایتی نهادهای فرهنگی محروم می‌شوند، از تأثیرات بی‌حفاظی اجتماعی تلف می‌شوند و در نقش قربانیان آشفتگی حاد اجتماعی از طریق تباهی و ناهنجاری و جنایت و قحطی از پای درمی‌آیند.»

درباره طبیعت هم همین وضع برقرار است:

«طبیعت به اجزای اصلی خود تجزیه می‌شود، منطقه‌ها و چشم‌اندازها تخریب می‌شوند، امنیت نظامی به مخاطره می‌افتد، رودخانه‌ها آلوده می‌شوند، توان تولید مواد غذایی و مواد خام از بین می‌رود.» (همان: ۱۶۱).

این کالایی شدن را پولانی ناشی از جدایی‌ای بنیادی می‌داند که در قلب جامعه رخنه کرد و جامعه بازار را پدید آورد: جدایی اقتصاد از جامعه. می‌توان نشان داد که در همه شکل‌های قبلی صورت‌بندی‌های اقتصادی، اجتماعی، اقتصاد به تبع آن بازار به شکلی ساماندهی شده بودند که صرفا مکمل فرایندها اجتماعی باشند و نتوانند بر این فرایندها غلبه کنند. اما تلاش برای جدا کردن این دو از هم و نشان دادن اقتصاد بر فراز جامعه زمینه‌ای بود که گام نخست آن کالایی شدن به شمار می‌آمد. پولانی این جدایی را با اصطلاحاتی فنی تر شرح می‌دهد. پیش از برپایی نظام و جامعه بازار، اقتصاد در جامعه حک شده بود (embed) اما تنها زمانی می‌توان از نظام‌بازاری خودگردان سخن گفت که عملکردهای بازار از حیطه نفوذ جامعه فک شده باشد (dis-embed). «پت دوین» در مقدمه‌ای که بر ترجمه فارسی «دگرگونی بزرگ» نوشته، نکات بالا را در چارچوب سوالی صورت‌بندی می‌کند: «آیا نظام اقتصادی همیشه همچون جزیی لاینفک از جامعه شکل می‌گیرد یا تحت نظام سرمایه‌داری همچون سپهر مجزایی از فعالیت‌ها سامان می‌یابد که سایر سپهرهای جامعه باید خودشان را با آن وفق دهند؟» (پولانی، ۱۳۹۱: ۴). این پرسش پولانی است هنگامی که می‌خواهد برای مساله بازار خودتنظیم‌گر پاسخی فراهم کند.

اما در اینجا نکته‌ای مهم وجود دارد: آیا فرایند فک‌شدگی یعنی جدایی اقتصاد از جامعه به شکلی تمام و کمال محقق می‌شود یا نه؟ پولانی با تأکید می‌گوید که چنین نیست و این فرایند همواره فرایندی ناقص است؛ چرا که چنان تبعات فاجعه‌باری به وجود می‌آورد که مقابله به مثل و مقاومت سپهرهای دیگر اجتماعی را برمی‌انگیزد و آن‌ها اجازه نمی‌دهند چرخه فاجعه کامل شود. این همان چیزی است که پولانی آن را ضدجنبش یا جنبش مضاعف می‌خواند: مقاومتی که جامعه برای حفظ خود از پیامدهای فاجعه‌بار بازار خودتنظیم‌گر صورت می‌دهد.

اما در این میان عده‌ای هستند که می‌گویند تنها راه حل کل مشکلات اقتصادی یک کشور تحقق کامل این جدایی و حاکم کردن اقتصاد بازار خودتنظیم‌گر آن بر سرنوشت جامعه است. این کلام چقدر آشناست... این می‌تواند ورودی باشد به اهمیتی که کار پولانی برای ما ایرانی‌ها دارد.



هم در شکل‌گیری بازارهای خودتنظیم‌گر اروپایی آن‌طور که پولانی می‌گوید و هم در شکل‌گیری بازار خودتنظیم‌گر ایرانی که امروز در ایده لیبرالیستی آزادگذاری اقتصادی اقتصاددان‌های جریان اصلی ایرانی می‌بینیم، نقش دولت بسیار پررنگ است و همچنین سهم آن در فراهم کردن زمینه برای رشد آن‌ها

# اقتصاد، زیرچتر آرمان‌های انسانی

گرث دال

ترجمه: روزبه آقاجری  
و سیمین فروهر

این مقاله در واقع ورودیه‌ای به برخی مفاهیم اساسی، تفسیرهای گوناگونی که از کار پولانی شده و تحولات فکر او است؛ برای نمونه، تفسیر سخت و نرم از پولانی یا مفاهیمی مانند حک‌شدگی، کالاهای موهوم و جنبش مضاعف. گرث دال، استاد دانشگاه برنل بریتانیا است و این مقاله او در شماره ۱۷ مجله «اقتصاد سیاسی نوین» منتشر شده است.

درآمد

درباره پارادوکس‌ها و بحث‌های مرتبط با وابستگی‌های فکری تاریخ‌دان اقتصادی و اقتصاد سیاسی دان مجارستانی «کارل پولانی» کمبودی وجود ندارد. او را مارکسیست، لیبرال و حتی رمانتیک خطاب کرده‌اند. شاهکارش کتاب «دگرگونی بزرگ» را برخی مانیفستی کمونیستی نامیده‌اند و برخی مانیفستی لیبرال. مفهوم محوری آن یعنی «جنبش مضاعف» - که به گسترش کنترل بازارها بر زندگی‌ها و «ضدجنبش حمایتی» در برابر آن اشاره دارد - به عنوان «استعاره پولانی از مبارزه طبقاتی» تعبیر شده است (Stroshane, ۱۹۹۷: ۱۰۷). آن هم وقتی که دیگران آن را استعاره‌ای از مصالحه طبقاتی می‌انگارند که گروه‌های اجتماعی متعارض را به شکلی دیگر در کنار هم قرار می‌دهد: کارگران را با سرمایه‌داران برای «محافظت» خود از سرمایه خارجی و کشاورزان را با اشراف زمیندار در برابر واردات نهاده‌های ارزاقیمت.

دلایلی چند وجود دارد که چرا پولانی در معرض تفسیرهایی چنین متنوع بوده است. چنین وضعی شاید نتیجه خلاصه‌سازی نگرش‌های متفکری بزرگ بوده که در پاسخ به اوضاع و احوال متغیر الزامات فکری و سیاسی تاحدی شکل متفاوتی پیدا کرده است. گرایش پولانی به «استفاده از تعاریف ناسازگار از مفاهیم کلیدی» انطوری که یکی از پیروانش می‌گوید (Halperin, ۱۹۸۸: ۳۰) و «ضدوقتی‌گویی‌اش» هم می‌توانسته دلیلی بر پدید آمدن تفسیرهای متنوع بوده باشد. در این مقاله می‌خواهم مساله ذکر شده را با توجه به یکی از مباحثی که هنوز حول آثار پولانی جریان دارد بکاوم؛ در واقع بر اساس تحلیل پولانی و نگرشش به اصلاحات سرمایه‌دارانه پس از جنگ جهانی دوم و دولت رفاه. به زبان ساده‌تر، این بحثی است که دو سو دارد. به زبان ایوان سلنی، در سویی یک پولانی «سخت» وجود دارد و در سوی دیگر یک پولانی «نرم». اولی قائل به اقتصاد سوسیالیستی ترکیبی

تحت تسلط ساز و کارهای توزیعی است؛ سوسیالیستی رادیکال که از نظرش بازار نمی‌توانست و نباید هرگز به ساز و کار مسلط بازنظم‌دهی اقتصادی بدل شود. اما پولانی نرم قائل به این بود که بازار می‌تواند ساز و کار بازنظم‌دهی مسلط باشد لذا باید با نهادهای توزیعی تکمیل شود. «جنبش مضاعف» در چنین خوانشی به مثابه ساز و کار خوداصلاحی‌ای عمل می‌کند که افراطی‌گری‌های بنیادگرایی بازار را تعدیل می‌کند، موضعی که در میانه جریان اصلی سوسیال‌دموکراسی قرار می‌گیرد که برای آن، تنها غایت که هم واقع‌گرایانه و هم خواستنی است، شکل تنظیم‌شده‌ای از سرمایه‌داری است.

نخستین نشانه از چیزی که قرار بود به یکی از مباحث مرکزی درباره میراث کارل پولانی تبدیل شود، کمی پس از مرگ او آشکار شد. «جورج دالتون» دوست و شاگرد پولانی، مقاله‌ای نوشت که در آن، دفاع از اصلاح سرمایه‌داری را به او نسبت داده بود. همسر پولانی، «ایلوونا دوژینسکا»، واکنشی جنجال‌برانگیز به این مقاله داشت: او برای دالتون نوشت این در بهترین حالت «تفسیری از اندیشه او» است و افزود شوهرش به شکلی وسواسی چنین «افق گشوده‌ای» را نادیده گرفته است.

همچنین هر نوع ایده‌ای درباره سیاستگذاری یا چیزی مرتبط با حوزه‌های خاص مثل «اصلاح سرمایه‌داری» مغفول مانده است. در اعماق قلبش چندان امیدی نداشت که دولت رفاه (برای نمونه بی‌توجهی‌اش به سوئد) بتواند بنیادی فراهم کند که بر اساس آن، جامعه‌ای نوین شکل بگیرد.<sup>۲</sup> دوژینسکا افزود، «این را هرگز نخواهیم دانست که آیا او از «حک‌شدگی دوباره» نظریه بر پایه فهم دولت رفاه حمایت می‌کرد یا نه؟ محتاطانه، این، همه چیزی است که می‌توانم بگویم».

کارل پولانی «نرم» و «سخت»

مشاجره دالتون - دوژینسکا به صورت خصوصی انجام شده بود اما همین موضوع در سال ۱۹۹۱ پس از انتشار مقاله‌ای از «یوان سلنی» به مشاجره‌ای عمومی بدل شد. سلنی به «مکتب بوداپست» متاثر از پولانی تعلق داشت و پس از انتشار کاری مشترک با گئورگی کنراد درباره تشخیص جامعه‌شناختی سرشت نظام شورایی؛ پژوهشی که بر محور مفاهیم پولانیایی مانند «مدل‌های ادغام اقتصادی» و «بازتوزیع» سامان یافته بود (Konrad and Szelenyi, ۱۹۷۹: ۴۷-۶۳; Brown ۱۹۸۸) نام و نشانی بین‌المللی پیدا کرد. سلنی نوشت که به هیچ شکلی نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که دو تفسیر از پولانی وجود دارد: یکی «سخت» و یکی «نرم». اولی با اینکه از دولت رفاه سرمایه‌داری و نیودیل پشتیبانی می‌کند، باور دارد اینها می‌توانند و باید با یک اقتصاد سوسیالیستی ترکیبی جایگزین شوند که در آن، سازوکارهای بازتوزیعی غلبه داشته باشد. وجه «نرم» او، بر این نکته پای می‌فشرد که سازوکار بازار دست‌نخورده باقی بماند اما با دومی یعنی سازوکارهای بازتوزیعی تکمیل شود. برای سلنی، تفسیر نرم، افزوده کاربردی‌تری در جعبه ابزار نظری داشت، به این دلیل که به «واقعیت غرب و شرق در دوران ما» نزدیکتر است اما باز یگوشانه تصدیق کرد (Szelenyi, ۱۹۹۱: ۲۳۶) که چنین منظری «احتمالاً تفسیری معتبر از پولانی نیست».

عجیب نخواهد بود اگر بگوییم، آن‌هایی که از ایده‌های پولانی استفاده می‌کنند، موضعی نزدیکتر به سلنی و دالتون اتخاذ می‌کنند تا موضع دوژینسکا. بازسازی دالتونی از استدلال پولانی آشناتر به نظر می‌رسد.

در ادامه، نسخه‌ای ترکیبی از چند مولف را ارائه می‌کنم. با بیان مجددی از آن جنبش مضاعف آغاز کنیم: اینکه در پاسخ به گرایش‌های بحران‌زا در سرمایه‌داری بی‌بندوبار (laissez-faire)، به‌ویژه بی‌ثباتی چرخه‌های کسب و کار و بیکاری متعاقب آن، «نیروهای اجتماعی» برای اجتماعی کردن و وضع مقررات بر شرایط سرمایه‌گذاری دست به مبارزه می‌زنند (Jessop and Sum, 2006; Blyth, 2002, 2). پیروزی‌شان به بازشناسی هردم فزاینده این موضوع می‌انجامد که بازار آزاد باید از طریق انتظامات نهادی فرا اقتصادی، از جمله «نهادهای بر پایه همکاری درونی، سیاست‌های پولی و مالی اختیاری، ...، شبکه‌های تامین اجتماعی» به همان اندازه با «حفاظت‌های احتیاطی» مانند بیمه سپرده و کنترل نرخ سود - و همه آن خدمات مشابهی که سرمایه‌داری را با ثبات و از زندگی حفاظت می‌کنند (O'Hare ۲۰۰۰: ۱۳۲; Block ۱۹۹۱: ۸۶) تکمیل (نه لزوماً جایگزین) شود. راه‌حل مصالحه‌جویانه‌ای که از «درآمیختن» بازار خودتنظیم‌گر و واکنش حمایتی پدید می‌آمد، اقتصاد بازار «حک شده و حمایت شده به وسیله یک جامعه بازار» بود (Jessop and Sum, 2006, 261; Blyth, 2002, 2; O'Hare 2000: 132, 222). در این خوانش، جنبش مضاعف پیش‌بینی می‌کرد بازار خودتنظیم‌گر احیا نخواهد شد، پیش‌بینی‌ای که «برای یکی دو دهه پس از جنگ جهانی دوم به‌شدت مورد حمایت بود» (Manfred Bienefeld, cited in Lacher 1999). دورانی که تثبیت رژیم‌های اقتصادی سیاسی جدید، کینزگرایی و «فوردیسم»، توانایی سیاست را در التیام نابرابری‌های بازار به چشم می‌دید، تضمین می‌کرد که دولت‌ها به عنوان تنظیم‌گران اقتصاد و تضمین‌کنندگان مقداری از برابری اجتماعی از طریق جامعه «مشروعیتی دوباره» کسب

کنند (Cox 1994: 99-113). تحت رژیم برتون‌وودز - به عبارت دیگر مشهور به «لیبرالیسم حک شده» - حکومت‌ها قادر به بازی کردن نقشی پررور در وساطت میان اقتصاد ملی و بین‌المللی بودند (Bienefeld 1991). از طریق مقررات اجتماعی و سیاسی، از جمله قانونگذاری جامع اجتماعی و چانه‌زنی جمعی بر سر پرداخت مزدی کارگران، اقتصاد سرمایه‌داری تا اندازه‌ای قابل توجه «از نو» در جامعه حک شد. از آنجایی که سرمایه‌موظف بود در چارچوبی رفتار کند که در آن، دولت و اتحادیه‌های کارگری نقشی قابل توجه داشتند، ترقی اجتماعی محتمل بود؛ چیزی که می‌شد در مقایسه دوران بازارهای حک شده، از سال‌های ۱۹۴۳ تا ۱۹۷۳ با دوران قبل از آن دید (Bienefeld, 2007: 20). از این رو باید پولانی را به زبان «یورگن هابرماس» (2001: 85) به عنوان منادی «نظام برتون‌وودز قرائت کرد که چارچوبی را برای سیاست کم‌وبیش موفقیت‌آمیز یک دولت رفاه اجتماعی طراحی کرد» که بیشتر کشورهای صنعتی در دوران لیبرالی - حک شده از آن پیروی کردند.

صداهای کمی به طرفداری از تفسیر «سخت» از پولانی همداستان بوده‌اند اما یکی از آن‌ها جایگاه مقتدرانه کم‌نظیری دارد. کری پولانی - لویت ادعا کرد که جنبش مضاعف را پدرش به عنوان «یک عملیات تعمیر داخلی»، یک سازوکار خودبازسازی خودکار فرض نمی‌کرد که بی‌درسر افراط بنیادگرایی بازار را معتدل می‌کند. برعکس چنین چیزی مفهومی با کاربردهای رادیکال بود، مفهومی که برای توضیح تناقضی وجودی میان الزام یک اقتصاد بازار سرمایه‌داری به گسترش بی‌حد و حصر و الزام مردمان به زندگی در روابط حمایتی دوطرفه در جامعه نظریه‌پردازی شده بود. پدرش «تا آخر عمر یک سوسیالیست باقی ماند» و این باور را رد کرد که «سرمایه‌داری می‌تواند به طولانی مدت زنده بماند»، چرا؟ دقیقاً به دلیل گرایش‌اش به فک‌شدگی اقتصاد از جامعه.

اگر پولانی «سخت» بیش از همه در پیوند با موضع پولانی - لویت است، مدافع دقیق و پر شور آن، نظریه‌پرداز چپ روابط بین‌الملل یعنی «هانس لچر» (Hannes Lacher) است. با مبنا قرار دادن آخرین فصل از کتاب «دگرگونی بزرگ»، لچر (1999, 2007: 49) این را که تعدیل «فوردیستی» یا کینزی اقتصاد سرمایه‌داری می‌توان نشان‌دهنده یک «حک‌شدگی دوباره» پولانیایی باشد رد می‌کند به این دلیل که دومی چیزی جز تحت کنترل دموکراتیک درآوردن کامل زندگی اقتصادی، شامل کالایی‌زدایی از زمین، کار و پول نمی‌تواند باشد. «تنها زمانی که این قدم برداشته شود می‌توان منطق «بازار» را در هم شکست و بازارهای ساده نقشی فرعی در اقتصادی داشته باشند که دیگر در ابتدا بر مبادله بنا نشده باشند». نه مقررات بازار کار و نه محدود کردن حرکت سرمایه در دوران پساجنگ حتی نشان‌دهنده اجزای جزئی بینش پولانی درباره اقتصادی حک شده نیست، مادامی که خود دولت رفاه «به عنوان نفی همه آنچه پولانی به آن امید داشت و درباره‌اش می‌نوشت، لحاظ نشود» (Lacher, 1999: 344). لچر (1999, 347) این اشاره تحریک‌آمیز را می‌توان با نقل قولی از پولانی محکم کرد:

«مقررات در کارخانه، بیمه اجتماعی، تعرفه‌ها، اتحادیه‌های کاری و تدابیر خدمات عمومی همانقدر بر موضع سرمایه‌داری لیبرال تأثیر گذارند که حرکاتی مانند مداخله‌گرایی و سوسیالیسم تا سال ۱۹۱۴ که بر اروپا اثر گذار بود.»

آنطور که لچر «دگرگونی بزرگ» را می‌خواند، مقررات گذاری



دو تفسیر از پولانی وجود دارد: یکی «سخت» و یکی «نرم». اولی با اینکه از دولت رفاه سرمایه‌داری پشتیبانی می‌کند، باور دارد اینها می‌توانند و باید با یک اقتصاد سوسیالیستی ترکیبی جایگزین شوند. وجه «نرم» او، پای می‌فشرد که سازوکار بازار می‌تواند با سازوکارهای بازتوزیعی تکمیل شود





پولانی در  
یادداشتی در  
مجله «بریتانیای  
جدید» در دهه  
۱۹۳۰ می‌نویسد  
کار انسانی باید از  
کالا بودن دست  
بکشد. چنین  
چیزی تنها با ترد  
کردن شرایطی به  
دست می‌آید که  
در آن کار انسانی  
را فرایندهای  
خرید و فروش  
اقتصادی تعیین  
می‌کند. زندگی  
اقتصادی باید زیر  
چتر آرمان‌های  
انسانی عدالت  
قرار گیرد

موضع‌هایی کمتر یا بیشتر رادیکال گرایش داشته است. شواهد برای موضع «ترم» را می‌توان در نوشته‌هایش در دهه ۱۹۱۰ در بوداپست و آغاز دهه ۱۹۲۰ در وین یافت. این موضع خود را در دهه ۱۹۴۰ نیز یک‌بار دیگر نشان می‌دهد. برای نمونه به این دو قطعه از نامه‌هایش توجه کنید. در اولی، نامه‌ای به «ژاکوب مرشاک» در سال ۱۹۴۱، پیشنهاد می‌کند که «امر اضطراری امروز، به دست دادن تصویری ساده و شفاف به معنای عقلانی از نظام بازار قاعده‌مند در جامعه‌ای منعطف یعنی در جامعه‌ای است که می‌تواند با ابزارهای سیاسی به خود ساماندهی دست یابد»<sup>(۶)</sup>. در دومی، به اسکار جاسز، با قاطعیت می‌گوید که برخلاف نوشته‌های اولیه‌اش که پرسش‌های مربوط به روابط طبقاتی را در تحلیل‌اش وارد کرده بود، در ایالات متحده «مساله مالکیت هیچ اولوی ندارد» به این علت که «وضعیت کنونی اتحادیه‌های کارگری به علاوه سیاستگذاری اجتماعی سازماندهی کار را بیرون از بازار قرار داده است». در یک پانویس اما با تعدیل وسیع گزاره‌های قبلی همان نامه می‌نویسد:

«در واقعیت امروز نمی‌توان چیزی جز مسیری میانه در پیش گرفت. آلترناتیو واقعی جایی میان آزادگذاری اقتصادی (Laissez-faire) و اقتصاد قاعده‌مند قرار دارد. اولی به سازماندهی خودبه‌خودی بازار معتقد است اما دومی این چنین نیست. بنابراین دومی وظیفه قاعده‌مند کردن بازار را بر عهده می‌گیرد. زمین، کار و پول نباید به بازار وا نهاده شوند. جدا از این، کارکرد آزادانه بازار باید دست‌نخورده بماند (Litvan 1990: 60-259).»

شاهد دیگر از پولانی «ترم» در «یادداشت‌های آخر هفته» آمده که در دهه ۱۹۵۰ توسط دانشجوی‌اش «آبه روتستین» تندنویسی شده است. بنا بر آن‌ها، پولانی جامعه ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم را دیگر «جامعه بازار» نمی‌دید بلکه آن را صرفاً «نظام بازار» می‌پنداشت، آن هم به خاطر گسترش «مناطق بازار آزاد» در شرکت‌ها، اتحادیه‌های کارگری و حکومت.<sup>(۷)</sup> زندگی اقتصادی در میان این نهادها حک شده است: اهداف‌شان به شکلی فزاینده در رفتار اقتصادی‌شان بروز می‌کند. برای نمونه، جاده‌سازی به ضمانت دولت (government-sponsored road-building) که نه نشانی از الزامات بازار بلکه نشان از مقاصد پنهان اسپانسر دارد.<sup>(۸)</sup> مادامی که با مالیات‌های بالاتر نقش سود در رفتار شرکت‌ها کم‌رنگ‌تر می‌شود، موفقیت محرک ترس رانند کارگران کاهش می‌دهد.

با این وجود هر شاهدهی که می‌توان برای تفسیر «ترم» پیدا کرد، برای تفسیر مخالفش هم می‌توان یافت. اگر متن‌های نوشته شده از دهه ۱۹۳۰ را انتخاب کنیم - علیه پشت پرده رکود بزرگ، تهدید فاشیسم و استیلای اتحاد شوروی - پولانی «سخت» به جلوی صحنه می‌آید. برای نمونه در مقاله‌ای درباره «درخواست اجتماعی (sozialisierungsfrage)» نشان می‌دهد آنجایی که کینز به دنبال ثبات بخشیدن به سرمایه‌داری است، او مخالف آن را آرزو می‌کند.<sup>(۹)</sup> به همین دلیل به همان اندازه که اکثریت جمعیت از مسئولیت‌پذیری در برابر اهداف کسب و کار محروم شده باشند، اجتماع ملی نیز فاقد آن اراده خواهد بود و آن تعدیلات عظیمی را تقویت خواهد کرد که برای کارکرد صحیح فرایندهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی لازم هستند. دلیل تامه برای به سمت ویرانی رفتن جهان «انکار اجتماع» و اطمینان از تداوم نظام سرمایه‌داری است.<sup>(۱۰)</sup> پولانی در یکی از نوشته‌هایش برای بولتن «چپ مسیحی» می‌گوید که «وظیفه سوسیالیست‌ها

دولتی و حمایت‌گرایی را راه‌حلی برای پیامدهای مخرب سرمایه‌داری نمی‌شناسند اما بخشی جدایی‌ناپذیر از بیماری‌زایی جامعه بازار به حساب می‌آورند. نهادهای رفاهی از نظام اقتصادی بنا شده بر نیروی کار کالایی شده و سیاست اجتماعی‌ای که می‌خواهد طبقات کارگر را در روابط کارمزدی و دولت بگنجانند، نمی‌گسلند اما چارچوبی حمایتی برای آن فراهم می‌کنند. بحرانی که نظر پولانی را جلب کرده بود، بحران سرمایه‌داری بود نه لزوماً شکل لیبرال آن - به همین دلیل است که حتی یک سرمایه‌داری قاعده‌مند (regulated) نمی‌تواند بر تناقض‌های فرهنگی میان زیست‌بوم، پیشرفت، جامعه و اقتصاد فائق آید. لچر نمی‌پذیرد پولانی بر این باور است که عمیق‌تر کردن گرایش‌های حمایتی را می‌تواند در یک فرایند حک‌شدگی دوباره اصل به تعویق انداخت و اینکه رادیکال کردن نبودیل می‌تواند وسیله‌ای مناسب برای انجام آن باشد. اما امیدهای پولانی برای تحقق اینها ناامید شد و واشنگتن در چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای سراغ جانداختن اتوپای بازاری‌اش در باقی جهان رفت. پولانی شکست را تصدیق کرد و فهمید که دورنماها برای یک نظم مترقی پساجنگ - ساخته شده بر پایه نظامی از «امپراتوری‌های سر به راه» (قلمروها) که از برنامه‌ریزی‌های اقتصادی گوناگونی استفاده کنند - در حال ناپدید شدن است. لچر (1999: 344) ادامه می‌دهد که بر اساس نگرشی پولانیایی به دوران پساجنگ در خواهیم یافت که کالایی‌زدایی جزئی کار در دولت رفاه جدا از اینکه از منطق «حک‌شدگی» پیروی می‌کند یا نه، به «گسترده شدن و عمیق‌تر شدن روابط کالایی که زیر چتر رژیم لیبرالیسم حک شده به حیات خود ادامه می‌دهند» مرتبط است. این دوران شاهدهی است بر عمیق‌تر شدن سلطه سرمایه بر فرایندهای تولید، انقیاد فرایندهای بازتولید اجتماعی به شکلی بسیار فراگیرتر از آنچه انباشت سرمایه لازم می‌آورد، عمیق‌تر شدن وضع کالایی کار و کالایی شدن همواره فزاینده طبیعت. دولت‌های غربی پساجنگ، به رغم تفاوت‌ها در رنگ و گرایش‌شان، ساختارهای اقتصادی‌ای که جوامع‌شان را ضمیمه بازارها کرد، حتی به رغم تلاش برای فراهم کردن سطحی از امنیت برای طبقه کارگر، باز تولید کرده‌اند. برنامه‌ریزی وجود داشت اما همواره خلق الساعه (ad hoc) بود. هیچ کنترلی بر سرمایه‌گذاری وجود نداشت و تنها کنترلی نیم‌بند و تصادفی بر قیمت، مزد و سطوح تجارت اعمال می‌شد. معیارهای رفاهی عمده بهبود یافتند اما هنجارها برای کارآمدی و تولید را اقتصادی دیکته کرده بود که تحت سلطه ارزش مبادله و انگیزه منفعت قرار داشت. لچر نتیجه گرفت که لیبرالیسم حک شده در جامعه: «نه انگیزه منفعت را از قلب سازمان زندگی مادی طرد کرد و نه بازارها را به ابزارهای جانبی زندگی اقتصادی تبدیل کرد. سرمایه‌داری رفاهی «جامعه‌ای به همراه بازارها» نبود بلکه جامعه‌ای بود که در آن، منطق بازار در خود هسته سازمان اجتماعی نفوذ کرده بود.»

«آلترناتیو کینزی» برای دوباره حک کردن جامعه در اقتصاد «بر شباهت کالایی‌زدایی جزئی کار فردی و گسترش بی‌حد و مرز و عمیق‌تر شدن کالایی‌سازی زندگی اجتماعی، شامل «زیست‌جهان» بنا شده بود» (lacher, 1999: 352).

بنا به اقتضای چنین بحث‌هایی، می‌توانیم ببینیم که در نوشته‌های پولانی، بنیادهایی برای هر دو استراتژی تفسیری که در بالا تشریح شد، وجود دارد. نه تنها مفاهیم آن بر تفسیر گشوده‌اند بلکه دوره‌هایی در زندگی‌اش وجود داشته که به



آماده کردن اذهان مردم برای وقوع چاره‌ناپذیر بحران است که در آن، طبقه کارگر باید پیشاپیش همه قرار گیرد»<sup>(۱۱)</sup>. او در یادداشتی در مجله «بریتانیای جدید» در دهه ۱۹۳۰ می‌نویسد که کار انسانی باید از کالا بودن دست بکشد. چنین چیزی تنها با طرد کردن شرایطی به دست می‌آید که در آن کار انسانی را فرایندهای خرید و فروش اقتصادی تعیین می‌کند. زندگی اقتصادی باید زیر چتر آرمان‌های انسانی عدالت قرار گیرد.<sup>(۱۲)</sup> او در مقاله‌اش با عنوان «سرشت فاشیسم» (۱۹۳۵) استدلال می‌کند به نفع «بسط اصل دموکراتیک از سیاست به اقتصاد که به طور ضمنی دلالت دارد بر سلب مالکیت خصوصی بر ابزارهای تولید و از این رو محو کردن یک سپهر اقتصادی خودآیین جدا افتاده: سپهر سیاسی دموکراتیک به کل جامعه بدل می‌شود (Polanyi 1935: 392) تاکید از نویسنده این مقاله.»

در یادداشت‌هایش با عنوان «برنامه کلان انسان معمولی» (دهه ۱۹۳۰) فمیش از «بازارهای قاعده‌مند» را آشکار می‌کند. اینها: «بازارهایی هستند بدون هیچ بازار مکرملی برای کار، زمین و پول... آزادی‌های طرد دل به خواهانه اشتغال افراد محدود شده است. حقوق نامحدود مالکیت خصوصی محدود شده است. شکل‌های کسب و کار متعلق به سپهر عمومی بسط و گسترش یافته‌اند. جامعه‌ای منقطع به دست آمده است. مفهوم آزادی مورد بازنگری قرار گرفته است. مسیحیت استعلا یافته است. فلسفه انسان معمولی بنا شده است.»<sup>(۱۳)</sup>

شواهدی که از تفسیر «سخت» پشتیبانی می‌کنند، در متن‌های دهه ۱۹۴۰ هم یافت می‌شوند. همان استدلالی که در کتاب «دگرگونی بزرگ» هم محوریت می‌یابد: «ما شاهد تغییری هستیم که تحت آن، نظام اقتصادی از اینکه بر جامعه مسلط شود، دست بر می‌دارد و تقدم جامعه بر آن نظام تضمین می‌شود». بازار خودتنظیم‌گر به صورت موقت تسلیم مقررات نشد بلکه رهایی‌اش را به دست آورد. او به گسترش تمدن صنعتی به کل سیاره کمک می‌کرد اما مطلقاً نتوانست از پس وظایف تازه‌ای که چنین گسترشی ایجاد می‌کرد، به‌ویژه «ادغام جهانی اقتصادهای ملی» بر آید.<sup>(۱۴)</sup> چند سالی پس از انتشار «دگرگونی بزرگ» در مقاله‌ای که در آن، درونمایه‌های کارش خلاصه شده، پولانی (۱۹۶۸، ۷۶)، آرمانش درباره «یک جامعه حقیقتاً دموکراتیک» را با توصیف اقتصادی سازماندهی شده «از طریق مداخله برنامه‌ریزی شده خود تولیدگران و مصرف‌کنندگان» گامی به جلو برد؛ نقل قولی که یادآور طرح‌هایش در میانه جنگ برای یک اجتماع «کارآمد» مشترک‌المنافع سوسیالیستی بود. همچنین در میانه دهه ۱۹۴۰، پولانی در بحثی در مجلس عوام درباره «برتن‌وودز» یادداشت‌هایی را با عنوان «درس‌های شورش ویست‌مینستر» برای هفته‌نامه لیدز و کلی سیتیزن پیش‌نویس کرد که با اشاره به صداها بدبین به برتن‌وودز در پارلمان، نوشت که آن‌ها نشان از خصومت «انسان معمولی» با پیش‌نهادهای برتن‌وودز دارند. او شرح داد که این احساسات به شکلی بزرگوارانه عقلانی‌اند. «زیر عباى مردم‌فریبی‌ای به نام تجارت آزاد»، برتن‌وودز نشان از اعلان «جنگ علیه اقتصادهای خارجی کنترل شده» دارد و از این رو بر پایه چشم‌اندازهای بریتانیای سوسیالیست، «جز بره‌ای صنعتی شده که نتوانسته اقتصاد داخلی‌اش را برنامه‌ریزی کند، راهی ندارد جز اینکه اقتصاد خارجی‌اش را تحت کنترل در بیاورد»<sup>(۱۵)</sup>. اگر چه شاید نتوان انتظار داشت «یورگن هابرماس» یا اشخاص مشهوری که پولانی را به عنوان پیامبر رژیم‌های برتن‌وودز می‌خوانند، با نسخه دهه ۱۹۴۰ این مجله آشنا باشند اما با توجه

به این جمله از پولانی، حالا چارچوب کلی استدلال‌های‌شان را باید تغییر دهند.

از قرار معلوم نمی‌توان پولانی را به یکی از تفاسیر «ترم» یا «سخت» الصاق کرد: در دورانی که زندگی می‌کرد، به جریان اصلی جناح راست سوسیال‌دموکراسی نزدیک‌تر بود تا سنت مارکسی اما نمی‌توانست به هیچ یک از آن‌ها تعلق داشته باشد. برای فرارفتن از این بحث به نظر من باید به شکل‌بندی فکری او در پیش از جنگ و در هنگام جنگ توجه کرد و به همان اندازه توضیحی دقیق از دو مفهوم محوری او یعنی «بازحک‌شدگی» یا حک کردن دوباره (re-embedding) و «کالایی‌زدایی» و دو دوگانه که حول آن‌ها چشم‌اندازهایش را صورت‌بندی کرده بود: لسه‌فر (آزادگذاری اقتصادی) در مقابل مقررات یا تنظیمات (regulation) و سوسیالیسم در برابر سرمایه‌داری.

توجه به مکاتب و گستره‌های نظری در اروپای مرکزی، مفید خواهد بود. در آن دوران سه مکتب اقتصادی مهم وجود داشت. اولی که در میان روشنفکران نفوذ زیادی داشت، مارکسیسم بود. این مکتب نظام بازار را بر مبنای روابط طبقاتی می‌فهمید و بیان می‌کرد نظام بازار، جامعه را میان مالکان خصوصی و پرولتاریا دو قسمت می‌کند. همچنین موجب بحران‌های اقتصادی می‌شود. در عمق، تضادی میان ارزش مصرف و ارزش مبادله کالاها وجود دارد که در نظریه بحران مارکس به تضاد میان گرایش به توسعه مطلق نیروهای مولد (شامل ابزارهای تولید، مهارت‌ها و علم) بدون توجه به ارزش مبادله و الزام حفظ ارزش مبادله موجود (از طریق تعقیب رقابتی منافع) ترجمه شد. انقلاب در نیروهای مولد، موجب شرایطی

نظریه اقتصادی و تفکر سوسیالیستی: بازسازی خطوط تفکر اقتصادی پولانی



از قرار معلوم نمی‌توان پولانی را به یکی از تفاسیر «ترم» یا «سخت» الصاق کرد: در دورانی که زندگی می‌کرد، به جریان اصلی جناح راست سوسیال‌دموکراسی نزدیک‌تر بود تا سنت مارکسی اما نمی‌توانست به هیچ یک از آن‌ها تعلق داشته باشد



۸

#### طرح اسپیناملند

پولانی شکل گیری این طرح در بریتانیا را که برای تأمین حداقل معاش در نظر گرفته شد، مقاومتی مهم در برابر موج آزادسازی اقتصادی می دانست و حذف آن را رهایی افسار بازار خودتنظیم گر می شمرد

سومین شاخه بزرگ نظریه اقتصادی «مکتب تاریخی» آلمان بود. برجسته ترین نمایندگان آن، «فردریش لیست» و «گوستاو اشمولر» بودند و به همان اندازه، «کارل بوش» و «یوگن دورینگ». برخلاف «مارکس» و «انگلس» که برای هر دو، هماهنگی اقتصادی اجتماعی در چارچوب سرمایه داری ناممکن بود و برخلاف مارژینالیست ها که برای آن ها چنین هماهنگی ای از کرد و کار «بازار خودتنظیم گر» نتیجه می شد، برای تاریخگرایان چنین جامعه هماهنگی می توانست تحت هر شیوه تولیدی ممکن شود اما به طراحی حساب شده نهادهای اقتصادی، سیاست های تجاری و سازوکارهای توزیع درآمد نیاز داشت (Rienert 2000). علیه درک مارژینالیست ها از رشد بازارها به عنوان پدیده ای طبیعی، لیست، اشمولر و شرکا بر خاص بودگی تاریخی شان تأکید می کردند: آن ها بر مرکزیت دولت در ساماندگی و توسعه بازارها، با جلب توجه به بداعت تاریخی انگیزه سود پای می فشردند. برخلاف مارژینالیسم، آن ها با تهدید هماهنگی اجتماعی از سوی بازارها و بالاتر از همه با شتاب تغییرات جاری در اروپای سده نوزدهم مشکل داشتند. اشمولر (در Peukert 1999: 2001) با کلماتی که امروزه عجیب به نظر نمی رسند، هشدار داد که یک اقتصاد بازار مقرر از دایه شده، «ذهنیت سفته بازانه کارینوبی» را ایجاد می کند؛ اقتصادی از آن دست که با تضعیف کل ارزش های یکپارچگی و ایجاد بی هنجاری، جرم و جنایت، فردگرایی خودمحورانه و فرودستانی که در ناامنی به سر می برند، تهدیدی برای حیات فرهنگی است. او هشدار می دهد همه تمدن های عالی به دلیل خیزش فرودستانی «عمیقاً خسته از ستیزه های اجتماعی» فرو پاشیده اند. به عنوان در مانگری در پی پیشگیری، اصلاح نهادی، شامل

می شود که با خودگسترانی وسیع تر سرمایه ناسازگار است، تنشی که خود را در بحران انباشت بیش از حد (over-accumulation) نشان می دهد. در این نگرش (Marx, 1992: 323)، بحران ها به عنوان عدم تعادلی غیرطبیعی که در وضع طبیعی توازن اختلال ایجاد می کنند، درک نمی شوند. برعکس، آن ها «راه حل های همیشگی اما آنی اجباری برای تضادهای موجود هستند؛ فوران های وحشیانه ای برای بازگرداندن توازن از هم گسیخته». چنین نظامی را که در آن، تأیید دوباره یک توازن موقت نیاز به ارزش زدایی از سرمایه از طریق بحران دارد، آشکارا نمی تواند با کلماتی مثل هماهنگی و ثبات توصیف کرد.

دومی، مارژینالیسم تجسم دستگاهی در مجموع بسیار کم خطر از فرض هایی درباره رفتار بازار بود. برخی طرفدارانش، نظریه شان را حول مفهوم تعادل کلی (general equilibrium) سامان می دادند که در بر دارنده این فرض بود که بازارهای آزاد می توانند به تعادل توزیعی موثر شکل دهند. طرفداران نئو کلاسیک، چندان به آن مسیر خاص واقعی نمی نهادند بلکه مستقیماً مجموعه ای از استدلال های روش شناختی را دنبال می کردند که منطق خیرخواهانه نظام بازار را توجیه می کرد. آن ها منشأ نهادهای سرمایه دارانه را به عنوان خروجی های ناخواسته برآمده از کنش خودانگیخته فردی به ویژه از طریق فرایندهای بازار (دست نامرئی) شرح می دادند. به جای ادوات سلطه طبقاتی، آن ها را وسایل عملی می پنداشتند که افراد را برای دنبال کردن منافع شان تا آن اندازه که در جهانی نامکمل در دسترس هستند، توانا می کند. آنچه بین همه انواع مارژینالیست ها مشترک بود، این پیشفرض بود که سود از مالکیت خصوصی و مهارت کاسبکاری برمی آید، نه از ارزش اضافی و اینکه نیاز خریدار، عنصری تعیین کننده است؛ مانند آن اقتصادهایی که به تعادل گرایش دارند.



ابزارهای رفاهی، مقررات دولتی بر اقتصاد و سیاست آموزشی انسان‌گرایانه را تجویز کرد. به این شیوه، دولت، مسئول ترجمه فرضیه‌های هنجاری عدالت اجتماعی به چارچوب‌های نهادی جدید به منظور احیای دوباره اجتماع، حل نزاع میان «قشر چهارم» (کارگران) و دیگر طبقات بود به طوری که اولی «به شکلی هماهنگ در ارگانیک‌سازی سیاسی و اجتماعی سروسامان یابد» (Schemoller, in Nau 1998: 96). اشمولر (۱۹۰۲) رویکرد نهادی‌اش را به مساله هماهنگی اجتماعی به این صورت بیان کرد:

«همان‌طور که تمدن پیش می‌رود، دولت و اقتصاد ملی بیشتر و بیشتر از هم دور می‌شوند. هر یک به چرخه‌های جداگانه با اندام‌های خاص خود بدل می‌شود و با این وجود این جدایی باید دوباره دائماً راهی باز کند به راهنمایی برای یکی شدن؛ یک برهم کنش رشدیابنده، یک حرکت مشترک هماهنگ.»

این «راهنمای یکی شدن»، این عملگر هماهنگ‌ساز اصلی، نمی‌توانست بدون دولت فرض گرفته شود، با این وجود او همچنین برای گستره‌ای از سازمان‌ها اهمیت قائل شد که می‌بایست نقشی مشابه اصناف قرون وسطا بازی کنند. به طور مثال، اتحادیه‌های کارگری، شرکت‌های تجاری و سازمان‌های کارفرمایی (in Peukert 2001: 109). به این صورت، مداخله از سوی دولت و انجمن‌های اجتماعی مدنی می‌توانست آسیب‌های اجتماعی ناشی از جدایی سیاست از اقتصاد را ترمیم کند.

اینها سه مکتب بزرگ در نظریه اقتصادی بودند که پولانی در جوانی با آن‌ها روبه‌رو شده بود. نیازی به گفتن نیست که آن‌ها منحصر به فرد نبودند؛ عناصری از یک یا چند مورد آن‌ها می‌توانست با هم ترکیب شود. بنابراین ماکس وبر در فضایی میان مارژینالیسم و تاریخ‌گرایی قرار می‌گیرد؛ البته با مرتبط کردن فردگرایی روش‌شناختی اولی با نقد دومی به قانون‌های عام‌شمول اقتصادی. همچنین «نوهماهنگی‌گرایان» مارکسیست مثل «کارل کائوتسکی»، «توبائو» و «رادولف هیلفردینگ» به این دلیل چنین نامیده شدند که باور داشتند کنش دولت به صورت بالقوه می‌تواند بحران‌های اقتصادی را با توجه به آنکه آن‌ها چیزی جز خروجی بی‌قواری میان بخش‌های اقتصادی نیستند، از میان بردارد (Kuhn 2007). برخی متفکران حتی توانستند هر سه را با هم ترکیب کنند. برای نمونه «ادوارد برنشتاین»، «میان‌دورینگ» و مارکس و نظریه روانشناختی سوپزکتیو مارژینالیسم درباره ارزش در حال نوسان بود. این، وسیعاً موضع پولانی نیز بود. او نظریه ارزش مارژینالیستی را به هر دو نظریه ارزش مبتنی بر کار مارکس و ریکاردو ترجیح داد اما نقد تاریخ‌گرایانه به مارژینالیسم را پذیرفت: جست‌وجو برای یک نظریه اقتصادی قاعده‌مند صوری، بی‌فایده است، اینکه اقتصاد را هنجارهای اجتماعی و قراردادهایی که طی زمان دگرگون می‌شوند، تعیین می‌کنند و اینکه تحلیل اقتصادی باید بر پژوهش تجربی بنا شود.

همراه با دورینگ، «اشیل لوریا»، «فرانتز اوپنهایم» و دیگران، برنشتاین الهام‌بخش جریان اروپای مرکزی «سوسیالیسم لیبرال» بود. برجسته‌ترین نماینده مجارستانی‌اش، مربی پولانی یعنی «اوسکار یاسزی» به‌ویژه پس از سال ۱۹۱۱ حول و حوش همان سالی که برای چند سالی در برلین اقامت کرد، آشنایی‌ای با برنشتاین و «فردیناند تونیس» و اوپنهایم به هم زد - آن‌هایی که برای سه دهه بعد در ارتباط باقی ماند (Litvan 2006: 72). در نسخه ارائه شده از سوی اوپنهایم و یاسزی، سوسیالیسم لیبرال

وقف دموکراتیزاسیون و غلبه بر منش بهره‌کشانه سرمایه‌داری شده بود - وظیفه‌ای که باور داشتند پیش از این با سلب مالکیت از یونکرها انجام شد و گشایشی بود به همه فرصت‌های ممکن برای به چنگ آوردن زمین.

پیش و همچنین در هنگام جنگ جهانی اول، پولانی بی‌کم و کاست در اردوگاه سوسیالیسم لیبرال قرار داشت اما در سال‌هایی که بی‌درنگ پس از آن آمدند، به سمت تعهد به سوسیالیسم صنفی‌گرددش کرد. بنا بر اصل و نسب‌اش، سوسیالیسم صنفی محصول تلاقی چهار خط رادیکالیسم بریتانیایی سده نوزدهمی بود: واکنش قرون وسطایی به صنعتی شدن، جنبش تعاونی اوئنی، سوسیالیسم مسیحی و فابینیسیم. رد برخی تأثیرات مارکسیستی را هم می‌شد بی‌پشتی گرفت که در اصل در شخص ویلیام موریس متبلور شده بود. این، ترکیبی یکتا بود که در آتش سوزان دهه ۱۹۱۰ شکل گرفت: ناآرامی‌های شدید سال‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴، جنبش‌های فروشگاه استوارد، شوراهای کارگری و اعتصاب‌های توده‌ای سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۱۹. خروجی اینها، ترکیبی کمیاب از سنت‌های سندیکالیستی و فابینی، گاهی با عنوان «سندیکالیسم انگلیسی» معرفی می‌شود، آنجایی که صفت «انگلیسی» بر بدبینی به تغییرات ناگهانی و حل‌شدگی در فرهنگ لیبرالیسم دلالت دارد. بنا بر نظر متمایزترین طرفدار سوسیالیسم صنفی، برتراند راسل (۱۹۱۸: ۱۲۴)، آنجایی که سندیکالیست‌ها از مارکس آموزه جنگ طبقاتی و از آنارشیزم احای بی‌درنگ قدرت سیاسی را گرفتند، «سوسیالیست‌های صنفی، به‌رغم چند نفری در این قرن که می‌توان افراطی نامیدشان، حقیقاً عشق انگلیسی‌ها به مصالحه را نمایندگی می‌کردند». برای پولانی، سوسیالیسم صنفی تجسم آمیزه ایدئالی از تمایلات سوسیالیستی لیبرال و ضدسرمایه‌دارانه رمانتیک او بود. علاوه بر این، او در نقد آن چیزی که صنفی‌ها «نظریه کالایی‌کار» می‌خواندند، سهیم بود؛ «س.ت. گلس» (۱۹۶۶: ۹) شرح داد که از کار لایل، به واسطه راسکین و موریس، همگی «نگرش‌شان به کار به داشتن خصلتی تقریباً مذهبی معطوف بود و به همین دلیل از منظر آن‌ها، خرید و استفاده از آن برای سود شخصی توهینی بزرگ به شمار می‌آمد».

پولانی به عنوان یک سوسیالیست صنفی استوار هنگامی که در سال ۱۹۱۹ به وین رفت، احساس می‌کرد وابستگی نزدیکی به مارکسیسم «اوتو بائر» و حزب سوسیال‌دموکراتیک کارگران (SDAP) دارد. «جی.دی.اچ کول» ارتباط نزدیکی با رهبران سوسیالیست اروپای مرکزی و به‌ویژه با مارکسیست‌های اتریشی مانند اوتو بائر و رادولف هیلفردینگ داشت. در سال ۱۹۱۹ بائر ایده‌های کول را در یکسری مقالات در «مجله کارگران» منتشر کرد - مجموعه‌ای خواندنی که در عرض دو سال ۱۲ بار تجدید چاپ شد و در سال ۱۹۲۰ به صورت کتابی با عنوان «بلشویسم یا سوسیال‌دموکراسی؟» بیرون آمد؛ کتابی بازنماینده استراتژی‌هایی برای «سوسیالیستی کردن غیرانقلابی» که حزب سوسیال‌دموکراتیک کارگران در آن زمان می‌کوشید آن‌ها را جایگزین کند. بائر استدلال می‌کرد - درست به همان شکلی که پولانی ممکن بود استدلال کند - سوسیالیسم در «میل افراد به آزادی که منبع خودپویی توده‌ها و هدف خودمختاری همه کارگران است» ریشه دارد (Quoted in Brauntal 1961: 45). (emphasis original)

از جوه دیگر هم پولانی در «وین سرخ» خود را در خانه احساس می‌کرد. او به‌وضوح دستاوردهای حزب سوسیال‌دموکراتیک



پیش و در هنگام  
جنگ جهانی  
اول، پولانی  
بی‌کم و کاست  
در اردوگاه  
سوسیالیسم  
لیبرال قرار داشت  
اما در سال‌هایی  
که بی‌درنگ پس  
از آن آمدند، به  
سمت تعهد به  
سوسیالیسم  
صنفی‌گرددش  
کرد



پولانی نیز مانند  
جامعه‌شناس  
آلمانی، تونیس،  
گزل شافت را یک  
جامعه  
دو طبقه‌ای  
می‌دید؛ تقسیمی  
که با توجه به  
نیازهای جامعه  
زائد بود و در  
صورت تداوم  
«به‌انکار اجتماع  
منجر می‌شد»

مفهوم با تفکیک مشخص و آشکار فضاهای اجتماعی مشخص می‌شود، ارزش‌های عامی که رفتارهای گروهی را برای کنش ممکن می‌کنند ریشه در عادت ندارند بلکه در روابط رودررو تعیین می‌شوند اما باید آگاهانه به کمک نظام‌های انتزاعی شکل داده شوند (Tonnies 1988: 65). به طور خاص خلق قراردادها نیازمند ایجاد مصنوعی و تکرار شونده یک اراده مشترک است. در بازار کار (Ibid: 98)، کار فروخته شده و بابت آن پول داده می‌شود گویی که صرفاً نمایانگر خدماتی است که در آینده با کار کرد خود مورد استفاده قرار می‌گیرد. پندار زیربنایی این است که (تولیدکننده، سرمایه‌دار یا شرکت سهامی) بانی و تولیدکننده واقعی است و کارگران را به عنوان کمک‌رسان اجیر می‌کند. این پندار بیشتر در شرایط همکاری حاصل می‌شود و سپس ابزار تولید سر برمی‌آورد که می‌تواند به کمک یک ساختار برنامه‌ریزی شده هوشمندانه از مهارت و استعداد انسان به طور خودکار تقلید کند.

او در ادامه می‌گوید (Ibid: 101) نیروی کار «یک کالای موهوم محض و غیرطبیعی ساخته شده توسط انسان است». تونیس (Ibid: 92-93)، برای کار به مثابه یک محصول موهوم اهمیت بسیار زیادی قائل است و آن را گزل شافت تعریف می‌کند اما همان تجزیه و تحلیل را به زمین (که ساخته یا تولید نمی‌شود) و به پول (که از آن مردمی است که خود آن را تولید نکرده‌اند و «یک محصول انتزاعی محض است») بسط می‌دهد. او دریافت آنچه که او «دگرگونی بزرگ» از گماین شافت به گزل شافت نام‌گذاری کرد، برگشت‌ناپذیر و غم‌انگیز است و هنوز باور داشت که به یمن تأثیر فزاینده طبقات کارگر یک عصر کمونیستی جدید می‌توانست آغاز شود (Tonnies 1988: 258). برای او نه نزاع طبقاتی بلکه روشننگری اخلاقی و اصلاح سیاسی نشانه حرکت به آن سمت بود.

آرای تونیس از جنبه‌های متعدد و مهمی به اندیشه سیاسی مراد پولانی یعنی «رابت اوئن» شبیه بود و پولانی صراحتاً به این شباهت اشاره کرد (1977: 49). بنابراین اوئن (1927: 49) درباره مکانیسم عرضه-تقاضا در بازار به مثابه یک «قانون مصنوع (artificial law)» مطالبی نوشت - مصنوع به این دلیل که «اصل منفعت شخصی» بر همه چیز مستولی است و «در تضاد با سلامت جامعه» قرار دارد. بر اساس آنچه که در خلاصه زندگینامه‌نویس او، جی.دی.اچ کول (1925: 154) آمده دیدگاه او این بود که «امروزه آنچه که ما باید نوعی سوسیالیسم دولتی خیر خواه بنامیم با اقتداری به دست می‌آید که از بالا اعمال می‌شود. اما این با سوسیالیسم دولتی سال‌های بعد که بر لزوم انتقال حداکثری قدرت محلی تأکید داشت بسیار متفاوت بود».

با این تذکر که ایده‌ها با گفت‌وگو بسط پیدا می‌کنند، با تعامل مستمر با سنت‌های قبلی و ارجاع به آن‌ها و با مفاهیم متعددی که پولانی از کارهای تونیس گرفته بود و مشابه با آراء بسیاری از متفکران به‌ویژه رابت اوئن نیز بود، می‌توان به شماری از عناصر تونیسی در نظریه اجتماعی پولانی اشاره کرد. او نیز مانند جامعه‌شناس آلمانی، گزل شافت را یک جامعه دو طبقه‌ای می‌دید؛ تقسیمی که با توجه به نیازهای جامعه زائد بود و در صورت تداوم «به‌انکار اجتماع منجر می‌شد». او همانند تونیس هر دو جریان «لیبرالیسم منچستر» و «مارکسیسم» را به تقلیل‌گرایی متهم و به اشتباه نظریه مارکسیستی ارزش و نظریه ریکادویی ارزش را یکی فرض کرد. تاکنون واضح‌ترین تشابه در نظریه «کالاهای موهوم» است و نتیجه آن «اقتصاد حک افک

کارگران را تحسین می‌کرد و اصلاحات رفاهی اجتماعی، ابتکار عمل برای مسکن اجتماعی، پشتیبانی شهرداری از فرهنگ و اصلاحات آموزشی را می‌ستود. (۱۶) شبیه او، فهم حزب سوسیال‌دموکراتیک کارگران از ماموریت سوسیالیستی جنبش کارگری بر اولویت فضای فرهنگی بنا شده بود و تأکید بسیاری بر آموزش کارگران داشت. حزب سوسیال‌دموکراتیک کارگران از جمله رهبری‌اش یعنی شماری از متفکران نوآور و اثرگذار قائل به اصلاح نوکنتی و ماحی مشخصاً با پولانی هم‌مشرک بودند. علاوه بر این، آن‌ها - به‌ویژه دوستش اوتو بائر - هواخواه تونیس بودند (Mozetic 1987: 43, 195, 218 ff) و اتفاقی نیست که از مطالعات پولانی در علوم اجتماعی در دوران وین برمی‌آید که تونیس را به شکلی گسترده مطالعه کرده بود، همین‌طور مارکس، دورینگ، اقتصاددان‌های مارژینالیست مانند جوزف شومپتر را مورد مطالع قرار داد.

«فردیناند تونیس» جامعه‌شناسی  
متعهد به مکتب تاریخی آلمان بود. او  
در نقد دو گانه این مکتب به  
«لیبرالیسم منچستر» و «مارکسیسم  
سهام داشت و معتقد بود روش‌شناسی  
جبرگرای اقتصادی به شکل

اصلاح‌ناپذیری به این جریان‌های فکری آسیب رسانده است. او که دوست و شاگرد «آدولف واگنر» از هواداران مکتب تاریخی اقتصاد بود با انجمن اقتصادی آلمان<sup>۲</sup> در ارتباط بود اما بر خلاف واگنر و شاخه محافظه‌کار تاریخ‌گرایی آلمانی، چپ‌ساز را رهبری می‌کرد. او نه تنها از تمام جنبش‌های آزادخواهانه در مقابل باقیمانده‌های فئودالیسم حمایت می‌کرد بلکه مهمتر آنکه به دلیل حمایتش از اعتصاب کارگران بارانداز از آکادمی آلمانی نیز طرد شده بود و در دهه ۱۹۳۰ به دلیل مخالفتش با رژیم هیتلر به جایگاه خیلی پایینی رانده شد (رینگر ۱۹۶۹: ۱۶۸). او بسیاری از آموزه‌های مارکس را می‌ستود، طرفدار مالکیت جمعی دولت تنظیم‌گر و رفاهی<sup>۳</sup> بود، از جنبش‌های تعاونی و آموزشی کارگران حمایت می‌کرد و به جناح راست حزب سوسیال‌دموکراسی آلمان نزدیک و در سال ۱۹۳۰ به این حزب پیوسته بود (Papenheim 1985: 80). به طور خلاصه او رابط سنت‌های مارکسیستی و نهادگرایی در اروپای مرکزی بود.

«تونیس» مجازاً پدر و بنیانگذار فراموش شده جامعه‌شناسی شناخته می‌شود. با جست‌وجوی کلمه «تومارکسیست» در گوگل ۱۲ هزار مدخل، با جست‌وجوی «نو-وبری» هزار و ۲۰۰ مدخل و با جست‌وجوی «نو-دورکیمی» ۴ هزار مدخل یافت می‌شود. با سرچ «نو-تونیس» حتی یک مدخل هم پیدا نمی‌شود اما تأثیر او در واقعیت بسیار فراگیرتر از نتیجه این جست‌وجو در فضای مجازی بوده است. به طور خاص کتاب «اجتماع و جامعه» تأثیری بنیادی بر نظریه اجتماعی پس از آن به‌ویژه در اروپای مرکزی داشت. تونیس در آن اثر به شیوه‌ای عالی تیپ ایده‌آل‌های گماین شافت و گزل شافت را در برابر هم قرار می‌دهد که اولی به شرایط «ارگانیک» و «طبیعی» جامعه اشاره دارد و دومی قلمرو تجربه غیراصیلی است که افراد در یک وضعیت دائمی جدا از سایر افراد از سر می‌گذرانند. گزل شافت با اصطلاحات «انتزاعی»، «تصنعی» و «ساختگی» تعریف می‌شود: او در یکی از کارهای بعدی‌اش آن را یک «کلیت ساختگی» توصیف می‌کند (Tonnies ۱۹۸۸: ۷۶ و ۱۹۷۴: ۱۷۳). این

فردیناند  
تونیس  
ورابطه‌اوتن



## ۸

## ایده‌های پولانی

ایده کانونی کتاب «دگرگونی بزرگ»: روابط اجتماعی در «نظام اقتصادی حک می‌شود»؛ جامعه «یک جز فرعی نظام اقتصادی» می‌شود و با توجه به اینکه عناصر حیاتی هر جامعه‌ای یعنی کار و زمین، کالایی می‌شوند «یک اقتصاد بازار تنها در یک جامعه بازار می‌تواند وجود داشته باشد»

شده» است که پولانی در دوره بین جنگ‌های جهانی مطرح کرد. او در «ویروس فاشیست» (۲۰۰۵b) استدلال کرد که برای اینکه کار خریده یا فروخته شود باید قراردادی تدوین شود که: «انتقال کار کالایی نامریی و غیرمادی از فروشنده به خریدار را تایید کند. این تنها از طریق ساختاری امکان‌پذیر است که در آن بتوان اصطلاح کالایی را ساخت و به کار اطلاق کرد. با این حال این نامگذاری‌های جعلی قانونی صرفاً ابزار تفکر هستند و خودشان بر دنیای واقعی تأثیری ندارند. عنصر منفردی که مسیر تمدن را تغییر داد بر بستر دلالت‌های انسانی آن امر موهوم قرار داشته است. اگر با کار به مثابه یک کالا رفتار می‌شد آنگاه اکثریت بسیار زیادی از جامعه بشری یا به بیان دقیق‌تر مردان بزرگسال باید برای مبادله آن کالای موهوم صف بازار قرار می‌گرفتند.» اساساً همین ایده تونیزی است که هسته مرکزی کتاب «دگرگونی بزرگ» را تشکیل می‌دهد: کالایی‌سازی زمین، کار و پول یک تهدید مرگبار برای طبیعت، بشر و کسب‌وکار است و به طور اجتناب‌ناپذیری نارضایتی، مقاومت و ضرورت حمایت پس از آن را در پی دارد (polanyie 1957: 132, 162). ضد جنبش حمایتی، گماین شافت است که با اتحاد اجتماعی مشخص می‌شود در حالی که بازار خودتنظیم‌گر، گزل شافت است و وجه مشخصه آن عدم همبستگی اجتماعی است. بر اساس این بحث بشر و طبیعت هرگز تولید نمی‌شوند (مانند زمین) و یا اگر هم تولید شوند هرگز برای فروش نیستند (مانند کار). همچنین آن‌ها هرگز کالاهای اصیلی نیستند اما مصنوع بودن تولید آن‌ها به اصل نظام‌بخش در جامعه قرن نوزدهم تبدیل می‌شد (polanyie 1957: 72 and 1968: 36). از آنجا که کار از انسان‌های جامعه جداشدنی نیست و زمین نیز از متعلقات طبیعی آنان است، قرارگیری آن‌ها به مثابه کالاهای موهوم در مکانیسم بازار موجب به انقیاد درآمدن «جامعه از سوی قواعد بازار می‌شود» (polanyie 1957: 72). در حالی که اقتصاد پیشین «در روابط اجتماعی حک شده بود» در نظام بازار، رفتار اقتصادی از بافت اجتماعی فک می‌شود. این ایده کانونی کتاب

«دگرگونی بزرگ» است و به روش‌های جایگزین متعددی فرمول‌بندی می‌شود: روابط اجتماعی در «نظام اقتصادی حک می‌شود»؛ جامعه «یک جز فرعی نظام اقتصادی» می‌شود و با توجه به اینکه عناصر حیاتی هر جامعه‌ای یعنی کار و زمین، کالایی می‌شوند «یک اقتصاد بازار تنها در یک جامعه بازار می‌تواند وجود داشته باشد» (polanyie 1957: 57, 71, 75). من با توجه به عناصر تونیزی در آرای پولانی به یک تبارشناسی دیگر از مفهوم پردازی او از حک‌شدگی اشاره می‌کنم که فرد بلاک در خوانش مهم‌ش در ابتدای این دهه مطرح کرد. از نظر بلاک، پولانی از یک شکل هگلی از مارکسیسم در دهه ۱۹۳۰ استفاده کرد که بی‌شباهت به کار «جورج لوکاچ» دوست دوران کودکی‌اش نبود و درون چارچوبی اساساً مارکسیستی قرار داشت که کتاب «دگرگونی بزرگ» نوشته شد. همچنان که پولانی در حال نوشتن دست‌نویسی در سال ۱۹۴۱ بود، مارکسیسم را رها کرد هر چند حضورش همچنان احساس می‌شد. او در زمان نوشتن کتاب «دگرگونی بزرگ» بررسی چندین مفهوم غیر مارکسیستی جدید مانند «کالاهای موهوم»، «جنبش مضاعف» و «اقتصاد حک‌شده» را آغاز کرد. او در بسط این مفاهیم به طور فزاینده‌ای از مدار مارکسیستی خارج شد. مغایرت‌های به دست آمده در چارچوب‌های نظری تنش‌های مفهومی در کار روی «دگرگونی بزرگ» را به‌ویژه درباره مفهوم «حک‌شدگی» توجیه می‌کند. پولانی در فرمول‌بندی مارکسیستی اولیه می‌گوید ظهور یک جامعه بازار به فک شدن اقتصاد کمک می‌کند زیرا دنبال کردن منفعت فردی به اصل سازمان‌دهنده زندگی اقتصادی ارتقا می‌یابد. نتیجه این وضعیت به طور اجتناب‌ناپذیری یک گسست رادیکال از منطق جامعه بازار است. با این حال پولانی معتقد است یک سیستم اقتصادی خودتنظیم‌گر محض یک آرمان‌شهر است و وفک‌شدگی نمی‌تواند به تمامی در آن رخ دهد. بلاک «لحظه مطرح شدن تناقض در استدلال او را به دقت بررسی می‌کند» و به گفته او (2001: 17): «پولانی به مفهوم حک‌شدگی معنای جدید و غیر منظره‌ای



می دهد. او به طرز متقاعد کننده ای اثبات می کند که در بخش بزرگی از تاریخ جامعه بازار، استحکام حمایتگری به طور موثری اقتصاد را فک می کند. او پیشنهاد می دهد جوامع بازار در حال فعالیت باید سطوح آستانه فک شدگی را حفظ کنند در غیر این صورت با خطر فاجعه اقتصادی یا اجتماعی مواجه می شوند.»

تنش آشکاری میان این دو معنا وجود دارد. از یک سو «برای رسیدن اقتصاد بازار به هر درجه ای از کارایی حکم شدگی طبیعی و ضروری است». در سوی دیگر «استدلال عمدتاً مارکسیستی است که ضد جنبش حمایتی با رویکردی انتقادی توانایی خود تنظیمی بازار را تضعیف می کند تا در جهت ایجاد بحران های فزاینده و شدید کار کرد داشته باشد» (Block 2001: 19). مفهوم اول «یک پیش فرض کانونی نزد لیبرال های بازار گرا و مارکسیست ها» را به چالش می کشد، «هر دوی این سنت ها بر این ایده استوار هستند که یک اقتصاد به لحاظ تحلیلی خود مختار وجود دارد که تحت فرمان قانون درونی خود است» (Block 2001: 7). در نتیجه بلاک عنوان می کند «پولانی به ایده اقتصاد بازار همواره حکم شده نظری اجمالی انداخته بود اما قادر نبود این ایده را نامگذاری کند یا به لحاظ نظری بسط دهد زیرا حاکی از یک واگرایی بسیار بزرگ نسبت به نقطه نظری آغازین بود». تز «همواره حکم شده» کمک اصلی پولانی و ایده ای است که بزرگترین امکان پژوهشی را پیش می نهد.

روایت بلاک چقدر قانع کننده است؟ بدون تردید در دوره بین دو جنگ جهانی پولانی در مسیر ایده ها و جنبش های مارکسیستی قرار گرفته بود. در اواسط دهه ۱۹۲۰ مقاله های مارکسیستی برجسته ای نوشت از جمله مقاله ای درباره اخلاق و بیگانگی («درباره آزادی» (۲۰۰۵a)) که همراستا با مارکس و لوکاچ، این موضوع را مطرح می کند که در جهان افسون شده سرمایه داری که همه روابط مهم بیرون از اراده انسان ها ساخته می شود، بررسی اخلاقی تاثیر فعالیت های اقتصادی ما ناممکن می شود. او در دوره رکود بزرگ علاقه اش به مارکس را تجدید کرد و یک سوسیالیست مسیحی متحد و یک «هودار وفادار» روسیه استالینی شد. در این زمان او پروتلار یا را یک طبقه جهانی در نظر می گرفت که حقیقتاً خواستار جایگزینی سرمایه داری با سوسیالیسم بود. بلاک نیز زمینه های مارکسیستی در «دگرگونی بزرگ» را درست تشخیص می دهد. مارکس و انگلس همزمان با هم از تهدیدهایی نوشتند که نظام بازار برای طبیعت و جامعه انسانی به همراه داشت. «کارگری که در یک سطح از تولید کالا غوطه ور و در واقع خود به پست ترین کالاها تبدیل می شود» یکی از تشریحات مارکس به اقتصاد بازار بود (Elster, 1986: 35). به گفته انگلس «تبدیل زمین به ابژه دادوستد - زمینی که تنها چیز و همه چیز ما، اولین شرط موجودیت ما است - آخرین گام تبدیل خود ما به ابژه دادوستد بود» (Lie 1991: 231). برخی دیگر از استعاره های مارکسی در «دگرگونی بزرگ» عبارتند از تحلیل جدایی نهادی سیاست و اقتصاد به مثابه یک محصول سرمایه داری بازار، استفاده از مفاهیم انسان شناختی برای آشنایی زدایی روابط اجتماعی سرمایه داری، مفهوم «خطای اقتصاد گرایانه»، پرده برداری از «ذهنیت بازار» و استدلال هایی برای توجیه سوسیالیسم: به لحاظ تاریخی، با رجوع به زمینه های بحرانی جامعه سرمایه داری و به لحاظ انسان شناختی، با رجوع به توانایی بشر برای همکاری با دیگران در مسیر حفظ منابع طبیعی برای برآوردن نیازها و خواسته های بشر.

جایی که بلاک در بزرگنمایی در درجه مفهوم «همواره

حک شده» دچار اشتباه می شود - این ایده که رفتار اقتصادی همواره در ساختارهای قانونی، سیاسی، سنتی و ایدئولوژیک تنیده شده - در اصل ناشی از اشتباه پولانی است. تنها باید به مکاتب تاریخی آلمانی و اسکاتلندی و یافته های آن ها پیرامون پیش شرط های نهادی اقتصادی بازار یا پیرامون سنت های تفکر جامعه شناختی فکر کنیم. به نظر مارکس رفتار اقتصادی را اگر از جامعه جدا کنیم، قابل مطالعه نیست. او در گروندر یسه (1973: 101) هشدار می دهد:

«ساده ترین مقولات اقتصادی مانند ارزش مبادله، جمعیت را پیش فرض می گیرد، علاوه بر آن جمعیتی که در روابط خاص ایجاد شده و همچنین نوع معینی از خانواده یا کمون یا دولت و مانند آن. چنین چیزی نمی تواند وجود داشته باشد مگر به مثابه یک رابطه انتزاعی یکطرفه درون یک کل عینی زنده در حال حاضر موجود.»

آن «اقتصاد» که به مثابه یک مقوله تحلیلی مجزا ظاهر شد و مارکس در نقد فلسفه حق هگل و جاهای دیگر درباره آن توضیح داد پیامد ظهور ماتریس جدیدی از روابط طبقاتی بود که از یک سو بر رابطه میان مالکان پول و وسایل تولید و از سوی دیگر بر کارگران آزاد یعنی فروشندگان نیروی کار خود، متمرکز بود. جدا از ابزار و مواد ضروری تولید کارگران باید برای تولید با سایر جناح ها قرارداد ببندند. آنها باید به منظور حفاظت از بقای خود، نیروی کار خود را بفروشند. بر مبنای این موضوع بود که مارکس نظریه نهادینه سازی مجزای سیاست و اقتصاد را بسط داد، بنابراین این جدایی به لحاظ تاریخی جدید بود که پویایی مرکزی جامعه سرمایه داری - تلاش برای انباشتگی بی حد و حصر و اهداف اجتماعی ای که تحت سلطه الزامات بازار قرار گرفته اند - ظاهر می شود که از یک «قلمروی» خاص به نام اقتصاد سرچشمه می گیرد. اینجا بلاک نیز اشتباه می کند: سنت مارکسیستی «بر مبنای این شکل نمی گیرد که یک اقتصاد به لحاظ تحلیلی خود مختار وجود دارد که با منطق درونی خودش کار می کند»، مگر اینکه آن «به لحاظ تحلیلی» به تلاش برای تحلیل اقتصاد به مثابه یک خرده نظام به لحاظ نهادی مجزا اشاره داشته باشد اما اگر چنین است پولانی نیز در این مورد در اشتباه است.

مفهوم «حک شدگی» پولانی متکی به تاثیرات مارکسیستی است اما شاید حتی بر گماین شافت تونیس بیشتر متکی باشد، که افراد فارغ از بحث پول در روابط رودرو و مستقیم درگیر هستند و نگرانی هایی که بلاک معتقد است تناقضی میان چارچوب های نظری متفاوت را منعکس می کنند در واقع هم اکنون در کار تونیس موجود هستند. دوتایی گماین شافت - گزل شافت می توانند به یکی از دو روش زیر تفسیر شوند. می توان آن ها را برای اشاره به انواع گوناگون جامعه در نظر گرفت، یکی بر مبنای قرارداد و منفعت و دیگری بر مبنای جایگاه، احساسات و سنت. اگر به این صورت خوانده شود موانعی پیش می آید. از یک سو همان طور که «کور تولوش گمیچی» اشاره می کند:

«پژوهش تاریخی نشان می دهد پذیرش جوامع قدیمی به مثابه جوامع منزلتی پایه و اساس محکمی ندارد و افسانه ای بیش نیست. این رویکرد شواهدی را که نشان می دهند در جهان باستان حتی روابط دوستی و خانوادگی می توانستند قراردادی باشند نادیده می گیرد. از سوی دیگر بررسی های تجربی مقایسه ای پدیده های اجتماعی در سطوح گوناگون توسعه اقتصادی تصویری را نشان می دهد بسیار پیچیده تر از جنبش های فرضی از اجتماع به جامعه مثلاً صنعتی سازی و



مفهوم  
«حک شدگی»  
پولانی متکی  
به تاثیرات  
مارکسیستی است  
اما شاید حتی  
بر «گماین شافت  
تونیس» بیشتر  
متکی باشد که  
افراد فارغ از بحث  
پول در روابط  
رودرو و مستقیم  
درگیر هستند

توسعه سرمایه‌داری است.»

از سوی دیگر دو گانه تونیس می‌تواند در روابط مرسوم و قراردادی‌ای به کار رود که در هر جامعه‌ای وجود دارد. در تفسیر ادیت اشتاین فیلسوف و قدیس، ویژگی روابط اجتماعی گزل شافت:

«لازم است با ویژگی روابط گماین شافت توضیح داده شود. افراد با مقاصد شخصی خود در شکل‌های ویژگی انجمنی گزل شافت دور هم جمع می‌شوند و با سایر افراد به مثابه ابزاری برای دستیابی به اهداف انجمن تعامل رفتار می‌کنند. اما با این وجود آن‌ها با هم به این عادت‌های رابطه‌ای جدید زندگی با یکدیگر رو می‌آورند که به آنها اجازه نمی‌دهد با دیگران تنها به مثابه ابزار نگاه کنند.» او نتیجه می‌گیرد هیچ انجمنی «با سازمان یافتگی هر قدر بالا و مکانیسم اجتماعی هر قدر بی‌نقص نمی‌تواند به کار خودش ادامه دهد اگر کمتر از هنجارها و ارزش‌هایی باشد که گماین شافت به آن‌ها نیاز دارد».

اقتصاد فک شده در «دگرگونی بزرگ» به مثابه یک اصلاح تجربی توصیفی و یک «نمونه آرمانی» درک می‌شود (یک مفهوم تحلیلی-ساختاری برای مقایسه). در اینجا این ابهام پولانی مستقیماً با مفهوم تونیس سلف خود، هم‌ارز است. همان‌طور که پیشتر دیدیم، فرد بلاک ناسازگاری‌های میان چارچوب‌های نظری متفاوت در «دگرگونی بزرگ» را درست درک کرده بود اما با بزرگنمایی نظریه مارکسیستی و رد تأثیرات تونیس بر افکار پولانی پیش از سال ۱۹۴۰ دچار اشتباه شد. کشمکش‌ها بر سر مفهوم حک‌شدگی پولانی تنها از یک تضاد ثنوریک میان چارچوب‌های مارکسیستی و غیر مارکسیستی منتج نمی‌شود اما این کشمکش‌ها در مفاهیم تونیس بر سر آنچه که او شرح داده، رایج است.

حک‌شدگی  
و کالایی‌زدایی در  
میانۀ قرن بیستم

پولانی در سال ۱۹۲۸ در مقاله مهم «اصلاح طلب اجتماعی در انگلستان» درباره خیزش لیبرال‌های جدید در بریتانیا حول «جان مینارد کینز» و «رمزی موییر» نوشت. این متن پیشنهادی در این مقاله آمده است:

«در یک اقتصاد مبادله‌ای محض در سرمایه‌داری آرمانشهری در «گزل شافت» فردیناند تونیس، هیچ چیز به جز قرارداد اهمیت ندارد. مفهوم آن رابطه‌ای نقدی است: پرداخت برای نیروی کار. در گماین شافت، در آینده یا گذشته، این جایگاه است که به حساب می‌آید: ماهیت آن نه پول یا ارزش پولی که قدرت، سلسله‌مراتب، نفوذ، احترام، مسئولیت‌پذیری و آزادی است؛ واقعیت ارزش‌های فرهنگی اجتماعی. درست همان‌طور برنامه اقتصادی حزب لیبرال مادامی که در چارچوب مالکیت خصوصی باقی می‌ماند، نشان از تلاش برای برپایی اقتصادی عمومی (گماین شافت) درون نظم اجتماعی (گزل شافت) دارد، اصلاح اجتماعی هم‌ارز آن در صدد است کار مزدی را از یک رابطه قراردادی محض به یک جایگاه قانونی تضمین شده تبدیل کند که با ارزش‌های اجتماعی تعیین می‌شود، بدون هر گونه تغییر بنیادی در مالکیت خصوصی ابزار تولید (polanyi 2002 b: 96)»

این نقل قول نشانه‌هایی از مفاهیم تونیس مقدم بر دو مفهوم «سرمایه‌داری آرمانشهری» و «حک‌شدگی» اقتصاد در جامعه را دربردارد که در «دگرگونی بزرگ» بیشتر توضیح داده شده

است. همچنین فرضیه‌ای را مطرح می‌کند که نقش بیشتر برای مقررات گذاری دولتی درون اقتصاد سرمایه‌داری، تحت شکل درستی از دولت، نشان از گامی مهم در رفتن به سمت حک‌شدگی از نوع گماین شافت دارد. پولانی اشاره می‌کند حزب لیبرال رویکرد خود را به ارزش‌ها و سیاست‌های بنیادی شامل فردگرایی، عدالت اجتماعی، مالکیت عمومی و اقتصاد بازار اصلاح کرده و محدودیت‌های سرمایه‌داری لیبرالی را - مثلاً اینکه کار مزدی در بریتانیا یک رابطه قراردادی صرف است - برطرف کرده است.

او در این ایده تنها نبود. در دوره بین دو جنگ جهانی چرخش تعاونی‌گرایی در سیاستگذاری اقتصادی عمدتاً با دید خوبی نگریده می‌شد، اگر چه نشانه مستقیم‌گذار به سوسیالیسم نبود... این مبحث موضوع اصلی کتاب «راه بندگی» هایک بود که بلاى سوسیالیسم در تقریباً هر عمل قانونگذارانه دولتی شناسایی می‌کرد در حالی که «ژوزف شومپیتر» همکار هایک در سال ۱۹۴۹ معتقد بود در آمریکا و اروپای غربی سرمایه‌داری «لسه‌فر» در حال تبدیل به سیاست‌هایی بود که در برخی موارد «اگر چه کم، با برنامه‌ریزی سوسیالیستی اصیل متفاوت بود»، در موارد مداخله دولت، مالیات بازتوزیعی، کنترل عمومی بر کار و بازار پولی و گسترش بخش عمومی و امنیت اجتماعی (Schumpeter 1954: 418). او نیز مانند پولانی معتقد بود سکن تاریخ بی‌رحمانه به سمت مقررات، کالایی‌زدایی و برنامه‌ریزی پیش می‌رود. او فی‌نفسه با مقررات گذاری، برنامه‌ریزی و کالایی‌زدایی موافق بود با این فرض که این مسیر کاملاً سودمند خواهد بود و یک توسعه احتمالاً سوسیال دموکراتیک در پی خواهد داشت. خواندن متن‌های او یک موقعیت متمایز را آشکار می‌کند.

مهم است توجه کنیم که او کالایی‌زدایی را با حک‌شدگی یا با سوسیالیسم برابر نمی‌داند. در شیوه او، «زدایی» در کالایی‌زدایی بار ضعیفی از پیشوند در کلماتی نظیر «تنزل کردن» یا «کاستن» را حمل می‌کند نه نیروی قوی «رها کردن» و «ریشه کن کردن» را. او در «دگرگونی بزرگ» تأکید می‌کند که پیش از این کالایی‌زدایی پول به میزان زیادی با «یجاد سپرده‌ها» درک می‌شد و «قانون اجتماعی، قوانین کارخانه، بیمه بیکاری و بالاتر از همه اتحادیه کارگری» هدف خود را حذف کار بشر «از چرخه بازار» می‌دانستند. او معتقد بود کار در بریتانیا تا سال ۱۸۳۴، در ایتالیای فاشیستی و در آمریکا تا اوایل دهه کالایی‌زوده بود.

روندهای کالایی‌زدایی به سمت اتحاد مجدد اقتصاد و جامعه پیش می‌رفتند و این مسلماً چرخش تونیس دیگری در جهان فکری پولانی بود. با این حال پولانی این وضعیت را به معنای حرکت به سمت حک‌شدگی نمی‌شمرد. اتحاد مجدد اقتصاد و جامعه اشکال متنوعی می‌توانست به خود بگیرد و همان‌طور که فاشیسم نشان داد این اشکال شامل احتمال وقوع یک «حک‌شدگی» سهمگین بود که اقتصاد و جامعه متحد می‌شدند اما تحت سلطه اولی، وقوع سایر اشکال تعاونی‌گرایی به سرمایه‌داری محتمل بودند چنان که «برنامه‌ریزهای محافظه کار» دور و بر «هارولد مک‌میلان» در آن پیشنهاد بودند و اینجا دوباره پولانی مطمئن بود که هدف اصلاح تعاونی‌گرایی نه تغییر سرمایه‌داری که ترمیم آن است (Polanyi 2002 a: 259).

پولانی به طور کلی خوش‌بین بود که حرکت جهانی در واقع به سمت «دوباره-حک شدن» پیش می‌رود. بعد از شکست فاشیسم در اوایل دهه ۱۹۴۰ اشاره کرد که «سرمایه‌داری قادر نیست مانع پیشرفت به سمت دموکراسی و سوسیالیسم شود» و



پولانی: «در یک اقتصاد مبادله‌ای محض در سرمایه‌داری آرمانشهری در «گزل شافت» فردیناند تونیس، هیچ چیز به جز قرارداد اهمیت ندارد. مفهوم آن رابطه‌ای نقدی است: پرداخت برای نیروی کار»



سرمایه‌داری با  
ضعیف نگه‌داشتن  
کارگران در  
محل کار جلوی  
دموکراتیزه  
شدن این عرصه  
مهم زندگی  
را می‌گیرد، با  
برتر دانستن  
مصرف‌کننده در  
برابر شهروند و با  
تحلیل و تضعیف  
همبستگی  
اجتماعی از حوزه  
خصوصی حمایت  
می‌کند؛ نابرابری  
اجتماعی ایجاد  
می‌کند که خود  
باعث بی‌علاقگی  
سیاسی در میان  
ندارها می‌شود

میان‌ه قرن عوامل متعددی دخیل هستند. یکی اینکه با یک تعریف فراخ از کالایی‌زدایی تقریباً همه «اقتصادهای بازاری واقعاً موجود» می‌توانند اقتصادهای مختلط کالایی‌زوده تعریف شوند. به علاوه او تمایل زیادی داشت که درباره توانایی دولت پارلمانی در اجرای دگرگونی سوسیالیستی غلو کند. او نه تنها از بابت مفاهیم سندیالیستی و مارکسیستی خود هاسازی طبقه کارگر ناامید نبود بلکه چندین گونه از آنچه را «هال در پیر» (۱۹۶۶) «شش گونه سوسیالیسم - از - بالا» نامیده بود کاملاً پذیرفته بود از جمله «برنامه‌ریزی گرای» (Plannism) «مهندسی اجتماعی» و «نفوذگرایی» (permeationism) «عقیده فابیانی به خود - اشتراکی سازی اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری».

برخلاف مارکس که از نظر او حق رای همگانی البته تنها در معنایی رسمی و با منافع واقعی در یک جامعه طبقاتی قطبی‌شده و متمایز و مخالف با دیگری به طبقه کارگر زیست سیاسی می‌دهد، پولانی هم‌نظر با برنشتاین، باوئر، امیل لیدرر، جان استرچی و دیگران اعتقاد داشت که در دموکراسی‌های غربی گرایش به قلمروهای سیاسی و اقتصادی در جهت‌های مخالف حرکت می‌کنند: با حق رای همگانی و اتحادیه‌های کارگری جهت قدرت سیاسی تغییر کرده و در دست‌های طبقات کارگر قرار می‌گیرد حتی وقتی قدرت اقتصادی در نهادهای بزرگ مالی و صنعتی متمرکز شده باشد. از این منظر «دموکراسی واقعا موجود» در قلمروی سیاسی صحنه‌ای را فراهم می‌کند که بر مبنای آن یک دموکراسی سوسیالیستی می‌توان ایجاد کرد؛ نیازی نیست تغییر عمده‌ای ایجاد شود اما به وضوح لازم است که این دموکراسی به عرصه اقتصادی کشانده شود (colletti 1972: 107-8).

من نمی‌گویم که باوئر، پولانی یا سایر سوسیال‌دموکرات‌های چپ نسبت به دموکراسی لیبرالیستی رویکرد انتقادی نداشتند. مبادا این حرف بد تعبیر می‌شود. در واقع پولانی تا جایی پیش رفت که گفت سرمایه‌داری در تمام تجلی‌های خود سلسله‌مراتبی و بوروکراتیک و همچنین ناسازگار با دموکراسی است. او تمام انتقادهای مطرح‌شده از سوی سوسیال‌دموکراسی چپ معاصر خود را تأیید کرد: سرمایه‌داری با ضعف نگهداشتن کارگران در محل کار جلوی دموکراتیزه شدن این عرصه مهم زندگی را می‌گیرد، با برتر دانستن مصرف‌کننده در برابر شهروند و با تحلیل و تضعیف همبستگی اجتماعی به بهای از دست‌رفتن حوزه عمومی از حوزه خصوصی حمایت می‌کند؛ نابرابری اجتماعی ایجاد می‌کند که خود باعث بی‌علاقگی سیاسی در میان ندارها می‌شود. با حمایت از جدایی اقتصاد و سیاست به طوری که دموکراسی تنها در یک بخش از اقتصاد اعمال و تصمیم‌گیری اقتصادی به نیروهای بازار واگذار شود، یک حوزه مهم خودتنظیمی جمعی را به بازی هرج‌ومرج‌طلبانه انتخاب خصوصی و به بیشمار سازمان قدرتمند واگذار می‌کند و تضمین می‌کند ثروت به طور سیستماتیک جایگاه برتری دارد و قدرت نخبگان اقتصادی دست‌نخورده باقی خواهد ماند. او تأکید داشت دموکراسی پارلمانی با محدود ماندن در عرصه سیاسی، دوام نمی‌آورد. با این حال تأکید داشت هیچ چیز مانع نمی‌شود نهاد دموکراسی پارلمانی به «یک ابزار در جهت سیاست‌های طبقه کارگر تبدیل شود». او مطمئن بود نخبه‌های اقتصادی با وجود لابی‌گری‌هایشان نمی‌توانند به طور سیستماتیک مانع از آن شوند که منافع توده‌ها در پارلمان مطرح شوند و اینکه همان شرایط تاریخی که دموکراسی رسمی را گسترش داد - رشد آموزش و تحرک طبقات فرودست - برابری اقتصادی و اجتماعی را نیز ممکن می‌کند و

در «دگرگونی بزرگ» ادعا می‌کند «ما شاهد پیشرفت هستیم» (Polanyi 1975: 251)، «تحت آن شرایط نظام اقتصادی تنظیم قانون برای جامعه را پایان می‌دهد و بر تری جامعه بر آن نظام تأمین می‌شود» و این ممکن است «به روش‌های مختلفی پدیدار شود؛ دموکراتیک یا آریستوکراتیک، مشروطه‌گرا یا خودکامه». اتحاد جماهیر شوروی، بریتانیای دوره «کلمنت اتلی» و «نیو دیل روزولت» نمونه‌های مورد علاقه او بود

(Block and somers 1984: 74; Litvan 1990: 259-60). او فکر می‌کرد با تمام جنگ، اقتصاد بازار از بسیاری از نقاط جهان رخت خواهد بست، ادعایی که تا پایان عمرش در فواصل منظم خوش‌باورانه تکرار می‌کرد.

همان‌طور که اشاره شد پولانی در تمایز قائل شدن میان گرایش‌های تعاونی‌گرا - سرمایه‌دارانه و دگرگونی سوسیالیستی احتیاط می‌کرد. قطعاً این همان جایی بود که برنامه‌های محافظه‌کاران و فاشیست‌ها مورد بحث بود. در مجموع این موضوع همچنین به بحث او درباره نیو دیل نیز مربوط است: اگر چه اصلاحات روزولت دورنمایی از یک «راه حل مستقل و متفاوت برای مساله جامعه صنعتی ارائه می‌داد اما هدف آن به وضوح نه کنار گذاشتن فعالیت خصوصی بلکه اتفاقاً نجات آن از انحصار گرای و مدرن کردن آن بود». با این حال وقتی دولت‌ها به‌ویژه اتلی، لفاظی‌های سوسیالیستی را آغاز کردند پولانی به خطرهای این ماجرای توجه بود. او در سال ۱۹۴۶ با اشتیاقی گفت بریتانیا دستخوش «یک دگرگونی سریع به سمت جامعه سوسیالیستی به عنوان تنها جایگزین جنگ و رکود بود». این یک خیال باطل بود و دولت اتلی هیچ نشانی از توسعه آلترناتیوی برای سرمایه‌داری بازار نداشت و هر چه بود نشانه امتداد سنت‌های لیبرال - امپریالیستی بریتانیا بود. به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (نا‌تو) و سازمان‌های «برتون وودز» پیوست، سهم بزرگ‌تری از تولید ناخالص داخلی (جی.پی.دی) حتی در مقایسه با آمریکا و فرانسه به دست آورد، یک برنامه ساخت بمب هسته‌ای را به طور محرمانه راه‌اندازی کرد، نیروهای نظامی را برای جنگ با جناح چپ و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در کره، یونان، مالی و ویتنام و نیز برای شکستن اعتصاب‌های داخلی و حمایت از آپارتاید آفریقای جنوبی سازماندهی کرد.

شکست پیش‌بینی‌های پولانی درباره دولت اتلی به این باور او که دگرگونی بزرگ هنوز در راه است، خدشه‌ای وارد نکرد. در اوایل دهه ۱۹۵۰ او همچنان باور داشت تغییر به سوی یک پارادایم اقتصادی - اجتماعی جدید در حال شکوفایی است، «پیش‌نیازها» مانند «اشتغال تمام‌وقت در خانه، تجارت خارجی تنظیم‌شده و یک توسعه کنترل‌شده منابع طبیعی» بودند که یکی یکی محقق می‌شدند (به نظر او این چیزی «از یک تغییر جایگاه اشغال‌شده توسط اقتصاد در جامعه به مثابه یک کلیت کم نداشت»). اما همان‌طور که «پیتر دراکر» نیز خطاب به او گفت این ایده خیلی بزرگنمایی شده بود. دراکر عنوان کرد باور به قدرت مطلق و خیرخواهی بازار تقریباً از بین رفته است، مرز بین بازار خودتنظیم‌گر و سازمان سیاسی به میزان زیادی محو شده و در بخش‌های بزرگ اقتصاد غربی، بازار به طور کامل جایگزین شده است. حتی در ۲۰ یا ۲۵ سال گذشته نیز «یک توسعه عالی سازمان بازار» به قلمروهایی نظیر آفریقا، هند و حتی چینی دیده نشد که «در اواخر جنگ جهانی اول تقریباً بیرون از دامنه بازار مانده بودند».

در داوری‌های اشتباه پولانی درباره رژیم‌های اقتصاد سیاسی





## ۸

### فرایند پیوندیابی مهاجران

پولانی در همه انتقاداتش از ماهیت محدود اصلاحات عرضه شده از سوی دولت‌های منتخب - خواه معیارهای رفاهی، خواه رژیم برتون وودز - معتقد بود دموکراسی پارلمانی مبنای مناسبی فراهم کرد که در آن تغییر سوسیالیستی می‌توانست از طریق پیاده‌سازی تدریجی اصلاحات گام به گام در سطوح ملی نهاده شود.

در نهایت قفل قدرت سیاسی در انحصار طبقات متمکن را باز خواهد کرد. او با انتقادات رادیکال به دموکراسی لیبرالی سروکاری نداشت مانند آنچه روسویی‌ها مطرح می‌کردند که دموکراسی نمایندگی، بیگانگی شهروندان با حق تصمیم‌گیری سیاسی خود است و از خلال انتخابات رخ می‌دهد یا آنطور که مارکسیست‌ها می‌گفتند ثروتمندان یاد گرفته‌اند با دموکراسی پارلمانی زندگی کنند زیرا خیلی راحت‌تر تضعیف ظرفیت پارلمان‌ها برای بازنمایی منافع توده‌ها را مدیریت کرده‌اند. پولانی در همه انتقاداتش از ماهیت محدود اصلاحات عرضه شده از سوی دولت‌های منتخب - خواه معیارهای رفاهی، خواه رژیم برتون وودز - معتقد بود دموکراسی پارلمانی مبنای مناسبی فراهم کرد که در آن تغییر سوسیالیستی می‌توانست از طریق پیاده‌سازی تدریجی اصلاحات گام به گام در سطوح ملی نهاده شود.

مثال دیگری از برآورد نادرست پولانی پیرامون وعده دولت‌های سوسیال دموکراتیک میانه قرن بیستم، برداشت او از نقش دولت‌ها در جامعه سرمایه‌داری بود. وقتی «ساندرا هالپرین» به شکلی اغراق‌آمیز نوشت «دولت و ساختارهای اجتماعی را به

لحاظ جامعه‌شناختی خنثی می‌دید» و یا تفسیر «کریستوفر چپس دان (1989: 35-7)» در تئوریزه کردن ساختار سیاسی نظام سرمایه‌داری به مثابه «دولت» و نه یک نظام درون‌دولتی (قلمروی نزاع‌های رقابتی میان شرکت‌ها و دولت‌ها) پولانی در درک مانع اصلی بر سر راه گذار سوسیالیستی از طریق فراگردهای ملی اصلاحات تحت اداره دولت ناموفق بود. بزرگنمایی در این نقد وقتی آشکار می‌شود. برای مثال کسی به تحلیل موشکافانه «دگرگونی بزرگ» پیرامون ارتباط بین مداخله دولت و امور مالی بین‌المللی یا به هشدارها در «سرمایه‌داری جهانی یا برنامه‌ریزی منطقه‌ای» (۱۹۴۵) مربوط به به اعتماد ضددموکراتیک هژمونی در حال تکوین آمریکا توجه کند. با این وجود چپس دان نکته‌ای را مطرح می‌کند. او در حالی که با پولانی موافق است که گسترش و عمق یافتن کالانگاری واکنش‌هایی را برمی‌انگیزد و شکل‌گیری ساختارهای سیاسی ای را تحریک می‌کند که حامی مردم در برابر تمام اثرات نیروهای بازار است، استدلال می‌کند این محدودیت‌های بر نیروهای بازار در منطقه، دولت و صنعت «غالباً یکی از مهمترین نیروهای





برخلاف بسیاری  
از پیروانش،  
پولانی یک  
سوسیالیست  
متعهد به  
جایگزینی  
سرمایه‌داری  
با نظم

سوسیالیستی بود.  
او مصرانه می‌گفت  
که فردگرایی،  
ارزش‌های  
روشنگری،  
آزادی‌های مدنی  
و دموکراسی تنها  
در یک جامعه  
سوسیالیستی  
می‌توانند به  
راستی محقق  
شوند

پی‌نوشت‌ها در دفتر  
نشریه موجود است.

جهان در دستان نخبگان تاجری باقی ماند که اولین هدف آنها انباشت سرمایه بود. آنها قادر بودند از ثروت و قدرت خود استفاده کنند و با لابی کردن با سیاستمداران و افکار عمومی تاثیرگذار از قواعد و تنظیماتی فرار کنند که محدودشان می‌کرد. در این معنا، پیش شرط‌های چرخش نئولیبرالی دهه ۱۹۸۰، در دوره قبل از آن به شکل طبقات سرمایه‌داری تثبیت شده و همچنین در الزامات لیبرالی سوسیال دموکراسی عرضه می‌شد. قبلاً ناخوشایندی نسبی از تنظیمات سیاسی در دوره رونق بلندمدت و بحران دهه ۱۹۷۰ و شکست سیاست‌های کینزی برای ترمیم نرخ سود امکان جبران را فراهم کرد

(Neale 2004, Harvey 2005, Harman 2009). کمپین حمایت آمریکا از قیمت‌گذاری آزاد بازارهای خارجی، خیز سرمایه مالی و حرکت دولت‌های به سمت فروش دارایی‌ها، پیش‌زمینه فهم چرخش نئولیبرالی دهه ۱۹۸۰ را فراهم می‌کند (Gowan 1999, Dumenil and Levy 2004, Davidson 2010).

کارل پولانی متفکر خلاق و بزرگی بود و با آرای که در معرض تفسیرهای کاملاً واگرایی قرار دارد طبیعی است که بر سر میراث او مضافی درگیرد. من در این مقاله با بازنگری بحث بر سر آنچه سُلنی، پولانی «سخت» و «نرم» نامید یکی از محورهای

اختلاف‌نظر را به‌ویژه با توجه به مضامینی از آرای او برای فهم بازسازی اقتصادی-سیاسی در سطوح ملی و جهانی در دوران پساجنگ توضیح داده‌ام. با این حال امیدوارم منظورم را رسانده باشم که به شکل طنزآلودی او یا قهرمان سوسیال دموکراسی کینزی و «لیبرالیسم حک‌شده» معرفی می‌شود و یا دشمن سازش‌ناپذیر اقتصاد بازار. برخلاف بسیاری از پیروانش، او یک رادیکال سوسیالیست متعهد به جایگزینی سرمایه‌داری با نظم سوسیالیستی بود. او مصرانه از وضعیت سوسیالیستی سنتی طرفداری می‌کرد که فردگرایی، ارزش‌های روشنگری، آزادی‌های مدنی و دموکراسی تنها در یک جامعه سوسیالیستی می‌توانند به راستی محقق شوند و در مقابل آن، بنیادگرایی بازار جامعه را با ایجاد شرایط خصم‌آمیز برای رفتار درست و اخلاقی و فراهم کردن زمینه استبدادگرایی، تکه‌تکه و تجزیه می‌کند. با این حال تعریف او از روند کالایی‌زدایی که یک گذار سوسیالیستی را به همراه خواهد داشت مبهم باقی ماند. این ابهام حاکی از خوانش نادرست او از گرایشات تعاونی‌گرایانه درون سرمایه‌داری میانه قرن بیستم به مثابه نویدگر نبودن آن بود که به برخی از منتقدان هم‌نظر با او اشاره کرده‌اند. او موفق نشد راهی معرفی کند که توسعه سرمایه‌داری به واسطه آن، اشکالی را که بازارها و کالاهای خود می‌گیرند اصلاح کند یا پیش‌بینی کند که مداخله دولتی می‌تواند به ثبات جوامع بازاری کمک کند یا نه. همچنین تحلیل او درباره آنچه که منجر به عقب‌نشینی عمل‌گرایانه از افراط بازار در میانه قرن نوزدهم می‌شد اگرچه خردمندانه است اما ناقص‌رها می‌شود.

موضوعات اخیر که در مقاله مطرح شد از جمله کمک‌های «بلاک»، «لاچر» و «گمبچی» مفید بوده است؛ هم کمکشان در فهم عمیق‌تر صورت‌بندی ذهنی پولانی - با بحث مفیدی درباره مفاهیمی مانند «اقتصاد حک‌شده»، «کالاهای موهوم» و «جنبش مضاعف» و هم در کاربست آرای او در بحث اقتصاد سیاسی معاصر. در این مقاله سعی داشتم به‌ویژه از طریق یک بحث مبسوط پیرامون سنت‌های فراموش شده - تاریخ‌گرایی، سوسیالیسم لیبرالیستی و تونیسی - و با کنکاش در آنچه آرای پولانی دگرگون کرده بود، به فهم بسیط‌تر این موضوعات کمک کنم.

#### نتیجه‌گیری



محرک در گسترش کالانگاری در عرصه‌های جدید است. سازماندهی موفق کار موجب می‌شود سرمایه همه جا به دنبال کار بگردد. انحصارهایی که به طور محلی یا ملی سازمان یافته‌اند مصرف‌کنندگان را ترغیب می‌کنند که برای دستیابی به بازارهای بیرونی‌ای تلاش کنند که کالاها ممکن است ارزان‌تر باشند و در این بازارهای خارجی تولید ارزان‌تر نیز ترویج می‌شود (Chase-dunn 1989: 35).

بر این اساس تجاری‌سازی و مقررات‌گذاری نباید در تضاد با هم بلکه باید اصولی دانسته شوند که «در یک وضعیت پیچ در پیچ در تعامل هستند که شماری از روندها درازمدت را در نظام جهانی برمی‌انگیزد».

اما آنچه اینجا چسبان بر آن تاکید می‌کند نمونه‌ای از اعمال قدرت اقتصادی توسط نخبگان برای به خطر انداختن تغییر رو به جلو است. در تمام اصلاحات روزولت، اتلی و بقیه هم‌قطاران آنها به قدرت تثبیت‌شده طبقات سرمایه‌داری خللی وارد نکردند، نکته مهمی که در نوشته‌های پولانی درباره دوره پساجنگ فراموش شد. در «لیبرالیسم حک‌شده» در دهه‌های پساجنگ بیشتر ابزار تولید

نگاهی به فیلم «رما»

## درد مشترک زنان در

علی محمدی

روزنامه‌نگار

فیلم «رما» نشان‌دهنده جامعه از هم گسیخته مکزیک در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ است. جامعه‌ای که زنان در آن جنس دوم محسوب می‌شدند و هویت‌شان توسط مردها در حال نابودی بود. فاصله طبقاتی، جامعه مردسالار، از هم گسیختگی هویت زنان، بحران‌های سیاسی، اجتماعی و کشتار دانشجویان از جمله موضوعات مطرح شده در این فیلم است.

واقعیت‌های زندگی مردم مکزیک در آن سال‌ها فرم مناسبی را انتخاب کرده است. بی‌شک فیلمبرداری رما، از عوامل اصلی موفقیت این فیلم محسوب می‌شود. دوربین کوران همچون ناظری از دوران معاصر شاهد بی‌طرف وقایع یک سال از زندگی خانواده و کشورش است. در همین راستا، او از فیلترهای شارپ استفاده کرده تا تصاویر ظاهر قدیمی نداشته باشد. کوران از همان ابتدا قرارداد فرمی خود را با استفاده از دوربین پرسه زن، سود بردن از برداشت‌های بلند و گرفتن نماهای لانگ‌شات و مدیوم لانگ‌شات ثبت می‌کند. این کارگردان با استفاده از این فرم می‌خواهد واقعیت زندگی مردم مکزیک را نشان دهد. فاصله طبقاتی، جامعه مردسالار، از هم گسیختگی هویت زنان، بحران‌های سیاسی و اجتماعی و کشتار دانشجویان در پس انتخاب فرم درست کارگردان فیلم است که نمایان می‌شود و بر ذهن تماشاگر تاثیر می‌گذارد. همچنین حرکات دوربین فیلم بی‌تغییر است، گویی دوربین حضور ندارد و تصاویر خود در برابر چشمان مخاطب جان می‌گیرد و فیلم برای نزدیکتر شدن به واقعیت از برداشت‌های بلند، نماهای باز و ترکیب‌بندی در عمق استفاده کرده است. «ترکیب‌بندی در عمق» در نظریه «آندره بازن» نوعی برداشت بلند محسوب می‌شود. این نظریه پرداز رئالیستی، سینما را هنری می‌داند که از قدرت بازنمایی واقعیت برخوردار است. استفاده از ترکیب‌بندی در عمق و برداشت بلند همانند فیلم رما به اعتقاد نظریه پرداز فقید سینما به تماشاگر این امکان را می‌دهد تا فعالانه در تفسیر فیلم شرکت کنند. از این رو، رئالیسم در نزد بازن از ارزش بالایی برخوردار بود. در نتیجه نمای بازن را می‌توان برداشت‌بلندی در نظر گرفت که در آن دوربین در برابر صحنه‌ای غنی از امکانات تفسیری مکث می‌کند. فیلمبرداری «عمقی» روشی است که بر ذهن تماشاگران با ایماژ (تصویر) اثر می‌گذارد و در نتیجه بر تفسیر آنچه در معرض دید قرار دارد نیز اثر گذار است. به اعتقاد بازن، وضوح عمق میدان با استفاده از برداشت بلند و نمای باز، تماشاچیان را در رابطه با تصویر قرار می‌دهد که به رابطه او با واقعیت فیلم نزدیکتر می‌کند. در نتیجه وضوح عمق میدان هم ذهن تماشاگر را به فعالیت بیشتر وامی‌دارد و

آخرین ساخته «آلفونسو کوران» در مورد «کلو» ندیمه‌ای در «کلونیاروما» شهری در نزدیکی مکزیکوسیتی در سال ۱۹۷۰ است. کلو همراه «ادل» به عنوان ندیمه برای خانواده سوفیا و آنتونیو، کار و از پنج فرزند آن‌ها و «ترزا» مادر سوفیا نگهداری می‌کنند. «آنتونیو» دکتر است و برای کنفرانسی به کبک، کانادا رفته است. پدر خانواده بعد از مدت کوتاهی به خانه برمی‌گردد که مشخص می‌شود قصد ترک همسر خود را دارد، از طرف دیگر، کلو با پسری به نام «فرمین» آشنا می‌شود. این آشنایی زمینه‌ساز اتفاقات دیگری در فیلم می‌شود. این فیلم بیش از صد جایزه بین‌المللی کسب کرده که در این بین می‌توان به بهترین فیلم جشنواره ونیز، بهترین فیلم خارجی، بهترین فیلمبرداری و بهترین کارگردانی آکادمی اسکار اشاره کرد. کوران در فیلم رما شخصیت‌های مقدسی از زنان ساخته، و برخلاف مردها، نجات‌دهنده، نگهدارنده زندگی و نماد زایش هستند. از طرف دیگر، فیلم به جامعه طبقاتی و کشتار مردم مکزیک توسط قدرت نیز اشاره می‌کند. به اعتقاد کوران، در تاریخ دوره‌هایی وجود دارد که جامعه را زخمی می‌کند و بر زندگی انسان‌های آن جامعه تاثیر می‌گذارد. گویی حوادث سال ۱۹۷۱ تاثیر عمیقی بر ذهن او گذاشته است. «آلفونسو کوران»، فیلمساز بلندآوازه مکزیک از دیرباز به فکر ساخت فیلمی از دوران کودکی خود بوده است. کوران این مهم را در سال ۲۰۰۶ پس از ساخت فیلم فرزندان انسان با دوست قدیمی و مدیر فیلمبردار ثابت فیلم هایش، «مانوئل لوبسکی» مطرح کرد، از این رو، در ابتدا قرار بود مدیر فیلمبرداری فیلم رما نیز خود او باشد، اما در آخر کوران فیلمبرداری فیلم را بر عهده گرفت. رما روایتگر خاطرات سال‌های پر آشوب از دوران کودکی کوران است. سال‌هایی که پایه‌های جامعه مکزیک از قتل عام موسوم به «کورپس کریستی» لرزید. در سال ۱۹۷۱ نیروهای شبه‌نظامی به دانشجویان معترض حمله کردند که طی این حمله دست کم ۱۲۰ نفر کشته شدند. این حملات پیش از این نیز اتفاق افتاده بود تا جایی که در سال ۱۹۶۸ در تاریخ ۱۲ اکتبر ۳۵۰ نفر دانشجویان توسط دولت وقت مکزیک به قتل رسیدند. از این رو، کوران برای به نمایش گذاشتن



«رما» روایتگر  
خاطرات  
سال‌های  
پر آشوب از دوران  
کودکی «کوران»  
است. سال‌هایی  
که پایه‌های  
جامعه مکزیک از  
قتل عام موسوم  
به «کورپس  
کریستی»  
لرزید. در سال  
۱۹۷۱ نیروهای  
شبه‌نظامی به  
دانشجویان  
معترض حمله  
کردند که طی این  
حمله دست کم  
۱۲۰ نفر کشته  
شدند



# جامعه طبقاتی

۱۱

۷

رما

• نویسنده و کارگردان:

آلفونسو کوران

• تهیه کننده: آدام گوف

• بازیگران: یالیتزا

آپاریسیو، ماریانا دی تاویرا،

دیگو کورتینا، ورونیکا گارسیا

پس از آتش سوزی آنجا کار کنند. فیلم به جامعه مردسالار مکزیک نیز اشاره‌هایی دارد و در آن، نقش قدرت سیاسی نیز به چشم می‌خورد. کافی است در طول فیلم به تبلیغات تلویزیون و برنامه‌های پخش شده نگاهی بیندازیم. رسانه در حال ساخت مردان خشن و سرکوبگر است. با اینکه هر دو زن فیلم یعنی کلو و سوفیا از دو طبقه متضاد هستند، اما زندگی مشابهی دارند؛ هر دو توسط مردها طرد شدند و باید به تنهایی زندگی کنند. سوفیا از کلو حمایت می‌کند و بدون پول، بچه‌های خود را بزرگ می‌کند. کلو مجبور می‌شود بچه خود را بدون وجود فرمین نگه دارد. زن نماد نجات‌دهنده و زایش دارد و مرد نماد سرکوب، خیانت و مرگ است. به عنوان نمونه می‌توان به نجات فرزند سوفیا توسط کلو و کشتن مردم توسط فرمین اشاره کرد. صحنه معرفی فرمین و همسر سوفیا نیز مشابه است و هر دو انسان‌های غیر قابل انکایی توصیف می‌شوند. شوهر سوفیا با ماشین فضولات سگ‌ها را له می‌کند و فرمین با دزدی و نمایش خشونت نشان داده می‌شود. در این جامعه مردسالار، هویت زنان رو به زوال است. از این رو، مردان باعث شده‌اند زنان در جست‌وجوی هویت تازه باشند؛ چرا که سوژه مونث شکافی بین خود و جامعه احساس می‌کند. یعنی توقعی که جامعه مردسالار از زن دارد با انتظاری که خود زنان از هویت‌شان دارند، متفاوت است. از این رو، آنان در پی یافتن هویت تازه‌ای هستند که توسط سیستم شکل گرفته. جامعه‌شناسان این بحران را از دست رفتن «ثبات حس تشخیص خود» نامیده‌اند. اما این بحران چگونه در این فیلم بازنمایی شده است؟ استورات هال می‌گوید: «هویت قبل از اینکه بتواند خودش را بسازد، باید از سوراخ سوزن دیگری بگذرد». دیگری در اینجا مردان هستند. در واقع هویت «زن» مقابل دیگری یعنی «جنس نر» معنا پیدا می‌کند، همان‌طور که ذکر شد، در فیلم مردان، زنان را سرکوب کرده‌اند و زنان دچار فروپاشی می‌شوند. سوفیا در نمایی که شوهرش ترکش می‌کند و کلو پس از تنها ماندن در سینما شکسته می‌شوند. در طول فیلم آنها در تلاش هستند مردان خود را بازگردانند که ناموفق هستند. در واقع مردان نمی‌گذارند هویت آنها به عنوان جنس مونث شکل گیرد. انتظاراتی که مردسالاری از زنان در فیلم دارد با هویت آنان در تضاد است. به تعبیر بهتر در این جامعه هویت زنان یکپارچه نیست و از هم گسسته است. مردان با تجاوز به هویت زنان قصد دارند آنان را بیشتر سرکوب کنند، اما زنان فیلم هر چه به پایان فیلم نزدیک می‌شویم قوی‌تر می‌شوند. در سکانس پایانی، همه شخصیت‌ها به فکر فرو رفته‌اند. این حس در چشمان‌شان موج می‌زند که دارند به خانه می‌روند اما آن خانه، با همه اتفاقاتی که افتاد، دیگر قرار نیست همان خانه سابق باشد. آنان به آینده امید دارند.

هم بر مشارکت فعال او در کنش روی پرده می‌افزاید. در فیلم رما، فرم فیلم به نظریه بازن نزدیک است. کارگردان در بیشتر سکانس‌های فیلم از برداشت‌های بلند و نماهای باز استفاده کرده؛ این مهم در سکانس کشتار دانشجویان و خرید تخت بچه توسط کلو بیشتر به چشم می‌آید. در این سکانس، وقتی ما از بالای فروشگاه از پس پنجره در عمق میدان به کشتار دانشجویان نگاه می‌کنیم، همانند شخصیت اصلی فیلم، گویی مانند او به صحنه کشتار نزدیک هستیم. در همین صحنه، وقتی فرمین با اسلحه وارد فروشگاه می‌شود، در عمق میدان این سکانس شاهد مرگ یک دانشجو هستیم و در پس این لحظات مرگبار نیز حال کلو به هم می‌خورد. از این رو، فیلمساز با انتخاب فرم مناسب در اینجا استعاره می‌سازد؛ گویی آزادی و مبارزه سیاسی دانشجویان مکزیک که نطفه‌اش شکل گرفته، همانند بچه کلو توسط قدرت می‌میرد. انتخاب درست فرم در این فیلم ما را به واقعیتی از تاریخ که از طریق فیلم بازنمایی می‌شود، نزدیک می‌کند و موجب می‌شود به مردم مکزیک نزدیک شویم و مفاهیم فیلم، یعنی اختلاف طبقاتی، مبارزات سیاسی و سلطه مردان بر زنان را بهتر درک کنیم. وقتی کلو به دنبال فرمین در محله‌های پایین شهر مکزیک می‌رود، مکان ابتدای این سکانس، در یک نمای باز با عمق میدان گسترده دیده می‌شود تا ما به عنوان تماشاگر فیلم، مکانی که کلو در آن کار می‌کند و محله پایین شهر را مقایسه کنیم و متوجه اختلاف طبقاتی شویم؛ حاشیه شهری که توسط قدرت استثمار شده و از طریق تبلیغات واهی قصد دارد بیشتر بر آنها سلطه یابد. در اینجا شاهد شنیدن وعده‌های انتخاباتی رییس جمهور مکزیک «لوپیس اکورا آلاوز» توسط بلندگوها هستیم که این وعده‌ها تضاد معناداری با ترکیب‌بندی که کارگردان انتخاب کرده به وجود می‌آورد. در همین سکانس، فرمین در گروه شبه‌نظامی در حال آموزش دیدن است، گروهی شبه‌نظامی که دانشجویان را سرکوب می‌کنند. این گروه شبه‌نظامی توسط ارتش مکزیک آموزش می‌بینند و به گفته خود کوران در مقابل آنها یکی از رایشان ارتش آمریکا ایستاده است. از طرف دیگر، حروف اول نام رییس جمهور مکزیک روی بدنه کوه با عبارت (LEA) در عمق تصویر مشاهده می‌شود. در این سکانس کوران نشان می‌دهد آمریکا همانند قدرت مرکزی مکزیک در سرکوب دانشجویان به وسیله گروهی شبه‌نظامی نقش داشته است. فیلمساز به اختلاف طبقاتی در باقی سکانس‌های فیلم نیز پرداخته که می‌توان به سکانس مهمانی در زیرزمین که استعاره‌ای از طبقات فرودست جامعه است، اشاره کرد. همچنین در صحنه آتش سوزی، آتش و وسیله تفریح برای برای قشر مرفه جامعه است. اما برای کارگرها، آتش باید هر چه سریع‌تر خاموش شود؛ چرا که آنها باید

# کتاب‌های ماه

V

## چگونگی رشد و فروپاشی اقتصاد

(یک داستان اقتصادی)

- نویسنده: هربرت هارت
- پیر: شف و اندرو شف
- ترجمه: حمیدرضا اریاب
- ناشر: نی
- نوبت چاپ: ششم
- تعداد صفحات: ۳۵۲ صفحه
- قیمت: ۳۶ هزار تومان



V

## اصفهان عصر صفوی، سبک زندگی و ساختار قدرت (خوانشی دیگر از شرایط اجتماعی-سیاسی دوره صفویه)

- نویسنده: زهره روحی
- ناشر: امیرکبیر
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۲۵۲ صفحه
- قیمت: ۲۵ هزار تومان



چگونه دولت‌ها می‌توانند بدون داشتن درآمد فقط خرج کنند؟ به چه دلیل برخی کشورها ثروتمند و برخی فقیر هستند؟ راه درمان رکود اقتصادی چیست؟ پس‌انداز بیشتر یا مصرف بیشتر؟ علل به وجود آمدن تورم چیست؟ به چه دلیل گرفتن ماهی با دستان خالی تا این حد مشکل است؟ کتاب «چگونگی رشد و فروپاشی اقتصاد» با استفاده از داستانی تخیلی و تصاویر کارتون مفاهیم پیچیده مربوط به رشد اقتصادی و نظام پولی را شرح می‌دهد. نویسندگان کتاب، «پیتر شف» و «آندرو شف» مبانی رشد اقتصادی، موارد استفاده از سرمایه، ماهیت ویرانگر وام‌های مصرفی، علل تورم، اهمیت تجارت خارجی، پس‌انداز، ریسک و بسیاری از مهمترین اصول علم اقتصاد را در این کتاب شرح می‌دهند. کتاب، ۱۷ فصل دارد و در هر فصل درباره یکی از مفاهیم اقتصادی پایه توضیح داده می‌شود. داستان طنزآمیز خیالی در جزیره‌ای دورافتاده در اقیانوس با روایتی از تنها سه مرد ساکن در جزیره کل حکایت رشد اقتصاد از وضعیت رابینسون کروزوئه‌ای به سطوح بالاتر را توضیح می‌دهد. نکته مهم این است که عوامل یا شرایط لازم برای رشد اقتصادی مانند منابع طبیعی، سرمایه فیزیکی، سرمایه انسانی و فناوری چه در اقتصاد رابینسون کروزوئه و اقتصاد خیالی «اوسونیا» و چه در یک اقتصاد پیشرفته، تفاوتی ندارد. شرایط کافی برای رشد و توسعه اقتصادی که عمدتاً به آموزش، جذب سرمایه‌های خارجی، توجه به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، مدیریت قضایی کارآمد، حقوق مالکیت، ثبات سیاسی، کنترل رشد جمعیت، تحقیق و توسعه، تجارت آزاد و امثال آن مربوط می‌شود بحث دیگری است.

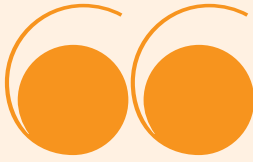
پیتر و اندرو شف، مهمترین مفاهیم اقتصادی از قبیل اهمیت منابع طبیعی، عوامل تولید، نوآوری، کارآفرینی، کارایی، بهره‌وری، فناوری، اهمیت افزایش تولید، اهمیت پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، انواع اعتبار، اهمیت تجارت، نقش پول، اختراع پول، اختراع بانک، اهمیت نقدینگی، رشد نقدینگی، تورم، رکود، ورشکستگی نظام بانکی و بحران مالی را در قالب این داستان خیالی بررسی کرده‌اند. نویسندگان در مقدمه کوتاه خود توضیح می‌دهند که در این داستان و قصه خیالی از اقتصاد آمریکا خواننده با بسیاری از شخصیت‌ها و حوادث آشنا و قابل تشخیص مواجه می‌شود. البته آنها توضیح می‌دهند که برای اینکه بتوانند چنین داستان پیچیده‌ای را در یک کتاب کاملاً خلاصه و فشرده با تصاویر کارتون متعددی روایت کنند مجبور به دستکاری و چکش‌کاری‌های فراوانی شده‌اند تا بسیاری از جزئیات دیده نشود. به طور مثال، در دنیای واقعی اوراق خزانه‌داری بانک مرکزی آمریکا ۲۰ سال قبل از انتخاب «فرانکلین روزولت» به ریاست جمهوری منتشر شد اما با فرض علاقه و میل شدید او

به هزینه‌های دولت، نویسندگان تصمیم گرفته‌اند تا در داستان خود او را به عنوان یک مبتکر معرفی کنند.



با وجود روایت‌هایی که تاکنون از اصفهان صورت گرفته درباره سبک و شیوه زندگی مردم اصفهان در مدت زمانی که این شهر پایتخت صفویان بود، کم می‌دانیم. می‌دانیم که در پی اصلاحات سیاسی شاه عباس صفوی، شهر اصفهان بازسازی شد و حتی گسترش پیدا کرد، اما درباره ماهیت الگوهایی که در آن عصر از ناحیه قدرت شکل می‌گرفت چه می‌دانیم؟ همان الگوهایی که تعیین‌کننده سبک زندگی در قلمرو روزمره بود. به عنوان مثال، آیا در این عصر از وجود شرایطی که منجر به شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌های مختلفی (حداقل در برخی از شهرهای بزرگ) شد، خبر داریم؟ یا آیا از لای درزهای گزارش‌های تاریخی، توانسته‌ایم گروه‌هایی از زنان یا مردانی را ببینیم که در دامان آزادسازی فرهنگی مورد تقاضای دیوانسالاری شاه‌عباسی، به منظور خاصی پرورده می‌شدند؟ اسکان گروه‌های مختلف اجتماعی از سوی شاه‌عباس، چه نقشی در سبک و شیوه زندگی و همچنین دیوانسالاری نوظهور او داشتند؟ و در این میان، آیا به سازوکار انسجام‌بخشی فکر کرده‌ایم که در غیابش هر آن امکان داشت فرقه‌های گوناگون شهری - محلی، موجب ازهم‌پاشیدگی شهر اصفهان شوند؟

تاکنون درباره تاریخ، معماری و شهرسازی اصفهان مطالب زیادی نوشته شده که همگی بیانگر اهمیت این شهر است؛ اما در حیطه علوم انسانی کار چندانی درباره این شهر و ساکنان آن، انجام نگرفته است. زهره روحی در کتاب «اصفهان عصر صفوی؛ سبک زندگی و ساختار قدرت» به نوعی به این سوال‌ها و پرسش‌هایی نظیر این پاسخ داده است. پراکندگی در قدرت و ثروت، سیمای اجتماعی و اقتصادی شهر اصفهان و سقوط و انحطاط صفویه از عناوین فصل‌های این کتاب است. تمایل به شناخت نحوه‌های بودن، سبک زندگی، دیدگاه و شیوه‌هایی که انسان نوعی آن عصر بر این اساس با خود، دیگری، شهر و جهان رابطه برقرار می‌کرد، محور اصلی نویسنده در این کتاب است. او انسان و جامعه آن دوران را عمیقاً وابسته و برخاسته از شرایطی کاملاً مادی می‌داند که از ویژگی‌های مهم آن می‌توان به ستیز و نزاع اجتماعی و سیاسی برای بقا و قدرت اشاره کرد. نویسنده به جست‌وجوی امکاناتی بر می‌آید که می‌توانست به طور نسبی مشخص‌کننده انسان نوعی عصر صفوی در اصفهان باشد؛ انسانی که در ساختارهای مبتنی بر قدرت‌های موجود در قلمرو فرهنگی و اجتماعی، گریزی از هستی دیالکتیکی‌اش ندارد و از این رو به میزانی که خود برآمده از فضای سنن و آداب اجتماعی و فرهنگی جامعه زیستی‌اش بود و از طریق نحوه



چامسکی معتقد است هر یک از دولت‌ها، ساختارهای بسیار پیچیده داخلی خود را دارند. انتخاب‌ها و تصمیمات هر یک از رهبران سیاسی تحت تاثیر مراجع و مراکزی است که قدرت در آن‌ها متمرکز شده و توده مردم در این معادله نقش کم‌رنگ و حاشیه‌ای دارند. او این اصل را در تمام جوامع دموکراتیک صادق و در جوامع غیردموکراتیک صادق‌تر می‌داند

✓

#### چه کسی بر جهان حکومت می‌کند

- نویسنده: خاویر گرو
- نوام چامسکی
- ترجمه: محسن عسکری
- ناشر: ثالث
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۴۴۹ صفحه
- قیمت: ۴۵ هزار تومان



<

✓

#### می‌توان دموکراسی را نجات داد؟ (مشارکت، شورا و جنبش‌های اجتماعی)

- نویسنده: دوناتلا دل‌پرتا
- ترجمه: سعید کشاورزی و...
- ناشر: ثالث
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۳۶۰ صفحه
- قیمت: ۴۰ هزار تومان



می‌داند. از آن پس قدرت آمریکا همواره رو به افول نهاده است. در نظم نوین جهانی موسسات و سازمان‌های اربابان بنی‌بشر قدرت بسیار زیادی پیدا کرده‌اند و این افزایش قدرت نه تنها در کشورهای متبوع آنها بلکه در سراسر جهان مشهود است. این سازمان‌ها با تکیه بر قدرت دولت‌ها از قدرت خود محافظت می‌کنند و بر همین بستر و با انواع روش‌ها، حمایت‌ها و منافع بی‌شمار اقتصادی به جنگ می‌آورند. بنابراین برای در نظر گرفتن نقش اربابان جهان باید به اولویت‌های سیاسی چنین دولت‌هایی رجوع کرد که نتایج آن چیزی جز فقر و بدبختی برای کشورهای فقیر نبوده است.

●●●

دموکراسی به عنوان نوعی نظام حکومت‌داری معانی تاریخی گوناگونی دارد. آخرین نمونه آن نظام سیاسی لیبرال دموکراسی به عنوان رقیب سوسیالیسم بود که گرچه در اواخر قرن بیستم عرصه برای یک‌تازی آن بیشتر فراهم شد اما کاستی‌ها و ناکارآمدی‌هایش بیشتر نمایان گردید. امروزه برآمدن جنبش‌های دست‌راستی در اقصی نقاط دنیا، بحران‌های مالی، جهانی‌سازی اقتصادی و تقویت سیاست‌های نئولیبرالی، چالش‌هایی جدی را پیش‌روی مفاهیم سنتی مرتبط با دموکراسی نمایندگی قرار داده است. با وجود این، به عقیده برخی از متفکران سیاسی ظهور فرصت‌های نوین در سال‌های اخیر به پیدایش چشم‌اندازهای بدیلی برای آینده دموکراسی نیز منجر شده است. «دوناتلا دل‌پرتا» جامعه‌شناس سرشناس ایتالیایی و یکی از پژوهشگران سرشناس جهان در حوزه دموکراسی، در کتاب «می‌توان دموکراسی را نجات داد؟» با تمرکز بر مساله مشارکت، شورا و جنبش‌های اجتماعی می‌کوشد راه‌هایی را برای تقویت زیربنایی دموکراسی از طریق مشارکت‌های مردمی و نهادسازی‌های اجتماعی پیشنهاد دهد. پیش از این کتاب «مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی» از این متفکر به فارسی ترجمه شده بود. دل‌پرتا، در کتاب حاضر به صورتی جامع، مفاهیم و شیوه‌های گوناگون دموکراسی مشارکتی و شورایی را بر اساس بررسی بازنمایی‌های این مفاهیم در نظریه‌های هنجاری و همچنین تحقیقات کاملاً تجربی تحلیل کرده است. این کتاب، افزون بر تشریح مثال‌های تاریخی مهم، به شکلی دقیق به موضوعات مرتبط با احیای متاخر جنبش‌های اجتماعی نیز پرداخته است؛ موضوعاتی مانند قیام‌های بهار عربی در خلال فرایندهای گذار دموکراتیک، ظرفیت بالقوه فناوری‌های نوین در راستای توسعه دموکراسی الکترونیک در اعتراضات خشمگینان در اسپانیا و وال استریت در ایالات متحده و در نهایت پیشنهادهای ارائه‌شده در جهت تحقق دموکراسی جهان‌وطنی که به تازگی از سوی کارزارهایی

زندگی‌اش نیز که مالا مال از کدهای قدرت‌گذاری شده زمانه خود بود، عنصری کوشا و جدی در بازتولید ساختار اجتماعی و فرهنگی‌اش به شمار می‌آمد.

●●●

«نوام چامسکی» زبان‌شناس و نظریه‌پرداز معاصر آمریکایی است که نظریه معروف زایشی-گشتاری او در دهه ۱۹۶۰ انقلابی در زبان‌شناسی معاصر به وجود آورد و آثارش در این زمینه آغازگر پژوهش‌های نوینی در عرصه روانشناسی زبان شد، اما در عرصه عمومی او را بیشتر به خاطر آرا و آثارش در زمینه مسائل اخلاقی و سیاسی می‌شناسند. او تقریباً در همه زمینه‌های اخلاقی و سیاسی اظهار نظر می‌کند؛ از سیاست داخلی و خارجی آمریکا گرفته تا وضعیت خاورمیانه و فلسطین و محیط زیست و غیره. کتاب «چه کسی بر جهان حکومت می‌کند» پاسخی است به این سوال که اربابان واقعی جهان چه کسانی هستند؟

وقتی می‌پرسیم چه کسی بر جهان حکومت می‌کند معمولاً آنچه به عنوان معیاری متعارف به ذهن می‌رسد این است که دولت‌ها و به‌ویژه قدرت‌های بزرگ از فعالان اصلی صحنه بین‌الملل هستند و ما باید روابط، تصمیمات و مناسبات آن‌ها را در نظر بگیریم. با اینکه این پیش‌فرض اشتباهی نیست اما چامسکی این سطح از تفکر را انتزاعی می‌داند و حتی گاهی همراه‌کننده. او معتقد است هر یک از دولت‌ها، ساختارهای بسیار پیچیده داخلی خود را دارند. انتخاب‌ها و تصمیمات هر یک از رهبران سیاسی تحت تاثیر مراجع و مراکزی است که قدرت در آن‌ها متمرکز شده و توده مردم در این معادله نقش کم‌رنگ و حاشیه‌ای دارند. او این اصل را در تمام جوامع دموکراتیک صادق و در جوامع غیردموکراتیک صادق‌تر می‌داند. چامسکی تاکید دارد بدون در نظر گرفتن اندیشه «اربابان بنی‌بشر» که «آدام اسمیت» مطرح کرد، نمی‌توان درک درستی از این سوال داشت که چه کسی بر جهان حکومت می‌کند. او اربابان بنی‌بشر را در عصر خود اسمیت، بازرگانان و صنعتگران انگلستان و در زمانه ما بنگاه‌های چندمنظوره چندملیتی اقتصادی، موسسات عظیم مالی، باقی‌مانده امپراتوری‌های بزرگ و چیزهایی شبیه به این عوامل می‌داند. چنان که انتظار می‌رود چامسکی بر مورد ایالات متحده هم دست می‌گذارد و تاکید دارد آمریکا در میان سایر دولت‌ها و پس از جنگ جهانی دوم همواره در وضعیتی نابرابر با سایر کشورها قرار داشته و تا امروز تقریباً توانسته این نابرابری را همچنان حفظ کند، به طوری که بر بسیاری از مسائل مهم جهان شرط و شروط می‌گذارد و بسیاری از کشورها نیز برتری آن را می‌پذیرند. او از نظر تاریخی نقطه عطف به قدرت رسیدن آمریکا را سال ۱۹۴۵



۷

### ایران بین ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم: انقلاب مشروطه سال ۱۲۸۵

- نویسنده: ونسا مارتین
- ترجمه: محمدابراهیم فتاحی
- ناشر: نی
- سال انتشار: ۱۳۹۸
- تعداد صفحات: ۴۷۶ صفحه
- قیمت: ۵۸ هزار تومان



۷

### شهر از نو؟ شهرها یا کدام روایت از پس فاجعه برمی آیند؟

- نویسنده: لارنس جی. ویل و توماس جی. کامپانلا
- ترجمه: نوید پور محمد رضا
- ناشر: اطراف
- سال انتشار: ۱۳۹۷
- تعداد صفحات: ۲۴۶ صفحه
- قیمت: ۳۸ هزار تومان



با هدف دموکراتیک‌سازی اتحادیه اروپا و سازمان ملل مطرح شده است. این کتاب در کنار بررسی جنبش‌های اجتماعی، به ارزیابی واکنش‌های نهادی در برابر این جنبش‌ها - از پلیسی کردن اعتراضات تا تلاش‌های اصلاحی - نیز پرداخته است. نویسنده پس از بیان چالش‌های مرتبط با الگوی لیبرالی در فصل دوم، الگوها و تجربه‌های دموکراسی مشارکتی و شورایی را به ترتیب در فصول سوم و چهارم با توجه ویژه به نقش جنبش‌های اجتماعی به مثابه ارتقادهندگان این نوع از دموکراسی‌ها معرفی می‌کند. پس از آن به کاربرد رسانه‌های جدید در جست‌وجوی اشکال جدید مشارکت و شورا در فصل پنجم، ساخت یک دموکراسی جهانی در فصل ششم و نقش جنبش‌های اجتماعی در فرایند دموکراتیزاسیون در فصل هفتم می‌پردازد. فصول هشتم و نهم به دو واکنش بسیار متفاوت دولت‌ها به جنبش‌های اجتماعی در اشکال پلیسی کردن اعتراض و تجارب نهادی با هدف نوآوری در دموکراسی می‌پردازد.



انقلاب مشروطه ایران تاکنون توسط ایران‌شناسان از جنبه‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است. از جمله این آثار کتاب «ایران بین ناسیونالیسم اسلامی و سکولاریسم» است که توسط دکتر «ونسا مارتین»، استاد تاریخ دانشگاه لندن، نوشته شده است. از جمله نکات مهم کتاب مفهوم ناسیونالیسم اسلامی است که به نظر می‌رسد نخستین بار برای بیان دیدگاهی خاص به کار رفته است. منظور نویسنده از ناسیونالیسم اسلامی در واقع جنبشی برای استقرار یا حکمرانی یک دولت مدرن است که بر اساس ایدئولوژی اسلامی تعریف می‌شود. در این تعریف، حکومت یک نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که بر قلمرو معینی دارای اقتدار حاکمیتی سراسری بوده و دارای هویتی خاص بر اساس ویژگی‌های مشترک و یک ایدئولوژی برجسته است. به اعتقاد نویسنده، در بررسی‌های مربوط به انقلاب مشروطه تاکنون عمدتاً به تهران و تاحدی تبریز توجه شده و در نتیجه، آثار اندکی درباره دیگر ایالات به رشته تحریر درآمده است. بنابراین در این دوره گرایش عمومی به سوی اتخاذ دیدگاه‌های کلان درباره کل کشور بدون توجه به کاربرد این دیدگاه در منطقه یا ناحیه‌ای خاص بوده است. این کتاب علاوه بر تبریز به شیراز، اصفهان و یوشهر از دیدگاه اسلامی پرداخته است که از مراکز مهم ایالاتی هستند که تاکنون به طور مفصل بررسی نشده‌اند.

این کتاب افزون بر مقدمه و نتیجه‌گیری، دارای ۱۱ بخش است. در بخش نخست، مقدمه‌ای به‌ویژه برای خوانندگان ناآشنا درباره پیوند دین و دولت در ایران، جنبش اصلاحات سده نوزدهم که بر اساس جذب ایده‌های مدرن دولت در اروپا شکل گرفته بود، تأثیر ورود ایران به اقتصاد جهانی و نقش مهم تجار در انقلاب مشروطه ارائه شده است. در این بخش همچنین حرکت برای اصلاحات در آموزش و پیوند آن با مطبوعات بررسی شده که برای جلب نظر بیشتر جامعه نسبت به جریانی که به انقلاب مشروطه منجر شد دارای اهمیت بود. در بخش مهم دوم، دیدگاه‌های اسلامی و سکولار در موضوعاتی مانند دولت، قانون، جامعه و فرد با یکدیگر مقایسه شده است. همچنین اهداف اسلامی نوسازی و اصلاح، دین و سکولاریسم در سال‌های منتهی به انقلاب نیز مدنظر قرار گرفته‌اند و درباره مطبوعات پیش از انقلاب و نیز مشابهت‌های اهداف و دیدگاه‌های اسلامی و سکولار درباره اصلاحات بحث شده است. این موضوعات در زمره

مواردی هستند که در چهار بخش بعدی یعنی مراکز ایالات منتخب بررسی شده‌اند.

در بخش هفتم سیاست دولت مرکزی در زمینه تکوین مشروطه، دولت محلی و نقش اسلام مورد توجه قرار گرفته است. در این گفتار اعطای مشروطه در مردادماه سال ۱۲۸۵ و در نتیجه، بازسازی دولت مطرح شده است. موضوعاتی مانند حاکمیت قانون و حقوق از منظر دینی و سکولار نیز در این بخش آمده است. در ادامه، قانون اساسی (نظامنامه) سال ۱۲۸۵ و متمم آن، قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انجمن‌های بلدی در سال ۱۲۸۶ و اثرات آن در بعد ملی و ایالتی بررسی شده است. هر یک از این چهار ایالت در دو فصل، یک فصل دوره پیش از مشروطه و فصل دیگر پس از آن و تأثیر قوانین مجلس در هر یک ارزیابی شده‌اند.



کتاب «شهرها یا کدام روایت از پس فاجعه برمی آیند» با عنوان اصلی «شهر از نو؟» در کی دقیق از تاریخ مفهوم تاب‌آوری ارائه می‌دهد. دانستن اینکه چطور، در چه شرایطی و با توسل به چه روایت‌هایی، شهرها و ساکنانش موفق شده‌اند بعد از تحمل دوره‌ای تلخ و جراحت‌بار از ناکامی‌ها و خم‌شدن‌ها و فرو ریختن‌ها، دوباره قد علم کنند، با توجه به وضعیت عینی ما ضرورتی انکارناپذیر به نظر می‌رسد. کتاب نشان می‌دهد تاب‌آوری و بازسازی شهرها با عوامل فراوانی ارتباط دارند، از آن‌ها تأثیر می‌گیرند و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارند. عواملی مانند تخیل‌روایی و هنر خوش‌بینی، فیلم‌ها و رمان‌های علمی تخیلی، هنرهای گرافیکی، بازی‌های کامپیوتری، عکس، نقاشی، آگهی‌ها و کارتون‌ها، حفظ میراث ملی و جدل‌های تبلیغاتی جناح‌های سیاسی، خاطره، یادسپاری، نمادها و سنت‌های فرهنگی و مطالبات و نیازهای بازماندگان، بازسازی کالبدی و التیام عاطفی، همزیستی ناگزیر قربانیان و مجرمان و ضرورت اعتمادسازی.

مقاله مشترک «لارنس جی. ویل» و «توماس جی. کامپانلا» شرح و توضیحی درباره فاجعه و تاب‌آوری و معانی، اشکال، اصول و مضامین هر یک از آن‌ها است و شش مقاله میانی کتاب نیز با پیش کشیدن تاریخ انضمامی و مشخص مردمان، حکومت‌ها، مدیریت‌ها و شهرها تاب‌آوری را در گذر سال‌های سخت می‌کاوند و مفهوم آن را در قالب و گستره تاریخ می‌خوانند. تمامی مقالات «شهر از نو؟» برگرفته از کتاب «شهرهای تاب‌آور: چطور شهرهای مدرن از فاجعه جان سالم به درمی‌برند؟» ویراسته جی. ویل و جی. کامپانلا چاپ سال ۲۰۰۵ انتشارات دانشگاه آکسفورد است. هر کدام از مقالات کتاب، با مرور شهرهایی که در دوره‌های تاریخی مختلف بخش زیادی‌شان نابود شده یا تهدیدی جدی را تجربه کرده‌اند، به مخاطب نشان می‌دهد که منظور از تاب‌آوری چیست و چرا روایت پس از فاجعه بسیار اهمیت دارد؟ مقالات «شهر از نو؟» هر کدام نویسنده‌ای مجزا دارند و تنها مقاله ابتدایی و انتهایی از ویراستاران اصلی کتاب است. کتاب مجموعه‌ای است به هم پیوسته و متنوع که به خوبی از پس طرح موضوع برمی‌آید. یکی از کلیدی‌ترین نکاتی که در کتاب مطرح می‌شود مساله درک و تصور جامعه از یک اتفاق است. تا تصویری از یک موضوع نباشد خبری از درک آن هم نخواهد بود. «وقتی نتوانیم چیزی را تصور کنیم، نمی‌توانیم آن را بسازیم. ما جهان را با کلمات خلق می‌کنیم و طبقات را با داستان‌ها بنا می‌کنیم.» این مساله از این جهت اهمیت دارد که بفهمیم چگونه شهرهای آمریکا پس از سیل‌ها، آتش‌سوزی‌ها، زمین‌لرزه‌ها و جنگ‌ها سر بر می‌آورند